

در اسلام

مذہب کی بنی تہذیب و تمدن کا ذریعہ
سہولت اور سہولت

بائقران

درمک و مدینہ

تکمیل و تہذیب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه

نویسنده:

اکبر دهقان

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	درسنامه با قرآن در مکه و مدینه
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۴	پیشگفتار
۲۱	فصل اول: تفسیر و نکته های آیات حج
۲۱	کعبه مرکز امنیت
۲۹	تقاضای ابراهیم برای ساکنان مکه
۳۴	پنج تقاضای مهم در تجدید بنای کعبه
۴۵	تغییر قبله
۵۱	توجه به سمت مسجدالحرام در نماز
۵۶	تشریح طواف میان صفا و مروه
۶۴	عدم مقاتله با مشرکان در نزد مسجد الحرام
۶۸	دستورالعمل پیرامون اعمال حج
۷۸	زاد و توشه معنوی سفر حج
۸۴	فعالیت های اقتصادی در موسم حج
۹۱	یاد خدا در سفر حج
۱۰۲	فداکاری امیر المؤمنین در ليله المبيت
۱۱۴	آیات روشن الهی در خانه کعبه
۱۲۵	حرمت صید در حال احرام
۱۲۹	آزمایش خداوند در حج
۱۳۳	کفارہ صید در حال احرام
۱۳۹	حرمت شکار در خشکی
۱۴۱	کعبه مرکز پیام جامعه اسلامی

۱۴۵	برانت از مشرکان در حج
۱۵۱	حج اکبر
۱۵۷	تجاوزکاران پیمان شکن
۱۶۴	پیکار با مشرکان پیمان شکن
۱۷۲	برتری ایمان به خدا و قیامت و جهاد بر عمران مسجدالحرام
۱۸۴	ممنوعیت ورود مشرکان به مسجد الحرام
۱۸۸	غار ثور
۱۹۴	فضیلت پیشگامان در اسلام
۲۱۳	تقاضای امنیت برای شهر مکه
۲۲۲	تساوی حقوق مسلمانان در مسجدالحرام
۲۲۶	حرمت کعبه در پیشگاه خداوند
۲۲۹	دعوت به حج از وظایف رهبران الهی
۲۳۳	دستیابی به منافع مادی و معنوی حج
۲۳۸	لزوم تقصیر در حج
۲۴۱	رعایت دستورات الهی در حج
۲۴۵	تعظیم شعائر حج نشانه تقوای قلب
۲۴۸	قربانی در حج
۲۵۱	رسیدگی به محرومان در حج
۲۵۶	حضرت ابراهیم علیه السلام و قربانی در راه خدا
۲۷۶	سوره ی فتح
۲۹۲	سیمای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران او
۲۹۷	رعایت ادب در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۳۰۴	دوستی نکردن با دشمنان خدا
۳۱۲	سیمای منافقان
۳۲۵	بهره مندی از حلال خداوند
۳۳۳	سخن گروهی از مؤمنان جن

- ۳۳۸ ----- غار حراء
- ۳۴۴ ----- کیفر سوء قصد به خانه خدا
- ۳۴۸ ----- سوره ی قریش
- ۳۵۳ ----- فصل دوم: تفسیر و نکته های آیات مربوط به مدینه منوره
- ۳۵۳ ----- به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدن
- ۳۵۸ ----- عدم نزول عذاب با وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۶۶ ----- استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم
- ۳۷۳ ----- اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۷۹ ----- مسجد ضرار
- ۳۹۱ ----- داستان جنگ احد
- ۴۵۲ ----- جنگ احزاب
- ۴۶۷ ----- جنگ تبوک
- ۴۸۳ ----- همگام بودن با معصومین علیهم السلام
- ۴۸۹ ----- عدم جواز تخلف از فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۴۹۴ ----- عصمت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۵۱۰ ----- داستان مباحله
- ۵۲۸ ----- رؤیای صادقه ی پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون ورود به مسجد الحرام
- ۵۳۱ ----- درباره مرکز

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه

مشخصات کتاب

نام کتاب: درسنامه با قرآن در مکه و مدینه

نویسنده: اکبر دهقان

موضوع: مرجع

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: نشر مشعر

مکان چاپ: تهران

سال چاپ: تابستان ۱۳۸۸

نوبت چاپ: ۱

ص: ۱

اشاره

پیشگفتار

یکی از فرایض بسیار مهم در اسلام، فریضه ی حج است که بر انسان مستطیع انجام این عمل عبادی لازم است. قرآن کریم می فرماید: «و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً» (۱).

فریضه ی حج هم از نظر زمانی دارای شرافت ویژه ای است؛ زیرا در ماه حرام این مراسم انجام می شود؛ «الحجّ أشهر معلومات» (۲)، و ماه ذی الحجه از ماه های دارای حرمت است و بر طبق برخی از احادیث هیچ زمانی در نزد خداوند متعال از نظر پاداش دهی مانند دهه ی اول ذی الحجه نیست.

«ما من ايام العمل الصالح فيها احبّ الى الله عزّ و جلّ من ايام العشر»؛ یعنی عشر ذی الحجه و هم از نظر مکانی دارای شرافت است؛ زیرا قسمتی از اعمال حج در مسجد الحرام که بافضیلت ترین مسجد است انجام می شود.

حج از جامعیت ویژه ای برخوردار است؛ زیرا مرکز و محل عبادت است؛ «و لكلّ أمّة جعلنا مسنكاً» (۳)، علاوه بر آن مرکز سیاست و براثت از مشرکان است؛ «برائه من الله و رسوله الى الذين عاهدتم من المشركين» (۴)، و نیز مرکز دوری از شهوت و معصیت است؛ «فمن فرض فيهن الحجّ فلا رفث و لا فسوق و لا جدال في الحجّ» (۵).

مهم تر از همه ی این ها مرکز تجلی عدالت و فضیلت است؛ «سواء العاكف فيه و الباد» (۶).

حج تجسم اصول اعتقادی هر انسان مسلمان است؛ زیرا حج از آغاز تا پایان نمونه ای از تجلی توحید و طرد شرک است؛ «و لله على الناس حج البيت» (۷) و «و اذ بوّأنا لابراهيم مكان البيت ان لا تشرک بی شیئاً» (۸)، و نیز حج محل حضور به مقام شامخ نبوت و رسالت است؛ «و اذن في الناس بالحجّ يأتوك رجالاً و على كل ضامر من كل فجّ عمیق» (۹) چه این که حج تجدید عهد و پیمان با مقام بسیار ارزشمند ولایت و

۱- آل عمران / ۹۷

۲- بقره / ۱۹۷

۳- حج / ۳۴

۴- توبه / ۱

۵- بقره / ۱۹۷

۶- حج / ۲۵

۷- آل عمران / ۹۷

۸- حج / ۲۶

۹- حج / ۲۷

امامت است. امام باقر علیه السلام می فرماید: «... انما أمرُوا ان يطوفوا بهذه الاحجار ثم يأتونا فيعلمونا ولايتهم» (۱).

و نیز حج یادآور موضوع عالم محشر و عرصه ی قیامت است. شاید به همین جهت باشد که در آغاز سوره ی حج موضوع قیامت مطرح شده است؛ «یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزله الساعة شیء عظیم» (۲).

مناسک حج و حضور در مواقع و میقات های آن هر یک نمونه ای از حشر و قیامت است، از جمله: آماده شدن برای سفر حج و پرداخت بدهی های شرعی و قانونی و ردّ مظالم و وصیت و خداحافظی، یادآور حالت احتضار و سفر به عالم آخرت است. حضور در سرزمینی که پیش تر با آن انس و الفت و آشنایی نداشته و دوری از زن و فرزند و منزل، تداعی گر «یوم یفر المرء من أخیه* و امه و ابیه» (۳) و «و تقطعت بهم الاسباب» (۴) است.

حرکت اعضای کاروان به دنبال روحانی و مدیر کاروان یادآور «یوم ندعوا کل أناس بأمامهم» (۵) است. عاری بودن از مظاهر و مفاخر دنیوی چون لباس و زینت و زیور و پوشیدن دو جامه ی احرام، یادآور پوشیدن کفن است؛ بویژه با توجه به این که برای حج گزار مستحب است در همان لباس کفن شود.

افاضه و کوچ کردن از عرفات به طرف مشعر و بعد به طرف منا، مظهري است از «یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر» (۶).

فروتنی و تذلل کردن فرازان هنگام انجام مناسک در پیشگاه حیّ قیوم، چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: «جعل السعی بین الصفا و المروه مذله للجبارین» (۷)، یادآور تذلل و خضوع همه ی چهره ها در قیامت است؛ «و عنت الوجوه للحیّ القیوم» (۸).

اقرار و اعتراف حج گزار به گناهان خویش، اعتراف به گناه در قیامت را تداعی

۱- بحار الانوار/ ج ۹۹ / ص ۳۴

۲- حج / ۱

۳- عبس / ۳۴-۳۵

۴- بقره / ۱۶۶

۵- اسراء / ۷۱

۶- قمر / ۷

۷- وسائل الشیعه / ج ۹ / ص ۳۷

۸- طه / ۱۱۱

می کند که برخی در پیشگاه خداوند می گویند: «فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل» (۱).

حج از جمله عباداتی است که عبادات دیگر نیز در آن مطرح است. مانند نماز؛ «و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلى» (۲) یا روزه در باره ی کسی که نتواند در حج قربانی کند باید سه روز در ایام حج و هفت روز به هنگام بازگشت به وطن روزه بگیرد؛ «فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام في الحج و سبعة اذا رجعتم» (۳)، چه این که کسی که می خواهد به حج برود باید از پیش بدهی خمس یا زکاتش را پرداخته باشد.

حج از جمله عباداتی است که بسیاری از فضایل اخلاقی و انسانی مانند اخلاص و ذکر خدا و طهارت نفس و تزکیه ی روح در آن مطرح است؛ زیرا حج و عمره را باید برای رضای خداوند متعال به جا آورد؛ «و اتموا الحج و العمره لله» (۴) چه این که یاد خداوند در مقاطع مختلف حج باید تحقق یابد؛ «و اذكروا الله في أيام معدودات» (۵) و «ليذكروا اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام» (۶) و در پرتو یاد خدا و قصد قربت در همه ی اعمال حج روح و نفس انسان تزکیه و تکامل پیدا می کند.

حج در دین اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است، از این رو به عنوان پرچم اسلام؛ «جعل له للاسلام علماً» (۷) و جهاد ضعیفان؛ «الحج جهاد كل ضعيف» (۸) و عامل آرامش روح؛ «الحج تسكين القلوب» (۹) و سبب تقویت دین؛ «فرض الله ... و الحج تقوية للدين» (۱۰) و وسیله ی تقرب به پروردگار؛ «انّ افضل ما توّسل به المتوسلون الى الله سبحانه و تعالى ... حج البيت و اعتماره» (۱۱) و در نهایت عامل جلب رحمت حق و نیل به سعادت ابدی خواهد بود؛ «جعل الله سبباً لرحمته و وصله الى جنته» (۱۲).

۱- غافر / ۱۱

۲- بقره / ۱۲۵

۳- بقره / ۱۹۶

۴- بقره / ۱۹۶

۵- بقره / ۲۰۳

۶- حج / ۳۴

۷- نهج البلاغه / خطبه ی ۱

۸- بحار / ج ۹۹ / ص ۷

۹- بحار / ج ۷۵ / ص ۱۸۳

۱۰- (۱۰). نهج البلاغه / حکمت ۲۴۴

۱۱- (۱۱). نهج البلاغه / خطبه ی ۱۱۰

۱۲- (۱۲). نهج البلاغه / خطبه ی ۱۹۲

از آنجا که موضوع حج و التزام به مناسک و درک اسرار این فریضه الهی آرامبخش روح و روان آدمی است، شایسته است که زائران بیت الله مخصوصاً راهنمایان و مبلغان حج با منبع اصیل وحی یعنی قرآن کریم هر چه بیشتر مأنوس باشند چرا که این ویژگی آرامبخشی روح در این کتاب آسمانی بطور کامل متجلی است. چرا که از سویی قرآن کریم به عنوان ذکر معرفی شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۱) و از سوی دیگر ذکر الهی مایه آرامش روح است: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (۲).

از این رو کمیته آیات و روایات زیر نظر بعثه مقام معظم رهبری تصمیم گرفتند تا دو تحقیق در زمینه تفسیر آیات حج صورت گیرد. یکی ویژه آیات حج که برخی از دوستان عهده دار شدند. دوم تحقیق به صورت عمومی در دو فصل، فصل اول آیات مربوط به حج و مکه معظمه و فصل دوم آیات مربوط به مدینه منوره و مسائل تاریخی مانند برخی از جنگهای بدر، احد، احزاب، تبوک و برخی از آیاتی که مربوط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. که مجموع آیات به ۲۰۰ آیه رسید و هدف از این کار این بود تا روحانیون گرانقدر هم خود هر چه بیشتر با معارف قرآن کریم آشنا شوند و هم زائران بیت الله را با معارف و اسرار قرآن کرم مأنوس سازند.

شیوه تحقیق

در آغاز متن آیه شریفه و ترجمه آن بیان شده و بعد از آن واژه های مشکل آن معنا گردیده و سپس تفسیر آیه شریفه بیان شده و در پایان نکته های مختلف (ادبی، اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و عرفانی) که از منابع و مصادر مختلف تفاسیر شیعه و اهل سنت مورد استفاده قرار گرفته و در ذیل معرفی می شود، بیان شده است.

۱- سوره حجر، آیه ۹

۲- سوره رعد، آیه ۲۸

ص: ۱۱

۱- التبيان

۲- مجمع البيان

۳- نورالثقلين

۴- صافی

۵- الميزان

۶- نمونه

۷- راهنما

۸- نور

۹- كشاف

۱۰- مفاتيح الغيب

۱۱- روح المعانی

۱۲- فی ظلال

محمد بن حسن طوسی

فضل بن حسن طبرسی

عبد علی بن جمعه حویزی

محسن فیض کاشانی

سید محمد حسین طباطبائی

ناصر مکارم شیرازی

اکبر هاشمی رفسنجانی و همکاران

محسن قرائتی و همکاران

زمخشری

فخر رازی

سید محمود آلوسی

سید قطب

در پایان بر خود لازم می دانم از تمام دوستان عزیز و گرانقدرم حجج اسلام آقایان محترم

محمود شریفی

سید محمد کاظم طباطبایی

محمود لطیفی

رضا برنجکار

محمد فاکر میبدی

محمود مهدی پور

که با تذکرات سودمند و ارزنده خود این جانب را در تحقیق و تنظیم این کتاب مساعدت کردند صمیمانه تقدیر و تشکر کنم.

اکبر دهقان

فصل اول: تفسیر و نکته های آیات حج

کعبه مرکز امنیت

«و اذ جعلنا البيت مثابة للناس و اماناً و اتخذوا من مقام ابراهيم مصلى و عهدنا الى ابراهيم و اسماعيل ان طهرا بيتى للطائفين و العاكفين و الزكع السجود» (۱).

ترجمه

و (به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه ی کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم. و (برای تجدید خاطره)، از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید. و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که: «خانه ی مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان، پاک و پاکیزه کنید.»

تفسیر

قرآن کریم بعد از ذکر مقام و منزلت ابراهیم علیه السلام در آیه ۱۲۴ سوره بقره، عظمت خانه کعبه را بیان می کند و می فرماید: به خاطر بیاورید هنگامی که خانه کعبه را «مثابه» (محل بازگشت و توجه) مردم و مرکز امن و امان قرار دادیم.

در معنای «مثابه للناس» چند قول است:

۱. بعضی گفته اند «مثابه» به معنی مرجع است و کعبه به این مناسبت مرجع نامیده می شود که مردم همه ساله بسوی آن روی می آورند.

۲. ابن عباس گوید «مثابه» به معنی مرجع است ولی این اطلاق به این مناسبت است که

نوعاً مسلمانانی که از خانه کعبه باز می گردند، قصد دارند دوباره بسوی آن برگردند و هیچگاه زیارت و احتیاج خود را نسبت به آن تمام شده نمی دانند، لذا در حدیث وارد شده، کسی که از مکه به این قصد مراجعت کند که در آینده بسوی آن برگردد، عمرش طولانی می شود. (۱)

مثابه: اسم مکان است، در اصل از ماده (ثوب) به معنی رجوع شیء است به حالت اولی و یا به حالتی که ابتدا برای آن در نظر گرفته شده است. در آیه شریفه به معنی مکانی است که مردم به آن رجوع می کنند، یا مکانی که به مردم به خاطر انجام حج یا عمره ثواب می دهند. (۲)

«و امناً» خانه کعبه به این مناسبت «محل امن» است که خداوند مقرر فرموده کسی که به این خانه پناهنده شود هنگامی که در آنجا است جان و مال او ایمن باشد. بعد می فرماید از مقام ابراهیم محلی برای نماز انتخاب کنید «و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی» مقصود این است نزدیک مقام ابراهیم نماز طواف بخوانید.

در تعیین مقام ابراهیم چهار قول وجود دارد:

۱. تمام مناسک حج ۲. عرفات، مشعر، جمرات ۳. حرم ۴. همان سنگی است که د مسجدالحرام به این نام معروف است. قول صحیح و معروف همین قول چهارم است که در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است. (۳)

«و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا...» «عهد» در اینجا به معنی امر

۱- مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۳۸۲

۲- مفردات راغب/ ص ۸۳؛ روح المعانی/ ج ۱/ ص ۳۷۸؛ جامع الاحکام/ ج ۲/ ص ۱۱۰؛ جامع البیان/ ج ۱/ ص ۴۲۰

۳- جامع البیان/ ج ۱/ ص ۵۳۶؛ جامع الاحکام/ ج ۲/ ص ۱۱۳

است، یعنی امر کردیم به آن‌ها (ابراهیم و اسماعیل) که خانه را برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (نمازگزاران) پاکیزه دارید.

منظور از «تطهیر» یا اختصاص خانه کعبه به عبادت و انجام مناسک حج است که این خود یک نوع تطهیر است و یا اینکه مراد پاک کردن خانه خدا از کثافات ظاهری است. (۱) از امام صادق علیه السلام روایت شده که درباره قول خدا «طهرا بیتی للطائفین» فرمود: «نحیاً عنه المشرکین...» یعنی مشرکان را از خانه خدا دور کنید. (۲)

«عکوف» مصدر «عاکفین» به معنای ماندن و اقامت کردن در مکانی است.

منظور از عاکفان در آیه شریفه به قرینه طواف و رکوع و سجود یا مطلق عبادت کنندگان خداوند متعال هستند یا مجاوران در مسجدالحرام اند که در حال اعتکاف یا نظر کردن به کعبه اند، نه کسانی که در مکه مقیم اند و در آیه شریفه «سواء العاکف فیه والباد» (۳) مطرح شدند، زیرا عاکف در آنجا به معنای ساکن شهر مکه است، نه به معنای معتکف یا ناظر به کعبه. (۴) نکته ها

۱. کعبه نعمت خداوند

تعیین خانه خداوند برای حضور مردم و تأکید بر حفظ امنیت حاضران در آن محیط از نعمت‌های الهی و شایسته یاد کردن است. «اذ» مفعول برای «اذکروا» است و

۱- مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۳۸۲؛ المیزان/ ج ۱/ ص ۲۸۱؛ روح المعانی/ ج ۱/ ص ۳۸۰؛ کشف الاسرار/ ج ۱/ ص ۳۵۰

۲- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۰۰

۳- حج ۲۵

۴- مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۳۸۵؛ تسنیم/ ج ۶/ ص ۵۵۰؛ راهنما/ ج ۱/ ص ۳۹۹

«ل» در «لنّاس» حکایت از آن دارد که قرار دادن کعبه برای حضور پیاپی مردم در جهت منافع آنان است. (۱) ۲. کعبه محل رجوع مردم

حضرت ابراهیم علیه السلام شخصیت جهانی است. در آیه ۱۲۴ سوره بقره خداوند ابراهیم علیه السلام را امام برای همه مردم قرار داد «أَنْتَ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و در این آیه کعبه را محل رجوع و مرکز امن برای همه مردم قرار داده است «و اذ جعلنا البيت مثابة للنّاس و اماناً». (۲)

۳. کعبه محل امن

واژه «امناً» مصدر و منظور محل امن است، تعبیر از اسم مکان بصورت مصدر جهت مبالغه است. خانه کعبه به این مناسبت محل امن نامیده می شود که کسانی که این خانه را زیارت کنند از عذاب الهی در امان هستند، علاوه خداوند مقرر فرموده کسی که به این خانه پناهنده شود تا هنگامی که در آنجا است جان و مال او ایمن باشد و هرگز ترس به خود راه ندهد و مردم به جهت عظمت و احترامی که برای این خانه قائل هستند به کسی که خود را در پناه آن قرار بدهد اصلاً متعرض نمی شوند. به واسطه رعایت همین احترام مقرر گردیده که قانون جزایی اسلام بر کسی که پس از ارتکاب جنایتی در خارج به خانه کعبه یا به حرم پناهنده شود اجرا نشود.

از طرفی برای آنکه این موضوع وسیله ای برای تعطیل حدود الهی نشود و افراد از این قانون سوء استفاده نکنند، در اسلام مقرر شده است که آن شخص را از لحاظ مواد غذایی و آشامیدنی و خرید و فروش در مضیقه بگذارید تا ناگزیر از خانه کعبه و حرم آن

۱- راهنما/ ج ۱/ ص ۳۹۷

۲- تفسیر نور/ ج ۱/ ص ۲۰۰

خارج گردد و حد الهی درباره او جاری شود تا هم احترام خانه کعبه رعایت شود و هم حدود الهی تعطیل نگردد. (۱) ۴. امنیت خانه کعبه حتی برای حیوانات

باید همگان حتی حیوانات در خانه خدا امنیت کامل داشته و از هر گونه آزاری مصون باشند «و اذ جعلنا البیت ... امنًا».

تقیید کلمه «مثابه» به وسیله «التاس» و مقید نساختن «امنًا» به آن قید گویای این نکته است که امنیت مکه باید برای هر ذی روحی چه انسان و چه غیرانسان تأمین شود. (۲) ۵. اهمیت مقام ابراهیم

قرآن کریم در اینجا فرمود در مقام ابراهیم نماز بخوانید «صَلُّوا فِي مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ»، بلکه فرمود در آنجا محل نماز انتخاب کنید که در این صورت امر به نماز نشده، بلکه امر الهی به اتخاذ محل نماز در نزد مقام ابراهیم علیه السلام تعلق گرفته است (علت لزوم نماز در مقام ابراهیم برای احترام و اهمیت این مقام است). (۳) این اهمیت و عظمت مقام ابراهیم علیه السلام را نیز کلام امام صادق علیه السلام بیان می کند: «انَّ اللّٰهَ فَضَّلَ مَكَّةَ وَ جَعَلَ بَعْضَهَا اَفْضَلَ مِنْ بَعْضِ فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی «وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ مَصَلًّی»». (۴)

و نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «... لَقَدْ وَضَعَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ قَدَمَهُ عَلٰی حِجْرِ فَاَمَرَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰی اَنْ نَّتَّخِذَهَا مَصَلًّی ...»: بنده ای از بندگان خدا (ابراهیم) پایش را بر سنگی نهاد، پس خداوند برای تجدید خاطره به ما دستور داد که آن سنگ را

- ۱- تبيان/ ج ۱ / ص ۴۵۲؛ مجمع البيان/ ج ۱ / ص ۳۸۳؛ روح المعانی/ ج ۱ / ص ۳۷۸؛ جامع البيان/ ج ۱ / ص ۴۲۱؛ كشف الاسرار/ ج ۱ / ص ۳۵۸
- ۲- راهنما/ ج ۱ / ص ۳۹۶
- ۳- الميزان/ ج ۱ / ص ۲۸۰
- ۴- بحار الانوار/ ج ۹۹ / ص ۲۴۱

جایگاه نماز خویش کنیم. (۱) ۶. خدمت در مکان های عبادی

خدمت کردن در مکان های عبادی و مهیا ساختن آن ها برای پرستش خدا عملی نیکو و شایسته است «و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا بیته للطائفین و العاکفین و الرکع السجود». (۲)

۷. پاک نگه داشتن مکان عبادت

پاک نگه داشتن مکان عبادت یک امر ضروری است. قیده‌های «للطائفین» و «العاکفین» و ... می تواند بیانگر این معنا باشد که فلسفه تطهیر کعبه جایگاه عبادت بودن آن است و لذا می توان ضرورت پاک نگه داشتن همه مکان های عبادت را احتمالی موجه دانست. (۳) ۸. نزدیک ترین حالات نماز گزار به خداوند

سرّ اینکه از جمیع حالات نماز گزار موضوع رکوع و سجود مطرح شده «والرکع السجود» آن است این دو نزدیک ترین حالات انسان به سوی خداوند متعال است علاوه بر اینکه رکوع و سجود دو رکن اساسی نماز محسوب می شوند و در بسیاری از اوقات به عنوان کنایه از نماز ذکر می شوند. (۴) ۹. وجوب نماز طواف

فقه‌های امامیه برای وجوب نماز طواف به همین آیه «و اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی» استدلال کرده اند، زیرا خداوند به خواندن نماز در مقام ابراهیم علیه السلام امر فرموده و

۱- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۰۰

۲- راهنما/ ج ۱/ ص ۳۹۹

۳- راهنما/ ج ۱/ ص ۳۹۸

۴- روح المعانی/ ج ۱/ ص ۳۸۱؛ جامع الاحکام/ ج ۲/ ص ۱۱۴

امر دلالت بر وجوب دارد و از طرفی غیر از نماز طواف مسلماً هیچ نمازی در آن مکان واجب نیست، نتیجه این می شود که متعلق (امر) واقع در آیه نماز طواف است. (۱) ۱۰. مقام ابراهیم از آیات روشن الهی

گرچه سراسر جهان آیات الهی است، اما در محدوده کعبه آیات الهی بین و روشن است «انَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ ... فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامَ اِبْرَاهِيمَ» آنگاه یکی از برجسته ترین آیات الهی مقام ابراهیم است که ذکر خاص بعد از عام مفید اهمیت است. (۲) ۱۱. اهمیت عبادت

عبادت و نماز به اندازه ای مهم است که حتی ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام برای انجام آن مراسم باید مأمور پاکسازی شوند. (۳) ۱۲. تطهیر خانه خدا وظیفه عموم مسلمانان

گرچه خطاب تطهیر بیت به ابراهیم و اسماعیل است و لکن همه مسلمانان موظف به این عمل هستند از این رو امام صادق علیه السلام می فرماید: «انَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ طَهِّرَا بَيْتِي ... فَيَنْبَغِي لِلْعَبْدِ اَنْ لَا يَدْخُلَ الْاَوْ هُوَ طَاهِرٌ قَدْ غَسَلَ عَنْهُ الْعَرَقُ وَالْاِذْيُ وَطَهَّرَا» از این حدیث استفاده می شود که عبادت با طهارت ارتباط دارد. (۴) ۱۳. شرافت خانه کعبه

در آیه شریفه از خانه کعبه بعنوان «بیتی» خانه من، تعبیر شده، در حالی که روشن است خداوند نه جسم است و نه نیاز به خانه دارد. منظور از این اضافه همان اضافه

۱- تبيان/ ج ۱/ ص ۴۵۳؛ مجمع البيان/ ج ۱/ ص ۳۸۴

۲- محاضرات

۳- تفسير نور/ ج ۱/ ص ۲۰۰

۴- نورالثقلين/ ج ۱/ ص ۱۲۳

تشریفی است به این معنی که برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می دهند. ماه رمضان را شهرالله و خانه کعبه را بیت الله می گویند. (۱)

مرحوم طبرسی گوید: جهت اسناد بیت به خداوند آن است که خواسته مزیت آن را بر سایر بقاع و مکان ها روشن سازد. (۲)
۱۴. اطلاق بیت به خانه کعبه پیش از ساختن آن

آیا پیش از ساختن خانه کعبه توسط ابراهیم و اسماعیل به آنجا بیت اطلاق می شده که خداوند آن دو بزرگوار را مأمور به تطهیر بیت کرده است؟ در پاسخ برخی گفته اند منظور آن است که خانه الهی را بر اساس طهارت از شرک بنا کند و جمله (ان طهرا بیتی) نظیر آیه «افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله» است و برخی نیز گفته اند آن محل را از وجود بت ها و شرک و گناه پاک سازد. (۳)

۱- روح المعانی/ ج ۱/ ص ۳۸۱؛ تفسیر نمونه/ ج ۱/ ص ۴۵۰؛ جامع الاحکام/ ج ۱/ ص ۱۱۴

۲- مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۳۸۵

۳- تفسیر کبیر/ ج ۴/ ص ۵۷؛ جامع البیان/ ج ۱/ ص ۴۲۳

تقاضای ابراهیم برای ساکنان مکه

«و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلداً آمناً وارزق اهله من الثمرات من امن منهم باللّه والیوم الاخر قال و من كفر فامّعه قليلاً ثم اضطرّه الى عذاب النار و بئس المصیر» (۱).

ترجمه

و (به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم عرض کرد: «پروردگارا! این سرزمین را شهر امنی قرار ده؛ و اهل آن را- آن ها که به خدا و روز بازپسین، ایمان آورده اند- از ثمرات (گوناگون)، روزی ده.» گفت: «(دعای تو را اجابت کردم؛ و مؤمنان را از انواع برکات، بهره مند ساختم؛) اما به آن ها که کافر شدند، بهره ی کمی خواهم داد؛ سپس آن ها را به عذاب آتش می کشانم؛ و چه بد سرانجامی است!»

تفسیر

در این آیه شریفه حضرت ابراهیم علیه السلام دو تقاضای مهم از خداوند برای ساکنان این منطقه و سرزمین می کند، می گوید: پروردگارا! این وادی را از سرزمین های امن قرار بده یعنی امن از عقوبت الهی که به این سرزمین برسد، همانطوری که به سایر سرزمین ها عقوبت الهی از قبیل زلزله و غرق و مانند آن رسیده است و خداوند دعای او را مستجاب گردانید.

«هذا» در آیه شریفه «رب اجعل هذا بلدًا» اشاره به وادی است که قبلاً ابراهیم علیه السلام آنرا ذکر کرده بود «رَبَّنَا انی اسکنت من ذرّیتی بواد غیر ذی ذرع» (۱)

«امناً» صفت برای بلد است پس تنها اهل شهر را شامل نمی شود بلکه نبات و حیوان هم از خطر قطع و صید در امان هستند و به همین جهت قطع درختان و صید جانوران بر محرمان جایز نیست.

بعد گوید پروردگارا اهل این سرزمین را، آن ها که به خدا و قیامت ایمان آورده اند از ثمرات مختلف روزی بخش و این دعا نیز مستجاب گردید.

همانطوری که مشاهده می شود چنانکه به استجابت این دعا در سوره قصص آیه ۵۷ اشاره نمود «اولم نمکن لهم حرماً امنًا یجبی الیه ثمرات کل شیء» حضرت ابراهیم علیه السلام در اینجا فقط برای مؤمنین دعا نمود. ولی بر خلاف آنچه ابراهیم علیه السلام تنها برای مؤمنین ثمرات خواست اما چون رحمت خداوند وسیع است و روزی دنیا را برای عموم مؤمنین و کفار قرار داده چنانکه آیه شریفه «کلّا نمدّ هؤلاء و هؤلاء...» به این معنی اشاره دارد، خداوند در پاسخ این تقاضا چنین فرمود: کسانی که راه کفر را پیش گرفتند بهره کمی از این ثمرات به آن ها خواهیم داد اما در قیامت آن ها را به عذاب آتش می کشانم و چه بد سرانجامی است. (۲)

در این که منظور از ثمرات چیست؟ مفسران وجوهی بیان کرده اند ولی ظاهراً ثمرات یک معنای وسیع دارد که هرگونه نعمت مادی اعم از میوه ها و مواد دیگر غذایی و نعمتهای معنوی را شامل می شود. در حدیثی امام صادق علیه السلام می فرماید: منظور میوه

۱- روح المعانی / ج ۱ / ص ۳۸۱

۲- تفسیر مراغی / ج ۱ / ص ۲۱۲

دلها است اشاره به اینکه خداوند محبت و علاقه مردم را به این سرزمین جلب می کند. (۱) نکته ها

۱. احترام مکه

ابن عباس می گوید: مقصود از این دعا این است که پروردگارا این شهر را مورد احترام قرار بده بطوری که حتی پرندگان آن شکار نشود و درخت آن قطع نگردد و گیاه آن چیده نشود و به همین معنی برمی گردد کلام امام صادق علیه السلام که فرمود: «من دخل الحرم و مستجيراً به فهو آمن من سخط الله عزوجل و من دخله من الوحش و الطیر كان آمناً من ان يهاج او يؤذى حتی يخرج من الحرم».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روز فتح مکه فرمود: «ان الله تعالی حرّم مکه يوم خلق السموات و الارض فهي حرام الی ان تقوم الساعة لم تحل لاحد قبلی و لا تحل لاحد من بعدی و لم تحلّ لی الاّ ساعة من النهار...».

از این روایت و امثال آن که در میان محدثین مشهور است استفاده می شود که مکه قبل از دعای ابراهیم علیه السلام مورد احترام بوده است منتهی این احترام بواسطه دعای آن حضرت تأکید و تجدید شده است. (۲) ۲. سرّ اختلاف تعبیر درباره شهر مکه

چرا در این آیه شریفه «رب اجعل هذا بلداً آمناً» کلمه «بلداً» به صورت نکره آمده و در سوره ابراهیم «ربّ اجعل هذا البلد آمناً» به صورت معرفه آمده است؟

۱- تفسیر نمونه/ ج ۱/ ص ۴۵۲

۲- مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۳۸۷؛ صافی/ ج ۱/ ص ۱۸۷

ممکن است اختلاف در تعبیر به خاطر آن باشد که این دو دعا از نظر زمان تفاوت داشته است. دعای اول مربوط به زمانی است که این منطقه هنوز شهر نشده است. یعنی اجعل هذا الوادی بلداً آمناً و دعای دوم مربوط به زمانی است که این منطقه شهر شده است آنگاه دعا می کند این شهر را محل امن قرار بده. (۱) ۳. تحقق اقتصاد سالم در پرتو امنیت

در این آیه شریفه ابراهیم علیه السلام نخست تقاضای امنیت و سپس درخواست مواهب اقتصادی می کند و این خود اشاره ای است به این حقیقت که تا امنیت در شهر یا کشوری حکمفرما نباشد فراهم کردن یک اقتصاد سالم ممکن نیست. (۲) ۴. دعای ابراهیم علیه السلام برای خصوص ذریه صالح

دعای حضرت ابراهیم علیه السلام که برای تأمین رزق ساکنان مکه در دو آیه نقل شده:

الف) «و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الآخر». (۳)

ب) «ربنا انی اسكنت ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوه فاجعل افئده من الناس تهوی الیهم و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون». (۴)

در این آیه قید «من آمن منهم» نیامده جهتش آن است که در اینجا حضرت ابراهیم برای خصوص ذریه صالح خود دعا می کند. از این رو لازم نبود قید ایمان مجدداً مطرح گردد.

این نکته از سخن خود ابراهیم استفاده می شود که به خداوند عرضه داشت من ذریه ام را در این سرزمین اسکان دادم تا نماز را بر پا دارند و از خدا خواست تا دلهای

۱- تفسیر کبیر/ ج ۴/ ص ۵۵؛ روح المعانی/ ج ۱/ ص ۳۸۱

۲- مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۳۸۷؛ تفسیر نمونه/ ج ۱/ ص ۴۵۲

۳- بقره/ ۱۲۶

۴- ابراهیم/ ۳۷

گروهی از مردم را به آنان گرایش دهد بنا براین سخن درباره خصوص مؤمنان و کسانی است که شایستگی دارند دلها به آن ها گرایش یابد. (۱) ۵. توجه انبیاء به نیازهای مادی مردم

انبیاء الهی علاوه بر ارشاد و هدایت به نیازهای مادی همانند امنیت و معیشت مردم نیز توجه داشته و برای آن تلاش و دعا کنند.

۶. دنیا متاع اندک

جمله «و من کفر فامتعه قلیلاً» به این معنا نیست که خداوند به کافر کم یا در مدتی کوتاه نعمت می دهد بلکه دنیا در مقایسه با آخرت قلیل است «فما متاع الحیوه الدنیا فی الاخره الا قلیل» (۲) بنابراین کافر حتی اگر در سراسر زندگی از نعمتهای دنیا برخوردار باشد بهره مندی او اندک است. (۳) ۷. آثار اعمال

از این جمله «اضطره» استفاده می شود گرچه اعمال بشر به اختیار و انتخاب خود آن ها واقع می شود اما برای این اعمال یک سلسله آثار و نتایج وضعی و طبیعی است که برحسب نظام علت و معلول آن آثار اضطراراً به آن ها می رسد. (۴) ۸. بهره مندی مؤمن و کافر از رزق مادی

در آیه ۱۲۴ بقره حضرت ابراهیم علیه السلام برای ذریه خویش درخواست مقام امامت کرد، اما خداوند در پاسخ فرمود این مقام به ستمگران نمی رسد.

در آیه ۱۲۶ آن حضرت بخاطر رعایت ادب رزق دنیا را تنها برای مؤمنان

۱- تسنیم / ج ۶ / ص ۵۹۰

۲- توبه / ۳۸

۳- تسنیم / ج ۶ / ص ۵۹۱

۴- تفسیر مراغی / ج ۱ / ص ۲۱۳

درخواست کرد، اما خداوند این محدودیت را نپذیرفت زیرا رزق مادی نصیب مؤمن و کافر می گردد «کَلَّا نَمَدُّ هُوَلاءِ وَ هُوَلاءِ وَ مَا كَانَ عِطَاءَ رَبِّكَ مَحْذُورًا» (۱).

پنج تقاضای مهم در تجدید بنای کعبه

«وَ اذِ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ اِسْمَاعِيلَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ* رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَ اَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تَبَّ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ* رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۲).

ترجمه

و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل، پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند؛ (و می گفتند:) «پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی. «۱۲۷» پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده؛ و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند، (به وجود آور؛) و طرز عبادتمان را به ما نشان ده و توبه ی ما را بپذیر، که تو توبه پذیر و مهربانی. «۱۲۸» پروردگارا! در میان آن ها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آن ها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری). «۱۲۹»

۱- روح المعانی/ ج ۱/ ص ۳۸۲؛ کشف الاسرار/ ج ۱/ ص ۳۵۷؛ فی ظلال/ ج ۱/ ص ۱۱۳

۲- بقره/ ۱۲۹-۱۲۷

قرآن کریم در آیه نخست می فرماید: به یاد آورید هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه کعبه را بالا می بردند و می گفتند پروردگارا از ما بپذیر تو شنوا و دانایی. «و اذ یرفع ابراهیم القواعد...» این تعبیر را می رساند که شالوده های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل پایه ها را بالا بردند. (۱)

«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ این عین دعایی است که ابراهیم و اسماعیل در حال ساختن کعبه کردند و احتیاج به تقدیر قول و امثال آن ندارد. در واقع مثل اینکه با گفتن جمله «و اذ یرفع ابراهیم القواعد...» که حکایت حال گذشته است.

ابراهیم و اسماعیل در حالی که پایه های خانه خدا را بالا می بردند، در برابر چشم شنونده مجسم می شوند و لذا عین عبارت دعای آن ها را بدون وساطت گوینده می شنود گویی از زبان خود آن ها صادر می شود. (۲)

در دو آیه اخیر از آیات مورد بحث، ابراهیم و فرزندش اسماعیل پنج تقاضای مهم از خداوند جهان می کنند. این تقاضاها که به هنگام اشتغال به تجدید بنای خانه کعبه صورت گرفت بقدری حساب شده و جامع تمام نیازمندی های زندگی مادی و معنوی است که انسان را به عظمت روح این دو پیامبر بزرگ خدا کاملاً آشنا می سازد.

۱. پروردگارا ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ».

۲. از دودمان ما نیز امتی مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت قرار ده «و من ذریتنا امه مسلمه لک».

۳. طرز پرستش و عبادت خودت را به ما نشان ده و ما را از آن آگاه ساز «و ارنا

۱- تفسیر نمونه/ ج ۱/ ص ۴۵۴

۲- المیزان/ ج ۱/ ص ۲۸۲

۴. توبه ما را بپذیر و رحمتت را متوجه ما گردان که تو تواب و رحیمی «و تب علينا انک انت التواب الرحیم».

۵. پروردگارا در میان آن ها پیامبری از خودشان مبعوث ساز تا آیات تو را بر آن ها بخواند و کتاب و حکمت به آن ها بیاموزد و آن ها را تزکیه کند، چراکه تو توانا هستی و بر تمام این کارها قدرت داری «ربنا وبعث فیهم رسولاً». (۱)

«قواعد»: جمع (قاعده) به معنی شالوده است و در اصل از ماده (قعود) است و لذا به آن قسمت از بنا گفته می شود که بر زمین نشسته است و بالا- بردن قواعد به معنی بالا- بردن اصل بنا است و این یک تعبیر مجازی است چون بالا بردن مربوط به مجموع بناست و به جزء آن نسبت داده شده است و گویا کلمه «من البیت» اشاره به این عنایت مجازی است. (۲)

«نسک» به معنی عبادت است. مناسک جمع منسک به معنای مواضع عبادت است، یعنی محلی که انسان به خاطر عبادت در آنجا انس پیدا کرده و زائران خانه خدا برای عمره و حج به آنجا می روند و به وسیله اعمال شایسته به خداوند تقرب پیدا می کنند، البته «نسک» در اعمال حج غلبه پیدا کرده و مخصوص آن شده است. (۳)

«بعث» به معنای برانگیختن چیزی از محل یا کسی برای انجام وظیفه است و در معنای ارسال مجازاً بکار می رود. این واژه در قرآن در موارد مختلفی بکار رفته از جمله:

بعثت انبیاء برای تبلیغ دین «فبعث الله النبیین مبشّرين و منذرین». (۴)

۱- تفسیر نمونه / ۱ / ۴۵۵

۲- المیزان / ج ۱ / ص ۲۸۲

۳- مفردات راغب / ص ۴۹۰؛ صافی / ج ۱ / ص ۱۹۰؛ جامع البیان / ج ۱ / ص ۴۳۵

۴- بقره / ۲۱۳

برانگیختن مردگان برای حسابرسی و پاداش «من بعثنا من مرقدنا». (۱)

رسیدن به مقام شفاعت «عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً». (۲)

بیدار کردن از خواب «ثم یبعثکم فیه». (۳)

در اینکه مقصود از حکمت چیست و جوه مختلفی بیان شده است:

الف. سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ب. معرفت به امور دین و تأویل آیات قرآن

ج. احکامی که فقط بوسیله تعلیم انبیاء به دست می آید.

د. مواظب و حلال و حرامی است که در قرآن ذکر شده است.

ه. حکمت صفت کتابی است که در آیه شریفه ذکر شده است.

مرحوم طبرسی گوید: تمام این وجوه قابل توجه است. (۴) و اشاره به احیای افکار و عقول انسان ها است که بواسطه انبیاء

الهی انجام می گیرد، چنانکه سخن امیرالمؤمنین علیه السلام بر این معنی دلالت دارد: «و یتروا لهم دفائن العقول». (۵)

نکته ها

۱. فراموش نکردن بنیان گذاران عمل نیک

یاد کردن از بنیان گذاران عمل نیک امری پسندیده و نیکو است «و اذ یرفع

۱- یس / ۵۲

۲- اسراء / ۷۹

۳- انعام / ۶۵؛ التحقیق / ج ۱ / ص ۲۷۸

۴- مجمع البیان / ج ۱ / ص ۳۹۵؛ روح المعانی / ج ۱ / ص ۳۸۷

۵- محاضرات

ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل اذ...» مفعول برای «اذکروا» است یعنی بانیان کعبه را همواره به خاطر داشته باشید و این دستور درسی است به انسان ها که نباید بنیان گذاران عمل نیک از یادها بروند. (۱) ۲. خداوند تنها اجابت کننده دعا

تنها خداوند شنوای دعای بندگان، اجابت کننده درخواست های ایشان و آگاه به نیازهای آنان است «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ». شنوا بودن خداوند به مناسبت جمله قبل که حاوی دعا و درخواست است کنایه از اجابت کردن و برآورده ساختن تقاضا است. (۲) ۳. از امام صادق علیه السلام روایت شده: «فَلَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اِبْرَاهِيمَ أَنْ يَبْنِيَ الْبَيْتَ وَ لَمْ يَدْرِ فِي أَيِّ مَكَانٍ بَيْنَهُ فَبَعَثَ اللَّهُ جِبْرَائِيلَ فَخَطَّ لَهُ مَوْضِعَ الْبَيْتِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْجَنَّةِ فَبَنَى اِبْرَاهِيمُ الْبَيْتَ وَ نَقَلَ اِسْمَاعِيلُ الْحَجْرَ مِنْ ذِي طُوًى فَرَفَعَهُ إِلَى السَّمَاءِ تِسْعَةَ اِذْرَعٍ». (۳)

۴. وجود شالوده های خانه کعبه از زمان آدم علیه السلام

کعبه پیش از حضرت ابراهیم علیه السلام نیز وجود داشته است، از این رو وقتی با زن و بچه اش به مکه می آید می گوید: «رَبَّنَا أَنْتَ اِسْكَنْتَ ذُرِّيَّتِي بَوَادِئِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمَحْرَمِ». (۴)

و از بعضی از احادیث نیز استفاده می شود که شالوده های خانه کعبه پیش از ابراهیم حتی از زمان آدم بنا شده بود و ابراهیم و اسماعیل پایه ها را بالا بردند، مثلاً در خطبه

۱- راهنما/ ج ۱ / ص ۴۰۹

۲- راهنما/ ج ۱ / ص ۴۰۹

۳- راهنما/ ج ۱ / ص ۴۱۰

۴- ابراهیم / ۳۷؛ کشف الاسرار/ ج ۱ / ص ۳۵۶؛ تفسیر نور/ ج ۱ / ص ۲۰۲

قاصعه نهج البلاغه می خوانیم: «الا ترون ان الله سبحانه اختبر الاولين من لدن آدم صلوات الله عليه الى الاخرين من هذا العالم باحجار ... فجعلها بيته الحرام ...

ثم امر ادم و ولده ينثوا اعطافهم نحوه».

تعبیر «و اذ يرفع القواعد ...» می رساند که شالوده های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام پایه ها را بالا بردند و در روایت دیگر است که حلبی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا حج قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام می شد؟ حضرت فرمود: آری شاهد آن آیه شریفه (و اذ يرفع ...) است. (۱) ۵. اهمیت قبولی عمل

کار مهم نیست، قبول شدن آن اهمیت دارد، حتی اگر کعبه بسازیم ولی مورد قبول خدا قرار نگیرد ارزش ندارد «ربنا تقبل منّا». (۲)

۶. تقاضای تسلیم کامل

منظور ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از اسلام در جمله «واجعلنا مسلمين لك» اسلام به معنی معروف در میان ما نیست، زیرا ابراهیم علیه السلام یکی از پنج پیغمبر اولوالعزم خدا و صاحب آئین حنیف است و معنی ندارد که بگوییم تا آن وقت حتی این اسلام ظاهری را که اولین مرتبه عبودیت است دارا نشده بود، بلکه مراد از اسلام در اینجا کمال عبودیت و تسلیم کامل در مقابل پروردگار است. (۳) ۷. نمونه تسلیم بودن ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام

حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا می کنند: «ربنا واجعلنا مسلمين لك» خدایا

۱- نمونه/ ج ۱/ ص ۴۵۴؛ راهنما/ ج ۱/ ص ۴۱۰

۲- نور/ ج ۱/ ص ۲۰۳

۳- المیزان/ ج ۱/ ص ۲۸۳

ما را تسلیم خودت قرار بده. قرآن کریم در مورد دیگر نمونه تسلیم بودن این دو پیامبر بزرگ را در برابر امر الهی بیان می کند و از آن ها به عظمت یاد می نماید: «فَلَمَّا اسْلَمَا وَ تَلَّهَ لِلجِینِ» (۱).

۸. نشانه تسلیم کامل

این که حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند تقاضای تسلیم بودن در برابر او امر الهی می نماید. خداوند سبحان هم او را به این مقام و مرتبه نائل نمود و نشانه تسلیم بودن در برابر خداوند دارا بودن قلب سلیم است که در دو مورد از قرآن درباره حضرت ابراهیم علیه السلام سخن از قلب سلیم آمده یکی سخن خود ابراهیم علیه السلام است. آنجا که فرمود: «یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم» (۲) و دیگر توصیف خداوند از ابراهیم علیه السلام است «و ان من شیعتہ لابرہیم اذ جاء ربہ بقلب سلیم» (۳).

۹. اظهار کوچک بودن عمل در پیشگاه خداوند

در آیه شریفه، ابراهیم و اسماعیل هنگام دعا عرض می کنند: خدایا از ما قبول فرما «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا». اما چه چیزی را قبول کن؟ البته معلوم است منظور بنای خانه کعبه است ولی گویا آن ها با این طرز بیان می خواهند کوچکی عمل خود را در پیشگاه خدا ثابت کنند و منظورشان این است که خدایا این عمل ناچیز را از ما بپذیر. (۴) ۱۰. عدم تساوی ابراهیم و اسماعیل در کار

ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام در کار مساوی نبودند در حدیث می خوانیم ابراهیم علیه السلام بنایی می کرد و اسماعیل سنگ به دست پدر می داد و چون کار این دو با هم تفاوت داشت

۱- صافات / ۱۰۳

۲- شعراء / ۸۹

۳- صافات / ۸۴

۴- راهنما / ج ۱ / ص ۴۰۸

میان نام آن دو بزرگوار نیز فاصله گذاشته شده است. (۱) ۱۱. تفاوت قبول و تقبل

تفاوت بین قبول و تقبل آن است که در تقبل شخص کار را با تکلف می پذیرد و این بخاطر آن است که عمل ناقص و شایسته پذیرش کامل نیست. (گرچه قبول و تقبل نسبت به خداوند مساوی است) بنابراین بکار رفتن لفظ (تقبل) حاکی از اعتراف ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام به عجز و انکسار و قصور در عمل است. (۲) ۱۲. مراتب تسلیم

تسلیم بودن در برابر خدا دارای مراتب و درجات است «رَبَّنَا واجعلنا مسلمین لك» ابراهیم و اسماعیل در آزمایش های مختلف تسلیم بودن خویش را اثبات کردند، از اینکه باز هم تقاضای توفیق برای نیل به این مقام را داشتند، معلوم می شود مقام تسلیم دارای درجات و مراتب است. (۳) ۱۳. تعلیم اعمال حج به ابراهیم علیه السلام

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است: چون ابراهیم از ساختن خانه کعبه فارغ گشت، عرض کرد پروردگارا من مأموریت خود را انجام دادم، پس شیوه انجام اعمال را به ما نشان بده و آن را بر ما آشکار کن و به ما بیاموز، پس خداوند جبرئیل را فرستاد تا به همراهی ابراهیم حج نماید و به صورت عملی به ابراهیم نشان دهد. (۴) ۱۴. روش بندگی

راه و روش بندگی را باید از خدا آموخت و گرنه انسان گرفتار انواع خرافات و

- ۱- روح المعانی/ ج ۱/ ص ۳۸۳؛ راهنما/ ج ۱/ ص ۴۰۸؛ نور/ ج ۱/ ص ۲۰۲
- ۲- تفسیر کبیر/ ج ۴/ ص ۶۳؛ روح البیان/ ج ۱/ ص ۲۳۲؛ روح المعانی/ ج ۱/ ص ۳۸۴
- ۳- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۱۲
- ۴- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۱۳

انحرافات می شود «ارنا مناسکنا».

۱۵. ارزش تسلیم

تا در انسان حالت تسلیم در برابر خداوند نباشد، بیان احکام سودی نخواهد داشت، در اینجا ابراهیم علیه السلام ابتدا از خداوند روح تسلیم تقاضا می کند، سپس راه و روش عبادت و بندگی را می خواهد «واجعلنا مسلمین لک ... ارنا مناسکنا» (۱).

۱۶. سعادت انسان

«ربنا واجعلنا مسلمین لک»؛ این کلام ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دلالت دارد بر اینکه کمال سعادت انسان در آن است که تسلیم احکام الهی و قضا و قدر او باشد و توجهی به غیر او نداشته باشد. (۲) ۱۷. ناتوانی بشر از ادای وظایف

انسان در هر مقام و منزلتی باشد از ادای وظایف الهی خویش ناتوان است «و تب علینا» از آنجا که ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از گناه و معصیت منزّه اند ولی در عین حال به درگاه خدا توبه می کنند و تقاضای پذیرفته شدن آن را دارند. معلوم می شود انسان در هر منزلتی هرچند منزلت پیامبران باشد، نمی تواند وظیفه عبودیت خویش را به درگاه خداوند ادا کند. (۳) ۱۸. مهربانی انسان به فرزندان

چرا حضرت ابراهیم علیه السلام فقط برای ذریه خود دعا کرد و برای همه انسان ها دعا نکرد؟ اولاً: بخاطر اینکه شفقت و مهربانی انسان به ذریه و فرزندان خود بیشتر است،

۱- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۱۳

۲- تفسیر کبیر/ ج ۴/ ص ۶۱

۳- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۱۳

ثانیاً: این دعا گرچه از نظر ظاهری خصوصی به نظر می‌رسد، اما از نظر واقع امر عمومی است و برای همه انسان‌ها است، زیرا فرزندان انبیا سبب صلاح و هدایت سایر مردم می‌شوند. (۱) ثالثاً: خداوند او را از این حقیقت آگاه ساخت که برخی از ذریه او صالح نیستند، بلکه ستمگر هستند (لا ینال عهدی الظالمین). (۲)

۱۹. وظایف پیامبران

تلاوت آیات خدا، تعلیم کتاب آسمانی، آموزش حکمت و پاک‌سازی مردم از آلودگی‌ها از وظایف پیامبران و از اهداف بعثت ایشان است «یتلوا علیهم آیاته و یعلمهم الکتاب و یزکیهم». (۳)

۲۰. اجابت دعای ابراهیم علیه السلام

دعای ابراهیم بر اینکه از ذریه او کسی به مقام رسالت برسد که معلم کتاب و حکمت باشد و مردم را تربیت کند «ربنا وبعث فیهم رسولاً ... یعلمهم الکتاب والحکمه ...» به اجابت رسید، از این رو قرآن می‌فرماید: «فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب والحکمه» (۴) و نیز می‌فرماید: «هو الذی بعث فی الاممیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمه» (۵) از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «انا دعوه ابراهیم علیه السلام و بشری عیسی علیه السلام». (۶)

۱- روح المعانی/ ج ۱/ ص ۳۸۵؛ تفسیر کبیر/ ج ۴/ ص ۶۷

۲- مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۳۹۳؛ جامع البیان/ ج ۱/ ص ۴۳۳

۳- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۱۵

۴- نساء ۵۴

۵- جمعه/ ۲

۶- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۳۹۵؛ روح المعانی/ ج ۱/ ص ۳۸۶؛ جامع الاحکام/ ج ۲/ ص ۱۳۱؛ جامع البیان/ ج ۱/ ص ۴۳۵

۲۱. سرّ تقدم تلاوت بر تعليم

جهت این که تلاوت بر تعليم مقدم شده آن است که در صورت خواندن مستمر و پشت سر هم تعليم صورت می گیرد و تأثیر تعليم برای تزکیه نیز در صورتی است که مستمر باشد و تزکیه حقیقی در صورتی حاصل می شود که انسان بطور مستمر با هوای نفس و شیطان مبارزه کند و لذا هر سه فعل «یتلوا، یعلّمهم، یزکّیهم» بصورت فعل مضارع آمده که دلالت بر استمرار دارد.

۲۲. تعليم مقدم است یا تربیت؟

در چهار مورد از قرآن کریم مسئله تعليم و تربیت بعنوان هدف انبیا با هم ذکر شده است، در سه مورد تربیت بر تعليم مقدم شمرده شده (۱) و تنها در یک مورد تعليم بر تربیت مقدم شده است (آیه مورد بحث).

با این که می دانیم معمولاً تا تعلیمی نباشد، تربیتی صورت نمی گیرد، بنابراین آنجا که تعليم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی آن است و در موارد بیشتری که تربیت مقدم ذکر شده، گویا اشاره به مسئله هدف بودن آن است چرا که هدف اصلی تربیت است و بقیه همه مقدمه آن است و تقدم تزکیه بر تعليم از باب تقدم علت غایی بر علت اعدادی است. (۲) ۲۳. توجه به نسل

توجه به نسل و فرزندان یک دورنگری عاقلانه و خداپسندانه است که حاکی از وسعت نظر و سوز و عشق درونی است که بارها در دعاهای ابراهیم علیه السلام به چشم می خورد.

نیاز به رهبر آسمانی از اساسی ترین نیازهای جامعه بشری است. اگر قرن ها قبل برای آن

۱- بقره / ۱۵۱؛ آل عمران / ۱۶۴؛ جمعه / ۲

۲- تفسیر نمونه / ج ۱ / ص ۴۵۷

دعا می شود نشان دهنده اهمیت و ارزش و نقش آن است. (۱)

تغییر قبله

«قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره و ان الذين اوتوا الكتاب ليعلمون انه الحق من ربهم و ما الله بغافل عما يعملون». (۲)

ترجمه

نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله ی نهایی) می بینیم.

اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن. و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید. و کسانی که کتاب آسمانی به آن ها داده شده، به خوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه ی پروردگارشان صادر شده؛ (و در کتاب های خود خوانده اند که پیغمبر اسلام، به سوی دو قبله، نماز می خواند). و خداوند از اعمال آن ها (در مخفی داشتن این آیات) غافل نیست.

شان نزول

مفسرین می گویند محبوب ترین قبله در نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله کعبه بود و لذا آن حضرت به جبرئیل فرمود دوست می دارم که خداوند غیر از قبله یهود برای من قبله ای

۱- تفسیر نور/ ج ۱/ ص ۲۶۲

۲- بقره/ ۱۴۴

قرار دهد، جبرئیل در جواب گفت من هم مانند تو بنده خدا هستم و شما در نزد خداوند از من عزیزتر هستی، این موضوع را از خداوند بخواه و دعا کن. پس از اینکه جبرئیل به آسمان بالا رفت آن حضرت به امید اینکه خبری درباره آنچه از خداوند تقاضا می کرد جبرئیل بیاورد، به آسمان چشم دوخت در این حال خداوند این آیه را نازل فرمود. (۱) تفسیر

«قد نری قلب وجهک فی السماء» از این آیه استفاده می شود که پیامبر منتظر فرمان تغییر قبله بوده است به خصوص اینکه یهود پس از ورود پیامبر به مدینه این موضوع را دستاویز خود قرار داده بودند و مرتباً مسلمان ها را سرزنش می کردند که اینها استقلالی از خود ندارند لذا خداوند در این آیه به مسئله تغییر قبله اشاره نموده و می فرماید: ما نگاه های انتظارآمیز تو را به آسمان می بینیم. (۲)

«فلولینک قبله ترضیها» بعد می فرماید اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن راضی خواهی بود باز می گردانیم، پس رو به جانب مسجدالحرام کن.

کلمه «شطر» ظرف و منصوب است و به معنی سمت و جانب است یعنی روی خود را به سمت مسجدالحرام متوجه کن «و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره» بعد از خطاب به پیامبر اکرم خطاب به همه مسلمان ها می نماید و می فرماید: هر جا که باشید در دریا و خشکی زمین هموار و کوهستانی، روی خود را به جانب مسجدالحرام برگردانید و اگر اکتفا به خطاب اول می نمود ممکن بود این توهم پیش آید که توجه به مسجدالحرام مخصوص پیامبر اکرم و اهل مدینه است و لکن به وسیله جمله دوم این مطلب را بیان

۱- مجمع البیان/ ج ۱ / ص ۴۱۹

۲- تفسیر نمونه/ ج ۱ / ص ۴۹۰

فرموده، مسجد الحرام قبله نماز گزاران شرق و غرب عالم است. (۱)

«و انّ الّٰذین اوتوا الکتاب لیعلمون انّہ الحقّ من ربّہم» یعنی اهل کتاب می دانند که این حکم (تغییر قبله برای مسلمانان) حق است و از ناحیه پروردگارشان نازل شده بود به واسطه اینکه صدق در گفتار پیغمبر اسلام را به طور کلی به شهادت کتب خود دریافته بودند و یا اینکه درباره خصوص این حکم بیاناتی در کتب آن ها بوده و در هر حال جمله «اوتوا الکتاب» می رساند که کتب آن ها صریحاً یا به طور ضمنی تصدیق این حکم را می نموده است «و ما اللّٰه بغافل عمّا یعملون» یعنی خدا از عمل آن ها در کتمان حق و مخفی داشتن علم غافل نیست. (۲) نکته ها

۱. عدم لزوم توجه به کعبه در نماز مستحبی

سؤال: از آیه شریفه مورد بحث استفاده می شود که توجه به کعبه در امر نماز واجب و لازم است با اینکه ظاهر آیه ۱۱۵ بقره «... فاینما تولّوا فثمّ وجه اللّٰه...» دلالت دارد بر اینکه مکلف مخیر است در اینکه نماز را به جمیع جهات بخواند و توجه به سمت کعبه لازم نیست آیا بین دو آیه تنافی وجود دارد؟ پاسخ اینکه ظاهر آیه شریفه ۱۱۵ دلالت بر این معنی دارد که نماز را به هر طرف می توان بجا آورد که شامل نماز واجب نیز می شود و لکن از احادیث و اجماع استفاده می شود که نماز واجب را فقط باید به سمت کعبه خواند اما نماز مستحبی را در حال مشی و رکوب به هر طرف می توان خواند چه اینکه شخص

۱- مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۴۱۹؛ روح المعانی/ ج ۲/ ص ۱۰؛ جامع الاحکام/ ج ۱/ ص ۱۶۰

۲- المیزان/ ج ۱/ ص ۳۲۹

متحیر که عاجز از احتیاط واجب است نیز می تواند به هر طرف نماز بخواند. بنابراین به وسیله این احادیث و اجماع عموم آیه شریفه «فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» تخصیص می خورد و این امر روشن است که صحت صلاه متوقف بر وجود امر خداوند است بنابراین باید ملاحظه کرد که آیا امر به صلاه به هر جهتی تعلق گرفته مانند نماز مستحبی و نماز متحیر. یا امر نماز به جهت خاصی تعلق گرفته مانند نماز فریضه. (۱)

تذکر: آیه «قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» پاسخ به کسانی است که قبله را منحصر در بیت المقدس می دانستند و خداوند می فرماید تعیین قبله یک امر اعتباری است و گرنه خداوند اختصاص به جهتی دون جهتی ندارد.

۲. تغییر قبله مایه قطع سرزنش یهودیان

پیغمبر خدا پیش از نزول آیه ی شریفه صورت به جانب آسمان می کرد و انتظار و توقع نزول وحی درباره قبله داشت چون دوست می داشت خداوند او را به قبله ای مخصوص به خود مفتخر نماید نه اینکه راضی به قبله بودن بیت المقدس نبود. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بزرگ تر از این است که در مقابل خواست خدا ابراز نارضایتی کند، شاهد بر مطلب اینکه خداوند می فرماید: «فَلتَوَلَّيْكُمْ قَبْلَهُ تَرْضَاهَا».

البته روشن است رضایت به چیزی دلیل بر نارضایتی از چیز دیگری نمی شود و به طوری که از روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده استفاده می شود یهود مسلمان ها را در مورد متابعت از قبله خود یعنی بیت المقدس سرزنش می کردند و تفاخر برایشان می نمودند، این موضوع موجب حزن رسول اکرم صلی الله علیه و آله شد به طوری که در تاریکی شب بیرون می آمد و سر به جانب آسمان می کرد و انتظار نزول وحی داشت تا اینکه آیه شریفه

۱- تفسیر کاشف/ ج ۱/ ص ۱۸۶ و ۲۲۲؛ تفسیر کبیر/ ج ۴/ ص ۱۲۲

نازل شد. البته اگر وحی بقاء بر قبله سابق را تأیید می کرد هم حجتی برای پیامبر و مسلمانان علیه یهود بود و پیروی از قبله آن ها به هیچ وجه نقصی برای آنان محسوب نمی شد زیرا بنده باید مطیع و پیرو فرمان خدا باشد ولی بالاخره این آیه قبله حکم جدیدی را برای مسلمان ها تعیین نمود و سرزنش و تفاخر یهود را قطع کرده علاوه بر این تکلیف آن ها را هم روشن ساخت. (۱) ۳. توجه به آسمان برای نزول وحی

پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام انتظار وحی روی به سوی آسمان داشت و به هر طرف آن چشم می دوخت «قد نرى تقلب وجهك في السماء».

«تقلب» به معنای چرخیدن و حرکت کردن از سویی به سوی دیگر است، چرخش صورت در آسمان به معنای نگاه کردن به این سو و آن سوی آسمان است. (۲) ۴. سرزنش برخی از یهود به پیامبر صلی الله علیه و آله

از امام صادق علیه السلام روایت شده که «و صلی رسول الله صلی الله علیه و آله الی بیت المقدس ثم غیرته الی یهود فقالوا انک تابع لقبلتنا فاغتم لذلك غمّاً شديداً و لما کان فی بعض اللیل خرج (ص) یقلب وجهه فی آفاق السماء ... فلما صلی من الظهر رکعتین جاء جبرئیل علیه السلام فقال له «قد نرى تقلب وجهك في السماء فول وجهك شطر المسجد الحرام ...» ثم اخذ بيد النبي صلی الله علیه و آله فحوّل وجهه الی الکعبه ...». (۳)

۵. توجه به سمت مسجدالحرام در نماز

۱- المیزان/ ج ۱/ ص ۳۲۵

۲- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۶۲

۳- راهنما/ ج ۱/ ص ۱۴۴؛ مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۳۶۳؛ نورالثقلین/ ج ۱/ ص ۱۱۸؛ من لا یحضره الفقیه/ ج ۱/ ص ۱۷۸

در آیه شریفه به جای کلمه کعبه «شطر المسجد الحرام» ذکر شده است. این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که برای آن ها که در نقاط دور از مکه نماز می خوانند محاذات با خانه کعبه بسیار دشوار یا غیر ممکن است، لذا بجای خانه کعبه «مسجد الحرام» که محل وسیع تری است ذکر شده و مخصوصاً کلمه «شطر» که به معنی سمت و جانب است انتخاب گردیده تا انجام این دستور اسلامی برای همگان در هر جا که باشند میسر گردد.

به علاوه تکلیف صف های طولانی نماز جماعت که در بسیاری از اوقات از طول کعبه بیشتر است روشن شوند، بدیهی است محاذات دقیق با خانه کعبه و حتی مسجد الحرام گرچه برای کسانی که از دور نماز می خوانند کار بسیار مشکلی است، ولی ایستادن به سمت آن برای همه آسان است. (۱) ۶. دلایل رضایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قبله بودن کعبه

رضایت رسول اکرم از قبله بودن کعبه دلایلی داشت از جمله:

الف. کعبه قبله ابراهیم علیه السلام و پدران آن حضرت بود.

ب. از زخم زبان، تحقیر و استهزاء یهود آسوده می شد.

ج. استقلال مسلمانان به اثبات می رسید.

د. بعضی گفته اند چون اعراب کعبه را دوست می داشتند و در تعظیم آن فوق العاده می کوشیدند، لذا قبله بودن آن موجب جلب توجه آنان به سوی دین اسلامی می گردید و زمینه بهتری برای دعوت آن ها به سوی دین فراهم می شد و آن حضرت هم علاقه زیادی به گرایش آنان به دین اسلام داشت، از این جهت دوست می داشت که کعبه قبله

قرار داده شود. (۱) ۷. «و ما الله بغافل عما يعملون» این جمله یک نوع وعده برای مسلمین به ثواب الهی و یک نوع وعید برای یهود است به خاطر عنادی که داشتند. (۲)

توجه به سمت مسجد الحرام در نماز

«و من حیث خرجت فولّ وجهک شطر المسجد الحرام و انه للحقّ من ربّیک و ما الله بغافل عما تعملون* و من حیث خرجت فولّ وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولّوا و جوهکم شطره لئلاّ یکون للناس علیکم حجّہ الاّ الذین ظلموا منهم فلا تخشوهم و اخشونی و لآتمّ نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون». (۳)

ترجمه

از هر جا (و از هر شهر و نقطه ای) خارج شدی، (به هنگام نماز)، روی خود را به جانب «مسجد الحرام» کن. این دستور حقی از طرف پروردگار توست؛ و خداوند، از آنچه انجام می دهید، غافل نیست. «۱۴۹» و از هر جا خارج شدی، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن، و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن کنید؛ تا مردم؛ جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی دارند)، دلیلی بر ضدّ شما نداشته باشند؛ (زیرا از نشانه های پیامبر،

۱- مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۴۱۹؛ تفسیر نور/ ج ۱/ ص ۲۸۸؛ تفسیر کبیر/ ج ۴/ ص ۱۲۰

۲- جامع الاحکام/ ج ۲/ ص ۱۶؛ روح المعانی/ ج ۲/ ص ۱۰

۳- بقره/ ۱۵۰-۱۴۹

که در کتب آسمانی پیشین آمده، این است که او، به سوی دو قبله، نماز می خواند. از آن ها نترسید؛ و (تنها) از من بترسید! (این تغییر قبله، به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم، شاید هدایت شوید.

تفسیر

این آیات همچنان مسئله تغییر قبله و پیامدهای آن را دنبال می کند در آیه نخست خطاب به پیامبر و به عنوان یک فرمان مؤکد می گوید از هر جا (از هر شهر و دیار) خارج شده (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجد الحرام کن «ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام»

و باز به عنوان تأکید بیشتر اضافه می کند این فرمان دستور حقی است از سوی پروردگار که موافق حکمت و مصلحت است «وأنه للحق من ربک» در خاتمه به عنوان تهدیدی نسبت به مخالفین می گوید و خدا از آنچه انجام می دهید غافل نیست.

در آیه بعد حکم عمومی توجه به مسجد الحرام را در هر مکان و هر نقطه ای تکرار می کند و می گوید از هر جا خارج شدی و به هر نقطه روی آوردی صورت خود را به هنگام نماز متوجه مسجد الحرام کن «ومن حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام».

درست است که روی سخن در این جمله به پیامبر است ولی مسلماً منظور عموم نمازگزاران می باشد ولی در جمله بعد برای تأکید و تصریح اضافه می کند هر جا شما بوده باشید روی خود را به سوی آن کنید؛ «و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره» سپس در ذیل همین آیه به سه نکته مهم اشاره می کند:

۱. کوتاه شدن زبان مخالفان

می گوید این تغییر قبله به خاطر آن صورت گرفت که مردم حجتی بر ضد شما نداشته

باشند هرگاه این تغییر قبله صورت نمی گرفت از یک سو زبان یهود به روی مسلمانان باز می شد و می گفتند ما در کتب خود خوانده ایم که نشانه پیامبر موعود این است که به سوی دو قبله نماز می خواند و این نشانه در محمد صلی الله علیه و آله نیست و از سوی دیگر مشرکان ایراد می کردند که او مدعی است برای احیاء آیین ابراهیم آمده پس چرا خانه کعبه را که پایه گذارش ابراهیم است فراموش نموده اما حکم تغییر قبله موقت به قبله دائمی زبان هر دو گروه را بست و استقلال فرهنگی مسلمانان را اثبات کرد «لثلاً یكون للناس علیکم حجه» ولی از آنجا که همیشه افراد لجوج و معاند در برابر هیچ منطقی تسلیم نمی شوند، استثنائی برای این موضوع قائل شده، می گوید مگر کسانی از آن ها که ستم کرده اند.

از آنجا که عنوان کردن این گروه لجوج را به نام ستمگر ممکن بود در بعضی تولید وحشت کند می گوید از آن ها هرگز نترسید و تنها از من بترسید «فلا تخشوهم واخشون».

۲. تکمیل نعمت خداوند به عنوان هدف دیگری برای تغییر قبله ذکر شده و می فرماید:

این به خاطر آن بود که نعمت خود را بر شما تمام کنم «و لآتم نعمتی علیکم».

۳. مسئله هدایت یافتن به عنوان آخرین هدف ذکر شده و می فرماید «و لعلکم تهتدون».^(۱) نکته ها

۱. سرّ تکرار موضوع تغییر قبله

«و من حیث خرجت» موضوع تغییر قبله با اینکه در آیه ۱۴۴ قبلاً ذکر شد، در این آیه و آیه بعد نیز مطرح شده است و در علت تکرار آن وجوهی ذکر شده است.

الف. چون مدتی بیت المقدس قبله مسلمانان بود و به آن عادت کرده بودند، لذا نسخ آن

۱- المیزان/ ج ۱/ ص ۳۳۱؛ تفسیر نمونه/ ج ۱/ ص ۵۰۵؛ تفسیر مراغی/ ج ۲/ ص ۱۶

نیاز به تأکید و تکرار داشت تا مردم به طور یقین از حالت اولی صرف نظر کنند و کعبه را مورد توجه و استقبال قرار دهند.

ب. آنچه در آیه قبل ذکر گردید حکم حال حضر یعنی غیر مسافرت است و آنچه در این آیه ذکر شده مربوط به حال مسافرت است. (۱) ۲. تغییر قبله حادثه سرنوشت ساز

تغییر قبله از بیت المقدس به مسجد الحرام حادثه مهم و سرنوشت ساز در تاریخ است. نزول آیات متعدد درباره تغییر و تعیین قبله و تکرار فرمان «فول» در آیات ۱۴۴ و ۱۵۰ بقره حکایت از اهمیت این موضوع دارد. (۲) ۳. تغییر قبله باعث اتمام نعمت

خداوند متعال در ماجرای تغییر قبله می فرماید: تغییر قبله برای آن است که در آینده نعمت خویش را بر شما تمام کنم «لأنتم نعمتی» و نیز خداوند متعال به مناسبت فتح مکه می فرماید «و یتّم نعمته علیکم» (۳) در این دو آیه اتمام نعمت به صورت فعل مضارع بیان شده که نشانه حدوث آن در آینده است ولی خداوند در جریان معرفی رهبر معصوم می فرماید «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» قابل توجه و دقت است که خداوند توجه مردم را به قبله (کعبه) قدم نخستین برای اتمام نعمت و فتح مکه را قدم دیگر و تعیین و معرفی رهبر معصوم را آخرین قدم در اتمام نعمت بیان می کند، از این رو دو نعمت نخستین را به صورت فعل مضارع «لأنتم نعمتی» و «یتّم نعمته علیکم» بیان می کند ولی در جریان معرفی رهبر در غدیر با واژه «اتممت» که فعل ماضی است ذکر

۱- مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۴۲۶؛ تفسیر کبیر/ ج ۴/ ص ۱۵۳؛ جامع الاحکام/ ج ۲/ ص ۱۶۸؛ المیزان/ ج ۱/ ص ۳۳۱

۲- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۸۲

۳- فتح/ ۲

کرده است و لازم به یادآوری است که در تغییر و تعیین قبله و همچنین در تعیین رهبر تذکر می دهد «لا تخشوهم و اخشون» زیرا در هر دو احتمال بهانه گیری و مقاومت دشمنان می رود. (۱) از مطالب فوق روشن شد که جامعه اسلامی نیاز به سه نوع استقلال دارد:

۱. استقلال فرهنگی (تغییر قبله)

۲. استقلال نظامی و امنیت

۳. استقلال سیاسی (تشکیل جامعه اسلامی)

۴. مسلمانان نباید به خاطر هراس از دشمنان دین و به بهانه احساس خطر از ناحیه آنان در اجرای احکام الهی کوتاهی کنند. (۲) ۵. تعیین مسجدالحرام به عنوان قبله پرتوی از ربوبیت خدا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در جهت پیشبرد اهداف وی بود. (۳)

۱- تفسیر نور/ ج ۱/ ص ۳۰۱

۲- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۸۲

۳- راهنما/ ج ۱/ ص ۴۷۹

تشریح طواف میان صفا و مروه

«إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» (۱).

ترجمه

«صفا» و «مروه» از شعائر (و نشانه های) خداست؛ بنا بر این، کسانی که حج خانه ی خدا و یا عمره انجام می دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ (و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی رویه ی مشرکان، که بت هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهد.) و کسی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کند، خداوند (در برابر عمل او) شکر گزار، و (از افعال وی) آگاه است.

شأن نزول

در زمان جاهلیت مشرکین در بالای کوه صفا بتی نصب کرده بودند به نام اساف و بر بالای کوه مروه بتی به نام نائله و به هنگام سعی از این دو کوه بالا می رفتند و آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می کردند.

مسلمان ها بخاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می کردند در این شرایط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست، آیه فوق نازل شد و به آن ها اعلام داشت که صفا و مروه از شعائر خدا است، اگر مردم نادان آن ها را آلوده کردند دلیل بر این

نیست که مسلمانان فریضه سعی را ترک کنند. (۱)

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «انّ الصفا و المروه من شعائر الله» فبدأ بما بدأ الله تعالى به و ان المسلمین كانوا یظنون انّ السعی بین الصفا و المروه شیء صنعته المشركون فأنزل الله عزوجل «انّ الصفا و المروه من شعائر الله»...».

تفسیر

خداوند در این آیه می فرماید صفا و مروه از نشانه های خدا هستند که از مشاهده آن ها انسان به یاد او می افتد و اینکه در اینجا فقط این دو را از علائم خود معرفی نموده با اینکه تمام موجودات این جهان علائم و نشانه هایی از وجود مقدس او هستند برای این است که منظور علائم تکوینی نیست بلکه منظور شعائر مذهبی تشریحی است، زیرا خداوند صفا و مروه را محل عبادت خود قرار داده و به این وسیله مردم از مشاهده آن ها به یاد او می افتد.

بنابراین از جمله «انّ الصّیفا و المروه من شعائر الله» استفاده می شود که خداوند عبادتی در این نقطه تشریح کرده است و در جمله بعد می فرماید «فمن حجّ البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یتوّف بهما».

کسی که حج و عمره بجا آورد اشکالی ندارد طواف یعنی سعی میان آن دو کند، این تعبیر «لا جناح» به معنی استحباب نیست بلکه منظور بیان اصل تشریح است زیرا اگر منظور استحباب بود می بایست بگوید طواف مزبور خوب است نه اینکه گناهی ندارد و

خلاصه اینگونه تعبیرات در مقام تشریح گفته می شود نه استحباب و الا مناسب این بود که بفرماید چون صفا و مروه از معابدند خوب است در آنجا عبادت کنید. اینگونه تعبیرات که به تنهایی الزام از آن استفاده نمی شود در قرآن کریم کراراً در مقام تشریح آمده است مانند «ذلکم خیر لکم» (۱) که درباره جهاد است و درباره روزه می فرماید: «و ان تصوموا خیر لکم» (۲) و در مورد نماز قصر برای مسافر فرمود: «فلیس علیکم جناح ان تقصروا و من الصلوه» (۳).

بنابراین تعبیر (لا جناح) برای تشریح حج است چنانکه حدیث ذیل دلیل بر این معناست:

روی عن زراره و محمد بن مسلم أنّهما قالَا: «قلنا لابی جعفر ما تقول فی الصلاه فی السّفر کیف هی و کم هی؟ فقال: انّ الله عزّوجلّ يقول و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوه، فصار التقصیر فی السّفر واجب کوجب التّمَام فی الحضرة. قالَا: قلنا: انّما قال الله عزّوجلّ فلیس علیکم جناح و لم یقل افعلوا فکیف و جب ذلک کما اوجب التّمَام فی الحضرة. فقال علیه السلام: اولیس قد قال الله عزّوجلّ فی الصفا و المروه فمن حجّ البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما الا ترون انّ الطّواف بهما واجب مفروض لانّ الله عزّوجلّ ذکره فی کتابه و صنعه نبیّه صلی الله علیه و آله فکذلک التّقصیر فی السّفر صنعه النّبیّ صلی الله علیه و آله» (۴).

جمله «من تطوّع خیراً فانّ الله شاکر علیم» ممکن است عطف بر جمله «فمن حجّ البیت ...» باشد، در این صورت علت دیگری برای تشریح معنی صفا و مروه است

۱- صف / ۱۱

۲- بقره / ۱۸۴

۳- نساء / ۱۰۱

۴- نورالثقلین / ج ۱ / ص ۱۴۸؛ من لا یحضره الفقیه / ج ۱ / ص ۲۷۸

منتهی این علت اعم از آن است که از جمله «انّ الصّیفا و المروه من شعائر اللّٰه» استفاده می شد و در این حال منظور از تطوع مطلق اطاعت است نه انجام عمل مستحب و ممکن است یک جمله مستأنفه و عطف بر اول آیه باشد در این صورت منظور بیان محبوبیت سعی صفا و مروه به طور مطلق است اگر تطوع را به معنی سعی بگیریم یا محبوبیت حج و عمره به طور مطلق اگر منظور از تطوع حج و عمره باشد.

خلاصه معنای آیه این است که کسانی که اطاعت خداوند نمایند، خداوند در برابر عمل آن ها شکرگزار و از اعمال آن ها آگاه است. (۱) نکته ها

۱. معنای صفا و مروه

صفا و مروه هم اکنون نام دو کوه است (و به اصطلاح علم می باشد) اما در لغت صفا به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاک و شن آمیخته نباشد و مروه به معنی سنگ محکم و خشن است. (۲) ۲. صفا و مروه نشانه عبادت

کوه صفا و مروه دو علامتی که خداوند آن ها را نشانه جایگاه عبادت قرار داده است می باشد «انّ الصفا و المروه من شعائر اللّٰه».

«شعائر» جمع «شعیره» به علامت ها نشانه هایی که برای اعمال خاصی قرار می دهند گفته می شود و (شعائر اللّٰه) علامت هایی است که خداوند آن ها را برای عبادت

۱- المیزان/ ج ۱/ ص ۳۹۱

۲- کشف الاسرار/ ج ۱/ ص ۴۲۵؛ مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۴۳۸؛ نمونه/ ج ۱/ ص ۵۳۸

قرار داده است، بنابراین توصیف صفا و مروه به (شعائر الله) می رساند که خداوند دو مکان را علامتی قرار داده تا بندگانش در آنجا او را عبادت کنند. (۱) ۳. معنای طواف در صفا و مروه

یطوّف: از طواف به معنی گردیدن دور چیزی است. در اصل عبارت از حرکتی است که آخر آن به نقطه اول منتهی می شود بنابراین لازم نیست حتماً دور چیزی باشد و در حقیقت گردش دور چیزی یکی از مصادیق روشن آن است و اتفاقاً در آیه شریفه به همان معنی اصلی استعمال شده است. (۲) ۴. تکلف در طواف صفا و مروه

فعل «یطوّف» از باب تفعّل بوده که اصل آن (یتطوّف) بوده است. تاء منقوطة به «طا» ی مؤلف تبدیل شده و «طاء» در «طاء» ادغام گردیده است و علت اینکه از باب تفعّل آمده این است که طواف کننده در طواف خود به تکلف می افتد و کوشش بی اندازه باید مبذول دارد و رنج فراوان باید تحمل کند.

تذکر: یکی از معانی باب تفعّل تکلف است. (۳) ۵. اثر صبر بر بلا

ذکر سعی بین صفا و مروه که از آثار هاجر و اسماعیل است، یادآور ابتلا و حسن عاقبت آن دو بزرگوار است و لذا بعد از آیه ابتلا آورده شده تا مسلمانان بدانند هر کس بر بلا صبر کند، در دنیا و آخرت به درجات عالی می رسد. (۴)

۱- راهنما/ ج ۱/ ص ۵۰۲؛ مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۴۳۹؛ کشف الاسرار/ ج ۲/ ص ۴۲۵

۲- المیزان/ ج ۱/ ص ۳۹۰

۳- تفسیر ابی السعود/ ج ۱/ ص ۱۴۰

۴- غرائب القرآن/ ج ۲- ۱/ ص ۴۴۵؛ کشف الاسرار/ ج ۲/ ص ۴۲۶

۶. علت تقیید سعی به حج و عمره

شاید جهت اینکه سعی میان صفا و مروه را به حج و عمره مقید کرد «فمن حجَّ البیت او اعتمر» این باشد که سعی عبادتی نفسی و مستحبی مستقل نیست، چنانکه وقوف در عرفات و مشعر، بیتوته در منا نیز عبادت مستقل نیست بر خلاف طواف که عبادت مستقل است.

۷. حضور در مراکز عبادی

اگر مراکز حق توسط گروهی با خرافات آلوده شد نباید از آن دست کشید، بلکه با حضور در آن مراکز باید آن مکان ها را پاکسازی نمود و دست گروه منحرف را از آن کوتاه کرد. (۱) ۸. پیا داشتن نمازهای پنجگانه در اول وقت از مصادیق اعمال خیر است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «و حافظوا علی الصلوات الخمس فی اوقاتها فانها من الله جلّ و عز بمکان و من تطوّع خیراً فانّ الله شاکر علیم». (۲)

۹. «انّ الله شاکر علیم» اطلاق شکر بر جزا و پاداش یک نوع تعبیر مجازی است و سرّ اینکه خداوند از جزا تعبیر به شکر نمود، برای آن است که مبالغه در احسان را برساند. (۳) ۱۰. اطلاق شاکر بر خداوند

خداوند متعال با اینکه منبع جمیع نعمت ها است و همه غرق در احسان او هستند و هیچکس حقی بر او ندارد که او شکرگزاری کند، ولی در عین حال اعمال صالحی را که بندگانش انجام می دهند یک نوع احسان از ناحیه آن ها نسبت به خود دانسته با اینکه در

۱- تفسیر نور/ ج ۱/ ص ۳۱۸

۲- بحارالانوار/ ج ۷۷/ ص ۲۹۳

۳- صفوه التفاسیر/ ج ۱/ ص ۱۰۹

واقع او به آن‌ها احسان کرده که راهنمایی فرموده و توفیق عمل داده است لذا در مقام شکرگزاری برآمده و در مقابل آن احسان احسان فرموده است «هل جزاء الاحسان الا الاحسان» (۱).

از این بیان چنین نتیجه می‌گیریم که اطلاق شاکر بر خداوند متعال بعنوان معنی حقیقی کلمه است نه بعنوان یک معنی مجازی. (۲) ۱۱. ادب شکرگزاری

سید قطب گوید: کلمه شاکر به انسان ادب شکرگزاری در برابر احسان را یاد می‌دهد زیرا وقتی خداوند از بنده شکرگزاری کند، بنده به طریق اولی باید از نعمت‌های خداوند شکرگزاری نماید. (۳)

تعبیر به شکر نظیر تعبیر به اشترا و اجر تعبیری تشویقی است، یعنی شما برای خودتان کار خیر انجام می‌دهید ولی خداوند از شما تشکر می‌کند، با اینکه انسان برای خود سعی می‌کند و خداوند از سعی انسان بهره‌ای نمی‌برد تا شاکر باشد، در عین حال می‌فرماید: خدا شاکر و سعی شما مشکور است.

۱۲. مبدأ سنت شدن سعی

«ان ابراهیم لما خلف اسماعیل بمکه عطش الصبی فکان فی ما بین الصیفاء والمروه شجر فخرجت امه حتی قامت علی الصیفاء فقالت: هل بالوادی من انیس فلم تجبها احد فمضت حتی انتهت الی المروه فقالت: هل بالوادی من انیس فلم تجب ثم رجعت الی الصفا و قالت حتی صنعت ذلك سبعا فاجر الله

۱- الرحمن / ۶۰

۲- المیزان / ج ۱ / ص ۳۹۲

۳- تفسیر فی ظلال / ج ۱ / ص ۱۵۰

ذکر سنه» (۱).

قال الصادق عليه السلام: «صار السعي بين الصِّفا و المروه لأنَّ ابراهيم عرض له ابليس فامرہ جبرئیل فشدَّ علیه فہرب منه فجرت به السنَّه (یعنی بالہرولہ)» (۲).

۱۳. انجام عمل خیر از روی رغبت

خداوند سپاسگزار کسانی است که اعمال خیر را با میل و رغبت انجام می دهند «من تطوع خیراً فان الله شاكر علیم». چون فعل «تطوع» در جمله فوق متعدی استعمال شد، متضمن معنی «اتی» می باشد. بنابراین «من تطوع خیراً» یعنی هر کسی که عمل خیری را از روی اطاعت انجام دهد (۳) ۱۴. بهره مندی از پاداش های خداوند

کسانی که اعمال نیک (سعی میان صفا و مروه و ...) را انجام می دهند از پاداش های الهی برخوردار خواهند شد «من تطوع خیراً فان الله شاكر علیم».

سپاسگزاری خداوند از بندگان کنایه از پاداش دهی به آنان می باشد (۴).

۱- کافی / ج ۴ / ص ۲۰۲؛ نورالثقلین / ج ۱ / ص ۱۴۵؛ علل الشرایع / ج ۲ / ص ۴۳۲

۲- علل الشرایع / ج ۲ / ص ۴۳۲

۳- راهنما / ج ۱ / ص ۱۵۸؛ کشف الاسرار / ج ۲ / ص ۴۲۷

۴- راهنما / ج ۱ / ص ۵۰۳

عدم مقابله با مشرکان در نزد مسجد الحرام

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَمَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَمُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مَن حَيْثُ أَخْرِجُوهُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَمَا تَقْتُلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَكُمْ فِيهِ فَإِن قَتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَمَا قَاتَلْتُمُ الْكُفْرِينَ * فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» (۱)

ترجمه

و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید! و از حدّ تجاوز نکنید، که خدا تعدّی کنندگان را دوست نمی دارد! «۱۹۰» و آن ها را هر کجا یافتید، به قتل برسانید! و از آن جا که شما را بیرون ساختند [/ مکه]، آن ها را بیرون کنید! و فتنه و (بت پرستی) از کشتار هم بدتر است! و با آن ها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه ی حرم)، جنگ نکنید! مگر این که در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آن ها را به قتل برسانید! چنین است جزای کافران! «۱۹۱» و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است. «۱۹۲» و با آن ها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی، و سلب آزادی از مردم)، باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم نشوید! زیرا) تعدّی جز بر ستمکاران روا نیست.

این آیات شریفه حدود و لوازم یک حکم را متعرض است که «قاتلوا فی سبیل الله» اصل حکم قتال را بیان می کند و هدف از آن را نیز مشخص می کند که می بایست جنگ به خاطر خداوند باشد نه به خاطر انتقام جویی و ریاست طلبی و جمع آوری غنائم و ... و با جمله ی «لا تعتدوا» محدودیت آن را مطرح ساخته که در جنگ از حدّ تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

در آیه ی بعد جهت تشدید و سخت گیری را بیان نموده که شما هر کجا آن ها را یافتید بکشید و به مسلمانان اجازه می دهد به همان گونه که آن ها شما را از مکه بیرون کردند با آن ها مقابله به مثل کنید و آن ها را بیرون کنید. بعد محدودیت مکانی را مطرح می کند؛ «و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام»، بعد از آن محدودیت زمانی را نیز بیان می کند که می فرماید: «و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة».

نکته ها

۱. دستور قتال با مشرکان مکه

سیاق آیات شریفه دلالت دارد بر این که یک دفعه نازل شده است و مقصود از آن دستور قتال برای اولین بار با مشرکان مکه است چون در این آیات سخن از بیرون ساختن ایشان از جایی است که مؤمنان را بیرون کرده اند و نهی از قتال در خانه ی خدا و ایجاد فتنه و تشریح قصاص از اموری که مربوط به ایشان است مطرح شده است.

علاوه بر این که خداوند قتال با مشرکان را مقید به قتال آن ها با مسلمانان دانسته است؛ «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم» و معنای این کلام این نیست که اگر کسی با شما جنگ کرد شما هم با او جنگ کنید، همچنین معنای این کلام این نیست که

با کسانی که اهل جنگ نیستند مانند زنان و کودکان نبرد نکنید و قید احترازی نیست؛ زیرا معنا ندارد انسان با کسانی بجنگد که اصلاً توان جنگیدن را ندارند تا این که از این کار (قتال) نهی شود، بلکه معنای این آیه ی شریفه این است که با کسانی که در حال جنگ با شما هستند بجنگید و ایشان همان مشرکان مکه بودند.

بنا بر این سیاق و معنای این آیه ی شریفه مانند آیه ی شریفه ی «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر الذین اخرجوا من دیارهم بغير حق» (۱) اذن ابتدایی و بلاشرط برای نبرد با مشرکان جنگجو و فتنه انگیز است.

۲. قتال در راه خدا و بر پا داشتن دین

آیه ی شریفه ی «و قاتلوا فی سبیل الله» دستور به قتال در راه خدا می دهد و در راه خدا بودن آن به این است که مقصود از آن بر پا داشتن دین و اعلای کلمه ی توحید بوده باشد که در این صورت عبادت و تنها جلب رضایت خداوند مورد نظر است نه تسلط بر اموال و آبروی مردم و اساساً این قانون چنان که بیان خواهیم کرد برای دفاع از حقوق مشروعیه ی انسانیت که به حکم فطرت سالم ثابت و محقق است وضع شده و چون دفاع اقدام بر علیه مردم تجاوزگر است ذاتاً محدود به حدود خاصی است و تعدی خروج از حد است، از این رو در ذیل آیه می فرماید: «ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین»؛ یعنی از حدود خویش تجاوز نکنید که خداوند اهل تعدی را دوست ندارد. (۲) ۳. نهی از اعتداء به طور مطلق

«اعتداء» به معنای تجاوز نمودن است و در آیه ی شریفه «اعتداء» به طور مطلق نهی شده است، بنا بر این شامل هر عملی که این معنا بر آن صدق کند مانند قتال قبل از

۱- حج / ۴۰

۲- المیزان / ج ۲ / ص ۶۱

دعوت به حق و آغاز جنگ کردن و زن ها و بچه ها را کشتن و دست از جنگ نکشیدن در صورت دست کشیدن دشمن و سایر چیزهایی که سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن ها را بیان می کند می شود. (۱) ۴. معنای فتنه در قرآن

کلمه ی «فتنه» و مشتقات آن در قرآن در معانی مختلفی به کار برده شده است از جمله:

۱. آزمایش و امتحان؛ «أحسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا و هم لا يفتنون». (۲)

۲. فریب دادن؛ «یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان...». (۳)

۳. بلا و عذاب؛ «و اتقوا فتنه لا تصین الذین ظلموا منکم خاصه». (۴)

۴. شرک و بت پرستی؛ «و قاتلوهم حتی لا تکن فتنه». (۵)

۵. اضلال و گمراهی؛ «و من یرد الله فتنه فلن تملک له من الله شیئاً». (۶)

ولی بعید نیست که تمام این معانی را به یک ریشه برگردانیم و آن این که «فتنه» در اصل لغت که به معنای قرار گرفتن طلا و نقره در زیر فشار آتش است تا خوب و بد آن از هم تفکیک شود در هر موردی که یک نوع فشار و شدت وجود داشته باشد به کار می رود.

مثلاً در موارد امتحان حتماً حادثه ی شدید و مشکلی به وجود می آید تا انسان امتحان شود و عذاب نیز یک نوع شدت و فشار است و فریب نیز به همین معنا باز می گردد؛ زیرا به وسیله ی کارهای مختلفی کسی را گول می زنند و تحت فشار قرار می دهند و همچنین کفر و ایجاد مانع در راه هدایت خلق که هر کدام متضمن یک نوع فشار و شدت است. (۷)

درسنامه با قرآن در مکه و مدینه ؛ ؛ ص ۵۹

۱- المیزان/ ج ۲/ ص ۶۱

۲- عنکبوت/ ۲۰

۳- اعراف/ ۲۷

۴- انفال/ ۲۹

۵- انفال/ ۳۹

۶- مائده/ ۴۱

۷- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۵۱۱؛ نمونه/ ج ۲/ ص ۱۷

دستور العمل پیرامون اعمال حج

«و اتّموا الحجّ والعمرة لله فان احصرتم فما استيسر من الهدى ولا تحلقوا رؤوسكم حتى يبلغ الهدى محله فمن كان منكم مريضاً او به اذى من رأسه ففديه من صيام او صدقه او نسك فاذا اتمتم فمن تمتّع بالعمرة الى الحجّ فما استيسر من الهدى فمن لم يجد فصيام ثلاثة ايام فى الحجّ و سبعة اذا رجعتم تلك عشرة كامله ذلك لمن لم يكن اهله حاضرى المسجد الحرام و اتقوا الله و اعلموا انّ الله شديد العقاب» (۱).

ترجمه

و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید. و اگر محصور شدید، (و مانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری، اجازه نداد که پس از احرام بستن، وارد مکه شوید)، آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و از احرام خارج شوید). و سرهای خود را نتراشید، تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود). و اگر کسی از شما بیمار بود، و یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد)، باید فدیة و كفّاره ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد. و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند). و هر که نیافت، سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامی که باز می گردید، روزه بدارد. این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده ی او، نزد مسجد الحرام نباشد [/ اهل مکه و اطراف آن

نباشد]. و از خدا بپرهیزید؛ و بدانید که او، سخت کیفر است.

معنای واژه ها

۱. حج: به فتح اول اسم و به کسر اول مصدر است و در اصل به معنی قصد و در شرع اسلام به معنی قصد خانه خداست برای اعمال مخصوصی که بین مسلمانان معروف است. (۱) عمره: اعمال بخصوصی است که این لفظ از عماره به معنی آبادی است و برخی گفته اند به معنای زیارت است، گویی با عمل عمره کعبه آباد و دایر می شود. (۲) حصر و احصار: منع از طریق بیت (کعبه) است. احصار در منع ظاهر مانند دشمن و منع باطن مانند مرض هر دو گفته می شود، ولی حصر فقط در منع باطن استعمال می گردد. (۳) هدی: هدی حیوانی است که انسان بعنوان تحفه یا قربانی مقدم داشته و آن را به طرف مقصد پیش می راند و اصل آن از هدیه به معنای تحفه است و یا از هدی به معنی راهنمایی و سوق دادن بطرف مقصد و در اینجا مقصود حیوانی است که در حج برای قربانی برده می شود. (۴)

در فقه بین محصور و مصدود تفاوت است. اگر مانع درونی نظیر مرض حاصل شود، آن را حصر گویند، اگر مانع بیرونی نظیر دشمن حاصل شود، آن را صد گویند. حال در

۱- مفردات راغب/ ص ۷۵

۲- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۵۱۷؛ المیزان/ ج ۲/ ص ۷۶

۳- مفردات راغب/ ص ۱۲۰

۴- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۵۱۷؛ المیزان/ ج ۲/ ص ۷۶

این آیه شریفه «فان احصرتم»، گرچه کلمه حصر بکار برده شده، اما شامل صد هم خواهد شد. (۱) تفسیر

این آیه شریفه مشتمل بر چند فرع فقهی و دستورالعمل درباره اعمال حج است به این ترتیب:

الف. آیه شریفه مسلمان ها را مخاطب قرار داده و می فرماید: موظف هستید حج و عمره را به پایان برسانید «و اتموا الحجّ و العمره».

با لحاظ اینکه هریک از این دو عمل مرکب از یک سلسله واجبات که از احرام شروع می شود و در ضمن یک سلسله از امور باید ترک گردد می فرماید: کسانی که وارد این دو عمل شده اند باید به پایان برسانند و در وسط کار رها ننمایند.

ب. باید انجام و به پایان رسانیدن این دو عمل برای خدا باشد و در آن قصد قربت کنید «و اتموا الحجّ و العمره لله».

ج. اگر محصور شدید، یعنی به واسطه مرض یا منع دشمن نتوانستید عمل حج و عمره را به پایان برسانید آنچه که از (هدی) قربانی برای شما مقدور است باید اقدام کنید «فان احصرتم فما استیسر من الهدی».

د. تا قربانی به محل خود (منا) نرسیده و ذبح نگشته، محرم نمی تواند از احرام خارج شود، لذا می فرماید: قبل از آنکه قربانی به محل برسد، سرهای خود را نتراشید «و لا تحلقوا رؤوسکم حتی یبلغ الهدی محلّه».

ه. اگر کسی مریض بود به این نحو که گذاشتن موی سر و نتراشیدن آن برایش ضرر

داشت یا ناراحتی در سر داشت غیر از مرض، مثلاً جانوران و حشرات او را اذیت می کردند، در این دو صورت تراشیدن موی سر مانعی ندارد ولکن باید به یکی از سه چیز (روزه، صدقه و نسک) فدیة و کفاره پردازد «فمن كان منكم مريضاً او به اذى من رأسه ففديه من صيام او صدقه او نسك». در روایت مقدار روزه گرفتن سه روز معین شده و صدقه به اطعام شش مسکین و نسک به قربانی کردن گوسفند تفسیر شده است.

و. هر کس به واسطه عمره (یعنی تمام اعمال آن و محل شدن از آن) متمتع شود و بسوی اعمال حج برود، آنچه از قربانی برای او مقدور است انجام دهد «فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى».

این قسمت از آیه راجع به حج تمتع است و حج تمتع را از این جهت تمتع گویند که پس از احرام عمره و انجام اعمال آن تقصیر می کنند و محل می شوند و بسیاری از محرمات احرام بر انسان حلال می گردد و به آن ها متمتع و بهر مند می گردد و سپس احرام دیگری برای حج می بندد و به اعمال مشغول می شوند.

ز. اگر کسانی قربانی نیافتند، آن ها باید سه روز در مراسم حج و هفت روز بعد از مراجعت از مکه در وطن خود روزه بگیرند که ده روز کامل می شود «فمن لم يجد فصيام ثلاثة ايام في الحج و سبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة».

ح. البته این حکم حج تمتع راجع به کسانی است که در مکه و اطراف مکه نیستند و به تعبیر دیگر تنها مخصوص کسانی است که دور از مکه هستند «ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد الحرام».

در پایان می فرماید: در مورد دستوراتی که داده شد هیچگونه کوتاهی در انجام آن نکنند و

از عقاب شدید پروردگار خود را حفظ کنید «و اتقوا الله واعلموا ان الله شديد العقاب» (۱).

باتوجه به اینکه جمع بین ثلاثه و سبعة در آیه شریفه «ثلاثة ايام في الحج و سبعة اذا رجعتم» عشره می گردد، چرا بعد از آن قرآن جمله «تلك عشره كامله» را ذکر فرمود.

پاسخ برای اینکه بفهماند کلمه «واو» در آیه شریفه (سبعة اذا رجعتم) به معنای جمع است نه اینکه به معنی او می باشد، چنانکه در آیه شریفه «فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى و ثلاث و رباع» «واو» به معنی «او» آمده است. (۲)

باتوجه به اینکه کلمه عشره بعنوان یک عدد کامل است و دلالتی بر کمتر یا زیادت از این عدد ندارد چرا قرآن کریم بعد از کلمه عشره آن را توصیف به کلمه کامله نموده است؟ پاسخ اینکه ذکر کلمه کامله بعد از عشره بعنوان تأکید ذکر شده چنانکه در آیه شریفه «حولین کاملین» نیز اینچنین است، یا اینکه معنای آیه شریفه «تلك عشره كامله» آن است که سه روز روزه در مکه و هفت روز در برگشت از مکه از نظر ثواب و پاداش کامل است گرچه به عنوان بدل برای قربانی واقع شده است. (۳)

در اینکه منظور از اتمام حج چیست در روایات و جوه مختلفی بیان شده است:

الف. تمامیت و کمال حج به دیدار امام علیه السلام است. امام باقر علیه السلام می فرماید: «تمام الحج لقاء الامام» (۴).

ب. تمامیت حج و عمره به اجتناب از رفت و فسق و جدال است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

۱- المیزان/ ج ۲/ ص ۷۵؛ اطیب البیان/ ج ۲/ ص ۳۶۷؛ فی ظلال/ ج ۱/ ص ۱۹۴؛ نمونه/ ج ۲/ ص ۴۲

۲- اسئله القرآن و اجوبتها/ ص ۱۳؛ مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۵۲۰

۳- اسئله القرآن و اجوبتها/ ص ۱۳؛ جامع البیان/ ج ۵/ ص ۱۴۶

۴- نورالثقلین/ ج ۱/ ص ۱۸۳

«فانَّ تمام الحجِّ والعمره ان لا يرفث و لا يفسق و لا يجادل».(۱)

ج. تمامیت حج و عمره به اتيان مناسک حج و پرهیز از محرّمات احرام است. امام صادق عليه السلام می فرماید: ... یعنی «بتمامهما ادواءهما و اتقاء ما يتقى المحرم فيهما».(۲)

در ذیل آیه شریفه روایاتی وجود دارد از جمله:

الف. امام صادق عليه السلام می فرماید: منظور از «محصور» مریض است «المحصور المریض».(۳)

ب. امام رضا عليه السلام می فرماید: اقل قربانی گوسفند است «فما استيسر من الهدى» یعنی «شاه».(۴) ج. امام صادق عليه السلام می فرماید: كفاره تراشیدن سر قبل از قربانی سه روز روزه و یا صدقه به شش مسکین که به هر مسکین دو مد طعام داده شود و یا قربانی کردن یک گوسفند است.

«... و جعل الصيام ثلاثة ايام و الصدقة على ستة مساكين لكل مسكين مدين و النسك شاه».(۵)

د. امام صادق عليه السلام می فرماید: عمره همانند حج واجب است «العمره واجبه على الخلق بمنزله الحج لأنَّ الله عزوجل يقول «و اتموا الحجَّ و العمره لله»».(۶)

ه. و نیز می فرماید: زمان انجام عمره تمتع ماه های حج می باشد «والعمره في اشهر الحج متعه».(۷)

و. شتر گاو و گوسفند نوع قربانی در حج است «فما استيسر من الهدى اما جزور و اما

۱- نورالثقلین / ج ۱ / ص ۱۸۱

۲- برهان / ج ۱ / ص ۱۹۳

۳- جامع البيان / ج ۲ / ص ۱۲۴؛ نورالثقلین / ج ۱ / ص ۱۸۳

۴- جامع البيان / ج ۲ / ص ۱۲۵؛ نورالثقلین / ج ۱ / ص ۱۸۵

۵- جامع البيان / ج ۵ / ص ۱۳۷؛ نورالثقلین / ج ۱ / ص ۱۸۷

۶- کافی / ج ۴ / ص ۲۶۵

۷- عیاشی / ج ۱ / ص ۸۷

بقره و اما شاه» (۱).

ز. امام صادق علیه السلام می فرماید: وجوب سه روز روزه در روز ترویبه و روز قبل و بعد از آن «عرفه» در حج بر کسی که قادر به قربانی نیست «یصوم ثلاثة ايام في الحج يوماً قبل الترویبه و يوم الترویبه و يوم عرفه» (۲).

نکته ها

۱. تشریح حج تمتع

حج تمتع آن است که پس از عمره از احرام خارج شده و در موقع مخصوص احرام حج بسته می شود و این عمل در یک سال انجام گیرد و آن وظیفه کسانی است که فاصله آن ها تا مکه بیش از چهل و هشت میل است (منظور از چهل و هشت میل ۱۶ فرسخ است که ۹۶ کیلومتر می شود). آنان که در کمتر از این مسافت سکونت دارند و اهل مکه هستند، وظیفه آن ها حج افراد و قران است. حج تمتع در سال دهم هجرت در حجهالوداع تشریح گردید.

سال دهم هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم اعلام فرمودند که قصد حج دارند، مسلمین در رکاب آن حضرت برای عمل حج به مکه رفتند، آن حضرت از ذوالحلیفه که میقات اهل مدینه است احرام حج بستند. شصت و چهار یا شصت و شش قربانی با خود سوق نمودند، پس از آنکه وارد مکه شد طواف، نماز طواف و استلام حجر الاسود کرد، آنگاه شروع به سعی بین صفا و مروه فرموده، بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: این است جبرئیل. اشاره به پشت سرش به من امر می کند که دستور دهم هر که با خود قربانی

۱- عیاشی / ج ۱ / ص ۹۰

۲- نورالثقلین / ج ۱ / ص ۱۹۰

نیاورده (سوق هدی نکرده) از احرام خارج شود. اگر این را از پیش می دانستم مثل شما از احرام خارج می شدم ولی من با خودم قربانی آوردم و هر که قربانی آورده روا نیست از احرام خارج شود مگر وقتی که قربانی به محل خود برسد. مردی از حاضران گفت: چطور می شود از میقات احرام حج ببندیم و در وسط از احرام خارج شده حتی با زنان آمیزش کنیم.

حضرت فرمود: بدان تو به این عمل هرگز ایمان نخواهی آورد. مردی به نام سراقه پسر مالک گفت: ای رسول خدا! دین ما به ما تعلیم کن، گویی که امروز به دنیا آمده ایم. این عمل که فرمودی آیا فقط برای امسال است یا در آینده نیز هست؟ فرمود: بلکه این حکم برای همیشه است تا روز قیامت. پس انگشتان خویش را به هم داخل کرد و فرمود: عمره تا روز قیامت به حج داخل شده. بدین طریق حج تمتع تشریح گشت. (۱) ۲. وجوب عمره یا استحباب آن

شیخ طوسی قدس سره عقیده دارد عمره نیز واجب است، زیرا از قول امام علی علیه السلام نقل کرده است که فعل «و اتموا الحجّ والعمره» به معنای «اقیموهما» می باشد. (۲) نقد: مرحوم طبرسی قدس سره گوید: به عقیده برخی «والعمره واجبه کوجب الحجّ» و به اعتقاد برخی دیگر «انها مسنونه» و از قول اینان که به استحباب عمره عقیده دارند استدلال کرده است که عمره واجب نیست «لأنّ الله تعالى امر باتمام الحجّ والعمره و وجوب الاتمام لا يدلّ علی أنّه واجب».

۳. ابی السعود گوید: همانطور که در آیه ۱۸۷ سوره بقره «ثم اتموا الصیام الی اللیل» برای بیان روزه است که باید تا شب ادامه یابد و وجوب خود روزه از این آیه استنباط نمی شود، بلکه وجوب آن از آیه ۳۱ سوره بقره فهمیده می شود. همانطور هم وجوب حج از

۱- مجمع البیان/ ج ۲ / ص ۵۲۰

۲- تبیان/ ج ۲ / ص ۱۵۴

آیه مورد بحث (و اتموا الحج) استنباط نمی شود، بلکه از آیه «لله على الناس» می توان فهمید. (۱) ۴. وجوب اتمام عمره

عمره ابتداءً واجب نیست و لکن اگر انسان این عمل را شروع کرد اتمام و به پایان رساندن آن واجب است (و اتموا الحج و العمره لله). (۲)

۵. احکام اسلام در مقام سختگیری بر مردم نیست. تمام نمودن حج و عمره بر کسی که از درون مریض یا از دشمن بیرون ترس دارد واجب نیست. «فان احصرتم فما استيسر من الهدى». (۳)

۶. بیماری سبب تخفیف در احکام

بیماری سبب تخفیف در احکام است نه تعطیل آن، لذا در حج افراد معذور باید با روزه یا صدقه یا قربانی وظایف خود را جبران کنند. «فمن كان منكم مريضاً». (۴)

۷. حکمت استراحت در حج تمتع

تعبیر از شخص دور به اینکه اهل او در مسجدالحرام حاضر نباشد از لطیف ترین تعبیرات است، چون اشاره به حکمت این حکم که عبارت از تسهیل و تخفیف نیز می کند و آن این است که شخص مسافری که از راه دور برای حج می آید، رنج و سختی های فراوانی را متحمل می شود، احتیاج زیادی به آرامش و استراحت دارد و انسان طبعاً در کنار خانواده خود به استراحت می پردازد و چون چنین شخصی از خانواده اش دور است، لذا خداوند برای رعایت سهولت تکلیف اجازه فرموده که بعد از عمره احرام را شکسته و تمتع

۱- میقات/ ج ۲۸ / ص ۱۷

۲- فی ظلال/ ج ۱ / ص ۱۹۴

۳- تفسیر نور/ ج ۱ / ص ۳۱۱

۴- تفسیر نور/ ج ۱ / ص ۳۱۱

ببرد و بعد حج را در خود مکه شروع نموده و دیگر به میقات برنگردد. (۱) ۸. انکار تمتع در حج

جهت اینکه آیه شریفه با تهدید ختم شده آن است که از افراد مورد خطاب انتظار انکار این حکم می رفت چنانکه برخی تمتع میان عمره و حج را انکار کردند. (۲) انکار این حکم (حج تمتع) با توجه به جریان حج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روشن می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در مراسم حج بعد از اتمام سعی صفا و مروه فرمودند: شما از حال احرام خارج شوید و عمل خود را عمره قرار دهید، من هم اگر قربانی با خود نیاورده بودم، مانند شما از احرام خارج می شدم و لکن خداوند می فرماید: «و لا تحلقوا رؤوسکم حتی يبلغ الهدی محلّه»؛ یعنی سر نتراشید تا قربانی به جایگاه خود برسد ... مردی به پا خاست و عرض کرد ای رسول خدا! برای حج بیرون شویم در حالی که از سرهایمان آب غسل می چکد؟ پیامبر به او فرمود: تو هرگز به این حکم ایمان نخواهی آورد «أنک لن تؤمن بهذا ابداً» و لذا همین شخص وقتی به حکومت رسید گفت: دو متعه در زمان پیامبر حلال بود و من حرام می کنم و هر کس انجام دهد او را عقوبت می کنم.

سخنی که در اینجا مطرح است این است که این شخص در برابر نص اجتهاد کرده است و در برابر حکم صریح خداوند و پیامبر رأی خود را اظهار کرده است و او چنین حقی را ندارد که در برابر حکم الهی و پیامبر چنین حرفی را بزند و اینکه مرحوم علامه در کتاب «تجرید» می فرماید این فرد چون بدعت گذاری کرده لایق مقام خلافت نیست، ناظر به همین جریان است. (۳)

۱- المیزان/ ج ۲/ ص ۷۸

۲- المیزان/ ج ۲/ ص ۷۸

۳- محاضرات

زاد و توشه معنوی سفر حج

«الحجّ اشهر معلومات فمن فرض فيهنّ الحجّ فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحجّ و ما تفعلوا من خير يعلمه و تزودوا فانّ خير الزاد التقوى و اتقون يا اولى الالباب» (۱).

ترجمه

حج، در ماه های معینی است. و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج)، حج را بر خود فرض کرده اند، (باید بدانند که) در حج، آمیزش جنسی با زنان، و گناه و جدال نیست. و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می داند. و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است. و از من پرهیزید ای خردمندان!

تفسیر

قرآن کریم در این آیه می فرماید زمان حج ماه های معینی است که تغییرپذیر نیست و مقدم و مؤخر نمی شود «الحجّ اشهر معلومات».

بعد می فرماید: هر کسی که به واسطه احرام و اشتغال به اعمال حج، حج بر خویش واجب کند در این صورت باید از تمتعات جنسی و انجام گناه برکنار بوده و گفتگوهای بی فایده را ترک کند «فمن فرض فيهنّ الحجّ فلا رفث ولا فسوق ولا جدال».

«رفث» به حسب لغت تصریح به مطالبی است که نوعاً به واسطه قبیح بودن آن بطور

کنایه اداء می شود و «فسوق» یعنی بیرون رفتن از حد طاعت و «جدال» یعنی ستیزه کردن، ولی در روایت رفتن به جماع و فسوق به دروغ و جدال به گفتن (سوگند به خدا) و (نه به خدا سوگند) تفسیر شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «... و «الرفث»، الجماع و «الفسوق» الکذب و السباب و «الجدال» قول الرجل لا والله و بلی والله» (۱).

قال ابو عبدالله عليه السلام: «إذا احرمت فعليك بتقوى الله و ذكر الله كثيراً و قلله الكلام الّا بخير فإنه من تمام الحجّ و العمره ان يحفظ المرء لسانه الّا من خير كما قال الله عزوجل فإنّ الله يقول «فمن فرض فيهنّ الحجّ فلا رفث و لا فسوق و لا جدال في الحجّ» و الرفث الجماع و الفسوق الكذب و السباب و الجدال قول الرجل لا والله و بلی والله...» (۲).

«فلا- رفث و لا- فسوق و لا- جدال» گرچه بصورت نفی ذکر شده، اما مقصود از آن نهی است و به تعبیر دیگر جمله خبریه در مقام انشاء است و منظور آن است که این اعمال سه گانه در حج نباید واقع شود. (۳)

بعد می فرماید آنچه را شما از عمل خیر و نیکی انجام می دهید خداوند می داند بعد از آن دستور به زاد و توشه داده شده می فرماید زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه تقوی و پرهیزکاری است «و ما تفعلوا من خیر يعلمه الله و تزودوا فإنّ خیر الزاد التقوی». در معنای این جمله «و تزودوا» دو قول است:

۱. گروهی بوده اند که خود را اهل توکل می دانستند و زاد و توشه ای در سفر بر نمی داشتند،

۱- راهنما/ ج ۲/ ص ۱۹

۲- تفسیر برهان/ ج ۱/ ص ۱۹۹

۳- روح البیان ۱/ ۳۱۴

خداوند به آن ها خطاب می کند که زاد و توشه در سفر بردارید و سربار مردم نباشید، ولی بدانید بهترین توشه تقوی است.

۲. از اعمال شایسته زاد و توشه تهیه کنید که بهترین توشه تقوی است.

و در پایان می فرماید ای صاحبان عقل و بصیرت در آنچه امر و نهی نموده ام تقوی داشته باشید. (۱) نکته ها

۱. ماه های حج

ماه های حج شوال، ذی القعدة و ذی الحجه است و در غیر از آن حج صحیح نیست «الحجّ اشهر معلومات». امام صادق علیه السلام می فرماید: «الحجّ اشهر معلومات» شوال و ذوالقعدة و ذوالحجه لیس لأحد ان یحجّ فی ما سواهنّ». (۲)

۲. امتیاز زاد و توشه معنوی

برای انسان دو گونه سفر وجود دارد: الف: سفر در دنیا، ب: سفر از دنیا.

برای سفر در دنیا نیاز به زاد و توشه مادی است، برای سفر از دنیا نیز نیاز به زاد و توشه است که آن عبارت است از معرفت و محبت به خداوند متعال و اشتغال به طاعت و اجتناب از معصیت او و این زاد و توشه معنوی در سفر از دنیا بهتر است از زاد و توشه سفر در دنیا بخاطر اینکه زاد و توشه مادی انسان را از عذاب موقت نجات می دهد، اما زاد و توشه معنوی انسان را از عذاب و رنج دائم و همیشگی می رهاوند. زاد و توشه مادی، لذت آن همراه با درد و رنج و بیماری است به خلاف زاد و توشه معنوی که لذت آن خالص از ضرر و زیان است. (۳)

۱- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۵۲۳؛ المیزان/ ج ۲/ ص ۷۹

۲- راهنما/ ج ۲/ ص ۱۹

۳- روح البیان/ ج ۱/ ص ۳۱۵؛ تفسیر کبیر/ ج ۵/ ص ۱۸۲

۳. مصادیق جدال

سه قسم صادق پی در پی و یک قسم دروغ از مصادیق جدال در حج است «و لا جدال فی الحج» امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می فرمایند: «اذ احلف ثلاث ايمان متتابعات صادقاً فقد جادل ... و اذ احلف بيمين واحد كاذباً فقد جادل» (۱).

۴. ضمانت پاداش نیکوکاران از سوی خداوند «ما تفعلوا من خیر یعلمه الله» جمله «یعلمه الله» علاوه بر بیان احاطه علمی خداوند به کارهای نیک بندگان کنایه از ضمانت پاداش در قبال نیکوکاری آنان است. (۲) ۵. حج میدان انجام اعمال خیر و کسب توشه برای آخرت است «و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله و تزودوا» (۳).

۶. جمع میان روایات

در روایات زیادی «اشهر معلومات» به ماه شوال و ذی القعدة و ذی الحجّه و در بعضی از آن ها به شوال و ذی القعدة و در دهه اول ذی الحجّه تفسیر شده و در جمع بین این دو دسته از روایات گوییم چون دسته دوم نص در دهه اول ذی الحجّه و دسته اول ظاهر در مطلق ذی الحجّه است و نص مقدم بر ظاهر می باشد لذا باید دسته دوم را مقدم نمود چنانچه فتاوی علمای شیعه بر آن است. (۴) ۷. منظور از «اشهر حج» ماه شوال و ذی القعدة و ذی الحجّه است و اینکه بعضی از ماه ذی الحجّه بعنوان ماه ذی الحجّه شمرده شده از قبیل این کلام است که گفته می شود من روز جمعه بسوی تو می آیم با اینکه آمدن در بعض روز است نه در کل روز. در عین حال

۱- راهنما/ ج ۲/ ص ۲۰

۲- راهنما/ ج ۲/ ص ۱۸

۳- راهنما/ ج ۲/ ص ۱۸

۴- اطیب البیان/ ج ۲/ ص ۲۶۹؛ جامع البیان/ ج ۲/ ص ۱۵۱؛ فی ظلال/ ج ۱/ ص ۱۹۶

آمدن را به مجموع زمان نسبت می دهند. (۱) ۸. سرّ تعیین ماه های حج

حج در جاهلیت رواج و برای مشرکان حجاز سودهایی داشت ولی آنان همانطور که در ارکان و افعال حج بدعت هایی روا می داشتند، در وقت و زمان حج بدعت می گذاشتند و هر سالی که به سبب تجارت یا جنگ های قبیله ای نمی توانستند حج را در موسم آن انجام بدهند، ماه های حج را تغییر می دادند و همانند تأخیر اندازی در ماه های حرام، ماه های حج را نیز تقدیم و تأخیر روا می داشتند. خداوند پس از بیان ماه های دوازده گانه قمری و ماه های حج، تغییر ماه های حرام را موجب زیادت در کفر دانست. «أما النسبي ء زياده في الكفر...» (۲)

۹. سرّ تعبیر به اسم ظاهر

کلمه «حج» در آیه شریفه سه مرتبه تکرار شده و آوردن اسم ظاهر بجای ضمیر بخاطر رعایت اختصار در کلام است و مقصود از حج اول زمان حج است و منظور از حج دوم نفس عمل و مناسک حج است و منظور از حج سوم زمان و مکان حج است. (۳) ۱۰. ترک تمام انواع فسق

مقصود از ترک فسوق در آیه شریفه لا- فسوق جميع انواع فسق است. بخاطر اینکه لفظ شامل جميع انواع آن می شود و امثال نهی در صورتی تحقق می پذیرد که همه انواع فسق ترک گردد. (۴)

۱- تبیان/ ج ۱/ ص ۱۶۳؛ المیزان/ ج ۲/ ص ۷۸؛ تفسیر کبیر/ ج ۵/ ص ۱۷۵

۲- توبه/ ۳۷؛ مجمع البیان/ ج ۱/ ص ۵۲۳

۳- روائع البیان/ ج ۱/ ص ۲۴۵؛ المیزان/ ج ۲/ ص ۷۹

۴- تفسیر کبیر/ ج ۵/ ص ۱۶۵

۱۱. حرمت مؤکد بعضی از اعمال در حج

ممکن است کسی بگوید حرمت دروغ فحش و جدال با مردم ویژه ایام حج و زمان محرم شدن نیست بلکه همیشه حرام است، پاسخ اینکه آری این سه عمل همیشه و بطور مطلق حرام است و لکن در حج حرمت بیشتری دارد، از اینرو کلمه «فی الحج» را در آیه شریفه تکرار کرده است.

۱۲. مقهور کردن قوای سه گانه

انسان دارای چهار قوه و نیرو است: قوه شهویه، قوه غضبیه، قوه وهمیه و قوه عقلیه.

و مقصود از این جملات «فلا- رفث و لا- فسوق و لا- جدال» مقهور کردن سه قوه و سه نیرو بواسطه قوه عقلانی است زیرا که جمله «فلارفث» اشاره به مقهور کردن قوه شهویه دارد و جمله «ولافسوق» اشاره به مقهور کردن قوه غضبیه دارد و جمله «ولا جدال» اشاره به مقهور کردن قوه وهمیه دارد. (۱) ۱۳. پنهان نبودن اعمال از خداوند

«و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله» برای تذکر این است که اعمال انسان از خداوند متعال غایب و پنهان نیست، و این روش «تربیتی» قرآن کریم است که در تبیین معارف و شرح داستان ها و بیان احکام اسلام آن را به پند و موعظه همراه می کند تا اینکه علم و عمل از یکدیگر جدا نشوند چراکه علم بدون عمل هیچ قیمت و ارزشی نخواهد داشت. از همین جهت دعوت خود را با جمله «واتقون یا اولی الالباب» خاتمه می دهد و طرز سخن تغییر پیدا کرده و خداوند بطور متکلم وحده به خردمندان خطاب می کند که از من بپرهیزید. (۲)

۱- روح البیان/ ج ۱/ ص ۳۱۵؛ تفسیر کبیر/ ج ۵/ ص ۱۷۷

۲- المیزان/ ج ۲/ ص ۷۹

۱۴. تشویق به کار خیر

پس از اینکه خدا انسان‌ها را از کارهای ناشایست بر حذر داشته، بلافاصله به کارهای خوب تشویق کرده است، با توجه به اینکه نگفته است «و ما تفعلوا من شیء» که شامل شر هم بشود، بلکه کلمه خیر آورده آن هم به شکل نکره تا به قول زمخشری افاده عموم کند و یک نوع تحریک و تشویق به کار خیر باشد و جالب تر اینکه دنباله آیه هم از تقوا سخن گفته است و بهترین زاد و توشه را تقوا دانسته است و چنین استنباط می‌شود که علاوه بر انجام مراسم حج باید از زاد و توشه معنوی غفلت نکنید. (۱)

فعالیت های اقتصادی در موسم حج

«لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربکم فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم و ان کنتم من قبله لمن الضالین* ثم افيضوا من حیث افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور رحیم». (۲)

ترجمه

گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید (که یکی از منافع حج، پی ریزی یک اقتصاد صحیح است). و هنگامی که از «عرفات» کوچ کردید، خدا را نزد «مشعر الحرام» یاد کنید. او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود؛ و قطعاً شما پیش از این، از گمراهان بودید. «۱۹۸» سپس از همان جا که

۱- کشاف ۱/ ۲۴۴؛ میقات ۲۸/ ۲۳

۲- بقره/ ۱۹۸- ۱۹۹

مردم کوچ می کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید؛ و از خداوند، آموزش بطلبید، که خدا آمرزنده ی مهربان است.
«۱۹۹»

تفسیر

در زمان جاهلیت هنگام مراسم حج معامله و تجارت را گناه می دانستند، خداوند در این آیه این کار را نادرست می شمرد و به آنان گوید هیچ مانعی نیست که در ایام حج از تجارت که فضل الهی است بهره مند شوید (۱). «لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربکم»، بعد می فرماید پس از انجام وظایفی که در عرفات باید انجام داد می بایست به سوی مشعرالحرام کوچ کنید و در آنجا به ذکر و یاد خدا مشغول باشید «فاذا افضتم من عرفات فاذكروا الله عند المشعر الحرام».

وقوف به عرفات یکی از ارکان بزرگ حج است و واجب است بر حاجی که از اول زوال روز عرفه تا غروب در صحرای عرفات وقوف کند. بعد می فرماید به شکرانه نعمت هدایت، خداوند را یاد کنید، یادی که با هدایتی که خداوند نموده تناسب داشته باشد «و اذكروا کما هدیکم».

در پایان می فرماید: تحقیقاً شما قبل از بعثت پیامبر از گمراهان بودید «و ان کنتم من قبله لمن الضالین».

از آیه ی شریفه ی «ثم افيضوا من حيث افاض الناس»، از دو جهت بین مفسران اختلاف شده، یکی از این جهت که افاضه در این آیه همان افاضه از عرفات به مشعر است و یا افاضه از مشعر به منا و بعد از افاضه از عرفات به مشعر است، دیگر اینکه مراد از

ناس چه کسانی هستند، زیرا آنان مسلماً غیر از مخاطبین به خطاب «افیضوا» می باشند و مشهور بین مفسران آن است که قریش به واسطه بزرگ دانستن خود از حرم به عرفات نمی رفتند و می گفتند ما اهل حریمیم و از آن بیرون نمی رویم، اگر چنین کنیم عرب برای ما ارزشی قائل نخواهد شد. روی همین جهت وقوف به عرفات را که از محیط حرم بیرون است ترک کردند با اینکه می دانستند جزء وظایف حج و آیین ابراهیم است. لذا قرآن کریم دستور می دهد باید مسلمانان همه در یک جا وقوف کنند (در عرفات) و از آنجا همگی بسوی مشعر بیایند و از آنجا همه بسوی منا کوچ نمایند و این امتیاز غلط را از بین ببرند «ثم افیضوا من حیث افاض الناس».

در پایان می فرماید که از خداوند طلب آمرزش کنید و از آن افکار و خیالات جاهلی دست بردارید که حج درس مساوات و برابری است و یادآور می شود که خداوند غفور و رحیم است «و استغفروا الله ان الله غفور رحیم» (۱).

نکته ها

۱. جواز خرید و فروش در ایام حج

جواز خرید و فروش در ایام حج بعد از خروج از احرام و اتمام مناسک «لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربکم». امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند «لیس علیکم...» فرمود: «الرزق اذا احل الرجل من احرامه و قضی نسکه فلیشتر و لیبع فی الموسم» (۲).

۱- مجمع البیان / ج ۲ / ص ۵۲۷؛ تفسیر کبیر / ج ۵ / ص ۱۹۵

۲- راهنما / ج ۲ / ص ۲۳؛ عیاشی / ج ۱ / ص ۹۶؛ برهان / ج ۱ / ص ۲۰۱

۲. قداست مشعر الحرام

«فاذكروا الله عند المشعر الحرام» توصیف «مشعر» به «الحرام» دلالت بر قداست و احترام خاص آن سرزمین می کند. (۱) ۳. استغفار از گناه

فرمان الهی به امتیاز طلبان قریش در حج مبنی بر استغفار از گناه امتیازطلبی «ثم افيضوا من حيث افاض الناس و استغفروا الله» پس از رد امتیازطلبی «من حيث افاض الناس» امر به استغفار می تواند اشاره باشد به اینکه این عمل گناه و استغفار از آن لازم است. (۲) ۴. وعده رحمت

وعده الهی به آمرزش و رحمت استغفار کنندگان «و استغفروا الله ان الله غفور رحيم» گرچه آیه مزبور درباره کوچ از مشعر و عرفات است ولی تحلیل «ان الله غفور رحيم» عام است، بنابراین وعده رحمت و آمرزش به مطلق استغفار کنندگان است. (۳) امام حسین علیه السلام فرمود: «... فنحن الناس و لذلك قال الله تعالى ذكره في كتابه «ثم افيضوا من حيث افاض الناس»». (۴)

۵. اهمیت کسب و کار

این آیه شریفه «و ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلاً من ربكم» نظیر آیه شریفه ۱۰ سوره جمعه است که می فرماید: «فاذا قضيت الصلاه فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله...» که خداوند متعال بیع را به ابتغاء از فضل الله تبدیل نمود. یعنی

۱- راهنما/ ج ۲ / ص ۲۲

۲- راهنما/ ج ۲ / ص ۲۵

۳- راهنما/ ج ۲ / ص ۲۵

۴- راهنما/ ج ۲ / ص ۲۶؛ کافی/ ج ۸ / ص ۲۴۴؛ برهان/ ج ۱ / ص ۲۰۱

بیع و دادوستد فضل الهی است. از همین جهت روایات نیز ابتغاء من فضل الله را به بیع تفسیر نمودند و از این آیه استفاده می شود که بیع و مبادله در اثناء حج مباح است علاوه تعبیر از کسب و کار به فضل الهی نشانه ارزش و اهمیت کسب و کار است. (۱) ۶. تهیه زاد و توشه معنوی

در سفر حج موارد فراوانی برای تهیه زاد و توشه معنوی است که باید از آن غفلت نکنید. در آنجا تاریخ مجسم اسلام و صحنه های زنده فداکاری های ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید و جلوه های خاصی از پروردگار دیده می شود که در هیچ جای دیگر نیست و آن ها که روحی بیدار و اندیشه ای زنده دارند می توانند توشه معنوی برای یک عمر از این سفر بی نظیر روحانی فراهم سازند. (۲) ۷. حرکت دسته جمعی از عرفات

افاضه از فیض و فیضان بمعنای سرریز شدن است (افاض اناءه) یعنی ظرفش را چنان پر کرد که سرریز شد. افاضه از عرفات به معنای حرکت و خروج دسته جمعی از صحرای عرفات است، گویا قرآن کریم کوچ همگانی مردم را از عرفات که بطرف مشعر حرکت می کنند، به آبی تشبیه کرده است که از فرط زیادی سرریز و سرازیر شده است. (۳) ۸. نجات از گمراهی ها

خداوند بشر را از گمراهی های مختلفی نجات داده، گمراهی در تفکر، چنان که گروهی را از بت پرستی به خداپرستی هدایت کرد و گروهی را در مسائل اخلاقی هدایت نمود، چنانکه افرادی به عرفات نمی رفتند و خود را برتر از دیگران می دانستند، خداوند به

۱- المیزان/ ج ۲/ ص ۷۹؛ راهنما/ ج ۲/ ص ۳

۲- تفسیر نمونه/ ج ۲/ ص ۳۰

۳- مفردات راغب/ ص ۶۴۸

آن ها خطاب کرد: (افيضوا من حيث افاض الناس) و اصولاً یکی از فواید حج لغو هر گونه امتیاز و برتری جویی است و به همین جهت انسانها باید به هنگام احرام لباس دوخته را از بدن بیرون کنند تا هیچ گونه امتیازی میان آنان نباشد. (۱) ۹. شکرگزاری در قبال نعمت حق

(کاف) کما در «واذکروه کما هداکم» مفید تعلیل است نه تشبیه و تنظیر، زیرا یاد حق به اندازه یا مثل هدایت خداوند مقدر و میسر کسی نیست، از این رو این جمله نظیر آیه شریفه «و لتکبروا لله علی ما هدیکم» است که می رساند در برابر هدایت حق شما نیز تکبیر بگویید و شکرگزاری کنید. (۲) ۱۰. شکرگزاری در قبال نعمت حق

استغفار و ذکر خدا بهترین اعمال عرفات و مشعر است، گرچه در این سرزمین ها اصل توقف شرط است و هیچ عمل دیگری واجب نیست، اما قرآن ما را دعوت به ذکر خدا و یاد سوابق پرخطا و اشتباه خود و طلب آمرزش درباره گذشته خویش می کند. مگر می توان در سرزمینی که اولیاء خدا اشک ریخته اند بی تفاوت نشست آری باید از بلند پروازی ها، از ترک اوامر الهی و از هر گناه دیگری استغفار کرد. (۳) ۱۱. اقسام فضل الهی

فضل الهی بر چند قسم است و اقسام آن بخاطر حالات انسان است یک قسم مربوط به امور معیشت و زندگانی انسان است که به آن دستور می دهد «وابتغوا من فضل الله».

۱- فی ظلال/ ج ۱۹۹ / ص ۲۰۰

۲- بقره/ ۱۸۵

۳- تفسیر نمونه/ ج ۱ / ص ۴۰۶؛ راهنما/ ج ۵ / ص ۲۲؛ نور/ ج ۱ / ص ۳۱۶

یک قسم مربوط به امور معنوی و روحی انسان است که در پرتو فضل الهی انسان موفق به تزکیه قلب می گردد؛ «ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابداً».

یک قسم مربوط به پاداش و لطف خاص خداوند در قیامت است؛ «و بشر المؤمنین بانّ لهم من الله فضلاً كبيراً ذلك فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم».(۱)

۱۲. فعالیتهای اقتصادی در موسم حج

در زمان جاهلیت هنگام انجام مراسم حج معامله و تجارت را حرام و گناه می دانستند با ظهور اسلام مسلمانان در ایام حج منتظر بودند بدانند آیا احکام جاهلی امضا می شود یا خیر. آیه شریفه حکم جاهلی یعنی گناه بودن معامله در آن ایام را نادرست می داند و اعلام می کند که در مراسم حج هیچگونه مانعی از معامله و تجارت نیست.(۲) بلکه به طوری که در منابع اسلامی درباره فلسفه حج وارد شده علاوه بر فلسفه اخلاقی و سیاسی و فرهنگی اشاره به فلسفه اقتصادی هم شده است.

و آن این که مسلمانان در کنگره عظیم حج می توانند دور هم بنشینند و با همفکری و همگامی پایه محکمی برای اقتصاد جوامع اسلامی بریزند و با مبادلات صحیح تجاری آنچنان اقتصاد نیرومندی بوجود آورند که از دشمنان و بیگانگان بی نیاز گردند.

هشام بن حکم می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ما العله التي لاجلها كلف الله

۱- روح البیان/ ج ۱/ ص ۳۱۸

۲- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۵۲۷؛ فی ظلال/ ج ۱/ ص ۱۹۷

العباد الحج و الطواف بالبيت؟ فقال ... «فجعل فيه الاجتماع من الشرق و الغرب لتعارفوا و لينزع كل قوم من التجارات من بلد الى بلد و لينتفع بذلك المكارى و الجمال ... ولو كان كل قوم انما يتكلون على بلادهم و ما فيها هلکوا و خربت البلاد و سقط الجلب و الارباح».(۱)

۱۳. انسان بدون هدايت الهی در گمراهی است «و ان كنتم من قبله لمن الضالين».(۲)

یاد خدا در سفر حج

«فاذا قضيتم مناسککم فاذکروالله کذکرکم اباؤکم او اشد ذکراً فمن الناس من يقول ربنا اتنا فى الدنيا و ما له فى الآخرة من خلاق* و منهم من يقول ربنا اتنا فى الدنيا حسنه و فى الآخرة حسنه و قنا عذاب النار* اولئک لهم نصيب مما کسبوا والله سریع الحساب* و اذکروالله فى ايام معدودات فمن تعجل فى يومين فلا اثم عليه و من تأخر فلا اثم عليه لمن اتقى و اتقواالله و اعلموا انکم اليه تحشرون».(۳)

ترجمه

و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر. (در این مراسم، مردم دو گروهند: بعضی از مردم می گویند: «خداوندا! به ما در دنیا، نیکی» عطا کن.» ولی در

۱- کتاب ابواب وجوب الحج؛ تفسیر نمونه/ ج ۲/ ص ۳۱

۲- راهنما/ ج ۲/ ص ۲۳

۳- بقره/ ۲۰۰-۲۰۳

آخرت بهره ای ندارند. «۲۰۰» و بعضی می گویند: «پروردگارا! به ما در دنیا «نیکی» عطا کن؛ و در آخرت نیز «نیکی» مرحمت فرما؛ و ما را از عذاب آتش نگاه دار.» «۲۰۱» آن ها از کار (و دعای) خود، نصیب و بهره ای دارند؛ و خداوند سریع الحساب است. «۲۰۲» و خدا را در روزهای معینی یاد کنید؛ (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ماه ذی حجه). و هر کس شتاب کند، و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست؛ و هر که تأخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست؛ برای کسی که تقوا پیشه کند. و از خدا بپرهیزید؛ و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد. «۲۰۳»

تفسیر

«مناسک» جمع منسک اسم مکان به معنی محل نسک است که عرفات، مشعر، منا و مکه می باشد و یا مصدر میمی و به معنی فعل عبادت می باشد و اصل نسک به معنی عبادت است، اگر به معنی اول باشد مضمون آیه این است هنگامی که از امکانه عبادت فارغ شدید پس به ذکر خدا پردازید و اگر به معنی مصدر باشد، جمع آوردنش برای بیان همه افعال و اذکار حج است و معنایش این است که زمانی که افعال و اعمال حج را انجام دادید، پس به ذکر خدا پردازید.

درباره ذکر «فاذکروا الله» دو قول نقل شده است:

۱. مقصود تکبیرات، مخصوصه ایام منا است زیرا اذکاری که در این ایام مستحب است همین تکبیرات است.

۲. مقصود سایر ادعیه مستحبه است که اگر در این موطن خوانده شود فضیلت بیشتری دارد.

جمله ی «فاذکروا الله کذکرکم اباءکم» دعوت مردم به ذکر و یاد الهی است به

اینکه کسی که مناسک حج را بجا می آورد خداوند را یاد کند همانطوری که آباء خود را یاد می کند بلکه شدیدتر یاد نماید بخاطر اینکه نعمت الهی در حق انسان که عبارت است از نعمت هدایت چنانکه فرموده «واذکروه کما هدیکم» بزرگ تر از حق آباء و اجداد است و گفته شده که عرب در جاهلیت زمانی که از حج فراغت پیدا می کردند در منا توقف می کردند و به پدران خود با نظم و نثر افتخار می کردند، لذا خداوند آن ها را از این کار برحذر داشت و فرمود به یاد خدا باشید بلکه به یاد خدا از یاد پدرانتان شدیدتر باشید.

قرآن کریم در آیه ی «فمن الناس...» اشاره به دو گروه از مردم می کند و هدف و خواسته های آن ها را در این اماکن مقدسه بیان می نماید. یک دسته کسانی هستند که جز به منافع مادی نمی اندیشند و فقط می گویند خدایا نعمت های دنیوی را به ما عطا کن و چیزی از نعمت های آخرت را آرزو نمی کنند که برای اینان از آخرت نصیب و بهره ای نیست «فمن الناس من یقول ربنا اتنا فی الدنیا و ما له فی الآخرة من خلاق».

اما دسته ای دیگر کسانی هستند که افکارشان مربوط به زندگی مادی نیست بلکه هم زندگی دنیا را به عنوان مقدمه تکامل معنوی می خوانند هم سعادت آخرت را می طلبند و نیز می خواهند از عذاب دردناک آن جهان محفوظ بمانند «و منهم من یقول ربنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه و قنا عذاب النار».^(۱)

در آیه بعد می فرماید: این ها که در مسیر دنیا نیستند و توجه خود را تنها به دنیا منحصر نکرده اند بلکه به سعادت دنیا و آخرت می اندیشند و برای آن کار می کنند. در آخرت از آنچه که در دنیا فراهم کرده و کسب نموده اند برخوردار می شوند «اولئک لهم نصیب مما کسبوا». در پایان می فرماید خداوند سریع الحساب است «و الله سریع الحساب».

مقصود از سریع الحساب بودن خداوند چیست؟ مفسران وجوهی را ذکر کرده اند از جمله:

الف: خداوند فوراً پاداش اعمال بندگان را می دهد و زمان پاداش آن ها نزدیک است و این آیه از نظر معنی مانند آیه ۷۷ سوره نحل است «و ما امر السّاعه الا کلمح البصر» و در روایتی وارد شده «انّ الله تعالی يحاسب الخلائق کلّهم فی مقدار لمح البصر».

ب: مقصود این است که خداوند حساب همه مردم را در مدت کوتاهی بررسی می کند بدون اینکه حساب یکی از آنان مزاحم حساب دیگری گردد، زیرا که خداوند «لا یشغله شأن عن شأن» است. (۱)

محاسبه اعمال انسان ها یک مرتبه صورت می پذیرد؛ قال علی علیه السلام: «یحاسب الخلق دفعه کما یرزقهم دفعه». (۲)

آیه ی شریفه ی «و اذکروا الله فی ایام معدودات» برنامه ذکر پروردگار را به دنبال مراسم حج چنین تعیین می کند که بجای تفاخرهای موهوم زمان جاهلیت، خدا را در چند روز یاد کنند که حداقل آن دو روز و حداکثر آن سه روز است، منظور از «ایام معدودات» روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه است که در لسان روایات به نام ایام تشریق خوانده شده است.

این اذکار در روایات و فتاوی علمای شیعه تکبیرات است: «الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما اولینا الله اکبر علی ما رزقنا بهیمه الانعام»، که پس از ۱۵ نماز در این سه روز خوانده می شود که ابتدای آن نماز ظهر روز عید قربان و انتهای آن نماز صبح روز سیزدهم

۱- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۵۳۰

۲- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۵۳۱

است برای کسانی که در منا باشند و در سایر بلاد پس از ۱۰ نماز است که اول آن نماز ظهر روز عید و آخر آن نماز صبح روز دوازدهم است. فقها به استحباب این تکبیرات فتوا داده اند.

«فمن تعجل فی یومین» این آیات متضمن رخصت و جواز حرکت در روز دوم از ایام تشریق است اگرچه افضل ماندن تا روز سوم است و لکن اگر بخواهد قبل از روز سوم حرکت نماید باید حتماً بعد از زوال و قبل از غروب باشد که اگر غروب شد باید شب را نیز بماند و روز سیزدهم حرکت کند.

در معنای «فلا اثم علیه» دو قول بیان شده است:

۱. چون به سبب حج گناهان شخص آمرزیده شده بنابراین بر او گناهی نیست.

۲. در تعجیل و تأخیر (کوچ کردن) گناهی بر او نیست چون ممکن است بعضی توهم کنند که تعجیل در حرکت گناه است. آیه شریفه برای ردّ این توهم می فرماید: «فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه» کسی هم که عجله کند گناهی بر او نیست.

«لمن اتقى» یعنی این حکم برای کسی است که پرهیزد و مراد از تقوا چنانچه در روایات آمده پرهیز از محرمات احرام است مانند صید و نساء و سایر محرماتی که باقی مانده است. در پایان امر به تقوای عمومی می کند و می فرماید بدانید که همه شما بسوی خداوند محشور می شوید.

نکته ها

۱. پرهیز از افتخار به پدران

امام باقر علیه السلام می فرماید: عرب در جاهلیت زمانی که از حج فراغت پیدا می کردند،

در منا توقف می کردند و به پدران خود با نظم و نثر افتخار می کردند، لذا خداوند آن ها را از این کار بر حذر داشت و فرمود: به یاد خدا باشید بلکه به یاد خدا از یاد پدرانتان شدیدتر باشید «و یعدّون مفاخر ابائهم ... فأمرهم الله سبحانه ان یذکروه مکان ذکرهم ابائهم فی هذا الموضع» (۱).

۲. همانطوری که انسان در مراسم حج به هنگام احرام باید از پوشیدن لباس پرهیز کند، همچنین از هرگونه انتساب به پدران که باعث فخر و مباهات می شود باید اجتناب کند (۲). ۳. توصیف یاد خدا به شدت و کثرت

یاد کردن امری است که از لحاظ کیفیت متصف به شدت می شود «فاذکروا الله کذا کرکم اباءکم او اشدّ ذکراً» و چنانکه از لحاظ کمیت متصف به کثرت می گردد، قرآن کریم می فرماید: «واذکروا الله ذکراً کثیراً» (۳) و «والذاکرین الله کثیراً» (۴).

علت آن این است که ذکر منحصر به لفظ نیست تا قابل شدت و ضعف نباشد بلکه امری است مربوط به قلب و لفظ از آن حکایت می کند. بنابراین در برخی از موارد ذکر متصف به کثرت می شود، آنجا که حالات مختلف را شامل شود چنانکه در آیه ۱۹۱ سوره آل عمران می فرماید: «الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم» و گاهی متصف به شدت می شود چون مورد آیه شریفه یعنی بعد از اعمال حج از مواردی است که غفلت و نسیان برای انسان عارض می شود، لذا وصف آن به شدت مناسب تر است (۵). ۴. سرگرم نشدن به مسائل مادی

پر کردن ایام فراغت یکی از وظایف مربی است برای اینکه انسان بعد از انجام

۱- نورالثقلین / ج ۳ / ص ۱۹۸

۲- فی ظلال / ج ۱ / ص ۲۰۱

۳- احزاب / ۴۱

۴- احزاب / ۳۵

۵- المیزان / ج ۲ / ص ۸۰

مراسم اعمال حج سرگرم مسائل مادی و انحراف نشود که ای بسا برخی از آن‌ها آثار تمام اعمال حج را نیز نابود می‌کند، خداوند در این آیه برای پایان مراسم نیز دستور سازنده ای داده است که ایام فراغت نیز پر می‌شود و آن ذکر و یاد خداوند است. (۱) ۵. یاد خداوند در حج

در این آیات سابق خداوند اولاً مناسک حج را بیان کرد، بعد از آن امر به ذکر الهی در مشعرالحرام نمود، بعد از آن فرمود: «فاذکروا الله کذا کرکم اباؤکم او اشدّ ذکراً» سپس کیفیت دعا کردن را بیان نمود. «فمن الناس من یقول ربّنا» و این ترتیب چقدر نیکو و زیبا است بخاطر اینکه برای شکستن هوای نفس در مرحله اول انسان باید خدا را عبادت کند، بعد از آن برای نورانی شدن قلب به ذکر الهی مشغول باشد از خداوند درخواست نماید چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی می‌خواست دعا کند، ابتدا خدا را یاد کرد، بعد از آن درخواست خود را مطرح کرد. اول گفت: «الذی خلقنی فهو یتهدین...»، بعد از آن گفت:

«ربّ هب لی حکماً و الحقنی بالصّالحین». (۲) ۶. بهترین مصداق استجاب دعا در حج

«من أوتی قلباً شاکراً و لساناً ذاکراً و زوجة مؤمنة تعینه علی امر دنیا و اخراه فقد أوتی فی الدنیا حسنه و فی الآخرة حسنه و وقی عذاب النار».

۷. تعبیر کسب از دعا

در آیه شریفه ی «ربنا اتنا فی الدنیا حسنه ... اولئک لهم نصیب مما کسبوا» از دعا تعبیر به کسب شده است، ولی آیا می‌توان دعا کردن را کسب و اکتساب خواند؟ از بررسی ۶۷ مورد از آیات که ماده کسب و مشتقاتش در آن بکار رفته بر می‌آید که کسب در

۱- تفسیر نور/ ج ۱/ ص ۳۰۸

۲- تفسیر کبیر/ ج ۵/ ص ۲۰۴

غیر از کارهای جسمی در مورد کارهای روحی و قلبی نیز استعمال می شود. چنانکه در آیه ۲۲۵ سوره بقره می خوانیم: «ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم» و در سوره نساء آیه ۱۱۱ آمده است: «و من یکسب اثماً فإثماً یکسبه علی نفسه».

بنابراین دعا و خواستن نیز یک نوع کسب و اکتساب محسوب می شود. (۱) ۸. بهره مندی انسان از برخی از کارها

بهره انسان در روز قیامت تنها از بعضی از کارهای خویش است نه تمام آن ها «مما کسبوا» زیرا چه بسیار کارهایی که انسان آن ها را کسب می کند ولی بخاطر نداشتن قصد قربت و نیت خالص در قیامت از آن بهره نمی برد. (۲) ۹. مطلوب بودن دنیا و آخرت

دنیا و آخرت هر دو مطلوب هستند و باید به هر دو توجه داشت جالب اینکه در قرآن کریم ۱۱۵ مرتبه کلمه دنیا بکار رفته و ۱۱۵ مرتبه کلمه آخرت استعمال شده است و این یک تصادف نیست البته به این معنا هم نیست که اهمیت هر دو یکسان است بلکه دنیا وسیله ای برای رسیدن به آخرت است.

۱۰. طرح اهداف کلی در دعا

در دعاها اهداف کلی مطرح می شود و تعیین مصداق به عهده خداوند گذاشته شود ما از خداوند حسنه و سعادت می خواهیم ولی در اینکه رشد و صلاح ما در چیست، آن را به عهده خداوند می گذاریم، مثلاً از خداوند توفیق زیارت حج را بخواهید، اما نگوئید خدایا مالی به من بده تا به مکه بروم، چون خداوند گاهی سبب را به گونه ای قرار می دهد که ما

۱- تفسیر نمونه/ ج ۲/ ص ۳۹

۲- تفسیر نور/ ج ۱/ ص ۴۱۰

فکر آن را نمی کردیم. (۱). ۱۱. باطل بودن اهداف اهل دنیا

از تقابل جمله «اولئك لهم نصيب مما كسبوا» با جمله «و ما لهم في الآخرة من خلاق» روشن می شود که اصولاً اعمال اهل دنیا بطور کلی باطل و بی نتیجه است بر خلاف اعمال اهل آخرت و به این معنی آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد مانند: «و قدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً» (۲)، «و يوم يعرض العذین كفروا علی النار اذ هبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها» (۳) و «فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمه و زناً» (۴).

۱۲. سرّ عدم گناه در تعجیل و تأخیر در کوچ کردن از منا

اگر گفته شود آیا تأخیر افضل از تعجیل نیست، گوییم بلی، تأخیر افضل است، اما جایز است بین فاضل و افضل تخیر واقع شود چنانچه انسان در ماه رمضان مخیر است روزه بگیرد یا به مسافرت برود و افطار کند، گرچه روزه افضل است و اما سرّ اینکه قرآن کریم اثم و گناه را در صورت تعجیل و تأخیر نفی کرد بخاطر آن است که بعضی از اهل جاهلیت آن کسانی که تعجیل می کردند، آن ها را گناهکار می دانستند و بعضی کسانی که تأخیر می کردند، آن ها را گناهکار می دانستند، این آیه شریفه هردو گروه را رد می کند. (۵)

۱- تفسیر نور/ ج ۱/ ص ۴۰۹

۲- فرقان/ ۲۳

۳- احقاف/ ۲۰

۴- کهف/ ۱۰۵

۵- روح البیان/ ج ۱/ ص ۳۲۱

۱۳. تفکر دنیاطلبان

دنیاطلبان زیبایی ها را تنها در امکانات مادی می پندارند (اتنا فی الدنیا) از اینکه در هنگام خواسته هایشان قید حسنه را ذکر نکرده اند استفاده می شود که هرچه را در دنیاست زیبا می پنداشتند. (۱) ۱۴. تأکید به پرهیزکاری

«و اتقوا الله...» این جمله برای تأکید و الزام به مواظبت و پرهیزکاری است، چون مردم گمان می کردند که پس از حج گناه آمرزیده می شود و باکی از گناه نداشتند، از این جهت به آن ها یادآوری شده است که برای همیشه تقوا لازم است تا در هنگام حشر و نشر پاک و بی گناه در پیشگاه خداوند محشور شوید. (۲) ۱۵. طلب دنیا و آخرت

برخی از مردم در مراسم حج جز به دنیا فکر نمی کنند گرچه دعای آن ها در رفاه دنیوی به اجابت می رسد، اما گروهی از مردم بخاطر فکر خوبی که دارند، دنیا و آخرت هر دو را طلب می کنند و از نظر قرآن میان درخواست حسنه دنیا و قیامت منافاتی وجود ندارد و جالب آنکه درخواست حسنه دنیا و آخرت را مقید به چیزی نمی کنند بلکه آن را مطلق بیان می کنند که هرچه را خداوند اراده کرده به آنان مرحمت کند. (۳) ۱۶. حسنه در دنیا وسعت رزق و اخلاق نیک و در آخرت رضوان الهی و بهشت است.

امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «ربنا اتنا...» فرمود: «رضوان الله والجنه فی الآخرة والسعه فی الرزق والمعاش و حسن الخلق فی الدنیا». (۴) ۱۷. راه شناخت مردم

یکی از راه های شناخت مردم، آشنایی با آرزوها و دعاهاى آنان است. دنیاطلبان جز دنیا نمی طلبند و کاری به خیر و شرّ آن ندارند ولی آخرت طلبان دنیای خوب را

۱- راهنما/ ج ۲/ ص ۲۷

۲- روح البیان/ ج ۱/ ص ۳۲۱

۳- فی ظلال/ ج ۱/ ص ۲۰۱؛ راهنما/ ج ۲/ ص ۲۸-۲۹

۴- معانی الاخبار/ ص ۱۷۵؛ نورالثقلین/ ج ۱/ ص ۱۹۹

می خواهند که به آخرت منتهی شود. (۱) ۱۸. نفوذ شیطان در همه جا

کار مقدس و سرزمین مقدس به تنهایی کافی نیست، انسان نیز باید مقدس و باتقوا باشد. دو بار کلمه تقوا در کنار هم برای زائران خانه خدا آن هم در سرزمین منا نشانه نفوذ شیطان در همه جا است. (۲) ۱۹. توجه به قیامت

توجه به قیامت، زمینه ساز عمل به مناسک حج است؛ «واعلموا انکم الیه تحشرون»، با توجه به اینکه پس از بیان مناسک حج، حشر در قیامت مطرح شده است. (۳) ۲۰. آموزش الهی در ایام تشریق

امام صادق علیه السلام می فرماید: حج گزاری که در این ایام تشریق از دنیا برود آمرزیده است «من مات قبل ان یمضی فلا اثم علیه». (۴)

۱- تفسیر نور/ ج ۱/ ص ۳۱۸

۲- تفسیر نور/ ج ۱/ ص ۳۲۱

۳- راهنما/ ج ۲/ ص ۳۲

۴- نورالثقلین/ ج ۱/ ص ۲۰۱

فداکاری امیر المؤمنین در ليله المبيت

«و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد»^(۱)

ترجمه

بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی علیه السلام در «لیله المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

شأن نزول

هنگامی که پیغمبر اسلام تصمیم گرفت مهاجرت کند برای ادای دین های خود و تحویل دادن امانت هایی که نزد او بود علی علیه السلام را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که می خواست به سوی «غار ثور» برود و مشرکان اطراف خانه ی او را برای حمله به او محاصره کرده بودند دستور داد علی علیه السلام در بستر او بخوابد و پارچه ی سبز رنگی (بُرد خضرمی) که مخصوص خود پیامبر بود روی خود بکشد در این هنگام خداوند به «جبرئیل» و «میکائیل» وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم کدام یک از شما حاضر است ایثار نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟ هیچ کدام حاضر نشدند. به آن ها وحی شد اکنون علی علیه السلام در بستر پیامبر خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد به زمین بروید و حافظ و نگهبان

هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی علیه السلام نشستند، جبرئیل می گفت: «به به آفرین بر تو ای علی! خداوند به واسطه ی تو بر فرشتگان مباحثات می کند» (۱).

در این هنگام آیه ی فوق نازل گردید و به همین دلیل آن شب تاریخی به نام «لیله المبیّت» نامیده شده است.

ابن عباس می گوید: این آیه هنگامی که پیامبر از مشرکان کناره گرفته بود و با ابوبکر به سوی غار می رفت در باره ی علی علیه السلام که در بستر پیامبر خوابیده بود نازل شد.

«ابو جعفر اسکافی» می گوید: (همان گونه که «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغه جلد ۳ صفحه ی ۲۷۰ ذکر کرده است) جریان خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله به تواتر ثابت شده و غیر از کسانی که مسلمان نیستند و افراد سبک مغز آن را انکار نمی کنند. در جلد دوم «الغدیر» ذیل آیه ی مورد بحث (صفحه ی ۴۸ به بعد) می نویسد: «غزالی» در کتاب «احیاء العلوم» جلد سوم صفحه ی ۲۳۸، «گنجی» در کتاب «کفایه الطالب» صفحه ی ۱۱۴، «صفوری» در «نزه المجالس» جلد دوم صفحه ی ۲۰۹، «ابن صباغ مالکی» در کتاب «الفصول المهمه» صفحه ی ۳۳، «سبط ابن جوزی حنفی» در «تذکره الخواص» صفحه ی ۲۱، «شبلنجی» در «نور الابصار» صفحه ی ۸۶، احمد در «مسند» جلد یک صفحه ی ۳۴۸ و «تاریخ طبری» جلد دوم صفحه ی ۹۹ تا ۱۰۱، «ابن هشام» در «سیره» جلد دوم صفحه ی ۲۹۱، «حلبی» در «سیره» خود و «تاریخ یعقوبی» جلد دوم صفحه ی ۲۹، جریان «لیله المبیّت» را نقل کرده اند. (۲)

۱- مجمع البیان / ج ۲ / ص ۵۳۵

۲- نمونه / ج ۲ / ص ۷۷

فداکاری بزرگ در شب تاریخی هجرت

گرچه آیه ی فوق همان گونه که در شأن نزول آن ذکر شد، مربوط به ماجرای هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فداکاری علی علیه السلام و خوابیدن او در بستر آن حضرت نازل شده، ولی همچون سایر آیات قرآن، مفهوم و محتوای کلی و عمومی دارد و در واقع نقطه ی مقابل چیزی است که در آیات قبل در مورد منافقان وارد شده بود.

می فرماید: «از میان مردم کسانی هستند که جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است»؛ «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد».

آن گروه مردمی خودخواه و خودپسند و لجوج و معاند بودند که از راه نفاق در بین مردم آبرویی کسب می کردند، و در ظاهر خود را مؤمن و خیرخواه نشان می دادند، اما کردارشان پرده از روی گفتارشان بر می داشت چرا که جز فساد در زمین و نابود کردن حرث و نسل کار دیگری نداشتند.

ولی این گروه تنها با خدا معامله می کنند و هر چه دارند حتی جان خود را به او می فروشند و جز رضا و خشنودی او چیزی خریدار نیستند، و با فداکاری و ایثار آن هاست که امر دین و دنیا اصلاح و حق زنده و پایدار می شود و زندگی انسان گوارا و درخت اسلام بارور می گردد.

مرحوم علامه طباطبایی قدس سره می فرماید: از آن جا که این آیه ی شریفه: «و من الناس من یشری نفسه»، در مقابل آیه ی سابق؛ «و من الناس من یعجبک» قرار گرفته فهمیده می شود که وصف در این جمله نیز در مقابل وصف آن جمله است؛ یعنی همان

گونه که مقصود از جمله ی «و من الناس من یعجبک» بیان این نکته است که در آن زمان مردی وجود داشته که به گناهان خود افتخار می کرده و دارای عجب بوده و به ظاهر دم از اصلاح می زده و در باطن منافق بوده و به هیچ چیز جز فساد و نابود کردن حرث و نسل نمی اندیشیده، همچنین از جمله ی «و من الناس من یشری نفسه» نیز فهمیده می شود که در آن زمان مردی وجود داشته که جز به اراده و رضایت خدا به چیزی نمی اندیشیده و دارای هوا و هوس نبوده که به واسطه ی او امر دین و دنیا اصلاح می شده و حق احیا می گردیده و زندگی انسان ها پاکیزه می شده و درخت اسلام بارور می گردید.

با این بیان تناسب ذیل آیه ی «و الله رؤف بالعباد» با صدر آیه به خوبی روشن می گردد؛ چون وجود چنین فردی در میان انسان ها نوعی رأفت از ناحیه ی خداوند به بندگان است؛ زیرا اگر مرد این چنین فداکار و از خود گذشته و ایثارگر در بین مردم وجود نداشت و در مقابل افراد منافق و مفسد بر نمی خاست، ارکان دین منهدم می شد و اجتماع اسلامی از بین می رفت، اما خداوند همواره آن باطل ها را به وسیله ی این حق ها از بین برده و افساد دشمنانش را به وسیله ی اصلاح دوستان خود تدارک و جبران می نماید.

چنان که فرموده: «و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یدکر فیها اسم الله». (۱)

بنا بر این فسادى که در دین و دنیا عارض می شود از ناحیه ی عده ای از افراد است که جز خودپرستی هوای دیگری بر سر ندارند و این فساد و شکافی که اینان در دین به وجود می آورند، جز با صلاح و اصلاح آن دسته ی دیگر که جان خود را به خداوند سبحان فروخته و در دل خود جز به پروردگار خود نمی اندیشند و این معامله ی سودمند را خداوند در

آیه ی شریفه ی «ان الله من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بانّ لهم الجنّه» (۱) ذکر نموده است. (۲) نکته ها

۱. تسلیم بودن حضرت علی علیه السلام

ایشان را در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله می رساند؛ زیرا وقتی پیامبر جریان هجرت خود را بیان کرد، حضرت علی علیه السلام گفت: «الان طاب لی الموت» و خطیب خوارزمی که یکی از مشاهیر اهل سنت است در کتاب مناقب آورده که: جبرئیل بر پیامبر نازل شد در حالی که بسیار خوشحال و شادمان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: تو را امروز بسیار شادمان می بینم. جبرئیل گفت: «و کیف لا اکون کذلک و قد قرّت عینی بما أکرم الله و أخاک و وصیک و ابن عملک ... باهی الله سبحانه و تعالی بعبادته البارحه ملئکته و حمله عرشه». (۳)

۲. مصداق آیه ی شریفه

کشته شدگان در راه امر به معروف و نهی از منکر از مصداق آیه ی شریفه ی «و من الناس من یشری» هستند. قال علی علیه السلام: «ان المراد بالایه الرجل الذی یقتل علی الامر بالمعروف و النهی من منکر». (۴)

۳. جان دادن در راه خدا

حضرت علی علیه السلام که در ليله المیت به جای پیامبر صلی الله علیه و آله می خوابد سزاوار است به

۱- توبه / ۱۱۱

۲- المیزان / ج ۲ / ص ۹۸

۳- منهج الصادقین / ج ۱ / ص ۴۴۸

۴- مجمع البیان / ج ۲ / ص ۵۳۵

جای پیامبر هم به محراب و به منبر رود و جز او کسی لایق نیست پای بر مهر نبوت نهد و چون به منبر صاحب نبوت رسد منبر از او بنازد و محراب به او ببالد. اگر عبادت کرد «لله» و اگر نان داد و اطعام کرد «لوجه الله» و اگر جان داد «ابتغاء مرضات الله». (۱) ۴. فضیلت حضرت علی علیه السلام

این آیه یکی از بزرگ ترین فضایل حضرت علی علیه السلام است که در اکثر کتاب های اسلامی آمده و به قدری چشمگیر است که معاویه دشمن سرسخت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله چنان از این فضیلت ناراحت شده بود که «سمره بن جندب» را با ۴۰۰ هزار درهم تطمیع کرد که آن را در باره ی «عبدالرحمن بن ملجم» با حدیث مجعولی معرفی کند و آن منافق جنایت پیشه نیز چنین کرد، ولی همان گونه که انتظار می رفت حتی یک نفر آن حدیث مجعول را از او نپذیرفت. (۲) ۵. خداوند خریدار جان انسان

در این آیه ی شریفه فروشنده انسان و خریدار خداوند و متاع جان و بهای معامله خشنودی پروردگار ذکر شده و با آیات دیگری که تجارت مردم را با خداوند ذکر می کند فرق بسیار دارد؛ بهای معامله در آن ها بهشت و نجات از دوزخ است، ولی این دسته در برابر جانبازی خود نه نظر به بهشت دارند و نه ترسی از دوزخ (اگر چه هر دو مهم است)، بلکه تمام توجه آنان جلب خشنودی پروردگار است و شاید به همین جهت است که آیه ی شریفه با کلمه ی من تبعیضیه (و من الناس) شروع می شود؛ یعنی تنها بعضی از مردمند که قادر به این کار فوق العاده هستند. (۳)

۱- ابوالفتوح رازی / ج ۱ / ص ۳۴۳

۲- نمونه / ج ۲ / ص ۴۹

۳- همان

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ يَ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَمَّا يَزَالُونَ يُقْتَلُونَكُم مِّن قِبَلِكُمْ وَيَرْتَدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَعُوا وَمَن يَزِدِدْ مِنْكُم عَن دِينِهِ يَ فِيمَتٌ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱)

ترجمه

از تو، در باره ی جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می کنند؛ بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است؛ ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهم تر از آن است؛ و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند؛ ولی کسی که از آیینش برگردد، در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته ی) او، در دنیا و آخرت، بر باد می رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.

شأن نزول

گفته اند: این آیه در مورد «سریه ی عبد الله بن جحش» نازل شده است.

جریان چنین بود که: پیش از جنگ بدر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله «عبدالله بن جحش» را

طلبید و نامه ای به او داد و هشت نفر از مهاجرین را همراه وی نمود، به او فرمان داد پس از آن که دو روز راه پیمود، نامه را بکشاید، و طبق آن عمل کند، او پس از دو روز طی طریق، نامه را گشود و چنین یافت: «پس از آن که نامه را باز کردی تا «نخله» (زمینی که بین مکه و طائف است) پیش برو و در آن جا وضع قریش را زیر نظر بگیر و جریان را به ما گزارش بده».

عبدالله جریان را برای همراهانش نقل نمود و اضافه کرد: پیامبر مرا از مجبور ساختن شما در این راه منع کرده است، بنا بر این هر کس آماده ی شهادت است با من بیاید، و دیگران باز گردند. همه با او حرکت کردند، هنگامی که به «نخله» رسیدند به قافله ای از قریش برخورد کردند که «عمرو بن حضرمی» در آن بود، چون روز آخر رجب (یکی از ماه های حرام) بود در مورد حمله به آن ها به مشورت پرداختند.

بعضی گفتند: اگر امروز هم از آن ها دست برداریم وارد محیط حرم خواهند شد و دیگر نمی توان متعرض آن ها شد، سرانجام شجاعانه به آن ها حمله کردند، «عمرو بن حضرمی» را کشتند و قافله را با دو نفر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود:

من به شما دستور نداده بودم که در ماه های حرام نبرد کنید، و دخالتی در غنایم و اسیران نکردم، مجاهدان ناراحت شدند و مسلمانان به سرزنش آنان پرداختند، مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد جنگ و خونریزی و اسارت را در ماه های حرام، حلال شمرده. در این هنگام آیه ی اول نازل شد، پس از آن که این آیه نازل شد، «عبدالله بن جحش» و همراهانش اظهار کردند که در این راه برای درک ثواب جهاد کوشش کرده اند و از پیامبر پرسیدند که آیا اجر مجاهدان را دارند یا نه؟ آیه ی «ان الذین ءامنوا و الذین هاجروا...» نازل گردید. (۱)

جنگ در ماه های حرام

همان گونه که از شأن نزول بر می آید و لحن آیه نیز اجمالاً به آن گواهی می دهد، آیه ی نخست در صدد پاسخ گویی به پاره ای از سؤالات در باره ی جهاد و استثنای آن است. می فرماید: «از تو در باره ی جنگ کردن در ماه های حرام سؤال می کنند، به آن ها بگو: جنگ در آن (گناه) بزرگی است.» و به این ترتیب سنتی را که از زمان های قدیم و اعصار انبیای پیشین در میان عرب در مورد تحریم پیکار در ماه های حرام (رجب، ذی القعدة، ذی الحجه و محرم) وجود داشته با قاطعیت امضا می کند.

سپس می فرماید: چنین نیست که این قانون استثنایی نداشته باشد نباید اجازه داد گروهی فاسد و مفسد زیر چتر این قانون هر ظلم و فساد و گناهی را مرتکب شوند؛ درست است که جهاد در ماه حرام مهم است «ولی جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و خارج کردن و تبعید نمودن ساکنان آن، نزد خداوند از آن مهم تر است».

سپس می افزاید: «ایجاد فتنه (و منحرف ساختن مردم از دین خدا) از قتل هم بالاتر است»؛ چرا که آن، جنایتی است بر جسم انسان و این جنایتی است بر جان و روح و ایمان انسان و بعد چنین ادامه می دهد که مسلمانان نباید تحت تأثیر تبلیغات انحرافی مشرکان قرار گیرند؛ زیرا «آن ها دائماً با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان باز گردانند» (و در واقع به کمتر از این قانع نیستند).

بنا بر این محکم در برابر آنان بایستید، و به وسوسه های آن ها در زمینه ی ماه حرام و غیر آن اعتنا نکنید و بعد به مسلمانان در زمینه ی بازگشت از دین خدا هشدار جدی داده

می گوید: «هر کس از شما مرتد شود و از دینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می رود و آن ها اهل دوزخ اند و جاودانه در آن می مانند». چه مجازاتی از این سخت تر و وحشتناک تر که تمام اعمال نیک انسان نابود شود و نه در دنیا و نه در آخرت به حال او مفید نیفتد و گرفتار عذاب جاویدان الهی نیز بشود.

روشن است اعمال نیک هم برکات و آثاری در دنیا دارد و هم در آخرت، افراد مرتد از همه ی این آثار محروم می شوند، به علاوه ارتداد سبب می شود که تمام آثار ایمان برچیده شود، همسرانشان جدا گردند و اموالشان به ارث به بازماندگان آنان برسد. (۱) نکته ها

۱. مسأله ی «احباط» و «تکفیر»

«حبط» در اصل به گفته ی «راغب» در «مفردات» به معنای این است که چهارپایی آن قدر بخورد که شکمش باد کند و چون این حالت سبب فساد غذا و بی اثر بودن آن می گردد، این واژه به معنای باطل و بی خاصیت شدن به کار می رود، از این رو در «معجم مقائیس اللغه» معنای آن را بطلان ذکر کرده است و به همین دلیل در آیه ی ۱۶ سوره ی هود هم ردیف باطل ذکر شده می فرماید: «اولئك الذين ليس لهم في الاخرة الا النار و حبط ما صنعوا فيها و باطل ما كانوا يعملون»؛ «دنیا پرستان کسانی هستند که در آخرت جز آتش بهره ای ندارند و آنچه را در دنیا انجام داده اند بر باد می رود و اعمالشان باطل می شود.»

و اما «احباط» در اصطلاح متکلمان و علمای عقاید، عبارت از این است که ثواب

اعمال پیشین بر اثر گناهان از بین برود نقطه ی مقابل تکفیر که به معنای از بین رفتن کیفر و آثار گناهان پیشین به خاطر اعمال نیک آینده است.

در این که آیا احباط و تکفیر در مورد ثواب اعمال صالح و کیفر گناهان صحیح است یا نه، در میان علمای عقاید بحث و گفت و گو است. به گفته ی مرحوم علامه مجلسی قدس سره مشهور میان متکلمان امامیه بطلان احباط و تکفیر است آن ها فقط می گویند: ثواب مشروط به آن است که انسان با ایمان از دنیا برود و عقاب مشروط به این است که به هنگام مرگ با اسلام و توبه از دنیا نرود، ولی علمای معتزله نظر به ظواهر بعضی از آیات و روایات معتقد به صحت احباط و تکفیرند. (۱)

خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب «تجرید العقاید» احباط را باطل شمرده و به دلیل عقل و نقل بر آن استدلال کرده است. دلیل عقلی او این است که احباط مستلزم ظلم است (زیرا کسی که ثواب کمتری داشته و گناه بیشتری پس از احباط به منزله ی کسی خواهد بود که اصلاً کار نیک نکرده است و این یک نوع ستم در حق او خواهد بود) و اما دلیل نقلی این است که قرآن با صراحت می گوید: «فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره* و من يعمل مثقال ذره شراً يره» (۲)؛ «هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار خیر کند آن را می بیند و هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار شرّ کند آن را می بیند. (۳)

در میان دانشمندان معتزله، ابو هاشم احباط و تکفیر را به هم آمیخته و عنوان موازنه را به وجود آورده است به این معنا که گناه و ثواب را با هم می سنجد و از یکدیگر کسر می کند، ولی حق این است که احباط و تکفیر امری ممکن می باشد و هیچ گونه

۱- بحار الانوار / ج ۵ / ص ۳۳۲

۲- زلزال / ۷- ۸

۳- تجرید العقاید / ص ۳۲۷

ظلمی از آن حاصل نمی گردد، و آیات و روایاتی صریحاً بر آن دلالت دارد و به نظر می رسد مخالفت منکران بازگشت به یک نوع «نزاع لفظی» می کند.

توضیح این که: گاه می شود انسان سالیان دراز زحمت می کشد و با مشقت فراوان سرمایه ای می اندوزد، ولی با یک ندانم کاری و یا یک هوسبازی آن را از دست می دهد؛ یعنی «حسنات» سابق «حبط» می شود. و یا بر عکس مرتکب اشتباهات و خسارت های زیادی شده و با یک عمل عاقلانه و حساب شده همه را جبران می کند این یک نوع تکفیر است (تکفیر یک نوع پوشانیدن و جبران کردن است) در مسائل معنوی نیز همین اصل صادق می باشد. (۱) ۲. بزرگ تر بودن گناه فتنه

در این آیه از پیکار در ماه حرام منع و نکوهش شده و به عنوان کفر و جلوگیری از راه خدا معرفی شده در عین حال می فرماید: گناه بیرون کردن اهل مسجد الحرام از آن بزرگ تر و فتنه و آشوب از کشتار بالاتر است. این بیان مشعر به وقوع حادثه ای است که موجب این سؤال شده است و نیز می رساند که قتلی نیز واقع شده بود، و از این که در ذیل می فرماید: «ان الذین ءامنوا و هاجروا» و نوید آمرزش و رحمت می دهد روشن می شود که این قتل عمدی نبوده است. این ها قرائنی است بر این که بعضی از مؤمنان در ماه حرام به قصد انجام وظیفه بعضی از کافران را به قتل رسانیده بودند و آنان مؤمنان را بر این عمل سرزنش کردند و این تصدیق داستان عبدالله بن جحش و همراهان اوست که در روایات نقل شده است. (۲)

۱- نمونه/ ج ۲/ ص ۱۱۳

۲- المیزان/ ج ۲/ ص ۲۳۳

«صد» یعنی بازداشتن و منظور از «سبیل الله» نیایش و عبادت و به ویژه حج بیت الله است، و ظاهراً مرجع ضمیر «به» سبیل الله است، بنا بر این منظور از کفر، کفر عملی است نه اعتقادی و «المسجد الحرام» عطف به «سبیل الله» است؛ یعنی جنگ در ماه های حرام انسان را از راه خدا و از مسجد الحرام باز می دارد. (۱)

آیات روشن الهی در خانه کعبه

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ* فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ». (۲)

ترجمه

نخستین خانه ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد، همان است که در سرزمین مکه است؛ که پربرکت، و مایه ی هدایت جهانیان است. «۹۶» در آن، نشانه های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است؛ و هر کس داخل آن [/ خانه ی خدا] شود، در امان خواهد بود؛ و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه ی (او) کنند، آن ها که توانایی رفتن به سوی آن دارند. و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)،

۱- المیزان/ ج ۲/ ص ۲۳۳؛ مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۵۵۰

۲- آل عمران/ ۹۶-۹۷

خداوند از همه ی جهانیان، بی نیاز است. «۹۷»

تفسیر

قرآن کریم در آیه نخست به برخی از ویژگی های خانه کعبه اشاره می کند و می فرماید:

۱. نخستین خانه ای است که بعنوان مرکز عبادت انتخاب شده و به سود مردم است.

خانه ای که دارای برکت است.

۲. مایه هدایت جهانیان است.

۳. در این خانه نشانه های روشنی از خداپرستی وجود دارد که از جمله آن مقام ابراهیم است.

۴. هر کس در این خانه وارد شود در امن و امان خواهد بود.

بعد اشاره به وجوب حج می کند و می فرماید برای خدا بر مردم است که حج خانه الهی را قصد کنند البته در صورتی که استطاعت رفتن را داشته باشند و هر کسی کفر بورزد خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

آیا مراد از اولیّیت در: «انّ اوّل بیت» اولیت به حسب زمان است یا شرافت و منزلت از جهت عبادت؟ در این زمینه دو نظریه وجود دارد:

الف. برخی گفته اند: بنای کعبه اولین نقطه آفریده شده از زمین است که خداوند آنجا را دو هزار سال پیش از خلقت زمین آفرید؛ «و هو خلقه الله قبل الأرض بالفی عام».

ب. بعضی گفته اند: نخستین خانه ای است که برای عبادت آفریده شده تا مردم به سوی آن قصد می کنند و حج به جا می آورند. پیش از آن خانه های زیادی بود، لیکن کعبه اولین

خانه مبارک و هدایتی است که برای منفعت مردم آفریده شده است مضمون این نظریه، در حدیثی از امام علی علیه السلام نقل شده است. (۱)

«بگه» در اصل به معنای ازدحام و اجتماع است و خانه ی کعبه یا زمینی که خانه ی کعبه در آن بنا شده است، بگه گفته اند. زیرا محل ازدحام مردم است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «أَمَّا سُمِّيَتْ مَكَّةَ بَكَّةَ لِأَنَّ النَّاسَ يَبْكُونَ فِيهَا (یعنی یزدحمون)». در بعضی از روایات است که به دلیل گریه ی مردم در اطراف کعبه، آن مکان به بگه نامگذاری شده است؛ «لِبكاء النَّاسِ حَوْلَهَا وَ فِيهَا».

در برخی از روایات سرّ این تسمیه کوبیده شدن گردن افراد ظالم به این بیت است؛ «لَأَنَّهَا تَبْكُ أَعْنَاقَ الْجَبَابِرَةِ يَعْنِي تَدَقُّهَا». امام صادق علیه السلام می فرماید: مکه نام مجموع شهر است و بگه نام موضعی است که خانه ی کعبه در آن قرار گرفته است. (۲) «مبارکاً» اصل آن از برکت و به معنای ثبات و دوام است و مکانی را که در آن آب جمع گردد و ثابت باشد، «برکه» می نامند. بنا بر این، مبارک چیزی است که در آن فایده ی ثابت وجود داشته باشد و کعبه از آن جهت مبارک است که از نظر مادی یکی از سرزمین های پر خیر و منفعت جهان است. چون در طول تاریخ، مردم از انواع نعمت های مادی در آن مکان برخوردار بودند و برکت معنوی اش در این است که انسان های زیادی در گرد آن طواف می کنند و نماز می خوانند و مشمول ثواب الهی می گردند و هیچ ساعتی از شب و روز نیست که مردم بر گرد آن در حال طواف نباشند. (۳)

۱- تبيان/ ج ۲/ ص ۵۳۵؛ مجمع البيان/ ج ۲/ ص ۷۹۷

۲- صافی/ ج ۱/ ص ۳۵۷؛ تبيان/ ج ۲/ ص ۵۳۵؛ تفسير كبير/ ج ۸/ ص ۱۶۱؛ روح المعانی/ ج ۴/ ص ۴؛ مجمع البيان/ ج ۲/ ص ۷۹۷؛ جامع الاحکام/ ج ۴/ ص ۱۳۸

۳- مجمع البيان/ ج ۲/ ص ۷۹۸؛ مراغی/ ج ۴/ ص ۸؛ روح المعانی/ ج ۴/ ص ۵؛ تفسير كبير/ ج ۸/ ص ۱۶۲؛ اطیب البيان/ ج ۳/ ص ۹۶

«هدی للعالمین»؛ یعنی در خانه ی کعبه موجبات هدایت به سوی خداوند است که بعضی از آن ها عبارت است از:

الف. هر جثاری که خواسته یا بخواهد آن را ویران کند و مورد تجاوز قرار دهد، هلاک شده و خواهد شد؛ چنان که اصحاب فیل نابود شدند.

ب. مردم در کنار خانه ی خدا شفا می یابند.

ج. به واسطه ی نماز به سوی آن، مردم به بهشت هدایت خواهند شد. (۱) «فیه آیات ینتات مقام ابراهیم» (۲) ضمیر (فیه) به (بیت) برمی گردد، یعنی در خانه ی الهی آیات روشنی وجود دارد. مقام ابراهیم و حجر الاسود که یمین خدا در زمین است و زمزم و ارکان بیت و مشاعر و ازدحام مردم در آنجا و تعظیم مردم نسبت به خانه خدا. (۳) در مقام ابراهیم نیز آیات روشن الهی وجود دارد. زیرا:

الف. اثر قدم های ابراهیم علیه السلام در سنگ سخت یک آیه است.

ب. خداوند این سنگ را با همان خصوصیت با وجود این همه دشمن از یهود و نصاری و مشرکان تاکنون حفظ کرده، آیت دیگری است. بنا بر این، در مقام ابراهیم چند نشانه روشن وجود دارد. (۴)

آیا مراد از مقام ابراهیم خصوص آن نقطه ای است که هم اکنون سنگ مخصوصی

۱- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۷۹۸؛ تفسیر کبیر/ ج ۸/ ص ۱۵۹-۱۶۳

۲- مقام ابراهیم) یا مبتدایی است که خبر آن محذوف است یعنی منها مقام ابراهیم، یا اینکه بدل برای آیات است بعنوان بدل بعض از کل، یا اینکه مقام ابراهیم به تنهایی آیات کثیره ای در او وجود دارد. (محاسن التأویل/ ج ۴/ ص ۱۵۲)

۳- تبیان/ ج ۲/ ص ۵۳۶؛ بحرال محیط/ ج ۳/ ص ۸؛ جامع الاحکام/ ج ۴/ ص ۱۳۹؛ مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۷۹۸

۴- تفسیر کبیر/ ج ۸/ ص ۱۵۰؛ المنار/ ج ۴/ ص ۱۲؛ منهج الصادقین/ ج ۲/ ص ۲۷۹؛ کشف/ ج ۱/ ص ۳۸۸؛ اطیب البیان/ ج ۳/ ص ۲۸۹؛ محاسن التأویل/ ج ۴/ ص ۱۵۲

که اثر پای ابراهیم علیه السلام بر آن نمایان است یا تمامی حرم مکه یا همه ی مواقع حج است؟ در این زمینه مفسران بسیار گفتگو کرده اند، لیکن در روایتی از امام صادق علیه السلام که در کتاب کافی نقل شده، به همان احتمال اول اشاره شده است «مقام ابراهیم حیث قام علی الحجر فأثرت فیه قدماه...» (۱).

واژه ی «کفر» در اصل به معنای پوشانیدن است و از نظر اصطلاح دینی معنای وسیعی دارد که شامل هر گونه مخالفتی با حق، چه در مرحله ی اصولی و چه در مرحله ی دستورات فرعی را در بر می گیرد. از این رو، در مورد رباخواران در سوره ی بقره آیه ی ۲۷۵ و همچنین در باره ی ساحران در آیه ی ۱۰۲ تعبیر به کفر شده که منظور کفر عملی است.

گفتنی است که اگر کسی منکر وجوب حج شود، کفر اعتقادی است. امام کاظم علیه السلام در پاسخ این سؤال که آیا اگر کسی حج به جا نیاورد، کافر است؟ فرمود: «لا ولكن من قال لیس هذا هكذا، فقد کفر» (۲).

نکته ها

۱. عظمت بیت الهی

تعبیر «ان اول بیت وضع للناس» دلالت بر عظمت بیت الهی می کند. زیرا واضح آن خداوند متعال است و اولین معبدی است که برای عموم مردم بنا شده است.

۲. تساوی مردم در خانه خدا

از این واژه «الناس» بر می آید که همه مردم در استفاده از آن مساوی هستند و هیچ کس بر دیگری امتیاز ندارد و هیچ انسانی حق ندارد مزاحم دیگری شود.

۱- کافی/ ج ۴/ ص ۲۲۳؛ نمونه/ ج ۳/ ص ۱۵

۲- برهان ۱/ ۳۰۲- کافی ۴/ ۲۶۵- نمونه ۳/ ۱۸

۳. پرسش و پاسخ

جمع میان آیه شریفه: «انَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وَضِعَ لِلنَّاسِ» و آیه شریفه «و طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ» چگونه است؟ در آیه اول خداوند بیت را به مردم و در آیه دوم بیت را به خودش نسبت می دهد؟

گویا خداوند فرموده خانه خانه من است، لیکن آن را از جهت انتفاع و بهره وری مردم وضع کرده ام. چون او منزّه از احتیاج و نیاز است. (۱) ۴. جایگاه بنای کعبه

جایگاه بنای کعبه اولین نقطه آفریده شده از زمین است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَمَّا ارَادَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ ... فَجَمَعَهُ فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ ثُمَّ جَعَلَهُ مِنْ زَبَدٍ ثُمَّ دَحَى الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «انَّ أَوَّلَ بَيْتٍ ...»» (۲)

۵. برپایی مراسم حج

برپایی مراسم حج در خانه خدا از زمان حضرت آدم علیه السلام بوده است. امام باقر علیه السلام در پاسخ سؤال از برقراری حج قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «نعم ... انَّ اَدَمَ وَ نُوحًا وَ سَلِيمَانَ قَدْ حَجَّ الْبَيْتَ ... كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «انَّ أَوَّلَ بَيْتٍ ...»» (۳)

۶. امنیت خانه کعبه و حرم

ابراهیم علیه السلام بعد از بنای خانه ی کعبه، امّیت شهر مکه را از خداوند درخواست کرد و گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا ءَامِنًا» (۴)؛ خداوند این سرزمین را محل امن و امان قرار ده.

۱- تفسیر کبیر/ ج ۸/ ص ۱۶۲

۲- نورالثقلین/ ج ۱/ ص ۳۶۵

۳- تفسیر عیاشی/ ج ۱/ ص ۱۸۶

۴- ابراهیم/ ۳۵

خداوند دعای او را اجابت فرمود و آنجا را مرکز امن قرار داد که هم مایه ی آرامش روحی است و هم از نظر قوانین مذهبی امنیت آن چنان محترم شمرده شده که هر گونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است. ناگفته پیداست که ظهور: «و من دخله» آن است که هر که داخل بیت الله الحرام شود، در امان است، لیکن بنا بر روایات اهل بیت علیهم السلام، این حکم همه ی حرم را شامل می شود. (۱) ۷. امنیت تشریحی

ظاهر این است که مراد از امنیت، امنیت تشریحی است؛ یعنی هر کس به کعبه پناه برد و داخل حرم شود که حدود آن در اطراف مکه معین است، کسی حق تعرض به او را ندارد، گرچه گناهش بسیار باشد. مثل قتل نفس یا سرقت را مرتکب شده باشد که موجب حدّ می شود باید با او معامله و معاشرت نشود تا ناچار از حرم خارج شود، آنگاه او را گرفته و حد را بر او جاری کنند، لیکن اگر در خود حرم قتل و سرقت انجام شد، همانجا اجرای حکم می شود.

شایان توجه است که پرندگان و حیوانات دیگر نیز در حرم مأمون هستند و کسی نباید متعرض آن ها شود. دلیل بر این سخن دو روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

الف. «اذا احدث العبد فی غیر الحرم جنایه ثمّ فرّ الی الحرم لم یسع لاحد ان یأخذه فی الحرم». (۲)

ب. «... و من دخله من الوحش و الطیر کان امناً من ان یهاج او یؤذی حتّی

۱- نمونه/ ج ۳/ ص ۱۵؛ احسن الحدیث/ ج ۲/ ص ۱۴۲

۲- کافی/ ج ۴/ ص ۲۲۶

یخرج من الحرم» (۱).

ممکن است مراد از ایمن بودن از خزی دنیا و عذاب آخرت باشد به شرط ایمن.

چنان که از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است و ممکن است جمله ی خبریه باشد که به داعی انشا القا شده است؛ یعنی هر کس وارد حرم شد، او را در امنیت قرار دهید. (۲) ۸. حج فقط برای خداوند

تعبیر «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ» در میان تمامی عبادات تنها برای حج به کار رفته است و تقدیم کلمه ی «لِلَّهِ» بر «عَلَى النَّاسِ» نشان دهنده ی آن است که این حج فقط برای خداوند است. (۳) ۹. استحباب تکرار حج

وجوب حج در همه ی عمر بر انسان یک بار است. زیرا که لفظ مطلق است و حمل می شود بر اقل مراتب آن، به جهت جریان اصل برائت از زاید و نیز امر مقتضی تکرار نیست. افزون بر آن، وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطبه خواند، اقرع بن حابس برخاست و گفت:

«أَفَى كُلِّ عَامٍ؛ آیا در هر سال حج واجب است؟ فرمود: «لَا وَلَوْ قُلْتُ لَوْجِبَ، و لو وجب علیکم، لم تعملوا بها الحَجَّ فی العمر مرّه واحده، فمن زاد فطَوَّع» (۴)؛ یعنی حج در هر سال واجب نیست و اگر می گفتم، بر شما واجب می شد که هر سال حج به جا آورید و اگر بر شما واجب می شد، به آن عمل نمی کردید. حج در تمامی عمر انسان، یک مرتبه واجب است. هر که بیشتر انجام دهد، مستحب است.

۱- کافی / ج ۴ / ص ۲۲۶

۲- تبيان / ج ۲ / ص ۵۳۷؛ اطیب البیان / ج ۳ / ص ۲۹۱؛ مجمع البیان / ج ۲ / ص ۷۹۹؛ فتح القدير / ج ۱ / ص ۳۶۳؛ جامع الاحکام /

ج ۴ / ص ۱۴۰؛ فی ظلال / ج ۱ / ص ۴۳۵

۳- اطیب البیان / ج ۳ / ص ۲۹۲؛ محاضرات

۴- منهج الصادقین / ج ۲ / ص ۲۸۳

۱۰. سرّ نامگذاری حج

واژه ی «حج» در اصل به معنای قصد است و به همین جهت به جاّده و راه «مَحَجَّه» گفته می شود. زیرا انسان را به مقصد می رساند و به دلیل و برهان حجت می گویند. زیرا مقصود را در بحث روشن می سازد و اما نامگذاری مراسم مخصوص مسلمانان در مکه معظمه به حج بدین جهت است که به هنگام حرکت برای شرکت در این مراسم، مردم قصد زیارت خانه ی خدا را می کنند تا مناسک و اعمال ویژه عبادی را در آنجا انجام دهند و به همین دلیل، در آیه ی شریفه، کلمه ی «حج» به بیت اضافه شده است. (۱) ۱۱. عدم اختصاص حج به مسلمانان

بر پایه ی این آیه، قانون حج مانند سایر قوانین اسلامی اختصاصی به مسلمانان ندارد، بلکه همه موظفند آن را انجام دهند و با قاعده ی معروف «الکفّار مکلفون بالفروع کما أنّهم مکلفون بالأصول»، آیه ی شریفه ی: «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ ...» تأیید می شود. گرچه شرط صحیح بودن این گونه اعمال و عبادات این است که نخست اسلام را بپذیرند، سپس آن ها را انجام بدهند، ولی باید توجه داشت که عدم قبول اسلام مسئولیت آن ها را در برابر این گونه وظایف از بین نمی برد. (۲) ۱۲. منفعت حکم حج

بر پایه ی جمله ی «فَأَنَّ اللَّهَ غَنَىٰ عَنِ الْعَالَمِينَ» منفعت حکم و جوب حج به انسان ها می رسد، نه به خداوند. زیرا وی منزّه از احتیاج است. (۳)

۱- نمونه / ج ۳ / ص ۱۶

۲- تفسیر کبیر / ج ۸ / ص ۱۶۷؛ نمونه / ج ۳ / ص ۱۸

۳- فتح القدیر / ج ۱ / ص ۳۶۳

۱۳. اقسام استطاعت

استطاعت بر سه قسم است:

الف. استطاعت مالی؛ آن که مال و ثروتش به اندازه ای باشد که افزون بر خانه ی مسکونی و لوازم خانگی هزینه های جاری زندگی، حتی پس از مراجعت از حج، و هزینه ی ایاب و ذهاب حج را داشته باشد، بر او واجب است که به حج مشرف شود و اما تمکن از مخارج جانبی زیارت مانند تهیّه سوغات و هزینه ی بعد از سفر در دید و بازدید شرط نیست.

ب. استطاعت بدنی؛ مریض و علیل و ضعیف نباشد، به گونه ای که بتواند گرچه به کمک غیر انجام وظیفه کند. در صورت بیماری، اگر مایوس از خوب شدن است، باید نایب بگیرد و اگر امیدوار به بهبودی است، باید صبر کند تا خود متمکن گردد.

ج. استطاعت طریقی؛ مانعی از طرف دولت یا دشمن یا قطاع الطريق نباشد. (۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: «من کان صحیحاً فی بدنه مخلی سربه له زاد و راحله فهو ممن یستطیع الحج». (۲)

۱۴. اهدای هزینه حج

کسی که هزینه حج به او اهدا شود مستطیع است. امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که اگر به کسی مالی برای بجا آوردن حج عرضه شده و او از پذیرش آن شرم کند مستطیع است یا نه، حضرت فرمودند: آری او مستطیع است و شرم در اینجا معنا ندارد. (۳) ۱۵. استطاعت بر حج، داشتن مخارج خانواده علاوه بر هزینه حج است. امام باقر علیه السلام در این جهت می فرماید: «... السعه فی المال اذا کان یحجّ ببعض و یبقی بعضاً یقوت به

۱- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۷۹۹؛ اطیب البیان/ ج ۳/ ص ۲۹۲

۲- نورالثقلین/ ج ۱/ ص ۳۷۳

۳- کافی/ ج ۴/ ص ۲۶۶

فخر رازی می گوید: در شرف کعبه همین بس که بنیانگذارش ذات اقدس جلیل، مهندسش جبرئیل، معمارش خلیل و دستیارش اسماعیل است. «و کفی بذلک فضلاً و شرفاً»، اما دلیلی بر اثبات این شرافت برای بیت المقدس وجود ندارد. (۲) ۱۷. اهمیت حج

از تعبیر آیه اهمیت حج آشکار می گردد. زیرا:

اولاً: وجوب حج را با جمله خبریه بیان فرمود، نه با جمله ی انشائیه و دلالت جمله خبریه بر وجوب از دلالت جمله انشائیه قوی تر است.

ثانیاً: با جمله ی اسمیه بیان فرمود، نه فعلیه و جمله اسمیه از جمله فعلیه قوی تر است.

ثالثاً: کلمه «لله» که با لام و وجوب تکلیف حج را بیان می کند، مثل لام «لله» در صیغه ی نذر «لله علی أن أفعل کذا»؛ معنایش آن است که این تکلیف از طرف خداوند بر عهده مردم جعل شده است.

رابعاً: کلمه «علی» که گاهی برای بیان وجوب به کار می رود، مانند: «و علی الید ما أخذت حتی تؤدی» (۳) در آیه کریمه نیز کلمه ی «علی الناس» بلافاصله بعد از «لله» تأکید دیگری را بیان می کند. (۴) ۱۸. برخی از حکمت های وجوب حج

یکی از حکمت های وجوب حج آمادگی برای ورود به عالم مرگ و قبر و قیامت

۱- کافی / ج ۴ / ص ۲۶۷

۲- تفسیر کبیر / ج ۸ / ص ۱۵۹؛ محاضرات

۳- مستدرک الوسائل / ج ۳ / ابواب غصب / باب ۱

۴- محاضرات

است. از این رو، امام صادق علیه السلام می فرماید: «و أعلم بأنَّ الله تعالى لم يفترض الحجَّ و لم يخصه من جميع الطاعات بالاضافه الى نفسه بقوله عزَّ و جلَّ «و لله على الناس حج البيت» الا للاستعداد و الاشاره الى الموت و القبر و البعث و القيامة».(۱)

حرمت صید در حال احرام

«يا ايها الذين امنوا لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا الهدى و لا القلائد و لا آمين البيت الحرام يتغون فضلاً من ربهم و رضواناً و اذا حللتهم فاصطادوا و لا يجرمنكم شنئان قوم ان صدوكم عن المسجد الحرام ان تعتدوا و تعاونوا على البر و التقوى و لا تعاونوا على الاثم و العدوان و اتقوا الله ان الله شديد العقاب».(۲)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید! شعائر و حدود الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید؛ و مخالفت با آن ها) را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام را، و نه قربانی های بی نشان و نشان دار را، و نه آن ها را که به قصد خانه ی خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می آیند. اما هنگامی که از احرام بیرون آمدید، صید کردن برای شما مانعی ندارد. و خصومت با جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام (در سال حدیبیه) باز داشتند،

۱- بحار/ ج ۹۹ / ص ۱۲۵

۲- مائده / ۲

نباید شما را وادار به تعدی و تجاوز کند. و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید. و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید. و از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید که مجازات خدا شدید است!

تفسیر

در این آیه شریفه خداوند ۸ دستور را بیان کرده است که همه یا بیشتر آن مربوط به حج و زیارت خانه خداست:

۱. در خطاب به مؤمنان می فرماید شعائر الهی (مناسک حج) را نقض نکنید و حریم آن ها را حلال نشمارید.
۲. احترام ماه های حرام را نگه دارید و از جنگ کردن در این ماه ها خودداری کنید «و لا الشهر الحرام»
۳. قربانیانی که برای حج می آورند اعم از اینکه بی نشان باشند (هدی) و یا نشان داشته باشند (قلائد) حلال نشمارید، بگذارید تا به قربانگاه برسند و در آنجا قربانی شوند.
۴. احترام به زائران و قاصدان خانه خدا را حفظ کنید «و لا امین البیت الحرام»، آمین جمع آم از (امّ) به معنی قصد است.
۵. تحریم صید محدود به زمان احرام است، بنابراین هنگامی که از احرام حج یا عمره بیرون آمدید، صید کردن مانعی ندارد «و اذا حللتم فاصطادوا».
۶. اگر جمعی از بت پرستان در زمان جاهلیت (در داستان حدیبیه) مزاحم زیارت شما از خانه خدا شدند و نگذاشتند مناسک زیارت خانه خدا را انجام دهید، نباید این حادثه سبب شود که بعد از اسلام آن ها کینه های دیرینه را زنده کنید و مانع زیارت آن ها از خانه خدا شوید «و لا یجرمنکم ...».

۷. شما بجای اینکه دست به دست هم بدهید تا از دشمنان سابق خود انتقام بگیرید، باید دست اتحاد در راه نیکی ها و تقوا به یکدیگر بدهید نه اینکه همکاری بر گناه و تعدی کنید «و تعاونوا علی البرِّ والتَّقوی».

۸. در پایان برای تأکید احکام گذشته می فرماید: پرهیزکاری را پیشه کنید و از مخالفت خدا پرهیزید «و اتَّقوا اللَّهَ انَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (۱).

در اینکه مقصود از شعائر الهی در جمله «لا- تحلّوا شعائر اللَّه» چیست، مرحوم طبرسی در این زمینه هشت قول نقل کرده و بهترین قول را قول اول دانسته و آن این است که فرائض و امر و نهی و حدود الهی را محترم بشمارید. (۲)

«اذا حللتهم فاصطادوا» این امر واقع بعد از حظر است و بیش از اباحه یعنی عدم منع را نمی رساند. واژه «حل» ثلاثی مجرد و احلال مزید فیه آن است و هر دو یک معنی دارند یعنی خارج شدن از حال احرام. (۳) نکته ها

۱. منظور از فضل

کسب مال و تجارت و فعالیت های اقتصادی در موسم حج امری مجاز و مشروع است. منظور از فضل یا مال یا ربح مال است یا منظور اجر اخروی یا اعم از هر دو است. (۴) ۲. عظمت فضل و رضوان الهی

تأمین بشر به وسیله رزق مادی پرتوی از شئون ربوبیت خداوند متعال است «من

در سنامه با قرآن در مکه و مدینه ؛ ؛ ص ۱۱۹

۱- تفسیر نمونه/ ج ۴/ ص ۲۵۰

۲- مجمع البیان/ ج ۳/ ص ۲۳۷؛ روح المعانی/ ج ۶/ ص ۵۳

۳- المیزان/ ج ۵/ ص ۲۵۳؛ تفسیر کبیر/ ج ۱۱/ ص ۱۳۳؛ روح المعانی/ ج ۶/ ص ۵۵

۴- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۲۳۹؛ المیزان/ ج ۵/ ص ۲۵۲؛ راهنما/ ج ۴/ ص ۲۲۵

رَبِّهِمْ» و بهره مندی انسان از فضل و رضوان الهی دارای عظمت خاصی است. (تنوین) فضل و رضوان برای تفخیم است. (۱) ۳. عدالت در انتقام

بی عدالتی و تجاوز از حد حرام است، حتی نسبت به دشمنان «شأن قوم ان تعدوا»، در انتقام نیز عدالت را باید رعایت کرد. (۲) ۴. لزوم تعاون و همکاری در نیکی ها

آنچه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده است یک اصل کلی اسلام است که سراسر مسائل اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و سیاسی را در بر می گیرد، طبق این اصل مسلمانان موظفند در کارهای نیک تعاون و همکاری کنند ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم مطلقاً ممنوع است هرچند مرتکب آن دوست نزدیک یا برادر انسان باشد.

این قانون اسلامی درست بر ضد قانونی است که در جاهلیت عرب و حتی در جاهلیت امروز نیز حکومت می کند که «انصر اخاک ظالماً او مظلوماً» برادر (یا دوست و هم پیمانت) را حمایت کن که خواه ظالم باشد یا مظلوم. (۳)

جالب توجه اینکه بَرّ و تقوا هر دو در آیه فوق با هم ذکر شده اند که یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید است و دیگری جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می باشد و به این ترتیب تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکی ها و هم مبارزه با بدی ها انجام گیرد. (۴)

۱- روح المعانی / ج ۱۶ ص ۵۴

۲- تفسیر نور / ج ۳ ص ۲۲

۳- نمونه / ج ۴ ص ۲۵۳

۴- نمونه / ج ۴ ص ۲۵۳؛ روح المعانی / ج ۱۶ ص ۵۶

۵. حقیقت بَرّ و نیکی

در این آیه سخن از کمک بر بَرّ مطرح شده در اینکه منظور از بَرّ چیست در سوره بقره آیه ۱۷۷ «... و لكن البر من آمن بالله و اليوم الآخر و الملائکه و الكتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوه و آتی الزکوه و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصّابرين فی البأساء و الضّراء و حین البأساء و الضّراء و حین البأس ...» حقیقت بَرّ در سه بخش اعتقادی و عملی و اخلاقی بیان شده است. (۱)

آزمایش خداوند در حج

«یا ایّها الذین آمنوا لیلوّنکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم لیعلم الله من ینخفه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم». (۲)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید! خداوند شما را به چیزی از شکار که (به نزدیکی شما می آید، به طوری که) دست ها و نیزه هایتان به آن می رسد، می آزماید؛ تا معلوم شود چه کسی در نهان از خدا می ترسد؛ و هر کس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت.

۱- المیزان/ ج ۵/ ص ۲۵۳

۲- مائده/ ۹۴

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان در سال حدیبیه برای عمره با حال احرام حرکت کردند، در وسط راه با حیوانات وحشی فراوانی رو به رو شدند به گونه ای که می توانستند آن ها را با دست و نیزه ها صید کنند. این شکارها به قدری زیاد بودند که بعضی نوشته اند دوش به دوش مرکب ها و از نزدیک خیمه ها رفت و آمد می کردند.

نخستین آیات فوق در این هنگام نازل شد و مسلمانان را از صید آن ها برحذر داشت و به آن ها اخطار کرد که این یک نوع امتحان برای آن ها محسوب می شود. (۱) تفسیر

این آیه با آیات بعدی مسلمانان را از تحریم شکار در حال احرام با خبر می سازد، نخست اشاره به جریانی که مسلمانان در سال حدیبیه با آن روبرو بودند کرده و می فرماید:

ای افرادی که ایمان آورده اید، خداوند قطعاً شما را به وسیله بعضی از شکارها که در دسترس شما قرار می گیرد آزمایش می کند. از تعبیر آیه چنین استفاده می شود که می خواسته بعنوان یک پیش بینی مردم را از جریانی که در پیش داشتند آگاه سازد و نیز معلوم می شود که وجود اینهمه شکار در دسترس مردم آنجا یک امر بی سابقه بوده است.

با وجود نیاز شدید به غذا مکلف هستید محرومیت از چنین غذایی را تحمل کنید، چون خداوند می خواهد معلوم کند چه کسانی به غیب ایمان دارند و از خدا و عذاب نادیده او می ترسند. اگر فردی بعد از این امتحان از حدی که خدا برایش مقرر کرده تجاوز کند، برای او عذاب دردناکی خواهد بود. (۲)

۱- نمونه / ج ۵ / ص ۸۰

۲- نمونه / ج ۵ / ص ۸۱

منظور از تعبیر به «لیعلم» این است تا بدانیم یا «لیعلم» تا خدا بداند و امثال آن این نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته و می خواهد به وسیله آزمایش و امتحان و امثال آن بداند، بلکه منظور این است که می خواهیم به واقعیت علمی خود جامه عمل و تحقق خارجی ببوشانیم زیرا نیت های درونی و آمادگی های اشخاص به تنهایی برای تکامل و پاداش و کیفر کافی نیست بلکه باید به صورت افعال خارجی پیاده شوند تا این آثار را داشته باشد. (۱) نکته ها

۱. آزمایش سنت قطعی پروردگار

آزمایش مؤمنان یک سنت قطعی پروردگار است «یا ایها الذین آمنوا لیلونکم». حرف «لام» و فعل مضارع و نون تأکید نشانه قطعی بودن است. (۲) ۲. ظهور خداترسی

خداترسی آنجا آشکار می شود که زمینه گناه فراهم باشد و انسان خطا نکند «تناله ایدیکم». (۳) ۳. هر چیزی که دست ما به آن می رسد رزق و حلال نیست «تناله ایدیکم». (۴) ۴. زمینه آزمایش

خداوند همانطوری که بنی اسرائیل را در صید ماهی در روز شنبه مورد آزمایش قرار داد، به اینکه ماهیان را در دسترس آن ها قرار داد «و اسألهم عن القریه الّتی کانت

۱- روح المعانی / ج ۷ / ص ۲۲؛ مجمع البیان / ج ۳ / ص ۳۷۸؛ نمونه / ج ۵ / ص ۸۱؛ جامع البیان / ج ۵ / ص ۲۶؛ تفسیر کبیر / ج ۱۲ / ص ۹۱

۲- تفسیر نور / ج ۳ / ص ۱۶۵؛ روح المعانی / ج ۸ / ص ۲۱؛ راهنما / ج ۴ / ص ۵۸۲

۳- تفسیر نور / ج ۳ / ص ۱۶۵؛ روح المعانی / ج ۸ / ص ۲۱؛ راهنما / ج ۴ / ص ۵۸۲

۴- تفسیر نور / ج ۳ / ص ۱۶۵؛ روح المعانی / ج ۸ / ص ۲۱؛ راهنما / ج ۴ / ص ۵۸۲

حاضره البحر اذ يعدون في السبت اذ تأتاهم حيتانهم يوم سبتهم شرعاً و يوم لا- يسبتون لا- تأتاهم كذلك نبلوهم بما كانوا يفسقون»، امت اسلامی را نیز به وسیله صید پرندگان و غیر آن که در دسترس آن ها قرار می دهد آزمایش می کند «لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم» و اصولاً آزمایش هنگامی تحقق پیدا می کند که از طرفی خداوند چیزی را در دسترس و در اختیار انسان قرار می دهد و از سوی انسان را نهی می کند که آن عمل را مرتکب نشود. (۱) ۵. آزمایش مؤمنان در عمره حدیبیه

نزدیک شدن شکارهای وحشی به پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان در عمره حدیبیه به جهت آزمایش آنان است «لیبلونکم بشیء من الصید تناله ایدیکم و رماحکم».

امام صادق علیه السلام در توضیح آیه فوق فرمود: «حشرت لرسول الله صلی الله علیه و آله فی عمره الحدیبیه الوحوش حتی نالتها ایدیهم و رماحهم». (۲)

۱- فی ظلال/ ج ۲/ ص ۹۸۰

۲- راهنما/ ج ۴/ ص ۵۸۴؛ روح المعانی/ ج ۷/ ص ۲۱

کفاره صید در حال احرام

«يا ايها الذين آمنوا لا تقتلوا الصيد و انتم حرم و من قتله منكم متعمداً فجزاء مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هدياً بالغ الكعبه او كفاره طعام مساكين او عدل ذلك صياماً ليدوق و بال امره عفا الله عما سلف و من عاد فينتقم الله منه والله عزيز ذو انتقام» (۱).

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال احرام، شکار نکنید؛ و هر کس از شما عمداً آن را به قتل برساند، باید کفاره ای معادل آن از چهارپایان بدهد؛ (کفاره ای) که دو نفر عادل از شما، معادل بودن آن را تصدیق کنند؛ و به صورت قربانی به (حریم) کعبه برسد؛ یا (به جای قربانی)، اطعام مستمندان کند؛ یا معادل آن، روزه بگیرد، تا کیفر کار خود را بچشد. خداوند گذشته را عفو کرده، ولی هر کس تکرار کند، خدا از او انتقام می گیرد؛ و خداوند، توانا و صاحب انتقام است.

تفسیر

این آیه شریفه با صراحت فرمان تحریم صید را در حال احرام برای عموم مسلمانان بیان می کند و می فرماید ای افرادی که ایمان آورده اید در حالی که محرم هستید شکار نکنید، اگر فردی عمداً حیوانی را شکار کند، باید کفاره ای همانند آن از حیث بزرگی و شکل قربانی کرده و گوشت آن را به مستمندان بدهد. چون مسئله همانندی

ممکن است شک ایجاد کند، می فرماید این کار زیر نظر دونفر مطلع و عادل انجام گیرد و دستور می دهد این کفاره به کعبه اهدا شود و به سرزمین کعبه برسد، اما لازم نیست کفاره حتماً به صورت قربانی باشد بلکه می تواند معادل قیمت آن به مسکینان اطعام گردد یا معادل پول آن روزه بگیرد. این کفارات به این جهت است که آن ها کیفر کار خود را ببینند.

البته چون هیچ حکمی شامل گذشته نمی شود بلافاصله تصریح می کند که خداوند تخطفاتی را که قبلاً در این زمینه مرتکب شده اند عفو می کند. برای اینکه ادای کفاره سبب ارتکاب مکرر صید نشود، می فرماید خدا از این افراد به موقع با عذاب خودش انتقام خواهد گرفت چون او عزیز و انتقام گیر است. (۱)

آیا تحریم صید که به قرینه آیه بعد شکار صحرائی تمام انواع حیوانات صحرائی را شامل می شود اعم از حرام گوشت و حلال گوشت است یا اختصاص به حلال گوشت دارد؟

در میان مفسران و فقها در این زمینه اتفاق نظر نیست ولی مشهور در میان فقها و مفسرین امامیه عمومیت حکم است و روایاتی از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که این مطلب را تأیید می کند. و اما فقهای اهل تسنن بعضی مانند ابوحنیفه با ما در این زمینه موافقند ولی بعضی مانند شافعی آن را مخصوص حیوانات حلال گوشت دانسته اند، اما در هر حال حیوانات اهلی را شامل نمی شود زیرا به حیوانات اهلی صید و شکار گفته نمی شود. قابل توجه اینکه در روایات ما نه تنها صید کردن در حال احرام تحریم شده بلکه حتی کمک کردن و اشاره کردن و نشان دادن صید در حال احرام تحریم گردیده است. (۲)

۱- نمونه / ج ۵ / ص ۸۲

۲- نمونه / ج ۵ / ص ۸۲؛ مجمع البیان / ج ۳ / ص ۳۷۸

منظور از مثل در آیه شریفه، آیا همانندی در شکل و اندازه حیوان است، به این معنی که مثلاً اگر کسی حیوان وحشی بزرگی را همانند شتر مرغ صید کند باید کفاره آن را شتر انتخاب نماید و یا اگر آهو صید کند برای کفاره گوسفند که تقریباً به اندازه آن است قربانی نماید و یا اینکه منظور از مثل همانندی در قیمت است؟

مشهور و معروف میان فقها و مفسران همان معنی اول است و ظاهر آیه نیز با آن سازگارتر می باشد چه اینکه با توجه به تعمیم حکم نسبت به حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیاری از این حیوانات قیمت ثابت و مشخصی ندارند که بتوان همانند آن را از حیوانات اهلی انتخاب کرد.

در هر حال این در صورتی است که همانندی از نظر شکل و اندازه برای آن پیدا شود و در غیر این صورت چاره ای جز این نیست که به نوعی تعیین قیمت برای آن شکار نموده و همانند آن را از نظر قیمت از حیوانات اهلی حلال گوشت انتخاب کنند. (۱) «نعم» در لغت به معنی شتر و گاو و گوسفند است و در خصوص شتر به تنهایی نعم گفته می شود اما به گاو به تنهایی و گوسفند به تنهایی نعم نمی گویند. (۲) مراد از ما سلف شکار هایی است که قبل از نزول این آیه در حال احرام کرده اند نه شکار هایی که در حین نزول این آیه و بعد از آن صید شده اند. (۳)

تعداد روزهای روزه در کفاره صید بایستی به تعداد مساکین در آن کفاره باشد «او کفاره طعام مسکین او عدل ذلک صیاماً».

۱- جامع البیان/ ج ۵/ ص ۳۰؛ مجمع البیان/ ج ۳/ ص ۳۷۹؛ نمونه/ ج ۵/ ص ۸۳؛ روح المعانی/ ج ۷/ ص ۲۴؛ تفسیر کبیر/ ج ۱۲/ ص ۹۵-۹۶

۲- المیزان/ ج ۶/ ص ۲۱۹؛ روح المعانی/ ج ۷/ ص ۲۴.

۳- المیزان/ ج ۶/ ص ۲۲۱

اگر مکلف روزه را به عنوان کفاره برگزید باید حساب کند که به طور معمول چند مسکین را می توان با قیمت شکار اطعام کرد، به همان تعداد باید روزه بگیرد. امام باقر علیه السلام درباره آیه فوق فرمود: «.. فإن لم یکن عنده فلیصم بقدر ما بلغ بكل مسکین یوماً» (۱).

شتر کفاره شکار شتر مرغ گاو کفاره شکار الاغ وحشی گوسفند کفاره شکار آهو و گاو کفاره گاو وحشی در حال احرام است.

امام صادق علیه السلام در توضیح آیه فوق فرمود: «فی النعامه بدنه و فی حمار وحشی بقره و فی الظبی شاه و فی بقره بقره» (۲). روزه کفاره شکار در حال احرام بیش از شصت روز نیست اگرچه معادل خوراکی آن از شصت تجاوز کند «او عدل ذلك صیاماً».

از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه فوق روایت شده که فرمود: «ثم یصوم لکلّ مدیوماً فاذا زادت الامداد علی شهرین فلیس علیه اکثر معه» (۳).

نکته ها

۱. حرمت قتل صید

آیه شریفه پیرامون حرمت قتل صید در حال احرام است، می فرماید خداوند کسی که قبل از نزول آیه مرتکب قتل صید شده را عفو فرموده و هم این که از این به بعد هر کس

۱- روح المعانی / ج ۷ / ص ۲۸؛ جامع البیان / ج ۵ / ص ۳۷؛ تفسیر برهان / ج ۱ / ص ۵۰۳؛ راهنما / ج ۴ / ص ۵۸۷؛ تهذیب شیخ طوسی / ج ۵ / ص ۳۴۲

۲- راهنما / ج ۴ / ص ۵۸۹؛ کافی / ج ۴ / ص ۳۸۶؛ نورالثقلین / ج ۱ / ص ۶۷۷

۳- کافی / ج ۴ / ص ۲۸۶؛ نورالثقلین / ج ۱ / ص ۶۷۷؛ راهنما / ج ۴ / ص ۵۸۹

مرتکب شود کفاره ای شبیه به آنچه صید کرده به گردنش می آید و هم این که اگر بار دوم آن را مرتکب شود کفاره نداشته و خداوند عذابش می کند، بیشتر اخباری که از ائمه علیهم السلام در تفسیر این آیه وارد شده به همین معنی دلالت دارد. (۱)

۲. معنای قتل خطایی

ظاهر تعمیم مقابل خطا است و معنی قتل خطایی این است که قتل را بدون قصد انجام دهد مثلاً به منظور تمرین در تیراندازی تیر به هدفی می اندازد، اتفاقاً نیز به شکاری اصابت می کند و آن را از پای در می آورد که کفاره واجب نیست، بنابراین از آیه استفاده می شود که اگر تیر یا سلاح دیگر خود را به قصد شکار برد و شکار را از پای در آورد کفاره واجب می شود، چه اینکه به یاد احرامش باشد یا آن را فراموش کرده باشد. (۲) ۳. پرنندگان صحرائی که در دریا تخم می گذارند ولی در خشکی تکثیر نسل می کنند صید خشکی محسوب می شوند و شکارشان بر محرم حرام است؛ «و حرم علیکم صید البر ما دتم حرمًا». از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه فوق روایت شده: «و ما کان من طیر یکون فی البر و بیض فی البحر و یفرج فی البر فهو من صید البر...». (۳)

۴. تأثیر زمان و مکان در حکم الهی

فلسفه تحریم یا حلال ساختن همیشه ذاتی و مربوط به خود موارد نیست بلکه گاهی به اقتضای شرایط زمانی و مکانی است پس زمان و مکان تاریخ و جغرافیا در حکم الهی تأثیر دارد «و اتم حرم». (۴)

۱- المیزان/ ج ۶/ ص ۲۲۲

۲- المیزان/ ج ۶/ ص ۲۲۰؛ جامع البیان/ ج ۵/ ص ۲۶

۳- راهنما/ ج ۴/ ص ۵۹۳؛ بحار/ ج ۹۹/ ص ۱۵۹

۴- تفسیر نور/ ج ۳/ ص ۱۶۷

۵. انتخاب نوع جریمه

دست مجرم را در انتخاب نوع جریمه (قربانی، اطعام، روزه) باز بگذاریم و شرایط مالی و توان جسمی او را نادیده نگیریم «فجزاء مثل ما قتل... او عدل ذلک صیاماً» (۱). ۶. کیفر قانون شکنی

کیفر قانون شکنی به قدری سنگین است که اطعام شصت فقیر یا گرفتن شصت روزه تنها گوشه ای از آن است نه تمام آن «لیذوق» (۲). ۷. ترتیب در کفارات

آیا میان کفارات سه گانه ترتیب وجود دارد یا خیر یعنی با امکان کفاره اول و دوم می تواند کفاره سومی را اختیار کند این سؤال است که پاسخش را باید از روایات استفاده کرده و کلمه (او) بیش از تردید را نمی رساند البته از آنجا که طعام مسکین را کفاره نامید سپس معادل آن را روزه معتبر دانست خالی از اشعار به ترتیب نیست (۳). ۸. مکان مجاز برای قربانی

اطراف کعبه تنها مکان مجاز برای قربانی کردن کفاره صید است «هدیاً بالغ الکعبه». امام صادق علیه السلام می فرماید: «من وجب علیه هدی فی احرامه فله ان ینحره حیث شاء الافداء الصّید فانّ الله یقول «هدیاً بالغ الکعبه»» (۴). ۹. فلسفه تحریم صید در حال احرام

می دانیم که حج و عمره از عباداتی است که انسان را از جهان ماده جدا کرده و در محیطی مملو از معنویت فرو می برد. تعینات زندگی مادی، جنگ و جدال ها، خصومت ها،

۱- تفسیر نمونه/ ج ۳/ ص ۱۶۷

۲- تفسیر نور/ ج ۳/ ص ۱۶۷

۳- المیزان/ ج ۱۶/ ص ۲۲۱؛ روح المعانی/ ج ۷/ ص ۲۷

۴- راهنما/ ج ۴/ ص ۵۸۶؛ کافی/ ج ۴/ ص ۳۸۴؛ تفسیر برهان/ ج ۱/ ص ۵۰۴

هوس های جنسی، لذات مادی در مراسم حج و عمره به کلی کنار می رود و انسان به یک نوع ریاضت مشروع الهی دست می زند و به نظر می رسد که تحریم صید در حال احرام نیز به همین منظور است. از این گذشته اگر صید کردن برای زوار خانه خدا کار مشروعی بود با توجه به اینهمه رفت و آمدی که هر سال در این سرزمین های مقدس می شود نسل بسیاری از حیوانات در آن منطقه که به حکم خشکی و کم آبی حیواناتش نیز کم است برچیده می شد و این دستور یک نوع حفاظت و ضمانت برای بقای نسل حیوانات آن منطقه است. (۱)

حرمت شکار در خشکی

«أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلنَّيَّارِهِ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرماً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ». (۲)

ترجمه

صید دریا و طعام آن برای شما و کاروانیان حلال است؛ تا (در حال احرام) از آن بهره مند شوید؛ ولی مادام که محرم هستید، شکار صحرا برای شما حرام است؛ و از (نافرمانی) خدایی که به سوی او محشور می شوید، بترسید!

تفسیر

خداوند از روی منت و لطف به شما که در حال احرام هستید و همه مسافران اجازه

۱- نمونه / ج ۵ / ص ۸۷

۲- مائده / ۹۶

می دهد که هم از دریا صید کنید و هم از آن صید خوراک تهیه کنید تا برای تغذیه خود در حال احرام مواجه با زحمت نشوید، اما تا وقتی که در حال احرام هستید صیدهای صحرایی بر شما حرام است.

در اینکه منظور از طعام چیست بعضی از مفسران احتمال داده اند که مراد ماهیانی است که بدون صید می میرند و بر روی آب می مانند در حالی که می دانیم این سخن درست نیست زیرا ماهی مرده خوردنش حرام است اگرچه در برخی از روایات اهل تسنن تصریح به حلیت آن شده است.

سپس برای ضمانت اجرای حکم می فرماید از خدایی که در قیامت به پیشگاهش محشور می شوید بپرهیزید و با فرامین او مخالفت نکنید. (۱) نکته ها

۱. جواز شکار حیوان های دریایی

شکار حیوان های دریایی در صورتی جایز است که به منظور بهره گیری شکار شوند نه به خاطر تفریح و امثال آن «احل لکم صید البحر و طعامه متاعاً لکم و للسیاره» چنانچه «متاعاً» مفعول له باشد بیانگر علت تجویز صید و طعام بوده و در نتیجه حکم حلیت دایره مدار آن می باشد بنابراین شکار دریایی تنها در صورت تمتع و بهره وری مجاز شمرده شده است. (۲)

۱- نمونه/ ج ۵/ ص ۸۶

۲- راهنما/ ج ۴/ ص ۵۹۱؛ جامع البیان/ ج ۵/ ص ۴۵؛ روح المعانی/ ج ۷/ ص ۳۰

۲. شکار حیوان دوزیستی

شکار حیوان دوزیستی که جایگاه اصلی زندگی اش آب باشد بر محرم حرام و موجب کفاره است «حَرَمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دَمْتُمْ حَرَمًا».

امام صادق علیه السلام فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ اَصْلُهُ فِي الْبَحْرِ وَ يَكُونُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرُ فَلَا يَنْبَغِي لِلْمَحْرَمِ اَنْ يَقْتُلَهُ فَاِنْ قَتَلَهُ فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ «حَرَمَ عَلَيْكُمْ...»» (۱).

۳. صید حیوانات صحرائی یا خوردن آن در حال احرام بی تقوایی است «حَرَمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دَمْتُمْ حَرَمًا وَ اتَّقُوا اللهَ» (۲). ۴. ایمان به قیامت و محاسبه اعمال عامل بازدارنده از گناه است «وَ اتَّقُوا اللهَ الَّذِي اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۳).

کعبه مرکز قیام جامعه اسلامی

«جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ الْهُدَى وَ الْقَلَائِدَ ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا اَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ وَ اَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (۴).

ترجمه

خداوند، کعبه- بیت الحرام- را وسیله ای برای استواری و سامان بخشیدن به کار

۱- راهنما/ ج ۴/ ص ۵۹۳؛ بحار الانوار/ ج ۹۹/ ص ۱۵۹

۲- تفسیر نور/ ج ۳/ ص ۱۶۹

۳- تفسیر نور/ ج ۳/ ص ۱۶۹

۴- مائده/ ۹۷

مردم قرار داده؛ و همچنین ماه حرام، و قربانی های بی نشان، و قربانی های نشان دار را؛ این گونه احکام (حساب شده و دقیق)، به خاطر آن است که بدانید خداوند، آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، می داند؛ و خدا به هر چیزی دانا است.

تفسیر

آیه شریفه به اهمیت کعبه و اثر آن در زندگی اجتماعی مسلمانان اشاره می کند و می فرماید خداوند خانه کعبه را مایه قوام شما قرار داد زیرا هدایت شما مسلمانان قوامش به کعبه است.

خداوند کعبه را احترام کرد و آن را بیت الحرام نامید و به همین منظور جنگ در برخی از ماه ها را حرام کرد تا مراسم حج در محیطی امن و آرام انجام گیرد و جان و مال مردم از دستبرد دشمن در امان باشد. به خاطر حرمت این سرزمین بود که قربانی های بانشان و بی نشان را جعل فرمود تا تغذیه مردم در ایامی که به مراسم حج اشتغال دارند تأمین گردد.

این دستورات عمیق و حساب شده درباره حرمت مکه، ماه های حرام و اموری مانند قربانی های بانشان و بی نشان و ... را فردی می تواند تنظیم کند که از عمق قوانین تکوینی آگاه باشد و خدا چون آنچه را در آسمان ها و زمین است می داند به خوبی مطلع است که چه احکامی موافق مصلحت و نفع بندگانش می باشد زیرا او به هر چیزی کاملاً دانا است. (۱)

کعبه در اصل از ماده کعب به معنای برآمدگی پشت پا است، پس به هر نوع بلندی

و برآمدگی اطلاق شده و اگر به مکعب نیز مکعب گفته می شود، بخاطر آن است که از هر چهارطرف دارای برآمدگی است، به هر حال این کلمه (کعبه) هم اشاره به بلندی ظاهری خانه خداست و هم رمزی از عظمت و بلندی مقام آن است. (۱)

نکته ها

۱. نقش اساسی کعبه

کعبه مایه قوام جامعه اسلامی است زیرا قوام یک جامعه نیاز به وحدت و امنیت و تأمین مسائل غذایی دارد. از آنجا که مراسم حج باید در یک مرکز تحقق پذیرد، باید مسلمانان گرد کعبه بیایند و تجمع پیدا کنند (الکعبه) و از آنجا که باید این مراسم عبادی در محیط امن و آرام صورت پذیرد، آن مکان را دارای حرمت و احترام قرار داد (البيت الحرام) و از آنجا که باید تغذیه مردم در ایامی که اشتغال به حج دارند تأمین شود، به قربانی اشاره کرده است (الهدی). (۲)

و خلاصه کعبه نقش اساسی در قوام زندگی مادی و معنوی مردم دارد. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «جعلها الله لدينهم و معيشتهم». (۳) ۲. سبب نامگذاری کعبه به بيت الله الحرام

مشركان حق ورود به خانه خدا را ندارند، امام صادق علیه السلام درباره سبب نامگذاری کعبه به بيت الله الحرام می فرماید: «انه حرم على المشركين ان يدخلوه». (۴) ۳. کعبه پایه حیات اجتماعی

۱- نمونه ۹۲ / ۵

۲- نمونه / ج ۵ / ص ۹۰

۳- عیاشی / ج ۱ / ص ۳۴۶

۴- نورالثقلین / ج ۱ / ص ۶۸۰

خداوند متعال کعبه و برخی از ماه‌هایی که حج در آن انجام می‌شود و بعضی از اموری که با حج ارتباط دارد مانند قربانی برای آن حرمت و احترام قائل شد و غرض الهی این بوده که کعبه را پایه حیات اجتماعی مردم قرار دهد و آن را قبله گاه مردم معرفی کرد تا انسان‌ها در نماز قلب و چهره خود را متوجه آن کنند و نیز اموات و ذبیحه‌های خویش را به سوی آن توجه دهند و در هر حال به کعبه احترام بگذارند و در نتیجه جمعیت واحدی را تشکیل دهند که بر این اساس دین آن‌ها زنده و پایدار گردد. (۱) ۴. عوامل قوام جامعه اسلامی

خداوند متعال چهار امر را مایه قیام و قوام جامعه انسانی دانست:

الف. کعبه که به وسیله زیارت آن مردم از سراسر جهان به آنجا می‌آیند و مبادلات اقتصادی انجام می‌دهند.

ب. ماه حرام که به خاطر آن ترس و وحشت از مردم زائل می‌شود و در این زمان به مسافرت می‌روند و کسب و تجارت انجام می‌دهند.

ج. قربانی بی‌نشان د. قربانی نشان دار، که هر دو عامل تأمین نیاز فقرا و مستمندان می‌شود. (۲) ۵. علم گسترده خداوند

فرمان به انجام مناسک حج و محترم شمردن کعبه برای رسیدن به جامعه‌ای دارای قوام فرمانی برخاسته از علم گسترده خداوند است «جعل الله الكعبه ... ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما في السموات و ما في الارض» چون توجه به نقش کعبه و ماه‌های حرام و

۱- المیزان/ ج ۶/ ص ۲۲۴

۲- تفسیر کبیر/ ج ۱۲/ ص ۱۰۷؛ روح المعانی/ ج ۷/ ص ۳۵

قربانی در قوام جامعه آدمی را به علم خداوند رهنمون می سازد الزاماً باید جعل آن ها برای تأمین این هدف عالمانه باشد. (۱)

برائت از مشرکان در حج

«برائت من الله و رسوله الى الذين عاهدتم من المشركين* فسيحوا في الارض اربعة اشهر و اعلموا انكم غير معجزى الله و ان الله مخزى الكافرين». (۲)

ترجمه

(این، اعلام) بیزاری از سوی خدا و پیامبر او، به کسانی از مشرکان است که با آن ها عهد بسته اید! «۱» با این حال، چهار ماه (مهلت دارید که آزادانه) در زمین سیر کنید (و هر جا می خواهید بروید، و بیندیشید) و بدانید شما نمی توانید خدا را ناتوان سازید، (و از قدرت او فرار کنید. و بدانید) خداوند خوار کننده ی کافران است. «۲»

تفسیر

در محیط دعوت اسلام گروه های مختلفی وجود داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله با هر یک از آن ها طبق موضع گیریهایشان رفتار می کرد:

گروهی با پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگونه پیمانی نداشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل آن ها

۱- المیزان/ ج ۶ ص ۲۲۴؛ فی ظلال/ ج ۲ ص ۹۸۳؛ راهنما/ ج ۴ ص ۵۹۶؛ جامع البيان/ ج ۵ ص ۵۰

۲- توبه/ ۱- ۲

نیز هیچ گونه تعهدی نداشت.

گروه های دیگری در حدیبیه و مانند آن پیمان ترک مخاصمه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته بودند، این پیمان ها بعضی دارای مدت معین بود و بعضی مدتی نداشت.

در این میان بعضی از طوایفی که با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بسته بودند یک جانبه و بدون هیچ مجوزی پیمانشان را به خاطر همکاری آشکار با دشمنان اسلام شکستند و یا در صدد از میان بردن رسول خدا صلی الله علیه و آله برآمدند همانند یهود «بنی نضیر» و «بنی قریظه».

پیامبر صلی الله علیه و آله هم در مقابل آن ها شدت عمل به خرج داد و همه را از مدینه طرد کرد ولی قسمتی از پیمان ها هنوز به قوت خود باقی بود، اعم از پیمانهای مدت دار و بدون مدت.

آیه اول مورد بحث به تمام مشرکان پیمان شکن اعلام می کند که هرگونه پیمانی با مسلمانان داشتند لغو خواهد شد و می گوید این اعلام براءت و بیزاری خداوند و پیامبرش از مشرکانی که با آن ها عهد بسته اید می باشد «برائه من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین».

سپس برای آن ها یک مهلت چهار ماهه قائل می شود که در این مدت بیندیشند و وضع خود را روشن سازند و پس از انقضای چهار ماه یا باید دست از آئین بت پرستی بکشند و یا آماده پیکار گردند و می گوید: چهار ماه در زمین آزادانه به هر کجا می خواهید بروید (ولی بعد از چهار ماه وضع دگرگون خواهد شد) «فسیحوا فی الارض اربعه اشهر».

اما بدانید که شما نمی توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید «واعلموا انکم غیر معجزی الله»، و نیز بدانید که خداوند کافران مشرک و بت پرست را

سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت؛ «و انَّ اللّٰهَ مَخْزِي الْكَافِرِيْنَ» (۱).

نکته ها

۱. آیا القای یک جانبه پیمان صحیح است؟

پاسخ: اولاً به طوری که در آیه ۷ و ۸ سوره توبه تصریح شده این لغو پیمان بدون مقدمه نبوده است بلکه از آن ها نشانه هایی بر نقض پیمان آشکار شده بود و آن ها آماده بودند در صورت توانایی بدون کمترین اعتنا به پیمان هایی که با مسلمان ها دارند ضربه کاری را بر آن ها وارد سازند.

این کاملاً منطقی است که اگر انسان ببیند دشمن خود را آماده برای شکستن پیمان می کند و علائم و قرائن آن در اعمال او به قدر کافی به چشم می خورد پیش از آنکه غافل گیر شود اعلام لغو پیمان کرده و در برابر او به پا خیزد.

ثانیاً در پیمان هایی که به خاطر شرایط خاص بر قوم و ملتی تحمیل می شود و آن ها خود را ناگزیر از پذیرش آن می بینند چه مانعی دارد که پس از قدرت و توانایی اینگونه پیمان ها را بطور یکجانبه لغو کنند. (۲)

ثالثاً لغو پیمان مشرکان به شکل غافلگیرانه صورت نگرفت بلکه چهار ماه به آن ها مهلت داده شد، شاید دست از این آئین خرافی بردارند.

به همین دلیل می بینیم بسیاری از بت پرستان از این مهلت چهار ماهه استفاده

۱- نمونه/ ج ۷/ ص ۲۸۱

۲- مجمع البیان/ ج ۵/ ص ۵۵؛ تفسیر کبیر/ ج ۱۵/ ص ۲۲۶؛ نمونه/ ج ۷/ ص ۲۸۳؛ جامع الاحکام/ ج ۸/ ص ۸۷

کردند و با مطالعه بیشتر در تعلیمات اسلام به آغوش آن بازگشتند. (۱) ۲. این چهار ماه از کی شروع شد؟

در پاسخ این سؤال بین مفسران گفتگو است اما آنچه از ظاهر آیات فوق برمی آید این است که شروع آن از زمانی بود که این اعلامیه برای عموم خوانده شد و می دانیم که روز خواندن آن روز عید قربان، دهم ماه ذی الحجه بود. بنابراین پایان آن روز دهم ماه ربیع الاول از سال بعد محسوب می شود.

حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده نیز این مطلب را تأیید می کند. (۲) ۳. انشاء حکم بر برائت از مشرکان

این آیه تنها صرف تشریح نیست بلکه متضمن انشاء حکم و قضاء بر برائت از مشرکین زمان نزول آیه است، به دلیل اینکه اگر صرف تشریح بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برائت شریک نمی کرد، چون دأب قرآن بر آن است که حکم تشریحی صرف را در حکم خود شریک نمی سازد. (۳)

بنابراین مراد آیه این است که خداوند قضا رانده به اینکه از مشرکین که شما با آنان معاهده بسته اید امان برداشته شود و این برداشته شدن امان جزافی و عهد شکنی بدون مجوز نیست، چون خداوند بعد از چند آیه مجوز آن را بیان نموده و می فرماید: هیچ وثوقی به عهد مشرکین نیست چون اکثرشان فاسق گشته و مراعات حرمت عهد را نکرده و آن را شکستند، به همین جهت خداوند مقابله به مثل یعنی لغو عهد را برای مسلمین نیز تجویز کرده است و فرموده «و اقمیا تخافن من قوم خیانه فانبد الیهم علی سواء انّ الله لا یحبّ الخائنین» و هرگاه از مردمی ترسیدی که (در پیماننداری) خیانت کنند تو نیز

۱- نمونه/ ج ۷/ ص ۲۸۳

۲- مجمع البیان/ ج ۵/ ص ۵؛ روح المعانی/ ج ۱۰/ ص ۴۴؛ نمونه/ ج ۷/ ص ۲۸۵

۳- کشف/ ۲۶

مانند ایشان عهدنامه شان را نزدشان پرتاب کن (۱) لیکن با این که دشمن عهدشکنی کرده خداوند راضی نشد که مسلمانان بدون اعلام لغویت عهد آنان را بشکنند، بلکه دستور داد نقض خود را به ایشان اعلام کنند تا ایشان به خاطر بی اطلاعی از آن به دام نیفتند. آری خداوند با این دستور خود مسلمانان را حتی از این مقدار خیانت منع فرمود.

و اگر آیه مورد بحث می خواست شکستن عهد را حتی در صورتی که مجوزی از ناحیه کفار نباشد تجویز کند، می بایستی میانه کفار عهدشکن و کفار وفادار به عهد فرقی نباشد و حال آنکه در دو آیه بعد کفار وفادار به عهد را استثناء کرده است. (۲) ۴. اعلام براثت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام

تقریباً تمام مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند که هنگامی که این سوره با آیات نخستین آن نازل شد و پیمان هایی را که مشرکان با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داشتند لغو کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابلاغ این فرمان آن را به ابوبکر داد تا در موقع حج در مکه برای عموم مردم بخواند، سپس آن را گرفت و به علی علیه السلام داد و علی علیه السلام مأمور ابلاغ آن گردید و در مراسم حج به همه مردم ابلاغ کرد. (۳)

ماجرای تلاوت آیات این سوره توسط علی علیه السلام در کتب اهل سنت نیز آمده و از اصحاب کسانی همچون ابوبکر و علی علیه السلام، ابن عباس، انس بن مالک، جابر بن عبدالله انصاری آن را روایت کرده اند و در مدارک بسیاری نقل شده است. (۴)

۱- انفال / ۵۸

۲- المیزان / ج ۹ / ص ۲۲۶

۳- نمونه / ج ۷ / ص ۲۷۵

۴- تفسیر نور / ج ۹ / ص ۱۳؛ مسند احمد بن حنبل / ح ۳، ۲۱۲ و ۲۸۳ / ج ۱ / ص ۱۵۱ و ۳۳۰؛ مستدرک صحیحین / ج ۳ / ص ۵۱؛ تفسیر المنار / ج ۱۰ / ص ۱۵۷؛ تفسیر طبری / ج ۱۰ / ص ۴۶؛ تفسیر ابن کثیر / ج ۲ / ص ۳۲۲-۳۲۳؛ احقاق الحق / ج ۵ / ص ۳۶۸؛ فضائل خمسه / ج ۲ / ص ۳۴۲؛ در الغدير / ج ۱۶ / ص ۳۳۸ نام ۷۳ نفر که این ماجرا را نقل کرده اند آمده است. مثل فخر رازی و آلوسی که در تفسیرهایشان ذکر کرده اند.

۵. ناسازگاری رحمت با برائت

از حضرت علی علیه السلام روایت شده: «أنه لم ينزل «بسم الله الرحمن الرحيم» على رأس سورة براهه لأنّ بسم الله للامان و الرحمة و نزلت براهه للرفع الامان بالسيف؛ «بسم الله الرحمن الرحيم» در اول سوره برائت نازل نشده زیرا بسم الله برای امان و رحمت است و سوره برائت برای برداشتن امان به وسیله شمشیر نازل شده است» (۱). ۶. تعیین ماه های حرام

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قول خدای عزوجل «فسيحوا في الارض اربعة اشهر» روایت شده است: «هي عشرون من ذى الحجه و المحرم و صفر و شهر ربيع الاول و عشر من ربيع الآخر» (۲).

آن چهار ماه بیست روز از آخر ذی حجه و تمام محرم و صفر و ماه ربيع الاول و ده روز اول ربيع الاخر است (۳).

۱- راهنما/ ج ۷/ ص ۱۲

۲- کافی/ ج ۴/ ص ۲۹۰ ح ۳؛ تفسیر برهان/ ج ۲/ ص ۱۰۱ ح ۴؛ مجمع البیان/ ج ۵/ ح ۶؛ نورالثقلین/ ج ۲/ ح ۱۸۲

۳- راهنما/ ج ۷/ ص ۱۵

حج اکبر

«و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله برىء من المشركين و رسوله فان تبتم فهو خير لكم و ان توليتم فاعلموا انكم غير معجزى الله و بشر الذين كفروا بعذاب اليم* اما الذين عاهدتم من المشركين ثم لم ينقصوكم شيئاً و لم يظاهروا عليكم احداً فاتموا اليهم عهدهم الى مدتهم ان الله يحب المتقين». (۱)

ترجمه

و این، اعلامی است از ناحیه ی خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر [/ روز عید قربان] که: خداوند و پیامبرش از مشرکان بیزارند! با این حال، اگر توبه کنید، برای شما بهتر است؛ و اگر سرپیچی نمایید، بدانید شما نمی توانید خدا را ناتوان سازید (و از قلمرو قدرتش خارج شوید). و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده! «۳» مگر کسانی از مشرکان که با آن ها عهد بستید، و چیزی از آن را در حق شما فرو گذار نکردند، و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند؛ پیمان آن ها را تا پایان مدّشان محترم بشمرید؛ زیرا خداوند پرهیزگاران را دوست دارد. «۴»

تفسیر

در این آیات بار دیگر موضوع الغای پیمانهای مشرکان با تأکید بیشتری عنوان

شده است و حتی تاریخ اعلام آن را تعیین می کند و می گوید: این اعلامی است از طرف خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر که خداوند و فرستاده او از مشرکان بیزارند «و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله برىء من المشركين و رسوله ...».

در حقیقت خداوند می خواهد با این اعلام عمومی در سرزمین مکه و آنهم در روز بزرگ راه های بهانه جویی دشمن را ببندد و زبان بد گویان و مفسده جویان را قطع کند تا نگویند ما را غافل گیر ساختند و ناجوانمردانه به ما حمله کردند.

قابل توجه اینکه تعبیر «الی الناس» به جای «الی المشركين» نشان می دهد که لازم بوده است به همه مردمی که در آن روز در مکه حاضر می شوند این پیام ابلاغ شود تا غیر مشرکان نیز گواه بر این موضوع باشند.

سپس روی سخن را به خود مشرکان کرده و از طریق تشویق و تهدید برای هدایت آن ها کوشش می کند، نخست می گوید: اگر توبه کنید و به سوی خدا باز گردید و دست از این آیین بت پرستی بردارید به نفع شماست «فان تبتم فهو خیر لکم»؛ یعنی قبول آیین توحید به نفع شما و جامعه شما و دنیا و آخرت خودتان است و اگر نیک بیندیشید همه نابسامانی هایتان در پرتو آن سامان می یابد نه اینکه سودی برای خدا و پیامبر در بر داشته باشد.

بعد به مخالفان متعصب و لجوج هشدار می دهد که اگر از این فرمان که ضامن سعادت خودتان است سر پیچی کنید بدانید هرگز نمی توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید «و ان تولیتم فاعلموا انکم غیر معجزی الله».

و در پایان این آیه به کسانی که با سرسختی مقاومت می کنند اعلام خطر می نماید و

می گوید: کافران بت پرست را به عذاب دردناک بشارت ده «و بشر الذین کفروا بعذاب الیم».

همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم این الغای یک جانبه پیمان های مشرکان مخصوص کسانی بود که نشانه هایی بر آمادگی برای پیمان شکنی از آن ها ظاهر شده بود، لذا در آیه بعد یک گروه را استثنا کرده می گوید: مگر آن دسته از مشرکین که با آن ها پیمان بسته اید و هیچگاه برخلاف شرایط پیمان گام برنداشتند و کم و کسری در آن ایجاد نکردند و نه احدی را بر ضد شما تقویت نمودند «إلا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقضوکم شیئاً و لم یظاهروا علیکم احداً».

در مورد این گروه تا پایان مدت به عهد و پیمانشان وفادار باشید «فاتموا الیهم عهدهم الی مدّتهم»؛ زیرا خداوند پرهیزکاران و آن ها را که از هر گونه پیمان شکنی و تجاوز اجتناب می کنند دوست می دارد «و انّ الله یحبّ المتّقین» (۱).

«حج اکبر» کدام است؟ در میان مفسران درباره منظور از روز «حج اکبر» گفتگو است اما آنچه از بسیاری از روایات که از طرق اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت نقل شده استفاده می شود این است که منظور از آن روز دهم ذی الحجّه، روز عید قربان و به تعبیر دیگر «یوم النحر» است.

پایان یافتن مدت چهار ماه تا روز دهم ماه ربیع الثانی طبق آنچه در منابع اسلامی آمده دلیل دیگری بر این موضوع است. بعلاوه در روز عید قربان در واقع قسمت اصلی اعمال حج پایان می یابد و از این رو روز حج می توان به آن اطلاق کرد.

و اما اینکه چرا آن را «اکبر» گفته اند به خاطر آن است که در آن سال همه گروه ها اعم از

مسلمانان و بت پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند ولی این کار در سال های بعد به کلی موقوف شد.

علاوه بر تفسیر فوق که در روایات اسلامی نیز آمده و تفسیر دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه منظور از آن مراسم حج است، در مقابل مراسم عمره که «حج اصغر» نامیده می شود.

این تفسیر نیز در پاره ای از روایات آمده است و هیچ مانعی ندارد که هر دو علت توأماً سبب این نامگذاری شده باشد. (۱)

نکته ها

۱. مواد چهار گانه ای که در آنروز اعلام شد

گرچه قرآن اعلام بیزاری و براءت خدا را از مشرکان به صورت سر بسته بیان کرده است اما از روایات اسلامی استفاده می شود که علی علیه السلام مأمور بود چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند:

۱. الغای پیمان مشرکان

۲. عدم حق شرکت آن ها در مراسم حج در سال آینده

۳. ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بود.

۴. ممنوع بودن ورود مشرکان در خانه خدا

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده که حضرت علی علیه السلام در مراسم

۱- تفسیر کبیر/ ج ۱۵ ص ۲۲۹؛ جامع الاحکام/ ج ۸ ص ۶۹؛ روح المعانی/ ج ۱۰ ص ۱۴۶؛ نمونه/ ج ۷ ص ۲۸۹؛ المیزان/ ج ۹ ص ۲۲۹-۲۳۰

حج آن سال خطبه ای خواند و فرمود: «لا يَطُوفَنَّ بِالْبَيْتِ عَرِيَانٌ وَ لَا يَحْجُّنَ الْبَيْتَ مُشْرِكٌ وَ مَا كَانَتْ لَهُ مَدَّةٌ فَهُوَ أَلَى مَدَّتِهِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَدَّةٌ فَمُدَّتُهُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ؛ از این پس هیچ برهنه ای نباید طواف خانه خدا بیاید و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حج ندارد و آن هایی که پیمانشان با پیامبر صلی الله علیه و آله مدت دارد تا پایان مدت محترم است و آن ها که پیمانشان مدت ندارد مدتش چهار ماه خواهد بود».

در بعضی از روایات دیگر اشاره به موضوع چهارم یعنی عدم دخول بت پرستان در خانه کعبه شده است.

۲. چه کسانی پیمان مدت دار داشتند؟

از گفتار مورخان و بعضی مفسران چنین استفاده می شود که آن ها گروهی از طایفه «بنی کنانه» و «بنی ضمیره» بودند که نه ماه از مدت پیمان ترک مخاصمه آن ها باقی مانده بود و چون به مواد پیمان وفادار مانده بودند و در تقویت دشمنان اسلام شرکت نداشتند پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان مدت نسبت به پیمانشان وفادار ماند.

بعضی دیگر طایفه ای از «بنی خزاعه» را جزء این گروه که پیمانشان مدت داشت دانسته اند. (۱) ۳. تحریم روابط با مشرکان

صدور بیانیه براءت از مشرکان (تحریم روابط مسلمانان با آنان) از سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و دستور ابلاغ آن به عموم مردم حاضر در مراسم حج «و اذان من الله و رسوله الى الناس ... ان الله بريء من المشركين و رسوله» «برئ» از «براءت» است و «براءت» به معنای فاصله گرفتن و جدا شدن می باشد. اعلام براءت خدا و رسول از

مشرکان دستوری است به مسلمانان که روابط و پیوندهای خود را با مشرکان بگسلند و به اصطلاح آنان را تحریم کنند. (۱) ۴. روز ابلاغ برائت

دهم ذی الحجه سال نهم هجرت روز ابلاغ پیام برائت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله به عموم مردم حاضر در مراسم حج «و اذان من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر» بر اساس نظر مفسران سال نهم هجرت سال اعلام برائت است و بر پایه روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است روز حج اکبر دهم ذی الحجه است. (۲) ۵. قدرت خداوند

اعلام قدرت بی انتهای خداوند به مشرکان صدر اسلام و تذکر به بیهوده بودن مقاومت در برابر او «و اعلموا انکم غیر معجزی الله» «عجز» مقابل «قدرت» و «اعجاز» (مصدر معجزین) به معنای ناتوان کردن و به زانو درآوردن است. (۳) ۶. تهدید خداوند به مشرکان

تهدید خداوند به مشرکان پیمان شکن صدر اسلام به شکست خفت بار و خوار کننده در صورت تسلیم نشدن و پای فشردن بر شرک و کفر «واعلموا انکم غیر معجزی الله و ان الله مخزی الکافرین» «اخزاء» (مصدر مخزی) به معنای خوار و خفیف کردن است. به کارگیری اسم فاعل بجای فعل در جمله «و ان الله مخزی الکافرین» بیانگر سنت قطعی خداوند درباره شکست کفر و کفرپیشگان بوده و تهدیدی برای مشرکان پیمان شکن است! (۴)

۱- راهنما/ ج ۷/ ص ۱۷

۲- راهنما/ ج ۷/ ص ۱۸

۳- راهنما/ ج ۷/ ص ۱۴

۴- راهنما/ ج ۷/ ص ۱۴

۷. نمونه ی نقض پیمان

کمک به دشمنان اسلام علیه مسلمانان از موارد نقض پیمان از سوی مشرکان معاند صدر اسلام بود «أَلَا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ... وَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ أَحْدًا» (۱). ۸. لزوم وفاداری به پیمان

وفاداری به پیمان عدم تعرض مادامی که طرف معاهده بر آن پایبند باشد لازم است «أَلَا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُضُواكُمْ شَيْئًا ... فَاتَّمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدًا» (۲).

تجاوز کاران پیمان شکن

«كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلاَّ الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقْتُمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» * كَيْفَ وَإِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَمَا يَزُجُّوْا فِيكُمْ إِلاَّ وَلَمَّا ذِمَّةٌ يُبْرَضُ بِكُمْ وَأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَسِيقُونَ * اسْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَيَّرُوا عَيْنَ سَبِيلِهِ إِِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَمَا يَزُجُّوْنَ فِي مِؤْمِنٍ إِلاَّ وَلَمَّا ذِمَّةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ» (۳)

ترجمه

چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و رسول او خواهد بود (در حالی که آن ها

۱- راهنما ۷ / ۲۱

۲- راهنما ۷ / ۲۲

۳- توبه / ۷ - ۱۰

همواره آماده ی شکستن پیمانشان هستند؟! مگر کسانی که نزد مسجد الحرام با آنان پیمان بستید؛ (و پیمان خود را محترم شمردند؛) تا زمانی که در برابر شما وفادار باشند، شما نیز وفاداری کنید، که خداوند پرهیزگاران را دوست دارد. «۷» چگونه (پیمان مشرکان ارزش دارد)، در حالی که اگر بر شما غالب شوند، نه ملاحظه ی خویشاوندی با شما را می کنند، و نه پیمان را؟! شما را با زبان خود خشنود می کنند، ولی دل هایشان ابا دارد؛ و بیشتر آن ها فرمانبردار نیستند. «۸» آن ها آیات خدا را به بهای کمی فروختند؛ و (مردم را) از راه او باز داشتند؛ آن ها اعمال بدی انجام می دادند! «۹» (نه تنها در باره ی شما،) در باره ی هیچ فرد باایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی کنند؛ و آن ها همان تجاوزکارانند. «۱۰»

تفسیر

همان گونه که در آیات قبل دیدیم اسلام پیمان های مشرکان و بت پرستان را (مگر گروه خاصی) لغو کرد، تنها چهار ماه به آن ها مهلت داد تا تصمیم خود را بگیرند، در آیات مورد بحث دلیل و علت این کار را بیان می کند، نخست به صورت استفهام انکاری می گوید: «چگونه ممکن است مشرکان عهد و پیمانی نزد خدا و نزد پیامبرش داشته باشند؟!» «کیف یکون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله» یعنی این ها با این اعمال و این همه کارهای خلافشان نباید انتظار داشته باشند که پیامبر صلی الله علیه و آله به طور یک جانبه به پیمان ها آن ها وفادار باشد.

بعد بلافاصله یک گروه را که در اعمال خلاف و پیمان شکنی با سایر مشرکان شریک نبودند استثنا کرده می گوید: «مگر کسانی که با آن ها نزد مسجد الحرام پیمان بستید؛» «الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام». «این گروه مادام که به پیمانشان

برابر شما وفادار باشند شما هم وفادار بمانید؛ «فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم».

«زیرا خداوند پرهیزکاران و آن‌ها که از هر گونه پیمان شکنی اجتناب می‌ورزند دوست دارد؛ «ان الله يحب المتقين».

در آیه ی بعد همین موضوع با صراحت و تأکید بیشتری بیان شده است و باز به صورت استفهام انکاری می‌گوید: «چگونه ممکن است عهد و پیمان آن‌ها را محترم شمرد در حالی که اگر آن‌ها بر شما غالب شوند هیچ گاه نه مراعات خویشاوندی با شما را می‌کنند و نه پیمان را»؛ «کیف و ان یظہروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا و لا ذمه».

«ال» به معنای خویشاوندی است و بعضی آن را به معنای عهد و پیمان دانسته‌اند، در صورت اول منظور این است که قریش اگر چه خویشاوند پیامبر و گروهی از مسلمانان بودند، ولی هنگامی که خودشان کمترین اعتنایی به این موضوع نداشته باشند و احترام خویشاوندی را رعایت نمایند، چگونه انتظار دارند پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در مورد آن‌ها رعایت کنند و در صورت دوم تأکیدی برای «ذمه» که آن هم به معنای عهد و پیمان است محسوب می‌شود.

راغب در کتاب «مفردات» ریشه این کلمه را از «الیل» به معنای درخشندگی می‌داند چه این که پیمان‌های محکم و خویشاوندی‌های نزدیک دارای درخشندگی خاصی هستند. (۱)

بعد قرآن اضافه می‌کند که هیچ گاه فریب سخنان دلنشین و الفاظ به ظاهر زیبای آن‌ها را نخورید؛ زیرا «آن‌ها می‌خواهند شما را با دهان خود راضی کنند، ولی دل‌های آن‌ها از این موضوع ابا دارد»؛ «یرضونکم بافواهمم و تأبی قلوبهم»، دل‌های آن‌ها از

کینه و انتقام جویی و قساوت و سنگدلی و بی‌اعتنایی به عهد و پیمان و رابطه‌ی خویشاوندی پر است، اگر چه با زبان خود اظهار دوستی و مودت کنند، و در پایان آیه اشاره به ریشه‌ی اصلی این موضوع کرده می‌گوید: «و بیشتر آن‌ها فاسق و نافرمان‌دارند»؛ «و اکثرهم فاسقون».

در آیه‌ی بعد یکی از نشانه‌های فسق و نافرمان‌داری آن‌ها را چنین توضیح می‌دهد: «آن‌ها آیات خدا را با بهای کمی معامله کردند، و به خاطر منافع زود گذر مادی و ناچیز خود، مردم را از راه خدا باز داشتند»؛ «اشترؤا بایات الله ثمناً قليلاً فصدوا عن سبيله». در روایاتی چنین آمده که «ابوسفیان» غذایی ترتیب داد و جمعی از مردم را به مهمانی فراخواند تا از این طریق عداوت آن‌ها را در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برانگیزد.

بعضی از مفسران آیه‌ی فوق را اشاره به این داستان دانسته‌اند، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم وسیعی دارد که این ماجرا و سایر ماجراهای بت پرستان را شامل می‌شود که برای حفظ منافع مادی و زودگذر خویش از آیات خدا چشم پوشیدند. بعد می‌گوید: «چه عمل بدی آن‌ها انجام دادند»؛ «انهم ساء ما كانوا يعملون».

هم خود را از سعادت و هدایت و خوشبختی محروم ساختند، و هم سدّ راه دیگران شدند، و چه عملی از این بدتر که انسان هم بار گناه خویش را بر دوش کشد و هم بار گناه دیگران را.

در آخرین آیه‌ی مورد بحث بار دیگر گفتار سابق را تأکید می‌کند که: «این مشرکان اگر دستشان برسد، در باره‌ی هیچ فرد باایمانی کمترین ملاحظه‌ی خویشاوندی و عهد و پیمان را نخواهند کرد»؛ «لا یرقبون فی مؤمن الا و لا ذمه»، «چرا که این‌ها اصولاً مردمی تجاوزکارند»؛ «و اولئک هم المعتدون»، نه تنها در باره‌ی شما، بلکه در مورد هر

کس که توانایی داشته باشند دست به تجاوز می زنند.

گرچه مضمون آیه ی فوق بحثی را که در آیات گذشته آمده تأکید می کند، ولی تفاوت و اضافه ای نسبت به آن دارد و آن این که در آیات گذشته سخن از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانانی بود که در گرد او بودند، ولی در این آیه سخن از هر فرد باایمانی است؛ یعنی شما در نظر آن ها خصوصییتی ندارید، بلکه هر کس که مؤمن باشد و پیرو آیین توحید، این ها با او سر دشمنی دارند و ملاحظه ی هیچ چیز را نمی کنند، پس این ها در واقع دشمن ایمان و حق اند. این نظیر همان چیزی است که قرآن در باره ی بعضی اقوام پیشین می گوید: «و ما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد»؛ «آن ها تنها به خاطر این مؤمنان را تحت شکنجه قرار می دادند که به خداوند عزیز و حمید ایمان داشتند».^(۱)

در این که منظور از گروهی که با جمله ی «الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام» استثنا شده اند، کدام گروه بوده اند، در میان مفسران گفت و گو است، ولی با توجه به آیات گذشته ظاهر این است که منظور همان قبایلی است که به عهد و پیمانشان وفادار ماندند؛ یعنی طوایفی مانند «بنو ضمره» و «بنو خزیمه» و مانند آن ها، و در حقیقت این جمله به منزله ی تأکید نسبت به آیات گذشته است، که مسلمانان باید به هوش باشند تا حساب این گروه ها را از پیمان شکنان جدا کنند.^(۲)

اما این که می گوید: «با آن ها که نزد مسجد الحرام پیمان بستند»، ممکن است به خاطر این باشد که به هنگام صلح «حدیبیه» که مسلمانان با مشرکان قریش در سرزمین

۱- بروج / ۸

۲- مجمع البیان / ج ۵ / ص ۱۴؛ نمونه / ج ۷ / ص ۳۰۰

«حدیبیه» در پانزده میلی مکه در سال ششم هجرت پیمان بستند، گروه های دیگری از مشرکان عرب مانند طوایفی که در بالا اشاره شد به این پیمان ملحق شدند و با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه بستند، ولی مشرکان قریش پیمان خود را شکستند و سپس در سال هشتم در جریان فتح مکه اسلام اختیار کردند، اما گروه های وابسته مسلمان نشدند و پیمان را هم نشکستند.

از آن جا که سرزمین مکه منطقه ی وسیعی (تا حدود ۴۸ میل) اطراف خود را فرا می گیرد، تمام این مناطق جزو «مسجد الحرام» به شمار می آید چنان که در آیه ی ۱۹۶ سوره ی بقره در مورد حج تمتع و احکام آن می خوانیم: «ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام»؛ «این احکام مربوط به کسی است که خانه و خانواده اش نزد مسجد الحرام نباشند» و بر طبق تصریح روایات و فتاوی فقهای احکام حج تمتع بر کسانی است که فاصله ی آن ها از مکه بیش از ۴۸ میل بوده باشد، بنا بر این هیچ مانعی ندارد که صلح «حدیبیه» که در ۱۵ میلی مکه انجام شده است به عنوان «عند المسجد الحرام» ذکر شود.

اما این که بعضی از مفسران گفته اند، استثنای فوق مربوط به مشرکان قریش است که قرآن مجید پیمان آن ها را که در «حدیبیه» بستند محترم شمرده، نادرست به نظر می رسد؛ زیرا اولاً: پیمان شکنی مشرکان قریش قطعی و مسلم بود اگر آن ها پیمان شکن نبودند چه کسی پیمان شکن بود؟

ثانیاً: صلح «حدیبیه» مربوط به سال ششم هجرت است در حالی که در سال هشتم پس از فتح مکه مشرکان قریش اسلام را پذیرفتند، بنا بر این آیات فوق که در سال نهم هجرت نازل شده است نمی تواند ناظر به آن ها باشد.

همان گونه که در سابق نیز گفته شد منظور از آیات بالا این نیست که تنها تصمیم

آنان بر پیمان شکنی به هنگام رسیدن به قدرت مجوز برای لغو یک جانبه ی پیمان است، بلکه آن ها این طرز فکر خود را بارها عملاً نشان داده بودند، که هر موقع دستشان برسد ضربه ی کاری خود را بدون توجه به پیمان، بر پیکر مسلمانان وارد می سازند، و این مقدار برای لغو پیمان کافی است. (۱) نکته ها

۱. پایداری به عهد لازمه ی تقوا

این که فرمود: «کیف یكون للمشرکین عهد» الخ، استفهامی است در مقام انکار؛ یعنی این ها وفادار به عهد نیستند، از این رو بلافاصله مشرکینی را که در مسجد الحرام با مسلمانان عهد کردند استثنا کرد؛ چون آن ها عهد خود را نشکستند، از این رو در باره ی آن ها فرمود: «فما استقاموا لکم فاستقیموا لهم»؛ یعنی تا زمانی که آن ها به عهد خود استقامت ورزیدند شما هم استقامت کنید. آری! پایداری به عهد کسانی که به عهد خود وفادارند از لوازم تقوای دینی است به همین جهت دستور فوق را با جمله ی «ان الله یحب المتقین» تعلیل می کند، و عین این تعلیل در آیه ی قبلی بود که می فرمود: «فاتموا الیهم عهدهم الی مدتهم ان الله یحب المتقین». (۲)

۲. مشرکان و عدم رعایت هیچ گونه میثاق

بعید نیست این که خدای تعالی در آیه ی مورد بحث میان «ال» و «ذمه» مقابله انداخته برای این بوده که دلالت کند بر این که مشرکین هیچ گونه میثاقی را که حفظش از واجبات است نسبت به مؤمنین حفظ و رعایت نمی کنند؛ چه آن میثاق هایی که اساسش

۱- نمونه / ج ۷ / ص ۳۰۰

۲- المیزان / ج ۹ / ص ۲۴۰

اصول تکوینی و واقعی است مانند خویشاوندی و قرابت و یا آن میثاق‌هایی که اساسش قرارداد و اصطلاح باشد مانند عهد و پیمان‌ها و سوگندها و امثال آن.

پیکار با مشرکان پیمان شکن

«فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفُصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ* وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ مَّ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَل مَّ الْكُفْرَ إِنَّهُمْ لَا- أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ* أَلَّا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱)

ترجمه

(ولی) اگر توبه کنند، نماز را بر پا دارند، و زکات را پردازند، برادر دینی شما هستند؛ و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند (و می‌اندیشند)، شرح می‌دهیم. «۱۱» و اگر پیمان‌های خود را پس از عهد خویش بشکنند، و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آن‌ها پیمانی ندارند؛ شاید (با شدت عمل) دست بردارند. «۱۲» آیا با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند، و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند، پیکار نمی‌کنید؟! در حالی که آن‌ها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند؛ آیا از آن‌ها می‌ترسید؟! با این که خداوند سزاوارتر است که از او بترسید، اگر مؤمن

چرا از پیکار با دشمن واهمه دارید؟

یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که مطالب پراهمیت را با تعبیرات گوناگون برای تأکید و جا افتادن مطلب تکرار کنند و از آن جا که مسأله ی ضربه ی نهایی بر پیکرت پرستی در محیط اسلام و برچیدن آخرین آثار آن از مسائل بسیار مهم بوده است، بار دیگر قرآن مجید مطالب گذشته را با عبارات تازه ای در آیات فوق بیان می کند، نکات جدیدی نیز در آن وجود دارد که مطلب را از صورت تکرار (ولو تکرار مجاز) خارج می سازد.

نخست می گوید: «اگر مشرکان توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را پردازند برادر دینی شما هستند»؛ «فان تابوا و اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه فاخوانکم فی الدین»، و در پایان آیه اضافه می کند: «ما آیات خود را برای آن ها که آگاهند شرح می دهیم»؛ «و نفصل الایات لقوم یعلمون».

در آیات گذشته سخن از این بود که اگر توبه کنند وظیفه ی اسلامی نماز و زکات را انجام دهند مزاحمشان نشوید؛ «فخلوا سیلهم»، اما در این جا می فرماید: «برادر دینی شما هستید»؛ یعنی هیچ گونه تفاوتی با سایر مسلمانان از نظر احترام و محبت نخواهند داشت، همان گونه که میان برادران تفاوتی نیست، و این برای آماده ساختن روح و فکر و عواطف مشرکان برای پذیرش اسلام مؤثرتر است که در یک مرحله توصیه به عدم مزاحمت می کند و در مرحله ی بعد سفارش «حقوق یک برادر» را در مورد آن ها

می نماید. (۱)

اما اگر آن‌ها همچنان به پیمان شکنی خود ادامه دهند، و عهد خود را زیر پا بگذارند، و آیین شما را مورد مذمت قرار داده و به تبلیغات سوء خود ادامه دهند، شما با پیشوایان این گروه کافر پیکار کنید؛ «و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا أئمه الکفر»، «چرا که عهد و پیمان آن‌ها کمترین ارزشی ندارد»؛ «انهم لا ایمان لهم». درست است که آن‌ها با شما پیمان ترک مخاصمه بسته اند، ولی این پیمان با نقض شدن مکرر و آمادگی برای نقض در آینده اصلاً اعتبار و ارزشی نخواهد داشت. «تا با توجه به این شدت عمل و با توجه به این که راه بازگشت به روی آن‌ها باز است، از کار خود پشیمان شوند و دست بردارند»؛ «لعلهم ینتهون».

در آیه ی بعد برای تحریک مسلمانان و دور ساختن هر گونه سستی و ترس و تردید در این امر حیاتی از روح و فکر آن‌ها، می گوید: «چگونه شما با گروهی پیکار نمی کنید که پیمان‌هایشان را شکستند، و تصمیم گرفتند پیامبر را از سرزمین خود خارج کنند»؛ «الا- تقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول». شما ابتدا به مبارزه و لغو پیمان نکرده اید که نگران و ناراحت باشید، بلکه «مبارزه و پیمان شکنی در آغاز از آن‌ها شروع شده است»؛ «و هم بدؤکم اول مرّه»، و اگر تردید بعضی از شما در پیکار با آن‌ها به خاطر ترس است، این ترس کاملاً بی جا است. «آیا شما از این افراد بی ایمان می ترسید، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او و از مخالفت فرمانش بترسید، اگر به راستی شما ایمان دارید»؛ «أتخشونهم فالله أحقّ ان تخشوه ان کنتم مؤمنین».

در این که منظور از این گروه پیمان شکن چه اشخاصی هستند، باز در میان

مفسران گفت و گو است. بعضی اشاره به یهود و بعضی به اقوامی که در آینده با مسلمانان درگیر شدند مانند حکومت های ایران و روم دانسته اند و بعضی اشاره به کفار قریش دانسته اند و بعضی اشاره به پاره ای از افراد که مسلمان شدند و مرتد گشتند، ولی ظاهر آیات به خوبی گواهی می دهد که موضوع سخن همان گروه مشرکان و بت پرستانی است که در آن زمان به ظاهر با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه داشتند، ولی عملاً پیمانشان را نقض کرده بودند و آن ها گروهی از مشرکان اطراف مکه یا سایر نقاط حجاز بودند. (۱)

اما احتمال این که منظور یهود باشد، بسیار بعید است؛ زیرا تمام بحث های این آیات پیرامون مشرکان دور می زند. همچنین ممکن نیست که منظور از آن طایفه ی قریش باشد؛ زیرا قریش و سر کرده ی آن ها ابوسفیان در سال هشتم هجرت پس از فتح مکه ظاهراً اسلام را قبول کردند در حالی که سوره ی مورد بحث ما در سال نهم نازل شده است.

و نیز این احتمال که منظور حکومت های ایران و روم باشد، بسیار از مفهوم آیات دور است؛ زیرا آیات سخن از یک درگیری فعلی می کند نه درگیری های آینده، علاوه بر این، آن ها پیامبر را از وطن خود خارج نکرده بودند، و نیز احتمال این که منظور مرتدین باشند فوق العاده بعید است؛ زیرا تاریخ گروه نیرومندی از مرتدین را در آن زمان نشان نمی دهد که مسلمانان بخواهند با آن ها پیکار کنند، به علاوه کلمه ی «ایمان» (جمع یمین) و همچنین کلمه ی «عهد» ظاهراً به همان معنای پیمان ترک مخاصمه است نه پذیرش اسلام (دقت کنید).

اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی این آیه به آتش افروزان جنگ جمل

(ناکثین) و مانند آن‌ها تطبیق شده، نه به دلیل آن است که آیات در باره‌ی آن‌ها نازل شده باشد، بلکه هدف این است که روح آیه و حکم آن در مورد «ناکثین» و گروه‌های مشابهی که بعداً روی کار خواهند آمد صادق است.

نکته‌ها

۱. شرط توبه‌ی مشرکان

«فان تابوا و اقاموا الصلاه» تا آخر دو آیه، این دو آیه جمله‌ی «فان تبتم فهو خیر لکم و ان تولیتم فاعلموا انکم غیر معجزی الله» را که در سابق گذشت به طور تفصیل بیان می‌کند و مرادش از توبه به دلالت سیاق این است که به سوی ایمان به خدا و آیات او برگردند و به همین جهت به صرف توبه اکتفا نکرده و مسئله‌ی به پا داشتن نماز را که روشن‌ترین مظاهر عبادت خداست و همچنین زکات دادن را که قوی‌ترین ارکان جامعه‌ی دینی است به آن اضافه کرد و این دو را به عنوان نمونه و اشاره به همه‌ی وظایف دینی که در تمامیت ایمان به آیات خدا دخالت دارند ذکر نمود، این بود معنای «تابوا و اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه».

و اما معنای «فاخوانکم فی الدین». مقصود از آن این است که بفرماید: در صورتی که توبه کنند با سایر مؤمنین در حقوقی که اسلام آن را معتبر دانسته مساوی خواهند بود. (۱) ۲. برادری و تساوی حقوق

اگر در این آیه و در آیه‌ی «انما المؤمنون اخوه»؛ «مؤمنان برادران یکدیگرند»،

مسئله‌ی تساوی در حقوق را به برادری تعبیر کرده، برای این است که دو برادر دو شاخه هستند که از یک تنه جدا و منشعب شده‌اند و این دو در همه‌ی شئون مربوط به اجتماع خانواده و در قرابتی که با اقربا و فامیل دارند مساوی هستند، و چون برای این اخوت احکام و آثاری شرعی است، از این رو قانون اسلام آن را یک سنخ برادری حقیقی میانه افراد مسلمین معتبر کرده است که عیناً مانند برادری طبیعی آثار عقلی و دینی بر آن مترتب می‌شود. (۱) ۳. تحریک مسلمانان به قتال با مشرکان

«ألا تقاتلون قوماً نكثوا أيمانهم و هموا باخراج الرسول»؛ این آیات مسلمانان را تحریک می‌کند به این که با مشرکین بجنگند، و برای این که تحریکشان کند آن جرایمی را که مرتکب شده و خیانت‌هایی که به خدا و حق و حقیقت ورزیدند برمی‌شمارد؛ عهد شکنی و این که می‌خواستند آن حضرت را بیرون کنند را خاطرنشان می‌سازد، و نیز به منظور تحریکشان تعریفشان می‌کند به این که لازمه‌ی ایمانشان به خدای مالک خیرات و همه شرور و مالک منافع و اختیار ایشان این است که جز از او نترسند، بدین وسیله دل‌هایشان را تقویت نموده و بر امر کارزار با دشمن تشجیعشان می‌کند، و در آخر این معنا را خاطرنشان می‌سازد که شما مورد امتحان خدا قرار گرفته‌اید، و باید از نظر خلوص نیت و قطع پیوندهای دوستی و فامیلی با مشرکین از امتحان در آید تا به آن اجرهایی که مخصوص مؤمنین واقعی است نائل شوید. (۲)

تنها سؤالی که باقی می‌ماند این است که اگر منظور همان گروه‌های بت پرستان پیمان شکن هستند که در آیات گذشته از آن‌ها سخن گفته شد چرا در این جا تعبیر

۱- المیزان/ ج ۹/ ص ۲۴۴

۲- المیزان/ ج ۹/ ص ۲۴۴

می‌کند: «و ان نکثوا ایمانهم»؛ «اگر آن‌ها پیمان‌های خویش را بشکنند» در حالی که این گروه‌ها پیمان‌ها را عملاً شکسته بودند؟

پاسخ این سؤال آن است که منظور از جمله‌ی مزبور این می‌باشد که اگر آن‌ها به پیمان شکنی خویش ادامه دهند و دست از کار خود برندارند، باید با آن‌ها پیکار کنید، نظیر آنچه در معنای «اهدنا الصراط المستقیم» می‌گوییم که مفهومی این است خدایا ما را هم چنان بر راه راست بدار، و به هدایت ما ادامه ده. (۱)

شاهد این سخن آن است که جمله‌ی مزبور «ان نکثوا ایمانهم» در مقابل جمله‌ی «ان تابوا...» قرار گرفته است؛ یعنی از دو حال خارج نیست یا آن‌ها توبه می‌کنند و دست از شرک و بت پرستی بر می‌دارند و به راه خدا می‌آیند و یا این که هم چنان به راه خویش ادامه می‌دهند در صورت اول آن‌ها برادران شما هستند، و در صورت دوم باید با آنان پیکار کنید! (۲)

قابل توجه این که در آیات فوق نمی‌گوید با کافران مبارزه کنید، بلکه می‌گوید با رؤسا و پیشوایانشان به جهاد برخیزید، اشاره به این که توده‌ی مردم پیرو رؤسا و زعمای خود هستند، هدف‌گیری شما باید همیشه آن‌ها باشند، باید سرچشمه‌های گمراهی و ضلالت و ظلم و فساد را ببندید و ریشه‌ها را بسوزانید و تا آن‌ها هستند مبارزه با پیروانشان سودی ندارد، به علاوه این تعبیر یک نوع بلندنگری و علوهمت و تشجیع برای مسلمانان محسوب می‌شود که طرف اصلی شما آن‌ها هستند، خود را آماده‌ی مبارزه با آنان کنید نه افراد کوچکشان!

عجب این که بعضی این تعبیر را اشاره به ابوسفیان و مانند او از بزرگان قریش

۱- روح المعانی/ ج ۱۰/ ص ۵۸

۲- نمونه/ ج ۷/ ص ۳۰۷

دانسته اند، در حالی که گروهی از آن‌ها در بدر کشته شدند و بقیه (مانند ابوسفیان) پس از فتح مکه ظاهراً اسلام آوردند، و در موقع نزول آیه در صف مسلمانان جای گرفته بودند و مبارزه با آن‌ها مفهومی نداشت.

امروز هم این دستور مهم قرآن به قوت خود باقی است؛ برای از بین بردن ظلم و فساد، استعمار و استثمار باید موضع‌گیری‌ها در برابر رؤسا و پیشوایان این گروه‌ها باشد و پرداختن به افراد عادی بی‌ثمر است (دقت کنید!). (۱) ۴. نرسیدن از مشرکان

از جمله‌ی «أتخشونهم» (آیا از آن‌ها می‌ترسید؟) اجمالاً بر می‌آید که در میان مسلمانان، جمعی وجود داشت که از این فرمان جهاد واهمه می‌کرد، یا به خاطر قدرت و قوت دشمن و یا به خاطر این که پیمان شکنی گناه است. قرآن به آن‌ها صریحاً جواب می‌گوید: شما نباید از این انسان‌های ضعیف بترسید، بلکه باید از مخالفت فرمان پروردگار ترس داشته باشید، به علاوه ترس از این که پیمان شکن باشید نابجا است؛ زیرا آن‌ها در ابتدا مقدمات پیمان شکنی را فراهم ساختند و پیشقدم شدند. (۲) ۵. جنایت بت پرستان

منظور از جمله‌ی «هموا باخراج الرسول» ظاهراً اشاره به مسأله‌ی اخراج پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه به هنگام هجرت به مدینه است، که نخست قصد آن را داشتند و بعد قصدشان تغییر یافت و تبدیل به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله شد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا در همان شب از مکه خارج گردید و در هر صورت ذکر این موضوع نه به عنوان نشانه‌ای از پیمان شکنی آن‌ها است، بلکه به عنوان بازگو کردن یک خاطره‌ی دردناک از جنایات

۱- نمونه / ج ۷ / ص ۳۰۸

۲- نمونه / ج ۷ / ص ۳۰۹

بت پرستان می باشد، که هم قریش در آن شرکت داشتند و هم قبایل دیگر، و گرنه پیمان شکنی بت پرستان از طرق دیگر آشکار شده بود. (۱)

برتری ایمان به خدا و قیامت و جهاد بر عمران مسجد الحرام

«اجعلتم سقايه الحاج و عماره المسجد الحرام كمن آمن بالله و اليوم الآخر و جاهد في سبيل الله لا يستون عند الله و الله لا يهدى القوم الظالمين* المدين آمنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجه عند الله و اولئك هم الفائزون* يبشروهم برحمه منه و رضوان و جنات لهم فيها نعيم مقيم* خالدین فيها ابدًا ان الله عنده اجر عظیم». (۲)

ترجمه

آیا سیراب کردن حجاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو)، نزد خدا مساوی نیستند. و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند. «۱۹» آن ها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آن ها پیروز و رستگارند. «۲۰» پروردگارشان آن ها را به رحمتی از ناحیه ی خود، و رضایت (خویش)، و باغ هایی از بهشت بشارت می دهد که در آن، نعمت های جاودانه

۱- نمونه / ج ۷ / ص ۳۱۰

۲- توبه / ۱۹-۲۲

دارند؛ «۲۱» همواره و تا ابد در این باغ‌ها (و در میان این نعمت‌ها) خواهند بود؛ زیرا پاداش عظیم نزد خداوند است. «۲۲»

شأن نزول

در شأن نزول آیات فوق روایات مختلفی در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده است که از میان آن‌ها آنچه صحیح به نظر می‌رسد بیان می‌کنیم:

دانشمند معروف اهل سنت حاکم «ابوالقاسم حسکانی» از «بریده» نقل می‌کند که «شیبیه» و «عباس» هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند و در این باره مشغول به سخن بودند که علی علیه السلام از کنار آن‌ها گذشت و پرسید به چه چیز افتخار می‌کنید؟ «عباس» گفت: امتیازی به من داده شده که احدی ندارد و آن مسأله آب دادن به حجاج خانه خداست.

«شیبیه» گفت: من تعمیر کننده مسجدالحرام و کلید دار خانه کعبه هستم. علی علیه السلام گفت: با اینکه از شما حیا می‌کنم باید بگویم که با این سن کم افتخاری دارم که شما ندارید، آن‌ها پرسیدند: کدام افتخار؟

فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آوردید.

«عباس» خشمناک برخاست و دامن کشان به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله (و به عنوان شکایت) گفت: آیا نمی‌بینی علی علیه السلام چگونه با من سخن می‌گوید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام را صدا کنید، هنگامی که به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد فرمود: چرا این گونه با عمویت (عباس) سخن گفتی؟

علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا اگر من او را ناراحت ساختم با بیان حقیقتی

بوده است، در برابر گفتار حق هر کس می خواهد ناراحت شود و هر کس می خواهد خشنود.

جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می فرستد و می گوید این آیات را بر آن ها بخوان «اجعلتم سقایه الحاج و...»؛ آیا سیراب کردن حجاج و عمران مسجدالحرام را همچون ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه او قرار دادید، هرگز مساوی نیستند. (۱) تفسیر

در نخستین آیه می گوید: آیا سیراب کردن حاجیان خانه خدا و عمران مسجدالحرام را همانند کار کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و در راه خدا جهاد کرده است؟ این دو هیچگاه در نزد خدا یکسان نیستند و خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند «اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین».

«سقایه» هم مصدر است به معنی آب دادن و هم به معنی پیمانۀ ای است که با آن آب می دهند (همانگونه که در آیه ۷۰ سوره یوسف آمده است) و هم به معنی ظرف بزرگ یا حوضی است که آب در آن می ریزند. در مسجدالحرام در میان چشمه زمزم و خانه کعبه محلی وجود دارد که به نام «سقایه العباس» معروف است. گویا در آنجا ظرف بزرگی می گذاردند که حاجیان از آن آب برمی داشتند.

از تواریخ چنین برمی آید که قبل از اسلام منصب «سقایه الحاج» در ردیف منصب کلیدداری خانه کعبه و از مهمترین مناصب محسوب می شد.

۱- مجمع البیان ج/ ۵ ص ۲۳؛ نمونه/ ج ۷ ص ۳۲۱؛ جامع الاحکام/ ج ۸ ص ۹۱؛ روح المعانی/ ج ۱۰ ص ۶۷؛ تفسیر کبیر/ ج ۱۶ ص ۱۲

ضرورت و نیاز شدید حجاج در ایام حج به آب آن هم در آن سرزمین خشک و سوزان و کم آب که غالب ایام سال هوا گرم است به این موضوع (سقایه الحاج) اهمیت خاصی می داد و کسی که سرپرست این مقام بود از موقعیت ویژه ای طبعاً برخوردار می شد چراکه خدمت او به حجاج یک خدمت حیاتی به شمار می رفت. همچنین «کلیدداری» و عمران و آبادی مسجدالحرام که مقدس ترین و بزرگ ترین کانون مذهبی حتی در زمان جاهلیت محسوب می شد احترام فوق العاده ای برای شخص یا اشخاصی که متصدی آن بودند برمی انگیزت.

با همه اینها قرآن مجید می گوید ایمان به خدا و جهاد در راه او از تمام این کارها برتر و بالاتر است!

در آیه بعد به عنوان تأکید و توضیح می فرماید: کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند اینها در پیشگاه خداوند مقامی برتر و بزرگ تر دارند: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ اعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ» و اینها به افتخار بزرگی نائل شده اند «وَلَنْتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ».

در آیه بعد می گوید خداوند سه موهبت بزرگ در برابر این سه کار مهم (ایمان، هجرت و جهاد) به آن ها می بخشد:

۱. آن ها را به رحمت گسترده خود بشارت می دهد و از آن بهره مند می سازد «يَبْشِرُهُمْ بِرَبِّهِمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُمْ»

۲. آن ها را از خشنودی خویش بهره مند می کند «و رَضْوَان».

۳. باغ هایی از بهشت در اختیار آن ها می گذارد که نعمت هایش دائمی و همیشگی است «و جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ».

در آیه بعد برای تأکید بیشتر اضافه می کند جاودانه در آن ها تا ابد خواهند ماند «خالدین فیها ابدًا»، زیرا نزد خداوند پاداش های عظیم است که در برابر اعمال بندگان به آن ها می بخشد «انَّ اللّٰهَ عنده اجر عظیم». (۱)

در آیه شریفه میانه «سقایه الحاج» و «عماره المسجد» و میانه «من آمن بالله و الیوم الآخر» مقابله شده است و حال آنکه مقابله همیشه میانه دو چیز سنخ هم است مانند دو انسان و یا دو عمل، مثلاً نه میانه خود انسان و عملی از اعمال.

به همین جهت بعضی از مفسرین ناچار شده اند بگویند در آیه کلمه «اهل» در تقدیر است و تقدیر کلام این است که «آیا اهل سقایه حاج و اهل عمارت مسجدالحرام را مثل کسی می دانید که به خدا و روز جزا ایمان آورده؟».

لکن این اشکال و این جواب خیلی مهم نیست، واجب تر از آن این است که قیود کلام را یک به یک در نظر بگیریم ببینیم مقصود از آن ها چیست و از آن ها چه استفاده ای می شود؟

در آیه شریفه در یک طرف مقابله، سقایه الحاج و عماره مسجدالحرام آمده، بدون هیچ قید زائدی و در طرف دیگر آن ایمان به خدا و روز جزا و یا بگو جهاد در راه خدا با قید ایمان قرار گرفته است و این خود به خوبی می رساند که مراد در آیه سقایه و عماره خشک و خالی و بدون ایمان است. ذیل آیه هم که می فرماید «و اللّٰه لا یهدی القوم الظالمین» بنا بر این که تعریض به اهل سقایه و عماره باشد به خاطر کفر و ظلمشان چنانچه متبادر از سیاق هم همین است نه تعریض به خیال باطلی که کرده و حکم به تساوی نموده اند این نکته را تأیید می کند.

پس معلوم می شود اولاً این کسانی که چنین خیالی کرده اند خیالشان این بوده که عمل مردم جاهلیت یعنی سقایه و عماره با اینکه خالی از ایمان به خدا و روز جزا بوده، با یک عمل دینی توأم با ایمان به خدا و روز جزا مانند جهاد برابر و مساوی است و به عبارت دیگر خیال می کرده اند عمل بی جان با عمل جاندار و دارای منافع پاک برابر است و خدای تعالی ایشان را تخطئه کرده است و ثانیاً اینکه صاحبان این پندار خود از مؤمنینی بودند که خیال می کردند اعمال قبل از ایمانشان و همچنین اعمال مشرکینی که هنوز ایمان نیاورده اند با عمل بعد از ایمانشان که از ایشان و هر مؤمنی از محض ایمان سر می زند برابر است. این نکته را هم سیاق انکار تأیید می کند و هم بیان درجات که در آیات مورد بحث آمده شاهد بر آن است. (۱)

«بیشتر هم ربهم بر حمه منه و رضوان و جنات» تا آخر دو آیه، از ظاهر سیاق بر می آید که رحمت و رضوان و جنتی که می شمارد، بیان همان رستگاری است که در آیه قبلی بود و در این آیه به طور تفصیل و به زبان بشارت و نوید آمده است.

پس معنای آیه این می شود که خدای تعالی این مؤمنین را به رحمتی از خود که از بزرگی قابل اندازه گیری نیست و رضوانی مانند آن و بهشت هایی که در آن ها نعمت های پایدار هست و به هیچ وجه از بین نمی رود و خود اینان هم بدون اجل و تعیین مدت جاودانه در آن ها خواهد بود بشارت می دهد.

و چون مقام مقام تعجب و استبعاد بود که چطور چنین بشارتی بی سابقه که در نعمت های دنیوی مانندی برایش دیده نشده صورت خواهد بست؟ لذا برای رفع این تعجب و استبعاد اضافه کرد «انّ الله عنده اجر عظیم». (۲)

۱- المیزان/ ج ۹/ ص ۳۰۹

۲- المیزان/ ج ۹/ ص ۳۱۲

۱. چشم پوشی مخالفان از واقعیت های تاریخی

مطابق روایاتی که در بسیاری از معروف ترین کتب اهل سنت نقل شده این آیات در مورد علی علیه السلام و بیان فضایل او نازل شده، هرچند مفهوم آن عام و گسترده است و لکن شأن نزول ها مفاهیم آیات را محدود نمی سازد.

ولی از آنجا که بعضی مفسران اهل سنت تمایل ندارند فضایل چشمگیری برای علی علیه السلام اثبات شود با اینکه او را چهارمین پیشوای بزرگ خود می دانند، اما مثل اینکه از این می ترسند که اگر در برابر مدرکی که امتیاز فوق العاده علی علیه السلام را اثبات می کند، تسلیم شوند ممکن است جمعیت شیعه در برابر آن ها بپا خیزند و آن ها را در تنگنا قرار دهند، که چرا دیگران را بر علی علیه السلام مقدم داشتید از این رو بسیار می شود که از واقعیت های تاریخی چشم می پوشند و تا آنجا که بتوانند به ایراد در اینگونه احادیث از نظر سند می پردازند و اگر جای دست اندازی در سند پیدا نکنند سعی می کنند به گونه ای دلالت آن را مخدوش سازند، اینگونه تعصب ها متأسفانه حتی در عصر ما ادامه دارد و حتی بعضی از دانشمندان روشنفکر آنان از این تعصب ها برکنار نمانده اند.

نویسنده المنار در شأن نزول آیات فوق روایات معروف بالا را به کلی کنار زده و روایت دیگری که با محتوای آیات اصلی منطبق نیست و باید آن را به عنوان یک حدیث مخالف قرآن کنار زد معتبر دانسته است و آن حدیثی است که از «نعمان بن بشیر» نقل شده که می گوید کنار منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در میان جمعی از صحابه نشسته بودم، یکی از آن ها گفت من بعد از اسلام عملی را بالاتر از این نمی دانم که حاجیان خانه خدا را سیراب کنم. دیگری گفت عمران مسجد الحرام از هر عملی بالاتر است. سومی گفت جهاد در راه

خدا از آنچه گفتید بهتر می باشد، عمر آن ها را از گفتگو کردن نهی کرد و گفت صدای خود را کنار منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بلند نکنید. و آن روز روز جمعه بود. ولی هنگامی که نماز جمعه را خواندم نزد رسول خدا می روم و از او درباره مسئله ای که اختلاف کردید سؤال می کنم (بعد از نماز نزد رسول خدا رفت و سؤال کرد). در این موقع آیات فوق نازل شد. (۱)

در حالی که این روایت از جهات مختلفی با آیات مورد بحث ناسازگار است و می دانیم هر روایتی که مخالف قرآن بوده باشد باید آن را دور افکند، زیرا:

اولاً: در آیات فوق مقایسه میان «جهاد» و «سقایه الحاج» و «عمران» مسجدالحرام نشده است بلکه در یک سوی مقایسه سقایه حاج و عمران مسجدالحرام قرار گرفته و در سوی دیگر ایمان به خدا و روز رستخیز و جهاد و این نشان می دهد که افرادی آن اعمال را که در دوران جاهلیت انجام داده بودند با ایمان و جهاد مقایسه می کردند که قرآن صریحاً می گوید این دو برابر نیستند. نه مقایسه «جهاد» با «عمران مسجدالحرام» و «سقایه الحاج» (دقت کنید).

ثانیاً: جمله «و الله لا یهدی القوم الظالمین» نشان می دهد که اعمال گروه اول توأم با ظلم بوده است و این در صورتی است که در حال شرک واقع شده باشد چه اینکه قرآن می گوید: «انَّ الشُّرکَ لظلم عظیم» (۲) و اگر مقایسه میان «ایمان» و «سقایه حاج توأم با ایمان و جهاد» بوده باشد، جمله «و الله لا یهدی القوم الظالمین» مفهومی نخواهد داشت.

ثالثاً: آیه دوم مورد بحث که می گوید آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و

۱- المنار/ ج ۱۰ ص ۲۱۵؛ روح المعانی/ ج ۱۰ ص ۶۷

۲- لقمان/ ۱۳

جهاد نمودند مقام والا تری دارند مفهومی این است از کسانی که ایمان و هجرت و جهاد نداشتند برترند و این با حدیث نعمان سازش ندارد زیرا گفتگو کنندگان طبق آن حدیث همه از مؤمنان بودند و شاید در مهاجرت و جهاد شرکت داشتند. (۱)

۲. ارزش عمل در پرتو ایمان

آیه مورد بحث و آیات بعدی اش این معنا را می رسانند که وزن و ارزش عمل به زنده بودن آن و داشتن روح ایمان است و اما عمل بی ایمان که لاشه ای بی روح است از نظر دین و در بازار حقیقت هیچ وزن و ارزشی ندارد، پس مؤمنین نباید صرف ظاهر اعمال را معتبر شمرده و آن را ملاک فضیلت و قرب خدای تعالی بدانند بلکه باید آن را بعد از در نظر داشتن حیات که همان ایمان و خلوص است به حساب بیاورند.

با در نظر گرفتن این نکته آیه مورد بحث و آیات بعد از آن به دو آیه قبل که می فرمود: «ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد اللّٰه شاهدین علی انفسهم بالكفر» تا آخر دو آیه به خوبی متصل و مربوط می شود.

از آنچه گذشت معلوم شد اولاً: جمله «و اللّٰه لا یهدی القوم الظالمین» جمله حالیه ای است که وجه انکار حکم مساوات را که در جمله «اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن...» گذشت بیان می کند. ثانیاً: مراد به ظلم همان شرکی است که در حال سقایه و عماره داشتند نه حکم به مساوات میانه سقایه و عماره و میانه جهاد با ایمان. ثالثاً: مراد این است که بفهماند چنین کسانی عملشان سودی نداشته و به سوی سعادت که همان بلندی درجه و رستگاری و رحمت و رضوان و بهشت جاوید است راهبریشان نمی کند. (۲)

۱- نمونه / ج ۷ / ص ۳۲۵

۲- المیزان / ج ۹ / ص ۳۱۱

۳. ملاک فضیلت

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ...» بیان حکم حقی است که خدای تعالی در مسئله دارد و بعد از آنکه حکم مساوات را حق ندانست، اینک می فرماید کسی که ایمان آورد و در راه خدا به قدر توانایی اش جهاد کرد و از مال و جانش مایه گذاشت، در نزد خدا درجه اش بالاتر است و اگر مطلب را به صورت جمع آورد و فرمود:

«کسانی که...» برای این بود که اشاره کند به اینکه ملاک فضیلت وصف نامبرده است نه شخص معینی.

ممکن است در برابر این استدلال گفته شود تعبیر به «اعظم درجه» نشان می دهد که هر دو طرف «مقایسه» عمل خوبی هستند، اگرچه یکی از دیگری برتر بوده است، ولی جواب این سخن روشن است؛ زیرا افعال تفضیل «صفت تفضیلی» غالباً در مواردی به کار می رود که یک طرف مقایسه واجد فضیلت است و طرف دیگر «صفر» می باشد. مثلاً بسیار شده است که می گویند: «دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است» مفهوم این سخن آن نیست که «هرگز به مقصد نرسیدن و تصادف کردن و نابودی» چیز خوبی است ولی «دیر رسیدن» از آن بهتر است و یا اینکه در قرآن می خوانیم «و الصَّالِحِ خَيْرٌ» (۱) «صلح از جنگ بهتر است». معنی این جمله آن نیست که جنگ چیز خوبی است و یا این که می خوانیم: «و لعبد مؤمن خیر من مشرک» (۲) «بنده با ایمان از بت پرست بهتر است». آیا بت پرست خیر و فضیلتی دارد؟ و در همین سوره توبه آیه ۱۰۸

۱- نساء / ۱۲۸

۲- بقره / ۲۲۱

می خوانیم: «المسجد اسیس علی التّقوی من اوّل یوم احقّ ان تقوم فیه» «مسجدی که اساس آن از روز نخست بر پایه تقوا گذارده شده است (از مسجد ضرار همان مسجدی که منافقان برای ایجاد تفرقه ساخته بودند) برای عبادت شایسته تر است».

با این که می دانیم عبادت در مسجد ضرار هیچگونه شایستگی ندارد و نظیر این تعبیرات در قرآن و کلمات عرب و سایر زبان ها فراوان است. (۱) ۴. مقام رضوان

از آیات فوق استفاده می شود که مقام «رضوان» که از بزرگ ترین مواهب و مقاماتی است که خداوند به مؤمنان و مجاهدان می بخشد، چیزی است غیر از باغ های بهشت و نعمت های جاویدانش و غیر از رحمت گسترده پروردگار. (۲) ۵. ستمکار بودن مشرکان

نیکوترین عملکرد کافر و مشرک فاقد کمترین ارزش در پیش الهی است «اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله ... و الله لا یهدی القوم الظالمین».

برداشت فوق به خاطر دو نکته مهم در آیه شریفه است: ۱. سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام بهترین عمل مشرکان بود. ۲. خداوند همین دسته از مشرکان به ظاهر نیکوکار را ستمکار معرفی کرد. (۳) ۶. ارزش جهاد

ارزش جهاد منوط به این است که در راه خدا باشد «و جاهد فی سبیل الله». (۴) ۷. عوامل سعادت

ایمان، هجرت و جهاد در راه خدا با مال و جان عوامل اصلی دستیابی انسان به

۱- نمونه / ج ۷ / ص ۳۲۸؛ المیزان / ج ۹ / ص ۳۱۲

۲- تفسیر کبیر / ج ۱۶ / ص ۱۷؛ مجمع البیان / ج ۵ / ص ۲۴؛ نمونه / ج ۷ / ص ۳۲۹

۳- راهنما / ج ۷ / ص ۵۷

۴- راهنما / ج ۷ / ص ۵۸

سعادت و تضمین کننده آن است «الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا ... اولئک هم الفائزون» (۱). ۸. برخورداری از رحمت خاص مهاجران و مجاهدان راه خدا مشمول رحمت ویژه الهی اند «هاجروا و جاهدوا فی سبیل اللّٰه ... یشّرهّم ربّهم برحمه منه». نکره آوردن کلمه «رحمه» حاکی از این حقیقت است که مؤمنان مهاجر و مجاهد راه خدا برخوردار از رحمتی خاص و ویژه خواهند بود. (۲). ۹. مؤمنان هجرت کننده و مجاهد برخوردار از زندگی جاودان در باغ های سرشار از نعمت در سرای بهشت هستند «الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا ... و جنّات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدًا». (۳). ۱۰. اجر و پاداش بزرگ تنها در نزد خدا است «انّ اللّٰه عنده اجر عظیم».

تقدیم «عنده» بر «اجر عظیم» می تواند برای افاده حصر باشد. (۴).

۱- راهنما/ ج ۶ / ص ۶۰

۲- راهنما/ ج ۷ / ص ۶۱

۳- راهنما/ ج ۷ / ص ۶۳

۴- راهنما/ ج ۷ / ص ۶۳

ممنوعیت ورود مشرکان به مسجد الحرام

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 يَ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۱)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان ناپاکند؛ پس نباید بعد از امسال، نزدیک مسجدالحرام شوند! و اگر از فقر می ترسید، خداوند هر گاه بخواهد، شما را از کرمش بی نیاز می سازد؛ (و از راه دیگر جبران می کند؛) خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر

گفتیم یکی از فرمان های چهارگانه ای که علی علیه السلام در مراسم حج سال نهم هجرت، به مردم مکه ابلاغ کرد این بود که از سال آینده هیچ یک از مشرکان حق ورود به مسجد الحرام و طواف خانه ی کعبه را ندارد، آیه ی فوق اشاره به این موضوع و فلسفه ی آن است. نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! مشرکان آلوده و ناپاکند، بنا بر این نباید بعد از امسال نزدیک مسجدالحرام شوند؛» «یا ایها الذین ءامنوا إنما المشركون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا».

آیا این آیه دلیل بر نجس بودن مشرکان به همان مفهوم فقهی است یا نه؟ در میان فقها و مفسران گفت و گو است، و برای تحقیق معنای آیه لازم است روی کلمه ی

«نجس» قبلاً بررسی شود. «نجس» بر وزن «هوس» معنای مصدری دارد، و به عنوان تأکید و مبالغه به معنای وصفی نیز به کار می رود. (۱)

راغب در کتاب مفردات در باره ی معنای این کلمه می گوید: «نجاست» و «نجس» به معنای هر گونه پلیدی است و آن بر دو گونه است، یک نوع پلیدی حسی، و دیگری پلیدی باطنی است، و «طبرسی» در مجمع البیان می گوید: به هر چیزی که طبع انسان از آن متنفر است «نجس» گفته می شود.

به همین دلیل این واژه در موارد زیادی به کار می رود که مفهوم آن، یعنی نجاست و آلودگی ظاهری وجود ندارد، مثلاً دردهایی را که دیر درمان می پذیرد، عرب «نجس» می گوید، اشخاص پست و شرور با این کلمه توصیف می شوند، پیری و فرسودگی بدن را نیز «نجس» می نامند. از این جا روشن می شود که با توجه به آیه ی فوق به تنهایی نمی توان قضاوت کرد که اطلاق کلمه ی «نجس» بر مشرکان به این دلیل است که جسم آن ها آلوده است، همانند آلوده بودن خون و بول و شراب و یا این که به دلیل عقیده ی بت پرستی یک نوع آلودگی درونی دارند، و به این ترتیب برای اثبات نجاست کفار به این آیه نمی توان استدلال کرد، بلکه باید دلایل دیگری را جست و جو کنیم.

سپس در پاسخ افراد کوته بینی که اظهار می داشتند اگر پای مشرکان از مسجد الحرام قطع شود، کسب و کار و تجارت ما از رونق می افتد و فقیر و بیچاره خواهیم شد، می گوید: «و اگر از فقر و احتیاج می ترسید به زودی خداوند اگر بخواهد از فضلش شما را بی نیاز می سازد»؛ «و إن خفتم عیله فسوف یغنیکم الله من فضله إن شاء».

همان گونه که به عالی ترین وجهی بی نیاز ساخت و با گسترش اسلام در عصر

پیامبر صلی الله علیه و آله سیل زائران خانه ی خدا به سوی مکه به حرکت در آمد و این موضوع تا به امروز ادامه دارد، و مکه که از نظر جغرافیایی در نامناسب ترین شرایط قرار دارد، و در میان یک مشت کوه های خشک و سنگلاخ های بی آب و علف است، به صورت یک شهر بسیار آباد و یک کانون مهم داد و ستد و تجارت در آمده است. در پایان آیه اضافه می کند:

«خداوند علیم و حکیم است»؛ «ان الله علیم حکیم»، هر دستوری می دهد بر طبق حکمت است و از نتایج آینده ی آن کاملاً آگاه و باخبر می باشد.

نکته ها

۱. ممنوعیت ورود مشرکان به مسجدالحرام

هر چیز پلیدی را که طبع انسان از آن تنفر داشته باشد نجس گویند، مثلاً گفته می شود: مردی نجس و یا زنی نجس و یا قومی نجس، چون این کلمه مصدر است و وقتی با کلمه ی «رجس» استعمال شود، نون آن مکسور می شود و گفته می شود «رجس نجس» و کلمه ی «عیله» به معنای فقر و تنگدستی است، و «عال یعیل» به معنای «فقر شده» است. (۱)

و نهی از ورود مشرکین به مسجد الحرام به حسب فهم عرفی امر به مؤمنین است به این که نگذارند مشرکین داخل مسجد شوند، و از این که حکم مورد آیه تعلیل شده به این که چون مشرکین نجسند، معلوم می شود یک نوع پلیدی برای مشرکین و نوعی طهارت و نزاهت برای مسجدالحرام اعتبار کرده و این اعتبار هر چه باشد غیر از مسئله ی اجتناب از ملاقات کفار است با رطوبت.

و مقصود از «عامهم هذا؛ امسالشان» سال نهم از هجرت یعنی سالی است که

علی بن ابی طالب علیه السلام سوره ی براءت را به مکه برد و برای مشرکین خواند و اعلام کرد که دیگر حق ندارند با بدن عریان طواف کنند، و دیگر هیچ مشرکی حق طواف و زیارت را ندارد. (۱) ۲. فضل الهی در پرتو عمل به وظایف دینی

جمله ی «و ان خفتم عیله» معنایش این است که اگر از اجرای این حکم ترسیدید بازاریان کساد و تجارتان را کد شود، و دچار فقر گردید، نترسید که خداوند به زودی شما را از فضل خود بی نیاز می سازد و از آن فقری که می ترسید ایمن می فرماید و این وعده ی الهی اختصاص به مردم آن روز ندارد، بلکه مسلمانان عصر حاضر را نیز شامل می شود. ایشان را نیز بشارت می دهد به این که در برابر انجام دستورات دین، از هر چه بترسند خداوند از آن خطر ایمنشان می فرماید و مطمئن باشند که کلمه ی اسلام اگر عمل شود همیشه تفوق دارد و آوازه اش در هر جا رو به انتشار است همچنان که شرک رو به انقراض است و بعد از اعلام براءت بیش از چهار ماه مهلتی برای مشرکین نماند و بعد از انقضای این مدت عموم مشرکین مگر عده ی معدودی همه به دین اسلام در آمدند، و آن عده هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام پیمانی گرفتند، و آن جناب برای مدتی مقرر مهلتشان داد، پس در حقیقت بعد از اعلام براءت تمامی مشرکین در معرض قبول اسلام واقع شدند. (۲)

۱- روح المعانی / ج ۱۰ / ص ۷۷

۲- المیزان / ج ۹ / ص ۳۴۸

غار ثور

«إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ يَ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ وَ عَلِيهِ وَأَيَّدَهُ وَبِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۱)

ترجمه

اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکل ترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار بودند، و او به همراه خود می گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آن ها را با شکست مواجه ساخت؛) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است؛ و خداوند عزیز و حکیم است.

تفسیر

خداوند پیامبرش را در حساس ترین لحظات تنها نگذاشت

در آیات گذشته، همان گونه که گفته شد، روی مسأله ی جهاد در برابر دشمن از چند

راه تأکید شده بود از جمله این که گمان نکنید اگر شما خود را از جهاد و یاری پیامبر کنار بکشید کار او و اسلام زمین می ماند.

آیه ی مورد بحث این موضوع را تعقیب کرده می گوید: «اگر او را یاری نکنید خدایی که در سخت ترین حالات و پیچیده ترین شرایط او را به شکل معجزه آسایی یاری کرد قادر است باز از او حمایت کند»؛ «الا تنصروه فقد نصره الله»، و آن زمانی بود که مشرکان مکه توطئه ی خطرناکی برای نابود کردن پیامبر چیده بودند و همان گونه که در ذیل آیه ی ۳۰ سوره ی انفال شرح آن گذشت، تصمیم نهایی پس از مقدمات مفصلی بر این قرار گرفت که عده ی زیادی شمشیرزن از قبایل مختلف عرب، خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله را شبانه در حلقه ی محاصره قرار دهند و صبحگاهان دسته جمعی به او حمله کنند و او را در بسترش از دم شمشیرها بگذرانند.

پیامبر صلی الله علیه و آله که به فرمان خدا از این جریان آگاه شده بود، آماده ی بیرون رفتن از مکه و هجرت به مدینه شد، اما نخست برای این که کفار قریش به او دست نیابند به «غار ثور» که در جنوب مکه قرار داشت و در جهت مخالف جاده ی مدینه بود، پناه برد در این سفر «ابوبکر» نیز همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

دشمنان کوشش فراوانی برای یافتن پیامبر کردند، ولی مأیوس و نومید بازگشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از سه شبانه روز توقف در غار و اطمینان از بازگشت دشمن، شبانه از بیراهه به سوی مدینه حرکت کرد و بعد از چندین شبانه روز سالم به مدینه رسید و فصل نوینی در تاریخ اسلام آغاز شد. آیه ی فوق اشاره به یکی از حساس ترین لحظات این سفر تاریخی کرده می گوید: «خداوند پیامبرش را یاری کرد، در آن هنگام که کافران او را بیرون کردند»؛ «اذ أخرج الذين كفروا».

البته قصد کفار بیرون کردن او از مکه نبود، بلکه تصمیم به کشتن او داشتند، ولی چون نتیجه ی کارشان بیرون رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه شد این نسبت به آن ها داده شده است، سپس می گوید: «این در حالی بود که او دومین نفر بود»؛ «ثانی اثین». اشاره به این که جز یک نفر همراه او نبود و این نهایت تنهایی او را در این سفر پرخطر نشان می دهد و همسفر او ابوبکر بود.

«به هنگامی که دو نفری به غار، (غار ثور) پناه بردند»؛ «اذهما فی الغار»، در آن موقع ترس و وحشت یار و همسفر پیامبر را فرا گرفت و پیامبر او را دلداری داد و گفت:

«غم مخور خدا با ماست»؛ «اذ یقول لصاحبه لا- تحزن انّ الله معنا». «در این هنگام خداوند روح آرامش و اطمینان را که در لحظات حساس و پرخطر بر پیامبرش نازل می کرد، بر او فرستاد»؛ «فأنزل الله سکینته علیه»، «و او را با لشکرهایی که نمی توانستید آن ها را مشاهده کنید، یاری کرد»؛ «و آیده بجنود لم تروها». این نیروی غیبی ممکن است اشاره به فرشتگانی باشد که حافظ پیامبر در این سفر پرخطر و خطر بودند، یا آن ها که در میدان جنگ «بدر» و «حنین» و مانند آن به یاری او شتافتند.

«و سرانجام برنامه و هدف و مکتب کفار را پایین قرار داد و برنامه و گفتار الهی در بالا قرار گرفت»؛ «و جعل کلمه الّحدین کفروا السّفلی و کلمه الله هی العلیا». اشاره به این که توطئه های آن ها در هم شکست، آیین خرافی اشان در هم پیچیده شد، و نور خدا همه جا آشکار گشت و پیروزی در تمام جهات نصیب پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام شد. چرا چنین نشود در حالی که «خداوند هم قادر است و هم حکیم و دانا»، با حکمتش راه های پیروزی را به پیامبرش نشان می دهد و با قدرتش او را یاری می کند؛ «و الله عزیز حکیم».

۱. داستان یار غار

ماجرای مصاحبت «ابوبکر» با پیامبر صلی الله علیه و آله در این سفر و اشارات سر بسته ای که در آیه ی فوق به این موضوع شده در میان مفسّران شیعه و اهل تسنن بحث های مختلفی برانگیخته است. بعضی راه افراط را پوییده اند و بعضی راه تفریط را. «فخر رازی» در تفسیر خود با تعصب خاصی کوشش کرده که دوازده فضیلت برای «ابوبکر» از آیه ی فوق استنباط کند و برای تکثیر عدد، آسمان و ریسمان را به هم بافته به گونه ای که پرداختن به شرح آن شاید مصداق اتلاف وقت باشد.

بعضی دیگر نیز اصرار دارند که مذمت های متعددی از آیه استفاده می شود:

نخست باید دید که آیا کلمه ی «صاحب» دلیل بر فضیلت است؟ ظاهراً چنین نیست؛ زیرا از نظر لغت «صاحب» به معنای «همنشین» و «همسفر» به طور مطلق است، اعم از این که این همنشین و همسفر شخص خوبی باشد یا بدی، چنان که در آیه ی ۳۷ سوره ی کهف در داستان آن دو نفر که یکی با ایمان و خداپرست و دیگری بی ایمان و مشرک بود می خوانیم: «قال له صاحبه و هو یحاوره أكفرت بالمدی خلقك من تراب»؛ «رفیقش به او گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک آفریده کافر شدی؟»

بعضی نیز اصرار دارند که ضمیر «علیه» در جمله ی «فأنزل الله سکینه علیه» به «ابوبکر» باز گردد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز به سکینه و آرامش نداشت، بنا بر این نزول سکینه و آرامش برای همسفر او (ابوبکر) بود. در حالی که با توجه به جمله ی بعد که می گوید: «و أُیّده بجنود لم تروها» و با توجه به اتحاد مرجع ضمیرها روشن می شود که ضمیر «علیه» نیز به پیامبر بر می گردد و این اشتباه است که ما گمان کنیم «سکینه»

مربوط به موارد حزن و اندوه است، بلکه در قرآن به کرات می خوانیم که سکینه بر شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گشت هنگامی که در شرایط سختی بود. از جمله در آیه ی ۲۶ همین سوره در جریان جنگ حنین می خوانیم: «ثم أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین» (۱).

۲. مرحوم علامه طباطبایی قدس سره می فرماید: چه بسا بعضی ها به این آیه استدلال کرده اند بر نزول سکینه و آرامش بر ابوبکر به این بیان که رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه از آرامش روحی از طرف پروردگار متعال بهره مند بود، دیگر معنا ندارد در خصوص این جا بفرماید ما سکینت خود را بر وی نازل کردیم، پس به طور مسلم این سکینت بر ابوبکر نازل شده و مقصود از ضمیر، ابوبکر است، لیکن چند اشکال بر این استدلال وارد است:

اول این که با آیه ی «ثم أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین» که مربوط به داستان جنگ حنین است نمی سازد؛ زیرا می بینیم که صریحاً می فرماید:

خداوند سکینت خود را بر آن جناب و بر مؤمنین نازل کرد و اگر آن جناب در آن روز سکینت داشت حاجتی بر سکینت مجدد نبود، و اگر بگویی ممکن است در آن روز اضطراب جدیدی بر آن جناب دست داده باشد، به خلاف داستان غار، در جواب می گوئیم:

این حرف، حرف من در آری و قول بی دلیل است، برای این که آیه مربوط به حنین اضطراب و اندوه و هیچ چیز دیگری را از آن جناب نقل نمی کند، تنها و تنها متعرض فرار مؤمنین است، علاوه بر این که این حرف خود دلیل بر بطلان اصل دعوی است؛ زیرا اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله لایزال دارای سکینتی از پروردگار خود بود، دیگر معنا نداشت در جنگ حنین مضطرب شود تا در نتیجه سکینت مجددی بر او نازل گردد، مگر این که برگردند و

بگویند مقصود ما این نیست که در تمامی عمر لایزال بر سکینتی از پروردگار خود بوده، بلکه مقصودمان این است که آن جناب در غار لایزال دارای سکینت است.

نظیر آیه ی حنین آیه ی سوره ی فتح است، که صریحاً نزول سکینت را بر آن جناب و بر مؤمنین خبر داده می فرماید: «اذ جعل الذین كفروا فی قلوبهم الحمیة الحمیه فأنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین» (۱).

اشکال دوم این که اگر نتیجه ی «فأنزل الله سکینته علیه» مربوط به ابوبکر باشد باید نتیجه ی دیگر یعنی جمله ی «و آیده بجنود لم تروها» نیز مربوط به وی باشد؛ زیرا وحدت سیاق شهادت می دهد که این نتیجه ها همه فرع بر یک جاست و تفکیک در سیاق واحد صحیح نیست و لازمه ی این حرف این است که تأیید به جنود غیر مرئی راجع به آن جناب نباشد. حتی بعضی از صاحبان این حرف را برای فرار از تفکیک در سیاق واحد به این لازمه هم ملتزم شده و گفته اند: ضمیر در «آیده» هم به ابوبکر بر می گردد.

بعضی دیگر این معنا را تأیید نموده اند به این که هر چند در آیات راجع به نزول جنود غیر مرئی مانند آیه ی راجع به داستان حنین و آیات راجع به داستان احزاب، و واقعه ی بدر نیامده که این جنود بر مؤمنین نازل شده و تصریح نکرده به این که جنود نامبرده مؤمنین را تأیید کرده اند، لیکن از آن جایی که می دانیم این جنود نازل شده اند برای یاری و امداد، قهراً یاری و امداد مؤمنین هم کرده اند، پس چه مانعی دارد بگوییم جنود غیر مرئی در داستان غار ابوبکر را هم تأیید کرده اند، با این که می دانیم تأیید همه ی مؤمنین و یا خصوص ابوبکر در حقیقت تأیید رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

من خیال می کنم خوب بود آقایان که با کمال بی پروایی جمله ی «و أیده بجنود لم تروها» را هم در شأن ابوبکر گفتند با کمی بی پروایی دیگری فرع سوم یعنی جمله ی «و جعل کلمه الذین کفروا السفلی» الخ، را هم نازل در شأن وی می شمردند، تا هیچ تفکیکی در سیاق لازم نیاید. (۱)

فضیلت پیشگامان در اسلام

«و السَّبِقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهْجَرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنِ رِضْوَانِ اللَّهِ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَاعْتَدَّ لَهُمْ جَنَّةٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۲)

ترجمه

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند از آن ها خوشنود گشت، و آن ها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهراها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!

تفسیر

گرچه در باره ی شأن نزول آیه ی فوق، مفسران روایات متعددی نقل کرده اند، ولی چنان که خواهیم دید هیچ کدام از آن ها «شأن نزول» آیه نیست، بلکه در واقع بیان

۱- المیزان/ ج ۹/ ص ۴۳۵

۲- توبه/ ۱۰۰

مصدق و وجود خارجی آن است. به هر حال به دنبال آیات گذشته که بیان حال کفار و منافقان را می نمود در آیه ی فوق اشاره به گروه های مختلف از مسلمانان راستین شده است و آن ها را در سه گروه مشخص تقسیم می کند:

نخست آن ها که پیشگامان در اسلام و هجرت بوده اند؛ «و السابقون الاولون من المهاجرین».

دوم آن ها که پیشگامان در نصرت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران مهاجرش بودند؛ «و الانصار»

سوم آن ها که بعد از دو گروه آمدند و از برنامه های آن ها پیروی کردند، و با انجام اعمال نیک و قبول اسلام و هجرت و نصرت آیین پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها پیوستند؛ «و الذین اتبعوهم باحسان».^(۱)

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از «باحسان» در واقع بیان اعمال و معتقداتی است که در آن ها از پیشگامان اسلام پیروی می کنند و به تعبیر دیگر «احسان» بیان وصف برنامه هایی است که از آن متابعت می شود. پس از ذکر این گروه سه گانه می فرماید:

«هم خداوند از آن ها راضی است و هم آن ها از خدا راضی شده اند»؛ «رضی الله عنهم و رضوا عنه».

رضایت خدا از آن ها به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده اند و خشنودی آنان از خدا به خاطر پاداش های گوناگون و فوق العاده و پراهمیت است که به آنان ارزانی داشته است، به تعبیر دیگر آنچه خدا از آن ها خواسته انجام داده اند، و آنچه

۱- بسیاری از مفسران کلمه ی «من» را در جمله ی بالا (و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار) «من تبعیضیه» دانسته اند و ظاهر آیه نیز همین است، زیرا در آیه سخن از پیشگامان مهاجران و انصار است نه همه ی آن ها. و در واقع بقیه در مفهوم جمله ی بعد یعنی تابعان وارد می شوند

آن‌ها از خدا خواسته‌اند به آنان بخشیده، بنا بر این هم خدا از آن‌ها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند.

با این که جمله‌ی گذشته همه مواهب و نعمت‌های الهی را در بر داشت (مواهب مادی و معنوی، جسمانی و روحانی) ولی به عنوان تأکید و بیان «تفصیل» بعد از «اجمال» اضافه می‌کند: «خداوند برای آن‌ها باغ‌هایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارد»؛ «و اعد لهم جنات تجري تحتها الانهار»، از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و «همواره در آن خواهند ماند»؛ «خالدين فيها أبداً».

در مجموع این مواهب معنوی و مادی برای آن‌ها پیروزی بزرگی محسوب می‌شود؛ «ذلک الفوز العظیم». چه پیروزی از این برتر که انسان احساس کند آفریدگار و معبود و مولایش از او خشنود است و کارنامه‌ی قبولی او را امضا کرده و چه پیروزی از این بالاتر که با اعمال محدودی در چند روز عمر فانی مواهب بی پایان ابدی پیدا کند.

در این که مقصود از سابقین اولین چه کسانی‌اند اختلاف است، بعضی‌ها گفته‌اند:

مراد از ایشان کسانی‌اند که به دو قبله نماز گزارده‌اند؛ بعضی دیگر گفته‌اند؛ مقصود از ایشان کسانی‌اند که بیعت رضوان کرده باشند، و بیعت رضوان بیعت در حدیبیه است؛ بعضی دیگر گفته‌اند: مقصود از ایشان تنها و تنها اهل بدرند، و بعضی گفته‌اند: کسانی‌اند که قبل از هجرت مسلمان شدند، و این چند وجهی که ذکر شد دلیل لفظی بر هیچ یک از آن‌ها در دست نیست.

چیزی که ممکن است تا اندازه‌ای از لفظ خود آیه استشمام نمود و در حقیقت آیه‌ی شریفه آن را تا حدی تأیید می‌کند، این است که مراد از «سابقون اولون»، کسانی‌اند که قبل از هجرت ایمان آورده و پیش از وقعه‌ی بدر هجرت کردند و یا به پیغمبر ایمان آورده و

او را منزل دادند؛ زیرا موضوع با دو وصف «سابقون» و «اولون» بیان شده و اسمی از اشخاص و یا عناوین ایشان برده نشده و این خود اشعار دارد بر این که به خاطر هجرت و نصرت بوده که «سبقت» و «اولیت» اعتبار شده است.

آن گاه جمله ای که بر «سابقون» و «اولون» عطف کرده یعنی جمله ی (و الذین اتبعوهم باحسان) طایفه و مردم دیگری را یاد می کند که به وجه حسن پیرو سابقون و اولون بودند، و آن که یا پیروی مناسب تر است و صف سبق است، نه اولیت؛ چون در برابر تابع نمی گویند «اول»، بلکه می گویند: «سابق» هم چنان که در مقابل اول نمی گویند تابع، بلکه می گویند: آخر، به شهادت آیه ی «للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و أموالهم» تا آن جا که می فرماید: «و الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان» آیات سوره ی حشر. (۱)

پس به خاطر این که سابقون تمامی کسانی را در میانه ی مسلمین از ابتدای طلوع اسلام تا روز قیامت به ایمان سبقت جستند شامل می شد، از این رو کلمه ی «اولون» را آورد تا مختص به مهاجرین و انصار گردد، و چون «سبق» که در مقابل لحوق و تابعیت است از امور نسبی است و لازمه اش این است که مسلمین هر عصری در ایمان به خدا سابق باشند بر مسلمین اعصار بعدی، و مسلمین اعصار بعدی لاحق باشند، از این رو در آیه ی شریفه «سابقون» را مقید کرد به «اولون» تا دلالت کند بر این که مقصود طبقه ی اول از مسلمین صدر اسلام است.

۱- سهمی از فیثی از آن فقرای مهاجرین است که از وطن و اموالشان بیرون شدند، فضل و کرم خدا و رضای او را می جویند، و خدا و رسول او را یاری می کنند؛ ایشان آری هم ایشانند راستگویان، تا آنجا که می فرماید: و کسانی که از پس ایشان آمدند گویند: پروردگارا! ما را با برادرانمان که از ما پیشی گرفته اند بیامرز؛ المیزان/ ج ۹/ ص ۵۷۸

و چون خدای سبحان طبقه ی سوم از اصناف سه گانه را در جمله ی «و الذین اتبعوهم باحسان» ذکر نموده و مقید نکرد به تابعین عصری معین، و توصیف هم نکرد به تابعین سابق و یا اول و یا امثال آن، و در نتیجه تمامی مسلمین بعد از «سابقون اولون» را شامل شد، قهراً مؤمنین به دین اسلام و آن هایی که راستی مؤمنند و نفاق ندارند از ابتدای طلوع اسلام تا روز قیامت سه دسته شدند: یکی سابقون اولون از مهاجرین، دوم سابقون اولون از انصار و سوم تابعین ایشان و دو صنف اول تابع نیستند، پس در حقیقت آن دو صنف پیشوا و پیشرو و بقیه ی مسلمین یعنی صنف سوم تا روز قیامت تابع ایشانند و اگر متبوع هم باشند به مقایسه با آیندگان متبوع اند.

و این خود بهترین شاهد است بر این که مراد به سابقین اولین، همان کسانی اند که دین اسلام را یاری کردند و این تنها با کسانی انطباق دارد که قبل از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده و تا قبل از واقعه ی بدر که ابتدای ظهور و قدرت نمایی اسلام است دست از شهر و وطن خود شسته و به مدینه مهاجرت کردند، یا به آن حضرت ایمان آورده و او را در شهر خود مدینه منزل داده و خود را آماده ی نصرتش اعلام داشتند. (۱)

درسنامه باقرآن در مکه و مدینه ؛ ؛ ص ۱۹۰

دو صنف اول جز با مهاجرین تا قبل از بدر، و انصار یعنی مردم مدینه تطبیق ندارد، اما صنف سوم یعنی «الذین اتبعوهم باحسان» در این صنف نیز قیدی آورده که نکته ای را افاده می کند و آن قید «باحسان» است. (۲)

نخست باید دانست که در زبان عرب برای حرف «باء» چند معناست؛ گاهی به معنای «فی / در» به کار می رود و گاهی معنای سبب را می رساند و گاهی مصاحبت را و در جمله ی مورد بحث نمی تواند به معنای «فی» بوده و معنای جمله این باشد: و کسانی که

۱- اکبر دهقان، درسنامه باقرآن در مکه و مدینه، جلد ۱، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۸۸.

۲- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۵۸۶

سابقین اولین را در احسان متابعت کرده اند؛ چون می دانیم مراد آیه این نیست و همچنین به معنای سبب هم نیست؛ زیرا اگر به این معنا باشد مفاد آیه چنین می شود: و کسانی که سابقین اولین را به خاطر احسان پیروی کرده اند؛ چون اگر به این معنا بود و همچنین اگر به معنای «فی» بود، کلمه ی «احسان» را با الف و لام می آورد و می فرمود «بالاحسان»، لیکن کلمه ی نامبرده را بدون الف و لام آورده و از معانی «باء» مناسب تر با این کلمه همان معنای سوم است.

در نتیجه مقصود از این قید این می شود که تبعیت آنان همراه با یک نوع احسان بوده باشد و خلاصه احسان وصف برای پیروی می شود. خواهید گفت مگر پیروی چند جور است؟ در جواب می گوئیم: ما از خود قرآن کریم استفاده می کنیم که پیروی دو گونه است: یکی مذموم و ناپسند و دیگری ممدوح و پسندیده و قرآن کریم را می بینیم که یک نوع پیروی را مذمت می کند و آن پیروی کورکورانه و از روی جهل و هوای نفس است مانند پیروی مشرکین از پدرانشان و پیروی اهل کتاب از احبار و رهبانان و نیاکانشان که جز متابعت هوا و شیطان انگیزه ی دیگری نداشته است، پس کسی که پیروی اش این چنین باشد پیروی اش بد و مذموم و کسی که از حق پیروی کند پیروی اش خوب و ممدوح است و خدای تعالی در باره ی آن می فرماید: «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله»؛ «و کسانی که گفتار را می شنوند و بهتر آن را پیروی می کنند ایشانند آن کسانی که خدا هدایتشان کرده» (۱). از جمله شرایط احسان در پیروی یکی این است که عمل تابع کمال مطابقت را با عمل متبوع داشته باشد، که اگر نداشته باشد باز پیروی بد و مذموم است.

پس ظاهراً مراد به طبقه ی سوم یعنی «الذین اتبعوهم باحسان» کسانی هستند که با پیروی نیک آن دو طبقه را پیروی کنند؛ یعنی پیروی ایشان به حق باشد (و یا بگو پیروی ایشان برای این باشد که حق را با آنان ببینند) پس در حقیقت برگشت این قید به این شد که پیروی دسته ی سوم از دو دسته ی اول پیروی از حق باشد، نه پیروی به خاطر علاقه ای که به ایشان دارند یا به خاطر علاقه و تعصبی که به اصل پیروی از آنان دارد و همچنین در پیروی اشان رعایت مطابقت را بکنند.

این آن معنایی است که از اتباع «باحسان» فهمیده می شود، نه آن که دیگران گفته اند که مراد این است که ایشان را در کارهای نیک پیروی کنند و یا اعمال صالح و کارهای نیک انجام دهند چه این دو معنا با نکره و بی الف و لام بودن «احسان» آن گونه که باید نمی سازد و به فرضی هم که یکی از این دو معنا مراد باشد باز چاره ای نیست جز این که آن را مقید کنیم به این که پیروی اشان پیروی از حق باشد، چه پر واضح است که پیروی حق و پیروی در حق مستلزم انجام کارهای نیک هست، ولی انجام کارهای نیک همیشه پیروی حق و یا پیروی در حق نیست.

پس خلاصه ی بحث این شد که آیه ی شریفه مؤمنین از امت اسلام را به سه طایفه تقسیم می کند: یکی سابقون اولون از مهاجرین، سابقون اولون از انصار و طایفه ی سوم کسانی که این دو طایفه را باحسان (به حق) پیروی کنند.

نکته ها

۱. موقعیت پیشگامان

در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضد وضع نابسامان جامعه صورت می گیرد،

پیشگامانی هستند که پایه های انقلاب و نهضت بر دوش آن هاست، آن ها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند؛ زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است گرد او را می گیرند و با این که از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرهای از چهار طرف آن ها را احاطه کرده دست از یاری و فداکاری بر نمی دارند. مخصوصاً مطالعه ی تاریخ، آغاز اسلام را نشان می دهد که پیشگامان و مؤمنان نخستین با چه مشکلاتی رو به رو بودند چگونه آن ها را شکنجه و آزار می دادند، ناسزا می گفتند، متهم می کردند، به زنجیر می کشیدند و نابود می نمودند، ولی با این همه گروهی با اراده ی آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرهای رفتند.

در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود و به دنبال آن ها انصار نخستین؛ یعنی آن هایی که با آغوش باز از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه دعوت کردند، و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن دادند و از آن ها با تمام وجود خود دفاع کردند و حتی بر خویشان نیز مقدم داشتند. اگر می بینیم در آیه ی فوق به این دو گروه اهمیت فوق العاده ای داده شده است به خاطر همین موضوع است، ولی با این حال قرآن مجید (آن چنان که روش همیشگی او است) سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان «تابعین به احسان» از تمام گروه هایی که در عصر پیامبر و یا زمان های بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند، یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند یاد می کند و برای همه اجر و پاداش های بزرگی را نوید می دهد. (۱)

۲. تابعین چه اشخاصی بودند؟

اصطلاح گروهی از دانشمندان بر این است که کلمه ی «تابعین» را تنها به شاگردان صحابه می گویند؛ یعنی آن عده ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیدند اما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به روی کار آمدند و علوم و دانش های اسلامی را وسعت بخشیدند، و به تعبیر دیگر اطلاعات اسلامی خود را بدون واسطه از صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند، ولی همان گونه که در بالا- گفتیم، مفهوم آیه از نظر لغت به این گروه محدود نمی شود، بلکه تعبیر «تابعین به احسان» تمام گروه هایی که از برنامه ها و اهداف پیشگامان اسلام پیروی کردند شامل می شود.

توضیح این که: بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند مسأله ی «هجرت» و همچنین «نصرت» که دو مفهوم سازنده ی اسلامی است محدود به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکل های دیگری وجود دارد و فردا نیز وجود خواهد داشت، بنا بر این تمام کسانی که به نحوی در مسیر این دو برنامه قرار می گیرند در مفهوم تابعین به احسان داخل اند، منتها مهم آن است که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر کلمه ی «احسان» تأکید می کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسلام نباید در دایره ی حرف و ادعا و یا حتی ایمان بدون عمل خلاصه شود، بلکه باید این پیروی یک پیروی فکری و عملی و همه جانبه بوده باشد. (۱) ۳. نخستین مسلمان چه کسی بود؟

در این جا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه ی فوق این سؤال را مطرح کرده اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد چه کسی

است؟ در پاسخ این سؤال همه متفقاً گفته اند نخستین کسی که از زنان مسلمان شد «خدیجه» همسر وفادار و فداکار پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اما از مردان، همه ی دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت علی علیه السلام را نخستین کسی از مردان می دانند که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پاسخ گفت. (۱)

شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آن ها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده اند. از جمله «حاکم نیشابوری» در «مستدرک علی الصحیحین» در کتاب «معرفت» صفحه ی ۲۲ چنین می گوید: «لا اعلم خلافاً بین اصحاب التواریخ ان علیّ ابن ابی طالب رضی الله عنه اولهم اسلاماً و انما اختلفوا فی بلوغه؛ «هیچ مخالفتی در میان تاریخ نویسان در این مسأله وجود ندارد که علیّ ابن ابی طالب علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند». (۲)

«ابن عبدالبر» در «استیعاب» (جلد ۲ صفحه ی ۴۵۷) چنین می نویسد: «اتفقوا علی ان خدیجه اول من ءامن بالله و رسوله و صدقه فیما جاء به ثم علیّ بعدها؛ «در این مسأله اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، و او را در آنچه آورده بود تصدیق کرد، سپس علی علیه السلام بعد از او همین کار را انجام داد». (۳)

«ابوجعفر اسکافی معتزلی» می نویسد: «قد روی الناس کافه افتخار علیّ بالسبق الی الاسلام»؛ «عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص

۱- مجمع البیان/ ج ۵/ ص ۹۸؛ نمونه/ ج ۸/ ص ۱۰۲

۲- قرطبی/ ج ۵/ ص ۳۰۷۵

۳- الغدیر/ ج ۳/ ص ۲۳۷-۲۳۸

علی ابن ابی طالب علیه السلام است» (۱). گذشته از این، روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از خود علی علیه السلام و صحابه در این باره نقل شده است که به حدّ تواتر می رسد و در ذیل چند حدیث را به عنوان نمونه می آوریم:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أولکم وارداً علی الحوض اولکم اسلاماً، علی بن ابیطالب؛ «نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود، نخستین کسی است که اسلام آورده، و او علی بن ابیطالب علیه السلام است». (۲) ۲. گروهی از دانشمندان اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «انّ هذا اول من آمن بی و هذا اول من یصافحنی و هذا الصّدیق الاکبر؛ این اولین کسی است که به من ایمان آورده و اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند و این صدیق اکبر است». (۳) ۳. ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند که دست به میان شانه های علی علیه السلام زد و فرمود: «یا علی لک سبع خصال لا یحاجک فیهن احد یوم القیامه: أنت اول المؤمنین بالله ایماناً و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله...؛ ای علی! هفت صفت ممتاز داری که احدی در قیامت نمی تواند در باره ی آن ها با تو گفت و گو کند، تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی، و از همه نسبت به پیمان های الهی باوفاتری، و در اطاعت فرمان خدا پابرجاتری...». (۴)

۱- همان

۲- حدیث فوق طبق نقل الغدیر در مستدرک حاکم/ ج ۲/ ص ۱۳۶ و استیعاب/ ج ۲/ ص ۴۵۷ و شرح ابن ابی الحدید/ ج ۳/ ص ۲۵۸ آمده است

۳- در همان مدرک این حدیث از طبرانی و بیهقی و میثمی در مجمع و حافظ گنجی در کفایه و اکمال و کنز العمال نقل شده است

۴- این حدیث طبق نقل الغدیر در کتاب حلیه الاولیاء/ ج ۱/ ص ۶۶ نقل شده است

همان گونه که اشاره کردیم ده ها روایت در کتب مختلف تاریخ و تفسیر و حدیث در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگران نقل شده است و علاقه مندان می توانند برای توضیح بیشتر به جلد سوم عربی الغدیر صفحه ی ۲۲۰ تا ۲۴۰ و کتاب احقاق الحق جلد سوم صفحه ی ۱۱۴ تا ۱۲۰ مراجعه نمایند.

جالب این که گروهی که نتوانسته اند سبقت علی علیه السلام را در ایمان و اسلام انکار کنند به عللی که ناگفته پیداست کوشش دارند آن را به نحو دیگری انکار یا کم اهمیت جلوه دهند، و بعضی دیگر کوشش دارند که به جای او ابوبکر را بگذارند که او اولین مسلمان است. گاهی می گویند علی علیه السلام در آن هنگام ده ساله بود و طبعاً نابالغ، بنا بر این اسلام او به عنوان اسلام یک کودک تأثیری در قوت و قدرت جبهه ی مسلمین در برابر دشمن نداشت (این سخن را فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه ی فوق آورده است) و این به راستی عجیب است و در واقع ایرادی است بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله زیرا می دانیم هنگامی که در یوم الدار پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را به عشیره و طایفه ی خود عرضه داشت، هیچ کس آن را نپذیرفت جز علی علیه السلام که برخاست و اعلام اسلام نمود، پیامبر صلی الله علیه و آله اسلامش را پذیرفت و حتی اعلام کرد که تو برادر و وصی و خلیفه ی منی!

این حدیث را که گروهی از حافظان حدیث از شیعه و سنی در کتب صحاح و مسانید و همچنین گروهی از مورخان اسلام نقل کرده و بر آن تکیه نموده اند نشان می دهد که نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام علی علیه السلام را در آن سن و سال کم پذیرفت، بلکه او را به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود. (۱)

۱- این حدیث به عبارت مختلف نقل شده و آنچه در بالا آوردیم عبارتی است که ابوجعفر اسکافی در کتاب نهج العثمانيه و برهان الدین در انباء نجباء الانباء و ابن اثیر در کامل و بعضی دیگر نقل کرده اند (برای توضیح بیشتر به جلد دوم الغدیر عربی/ ص ۲۷۸-۲۸۶ مراجعه کنید)

گاهی به این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابوبکر نخستین مسلمان از مردان و علی علیه السلام نخستین مسلمان از کودکان بود، خواسته اند از اهمیت آن بکاهند (این تعبیر را مفسر معروف و متعصب نویسنده ی المنار ذیل آیه ی مورد بحث ذکر کرده است). در حالی که اولاً همان گونه که گفتیم کمی سنّ علی علیه السلام در آن روز به هیچ وجه از اهمیت موضوع نمی کاهد، به خصوص این که قرآن در باره ی حضرت یحیی صریحاً می گوید: «وأتیناه الحکم صبياً»^(۱)؛ ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم، و در باره ی عیسی علیه السلام نیز می خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آن ها که در باره ی او گرفتار شک و تردید بودند گفت: «أنتی عبدالله ءاتانی الکتاب و جعلنی نبیاً»^(۲)؛ من بنده ی خدایم، کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر قرار داده است.

هنگامی که این گونه آیات را با حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله در بالا نقل کردیم که او علی علیه السلام را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد ضمیمه کنیم، روشن می شود که سخن «المنار» گفتار تعصب آمیزی بیش نیست. ثانیاً این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که ابوبکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است، بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث اسلام آوردن گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده اند.

این بحث را با ذکر این نکته پایان می دهیم که علی علیه السلام در سخنانش بارها به این موضوع که من اولین مؤمن و اولین مسلمان و نخستین نماز گزار با پیامبرم اشاره نموده و موقعیت خود را روشن ساخته است و این موضوع در بسیاری از کتب از آن حضرت نقل شده است. علاوه بر این ابن ابی الحدید از دانشمند معروف ابوجعفر اسکافی معتزلی نقل می کند این که بعضی می گویند ابوبکر سبقت در اسلام داشته اگر صحیح باشد چرا

۱- مریم/ ۱۲

۲- مریم/ ۳۰

خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است و نه هیچ یک از هواداران او از صحابه چنین ادعایی را کرده اند. (۱) ۴. آیا همه ی صحابه افراد صالحی بودند؟

سابقاً به این موضوع اشاره کردیم که دانشمندان اهل سنت معمولاً معتقدند که همه ی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند، در این جا به تناسب آیه ی فوق که بعضی آن را دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته اند بار دیگر این موضوع مهم را که سرچشمه ی دگرگونی های زیادی در مسائل اسلامی می شود مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم.

بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه ی فوق نقل کرده اند که حمید بن زیاد می گوید: نزد محمد بن کعب قرظی رفتم و به او گفتم در باره ی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می گویی؟ گفت: «جمیع اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فی الجنة محسنهم و مسیئهم؛ همه ی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشتند، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار!».

گفتم این سخن را از کجا می گویی؟ گفت: این آیه را بخوان «و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار...» تا آنجا می فرماید: «رضی الله عنهم و رضوا عنه»، سپس گفت: اما در باره ی تابعین شرطی قائل شده و آن این است که آن ها باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند (فقط در این صورت اهل نجاتند، و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند)، ولی این ادعا به دلایل زیادی مردود و غیر قابل قبول است زیرا:

اولاً: حکم مزبور در آیه ی فوق شامل تابعین هم می شود، و منظور از تابعان همان گونه که اشاره کردیم تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین، و

برنامه های آن ها پیروی می کنند، بنا بر این باید تمام امت بدون استثنا اهل نجات باشند! اما این که در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده، یعنی از برنامه ی نیک و روش صحیح صحابه پیروی کند نه از گناهانشان، این سخن از عجیب ترین بحث هاست؛ زیرا مفهومی اضافه ی «فرع» بر «اصل» است، جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آن ها پیروی کنند به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد.

به تعبیر دیگر خداوند در آیه ی فوق می گوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه ی مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه ی صحیحی بودند و همه ی پیروان آن ها است، نه این که می خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد، مشمول رضایت خود قرار دهد، اما تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد.

ثانیاً: این موضوع با دلیل عقل به هیچ وجه سازگار نیست؛ زیرا عقل هیچ گونه امتیازی برای یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بر دیگران قائل نمی باشد، چه تفاوتی میان ابوجهل ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند، سپس از آیین او منحرف شدند، و چرا کسانی که سال ها و قرن ها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله قدم به این جهان گذاردند و فداکاری ها و جانبازی های آن ها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده شناختند و به او ایمان آوردند، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند.

قرآنی که می گوید: گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است، چگونه این تبعیض غیر منطقی را می پسندد؟ قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می کند و آن ها را مستوجب عذاب الهی می شمرد، چگونه این «مصونیت غیر منطقی

صحابه» را در برابر کیفر الهی می پسندد؟ آیا این گونه لعن ها و تهدیدهای قرآن قابل استثنا است و گروه خاصی از آن خارجند؟ چرا و برای چه؟ از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله ی چراغ سبز دادن به صحابه نسبت به هر گونه گناه و جنایت محسوب نمی شود؟

ثالثاً: این حکم با متون تاریخ اسلام به هیچ وجه سازگار نیست؛ زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند، و سپس از راه خود منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله که توأم با خشم و غضب خدا است قرار گرفتند، آیا در آیات قبل داستان ثعلبه بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر صلی الله علیه و آله شد.

روشن تر بگوییم اگر منظور آن ها این است که صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله عموماً مرتکب هیچ گونه گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند، این از قبیل انکار بدیهیات است و اگر منظور آن است که آن ها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند باز هم خدا از آن ها راضی است، مفهومش این است که خدا رضایت به گناه داده است! چه کسی می تواند «طلحه» و «زبیر» که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین «عایشه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در میدان جنگ جمل ریخته شد تبرئه کند؟ آیا خدا به این خونریزی ها راضی بود؟

آیا مخالفت با علی علیه السلام خلیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله که اگر فرضاً خلافت منصوص او را نپذیریم حداقل با اجماع امت برگزیده شده بود و شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد؟ حقیقت این است که طرفداران فرضیه ی «تنزیه صحابه» با اصرار و پافشاری روی این مطلب چهره ی پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می دهد زشت و بلامنظر ساخته اند.

آخرین سخن این که رضایت و خشنودی خدا که در آیه ی فوق است روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن «هجرت» و «نصرت» و «ایمان» و «عمل صالح» است، تمام صحابه و تابعان مدام که تحت این عناوین قرار داشتند مورد رضای خدا بودند، و آن روز که از تحت این عناوین خارج شدند از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند.

از آنچه گفتیم به خوبی روشن می شود که گفتار مفسر دانشمند اما متعصب یعنی نویسنده ی المنار که در این جا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه ی صحابه مورد سرزنش و حمله قرار می دهد کمترین ارزشی ندارد، شیعه گناهی نکرده جز این که حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در این جا پذیرفته و به امتیازات واهی و نادرست متعصبان گوش فرامداده است. (۱) «وَمِمَّنْ حَرَّوْاْ لَكُمْ مِنَ الْمَأْخَرَاتِ الْمَغْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِمَّنْ أَهْلِلِ الْمَدِينَةَ مَرْدُواْ عَلَى الْنِّصَاقِ لَمَّا تَعَلَّمُوهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَعَدْبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرْدُونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» (۲)

ترجمه

و از (میان) اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند. تو آن ها را نمی شناسی، ولی ما آن ها را می شناسیم. به زودی آن ها را دو بار مجازات می کنیم (: مجازاتی با رسوایی در دنیا، و مجازاتی به هنگام مرگ)؛ سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند.

۱- نمونه / ج ۱۱ / ص ۱۰۷

۲- توبه / ۱۰۱

بار دیگر قرآن مجید بحث را متوجه اعمال منافقان و گروه های آن ها کرده می گوید: «در میان کسانی که در اطراف شهر شما (مدینه) هستند گروهی از منافقان وجود دارند»؛ «و ممن حولکم من الاعراب منافقون». یعنی تنها نباید توجه خود را به منافقان داخل بیندازید باید هوشیار باشید منافقان بیرون را نیز زیر نظر بگیرید و مراقب فعالیت های خطرناک آنان باشید. کلمه ی «اعراب» همان گونه که سابقاً هم اشاره کردیم معمولاً به عرب های بادیه نشین گفته می شود.

سپس اضافه می کند: «در خود مدینه و از اهل این شهر نیز گروهی هستند که نفاق را تا سرحد سرکشی و طغیان رسانده و سخت به آن پای بندند و در آن صاحب تجربه اند»؛ «و من اهل المدینه مردوا علی النفاق». «مردوا» از ماده ی «مرد» (بر وزن سرد) به معنای طغیان و سرکشی و بیگانگی مطلق می باشد، و در اصل به معنای «برهنگی و تجرد» آمده و به همین جهت به پسرانی که هنوز مو در صورتشان نرویده است «امرد» می گویند. «شجره مرداء» یعنی درختی که هیچ برگ ندارد و «مارد» به معنای شخص سرکش است که به کلی از اطاعت فرمان خارج شده است.

بعضی از مفسران و اهل لغت این ماده را به معنای «تمرین» نیز گفته اند (از جمله در تاج العروس و قاموس تمرین یکی از معانی آن ذکر شده است) و این شاید به خاطر آن باشد که تجرد مطلق از چیزی و خروج کامل از آن بدون ممارست و تمرین ممکن نیست.

به هر حال این گروه از منافقان چنان از حق و حقیقت عاری و چنان بر کار خود مسلط بودند که می توانستند خود را در صف مسلمانان راستین جا بزنند بدون این که کسی متوجه آن ها بشود.

این تفاوت در تعبیر که در باره ی منافقان داخلی و خارجی در آیه ی فوق دیده می شود گویا اشاره به این نکته است که منافقان داخلی در کار خود مسلطتر و طبعاً خطرناک ترند، و مسلمانان باید شدیداً مراقب آن ها باشند هرچند که منافقان خارجی را نیز باید از نظر دور ندارند. از این رو بلافاصله بعد از آن می فرماید: «تو آن ها را نمی شناسی ولی ما می شناسیم»؛ «لا تعلمهم نحن نعلمهم».

البته این اشاره به علم عادی و معمولی پیامبر است، ولی هیچ منافات ندارد که او از طریق وحی و تعلیم الهی به اسرار آنان کاملاً واقف گردد.

در پایان آیه مجازات شدید این گروه را به این صورت بیان می کند که: «ما به زودی آن ها را دو بار مجازات خواهیم کرد، و پس از آن به سوی عذاب بزرگ دیگری فرستاده خواهند شد»؛ «سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم». در این که «عذاب عظیم» اشاره به مجازات های روز قیامت است، شکی نیست، ولی در این که آن دو عذاب دیگر چه نوع عذابی است، در میان مفسران گفت و گو است و احتمالات متعددی پیرامون آن داده اند، ولی بیشتر چنین به نظر می رسد که یکی از این دو عذاب همان مجازات اجتماعی آن ها به خاطر رسوایی اشان و کشف اسرار دورنی اشان می باشد که به دنبال آن تمام حیثیت اجتماعی خود را از دست می دهند و شاهد آن را در آیات گذشته خواندیم و در بعضی از احادیث نیز آمده که وقتی کار این گروه به مراحل خطرناک می رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را با نام و نشان معرفی می کرد، و حتی از مسجد بیرون می ساخت!

مجازات دوم آن ها همان است که در آیه ی ۵۰ سوره ی انفال اشاره شده، آن جا که می فرماید: «و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکه یضربون وجوههم و ادبارهم

«...»؛ «هر گاه کافران را به هنگامی که فرشتگان مرگ جان آن ها را می گیرند ببینی که چگونه به صورت و پشت آن ها می کوبند و مجازات می کنند، به حال آنان تأسف خواهی خورد».

این احتمال نیز وجود دارد که مجازات دوم اشاره به ناراحتی های درونی و شکنجه های روانی بوده باشد که بر اثر پیروزی همه جانبه ی مسلمانان، دامن این گروه را گرفت. (۱)

تقاضای امنیت برای شهر مکه

«و اذ قال ابراهیم ربّ اجعل هذا البلد آمناً و اجنبی و بنی أن نعبد الاصلنام* ربّ انهنّ أضللن كثيراً فمّن تبعنی فإِنَّه منّی و من عصانی فإِنَّک غفور رحیم* ربّنا إنی أسکنت من ذرّیتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرّم ربّنا لیقیموا الصّلوٰه فاجعل افئده من النّاس تهوی الیهم و ارزقهم من الثّمرات لعلّهم یشکرون». (۲)

ترجمه

(به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! این شهر [مکه] را شهر امنی قرار ده؛ و من و فرزندانم را از پرستش بت ها دور نگاه دار. «۳۵» پروردگارا! آن ها [/

۱- مجمع البیان / ج ۵ / ص ۱۰۰؛ المیزان / ج ۹ / ص ۵۹۴؛ نمونه / ج ۸ / ص ۱۱۲-۱۱۳

۲- ابراهیم / ۳۵-۳۷

بت‌ها] بسیاری از مردم را گمراه ساختند. هر کس از من پیروی کند از من است؛ و هر کس نافرمانی من کند، تو بخشنده و مهربانی. «۳۶» پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند؛ تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آن‌ها ساز؛ و از ثمرات به آن‌ها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را به جای آورند. «۳۷»

تفسیر

قرآن کریم در این آیات قسمتی از درخواست‌های ابراهیم علیه السلام را بیان می‌کند.

نخست می‌گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که ابراهیم علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه داشت، پروردگارا این شهر (مکه) را سرزمین امن و امان قرار ده «و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمناً».

و من و فرزندانم را مشمول لطف و عنایت بنما و از پرستش بت‌ها دور نگاه دار «و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصلنام».

بعد علت این دعا را بیان می‌کند که پروردگارا این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند «ربّ اَنْهَنّ اضللن کثیراً من النّاس».

بعد گوید: هر کس از من پیروی کند او از من است و هر کس نافرمانی من کند اگر قابل هدایت و بخشش است درباره او محبت کن چرا که تو بخشنده و مهربانی.

بعد از آن هدف از اسکان خود و ذریه خویش را در سرزمین فاقد هرگونه زراعت در نزد خانه خدا را بیان می‌کند و می‌گوید هدف اساسی از این هجرت و مسکن اختیار کردن در این وادی غیرذی زرع آن بود که نماز را بر پای دارند «ربّنا لیقیموا الصلوه».

سپس عرضه می‌دارد: خداوندا تو قلوب گروهی از مردم را به آن‌ها متوجه ساز و

مهر آن ذریه را در دل هایشان بیفکن و آن ها را از انواع میوه ها (ثمرات مادی و معنوی) بهره مند کن، شاید شکر نعمت های تو را ادا کنند «فاجعل افئده من الناس...» (۱).

مقصود از امنیتی که ابراهیم علیه السلام درخواست کرده امنیت تشریحی است یعنی قانونی که امنیت شهر را تضمین کند نه اینکه هر که خواست امنیت آن را برهم زند مثلاً دستش بخشکد و همین امنیت هم بر خلاف آنچه شاید بعضی توهم کرده باشند نعمت بسیار بزرگی و بلکه از بزرگترین نعمت هایی است که خداوند بر بندگان خود انعام کرده است. زیرا اگر قدری در همین حکم حرمت و امنیت قانونی که ابراهیم به اذن پروردگارش برای این شهر تشریح نموده دقت کنیم و اعتقادی که مردم در طول چهار هزار سال به قداست این بیت عتیق داشته و تا امروز هم دارند ارزیابی کنیم، آن وقت می فهمیم که چه خیرات و برکات دینی و دنیوی نصیب مردم آن سرزمین و اهل حق که علاقمند به این شهر بوده شده است. (۲)

جمله «فمن تبغنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم» تفسیر جمله قبلی است که عرض می کرد «و اجنبی و بنی ان نعبد الاصلنام» به این معنا که مراد از فرزندان که در آیه قبل بود، توسعه و تخصیص می دهد فرزندان خود را به عموم پیروانش تفسیر نموده و فرزندان واقعی خود را به همان پیروان تخصیص زده، عاصیان ایشان را از فرزندی خود خارج می کند و کوتاه سخن اینکه ابراهیم علیه السلام پیروان بعدی خود را به خود ملحق ساخته و عاصیان را هر چند که از فرزندان واقعی اش باشند به مغفرت و رحمت خدا می سپارد. قرآن کریم هم این معنا را در جای دیگر گوشزد کرده و می فرماید: «ان اولی

۱- نمونه ۱۰ / ۳۶۱

۲- المیزان / ج ۱۲ / ص ۱۰۰

النَّاسُ بِابْرَاهِيمَ لِذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (۱).

نکته ها

۱. آیا مکه در آن زمان شهر بود؟

ابراهیم علیه السلام یک بار عرض می کند خداوندا من فرزندم را در یک سرزمین فاقد آب و آبادی و زراعت گذاشتم، این مسلماً اشاره به آغاز ورود او در سرزمین مکه است ولی می دانیم این تنها سفر ابراهیم علیه السلام به مکه نبود بلکه بازهم مکرر به این سرزمین مقدس گام گذارد در حالی که مکه تدریجاً شکل شهری را به خود می گرفت و قبیله «جرهم» در آنجا ساکن شده بودند و پیدایش چشمه زمزم آنجا را قابل سکونت ساخت.

به نظر می رسد که این دعاهای ابراهیم در یکی از سفرها بوده و لذا می گوید: خداوندا این شهر را محل امن و امان قرار ده.

و اگر سخن از وادی غیرذی زرع می گوید یا از گذشته خبر می دهد و خاطره نخستین سفرش را بازگو می نماید و یا اشاره به این است که سرزمین مکه حتی پس از شهر شدن سرزمینی است غیر قابل زراعت که باید احتیاجاتش را از بیرون بیاورند چراکه از نظر جغرافیایی در میان یک مشت کوه های خشک بسیار کم آب واقع شده است. (۲) ۲. ارزش نعمت امنیت

ابراهیم علیه السلام نخستین تقاضایی را که در این سرزمین از خداوند کرد، تقاضای «امنیت» بود. این نشان می دهد که نعمت امنیت نخستین شرط برای زندگی انسان و

۱- آل عمران/ ۶۸؛ المیزان/ ج ۱۲/ ص ۱۰۴

۲- المیزان/ ج ۱۲/ ص ۹۹؛ نمونه/ ج ۱۰/ ص ۳۶۵

سکونت در یک منطقه و برای هرگونه عمران و آبادی و پیشرفت و ترقی است و به راستی هم چنین است.

اگر جایی امن نباشد قابل سکونت نیست، هرچند تمام نعمت های دنیا در آن جمع باشد. اصولاً شهر و دیار و کشوری که فاقد نعمت امنیت است همه نعمت ها را از دست خواهد داد. (۱) ۳. چرا ابراهیم علیه السلام تقاضای دوری از بت پرستی می کند؟

شک نیست که ابراهیم علیه السلام پیامبر معصوم بود و فرزندان بلاواسطه او که به طور قطع در کلمه «بنی» در آیه فوق داخل هستند یعنی اسماعیل و اسحاق نیز پیامبران معصوم بودند ولی با این حال تقاضا می کند که خدایا من و آن ها را از پرستش بت ها دور دار!

این دلیل بر تأکید هرچه بیشتر روی مسئله مبارزه با بت پرستی است که حتی پیامبران معصوم و بت شکن نیز تقاضایی را در این زمینه از خدا می کنند و اظهار حاجت و نیاز به فضل الهی می کنند که برای همیشه موحد باقی بمانند. (۲) ۴. پرسش: چگونه ابراهیم گفت پروردگارا این بت ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته اند در حالی که سنگ و چوبی بیش نبودند و قدرت بر گمراه ساختن مردم نداشتند؟

پاسخ: اولاً بت ها همیشه از سنگ و چوب نبودند، بلکه گاهی فرعون ها و نمرودها مردم را به پرستش خود دعوت می کردند و خود را «ربّ اعلی» و زنده کننده و میراننده می نامیدند.

ثانیاً گاه بت های سنگی و چوبی را متولیان آنچنان می آراستند و تشریفات برای آن ها قائل می شدند که برای عوام ساده لوح به راستی گمراه کننده بودند. مرحوم علامه

۱- تفسیر کبیر/ ج ۱۹/ ص ۱۳۸؛ نمونه/ ج ۱۰/ ص ۳۶۶؛ فی ظلال/ ج ۴/ ص ۲۱۰۹

۲- تفسیر کبیر/ ج ۱۹/ ص ۱۳۵؛ نمونه/ ج ۱۰/ ص ۳۶۷؛ روح المعانی/ ج ۱۳/ ص ۲۳۴

طباطبایی قدس سره می فرماید: جهت اسناد اضلال به بت ها آن است که ارتباطی میان آنان و اضلال خلق هست، هرچند ارتباط شعوری نباشد. (۱) ۵. تابعان ابراهیم کیانند؟

در آیات فوق خواندیم که ابراهیم علیه السلام می گوید: خداوندا کسانی که از من تبعیت کنند از من هستند، آیا پیروان ابراهیم تنها همانها بودند که در عصر او یا اعصار بعد در کیش و مذهب او بودند و یا همه موحدان شامل می شود؟

از آیات قرآن، آنجا که آیین اسلام را ملت و آیین ابراهیم معرفی می کند (۲) به خوبی استفاده می شود که دعای ابراهیم همه موحدان و مبارزان راه توحید را شامل می گردد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «من احبنا فهو منا اهل البيت قلت جعلت فداك:

منکم؟ قال منا والله، اما سمعت قول ابراهیم من تبعنی فانه منی؛ هرکس ما را دوست دارد، به سیره ما اهل بیت است. راوی سؤال می کند: فدایت شوم به راستی از شما؟

فرمود به خدا سوگند از ما است، آیا گفتار ابراهیم را نشنیده ای که می گوید «هرکس از من پیروی کند او از من است». (۳)

این حدیث نشان می دهد که تبعیت از مکتب و پیوند برنامه ها سبب ورود به خانواده از نظر معنوی می شود.

۶. وادی غیر ذی زرع و حرم امن خدا

کسانی که به مکه رفته اند به خوبی می دانند خانه خدا و مسجدالحرام و بطور کلی

۱- المیزان/ ج ۱۲/ ص ۱۰۲؛ نمونه/ ج ۱۰/ ص ۳۶۷

۲- حج/ ۷۸

۳- نمونه/ ج ۱۰/ ص ۳۶۷؛ تفسیر نورالثقلین/ ج ۲/ ص ۵۴۸

مکه در لابلای یک مشت کوه های خشک و بی آب و علف قرار گرفته است، در عین حال این سرزمین خشک و سوزان بزرگ ترین مرکز عبادت و پرسابقه ترین کانون توحید در روی زمین است.

در اینجا برای بسیاری این سؤال پیش می آید که چرا چنین مرکز مهمی را خداوند در چنان سرزمینی قرار داده است؟

علی علیه السلام در «خطبه قاصعه» با رساترین عبارات و زیباترین تعبیرات فلسفه این انتخاب را بیان فرموده است:

«خدا خانه اش را در پرسنگلاخ ترین مکان ها و بی گیاه ترین نقاط زمین ... در میان کوه های خشن و شن های فراوان قرار داد.

اگر خدا می خواست خانه و حرمش را و محل انجام عبادت بزرگ حج را در میان باغ ها و نهرها و سرزمین های هموار و پردرخت و باغ های پرثمر در منطقه ای آباد، دارای کاخ های بسیار و آبادی های به هم پیوسته بی شمار، در میان گندم زارها و بوستان های پرگل و گیاه، در لابلای باغ های زیبا و پرطراوت و پرآب، در وسط گلستانی بهجت زا با جاده هایی آباد قرار دهد می توانست، ولی به همان نسبت که آزمایش بزرگ حج و عبادت راحت تر و ساده تر می شد، پاداش و جزا نیز کمتر بود.

و اگر خدا می خواست به خوبی می توانست پایه های خانه کعبه و سنگ هایی که ساختمان آن را تشکیل می دهد از زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنائی قرار دهد، می توانست. ولی در این حال شک و تردید کمتر در دل ظاهرینان رخنه می کرد و وسوسه های پنهانی شیطان به سادگی دور می شد.

ولی خدا می خواهد بندگانش را با انواع شدائد بیازماید و با انواع مشکلات در طریق انجام عبادتش روبرو کند تا تکبر از قلب هایشان فروریزد و خضوع و فروتنی در آن جایگزین گردد و در پرتو این

فروتنی و خضوع درهای فضل و رحمتش را به روی آن ها بگشاید و وسایل عفو خویش را به آسانی در اختیارشان قرار دهد. (۱) ۷. سرّ اضافه بیت به خداوند

سرّ اینکه ابراهیم علیه السلام بیت را به خداوند متعال اضافه کرد «عند بیتک المحرّم» آن است که کسی جز خداوند مالک خانه کعبه نیست، در اینجا این سؤال مطرح است که چگونه ابراهیم آن محل را «بیت» نامید با اینکه هنوز آن را نساخته بود.

پاسخ اینکه چون آن محل برای ابراهیم معلوم بود که آن را در آینده می سازد، آن را بیت نامید. علاوه اینکه پیش از آمدن ابراهیم به آن سرزمین آنجا بیت بود، لکن دو قبیله طسم و جریس آن را خراب کرده بودند و آن حضرت آنجا را تجدید بنا کرد و علت اینکه آن بیت را به محرم توصیف کرد «بیتک المحرّم» آن است که کسی بدون احرام نمی تواند به آنجا وارد شود یا اینکه در آنجا برخی از امور که در جای دیگر حلال است در آن محل مقدس حرام است یا به خاطر حرمت و احترام خاصی که آنجا بوده است.

۸. فضیلت نماز در مکه

از جمله «ربنا ليقیموا الصلوه» می توان استفاده کرد که نماز در مکه فضیلتش بیشتر از اماکن دیگر است. (۲) از اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام از هجرت و اسکان ذریه اش را در مکه معظمه موضوع اقامه نماز بیان می کند اهمیت فوق العاده نماز از میان سایر فرائض روشن می شود. (۳)

۱- نمونه/ ج ۱۰/ ص ۳۷۰؛ نهج البلاغه/ خ ۱۹۲

۲- مجمع البیان/ ج ۶/ ص ۴۸۹؛ تفسیر کبیر/ ج ۱۹/ ص ۱۳۹؛ روح المعانی/ ج ۱۳/ ص ۲۳۷؛ جامع الاحکام/ ج ۹/ ص ۳۷۱

۳- روح المعانی/ ج ۱۳/ ص ۲۳۷؛ جامع الاحکام/ ج ۹/ ص ۳۷۱

۹. یادآوری داستان ابراهیم علیه السلام

زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام و کیفیت و نوع دعایش درس آموز و شایسته یادآوری است «و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمناً».

«و اذ قال» متعلق به «اذکر» و یا «اذکروا» در تقدیر است، روشن است که تذکر به یادآوری داستان حضرت ابراهیم علیه السلام نشانگر اهمیت و درس آموزی آن است. (۱) ۱۰. تفاوت دعاهاى ابراهیم علیه السلام

در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام برای امنیت شهر مکه یک مرتبه کلمه «بلد» به صورت نکره آمده و یکبار به صورت معرفه در سوره بقره آیه ۱۲۶ به صورت نکره آمده «رب اجعل هذا بلداً آمناً» در سوره ابراهیم به صورت معرفه بیان شده ممکن است اختلاف این دو تعبیر به خاطر اختلاف زمان دعا باشد دعای اول مربوط به زمانی است که این منطقه هنوز شهر نشده است، دعای دوم مربوط به موقعی است که این منطقه وادی و شهر شده است، از خداوند می خواهد که این شهر را محلی امن قرار دهد. (۲) ۱۱. دعا برای فرزندان

دعا برای فرزندان و توجه به سرنوشت اخروی و دیانت و سعادت آنان امری مهم و ارزشمند است «و اذ قال ابراهیم رب ... اجنبی و بنی ان نعبد الا صنم». (۳) ۱۲. استجاب دعا

خداوند دعای ابراهیم را در زمینه امنیت شهر مکه مستجاب ساخت. از این رو در

۱- راهنما/ ج ۲/ ص ۱۱۱

۲- تفسیر کبیر/ ج ۴/ ص ۵۵؛ المیزان/ ج ۱۲/ ص ۹۸

۳- راهنما/ ج ۹/ ص ۱۱۲

آیه شریفه ۱۲۵ بقره می فرماید: «و اذ جعلنا البيت مثابة للناس و امنًا». (۱) ۱۳. امیدواری ابراهیم به رحمت الهی

شدت امیدواری حضرت ابراهیم علیه السلام به غفران و رحمت الهی حتی نسبت به مردم هدایت ناپذیر و مخالفان خود «و من عصانی فانک غفور رحیم» از اینکه ابراهیم علیه السلام امر مخالفان خود را به خدا وا گذاشته و صفت غفران و رحمت او را بر زبان جاری کرده است، این مطلب استفاده می شود. (۲)

تساوی حقوق مسلمانان در مسجد الحرام

«انّ الذین کفروا و یصدّون عن سبیل اللّٰه و المسجد الحرام الّذی جعلناه للنّاس سواء العاکف فیہ و الباد و من یرد فیہ بالحدّ بظلم نذقه من عذاب الیم». (۳)

ترجمه

کسانی که کافر شدند، و مؤمنان را از راه خدا باز داشتند، و (همچنین) از مسجد الحرام، که آن را برای همه ی مردم، برابر قرار دادیم، چه کسانی که در آن جا زندگی می کنند یا از نقاط دور وارد می شوند (، مستحقّ عذابی دردناکند)؛ و هر کس بخواهد در این سرزمین از راه حق منحرف گردد و دست به ستم زند، ما از عذابی دردناک به او

۱- کشف الاسرار/ ج ۵/ ص ۲۸۱؛ جامع البیان/ ج ۱۳/ ص ۱۵۱

۲- راهنما/ ج ۹/ ص ۱۱۶

۳- حج/ ۲۵

خداوند متعال در این آیه می فرماید افرادی که کافر شدند و مردم را از راه خدا که همان دین اسلام است بازداشته و مؤمنان را از ورود به مسجدالحرام که ما آن را معبدی برای مردم قرار دادیم چه مردمی که در آنجا زندگی می کنند و چه مردمی که از نقاط دور وارد می شوند جلوگیری می کنند و همواره مانع عبادت مؤمنان می شوند، مستحق عذاب دردناکند چون حق مردم این است که در مسجدالحرام عبادت کنند و کسی نمی تواند و نباید مانع آن ها شود. اگر از عبادت مؤمنین جلوگیری کند در واقع ظلم به حق خداست و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد و دست به ظلم بزند، عذاب دردناکی به او می چشانیم. در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق، مرتکب سه جنایت شده اند: ۱. جلوگیری از راه خدا و ایمان و اطاعت او ۲. جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود ۳. در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می زنند. (۱)

در تفسیر جمله (سواء العاکف فیه والباد) مفسران بیانات گوناگونی دارند، بعضی گفته اند منظور این است که همه مردم در مراسم عبادت در این کانون توحید یکسانند و هیچکس حق مزاحمت به دیگری در امر حج و عبادت در کنار خانه خدا را ندارد. در حالی که بعضی معنی وسیع تری برای این جمله قائل شده اند و گفته اند نه تنها در مراسم عبادت مردم یکسانند، بلکه در استفاده کردن از زمین و خانه های اطراف مکه برای استراحت و سایر نیازهای خود نیز باید مساوات باشد، به همین جهت جمعی از فقها خرید

و فروش و اجاره خانه های مکه را تحریم کرده اند و آیه فوق را شاهد بر آن می دانند. (۱)

امام صادق علیه السلام در معنای الحاد فرمودند: هر نوع ستمی که انسان در مکه به خویش بکند، خواه دزدی یا ستم به دیگری، آن را الحاد می بینم و در بیان دیگر فرمودند:

کسی که در مکه غیر از خداوند را عبادت کند، یا ولایت غیر اولیای الهی را بپذیرد، الحاد به ظلم کرده است. (۲) نکته ها

۱. حقوق متساوی مردم نسبت به مسجدالحرام

مسلمانان نسبت به مسجدالحرام از حقوق مساوی برخوردارند و کسی را بر دیگری امتیازی نخواهد بود. سواء به معنای مستوی، عاکف به معنای مقیم، منظور اهل مکه هستند، بادی یعنی اهل بادیه، مقصود انسان هایی هستند که در خارج از سرزمین مکه زندگی می کنند. (۳) ۲. مسجدالحرام متعلق به همه مردم است و هیچ فردی حق مزاحمت برای عبادت مردم را ندارد. (۴) ۳. عوامل عذاب

ایجاد منع برای عبادت مردم بطور مستمر عامل عذاب الهی است (یصدون)، فعل مضارع دلالت بر استمرار دارد. (۵)

۱- جامع الاحکام/ ج ۱۲/ ص ۳۲؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۲۵؛ نمونه/ ج ۱۴/ ص ۶۲؛ روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۳۸

۲- نورالثقلین/ ج ۳/ ص ۴۸۳

۳- تبیان/ ج ۷/ ص ۳۰۷؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۲۵؛ مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۲۷

۴- مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۲۷ و ج ۳/ ص ۳۸۱

۵- المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۴۴

۴. استمرار منع از راه خدا

عطف فعل مضارع «یصدون» بر فعل ماضی «کفروا» شاید اشاره به این نکته باشد که کفر آنان قدیمی و دیرینه است ولی منع از پیمودن راه خدا و طریق طاعت، امری است که در حال و آینده استمرار دارد، نظیر: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ...» (۱).

ناگفته نماند که در جای دیگر هر دو به صورت ماضی به یکدیگر عطف شده اند:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا» (۲). ۵. کیفر اراده تعدی به مسجدالحرام

هر انسانی چه در زمان کنونی چه در آینده، اراده تجاوز و تعدی به مسجدالحرام داشته باشد و بخواهد مردم را از عبادت خدا بازدارد، مشمول عذاب الهی است. مفعول (من یرد) حذف شده و دلالت بر عموم دارد. (۳). ۶. انحراف عمدی

حساب انحراف عمدی و آگاهانه که به قصد ظلم است از انحراف ناآگاهانه جداست (یصدون و من یرد) از این رو اراده الحاد مجازات دارد (نذقه). (۴). ۷. منظور از الحاد به ظلم

در اینکه منظور از (الحاد بظلم) چیست باید گفت که الحاد به معنی انحراف از حد اعتدال است بنابراین کسانی که با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج می شوند و در آن سرزمین مرتکب خلاف می گردند الحاد به ظلم کرده اند و تفسیر آن به شرک و حلال

۱- رعد/ ۲۸

۲- نساء/ ۱۶۷

۳- المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۴۴؛ کشاف/ ج ۳/ ص ۱۵۱؛ فی ظلال/ ج ۵/ ص ۵۹۱

۴- تفسیر نور/ ج ۸/ ص ۳۲

شمردن محرمات و ارتکاب حرام حتی دشنام به زبردستان و احتکار و داخل شدن در منطقه حرم بدون احرام، همه اینها از قبیل بیان مصداق است. (۱)

حرمت کعبه در پیشگاه خداوند

«و اذ بؤأنا لآبراهیم مکان البیت ان لا تشرک بی شیئاً و طهر بیتی للطائفین والقائمین و الرکع السجود». (۲)

ترجمه

(به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند؛ و به او گفتیم): چیزی را همتای من قرار مده؛ و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان (از آلودگی بت ها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز.

تفسیر

آیه شریفه داستان معبد شدن کعبه را برای مردم بیان می کند تا همه بهتر بفهمند که چگونه جلوگیری از عبادت مردم در آن مکان خروج ظالمانه از راه حق است. می فرماید به یاد آور آن زمانی را که خانه الهی را برای ابراهیم آماده کردیم و به او وحی کردیم که چیزی را در عبادت شریک من مساز و بعد دستور دادیم این خانه را برای طواف کنندگان و

۱- مجمع البیان/ ج ۷ ص ۱۲۸؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳ ص ۲۶؛ نمونه/ ج ۱۴ ص ۶۴؛ جامع الاحکام/ ج ۱۲ ص ۳۴؛ روح المعانی/ ج ۱۷ ص ۱۴۰

۲- حج/ ۲۶

نمازگزاران و راکعان و ساجدان پاک و پاکیزه سازد. (۱)

کعبه مرجع عبادت برای ابراهیم و تمام عبادت کنندگان است (بؤاً له مکاناً کذا) یعنی برای او فلان مکان را آماده ساخت تا مرجع او باشد و همواره به آنجا برگردد (مکان) بمعنای محل استقرار هر چیزی است. (۲)

منظور از جمله (و اذ بؤأنا) در آیه فوق طبق روایات مفسران این است که خداوند مکان خانه کعبه را که در زمان آدم ساخته شده بود و در طوفان نوح ویران و آثارش محو گشته بود به ابراهیم علیه السلام نشان داد. طوفانی وزید و خاک ها را به عقب برد و پایه های خانه خدا آشکار گشت یا قطعه ابری آمد و در آنجا سایه افکند و یا به هر وسیله دیگر خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم معلوم و آماده ساخت و او با همیاری فرزندش اسماعیل آن را تجدید بنا نمود. (۳)

مرکز عبادت انسان ها باید از هر نوع آلودگی پاک و پاکیزه باشد، «طهر بیتی».

منظور از تطهیر اعم از تطهیر ظاهری و معنوی است گرچه تطهیر معنوی یعنی پاک ساختن از هرگونه شرک با سیاق آیه تناسب بیشتری دارد. (۴)

از میان ارکان نماز در آیه فوق به سه رکن عمده که «قیام»، «رکوع» و «سجود» است به ترتیب اشاره شده چراکه بقیه در شعاع آن قرار دارد، هرچند جمعی از مفسران «قائمین» را در اینجا به مقیمین در مکه تفسیر کرده اند ولی توجه به مسئله طواف و رکوع و سجود که قبل و بعد آن آمده است نکرده اند. شک نیست که قیام اینجا به معنی قیام

۱- نمونه/ ج ۱۴/ ص ۶۷

۲- کشف/ ج ۳/ ص ۱۵۲؛ المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۴۶؛ روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۴۱

۳- نمونه/ ج ۱۴/ ص ۶۷

۴- المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۴۷؛ فتح القدير/ ج ۳/ ص ۴۴۸؛ روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۴۳

نماز است و این معنا را بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن برگزیده یا به عنوان یک تفسیر نقل کرده اند. (۱) نکته ها

۱. اضافه بیت به خداوند و مردم

«بیت» گاهی به «الله» اضافه شده «بیت الله» ولو به صورت ضمیر مانند همین آیه «و طهر بیتی» و گاهی به مردم نسبت داده شده: «اول بیت وضع للناس» و این حاکی از آن است که خانه خدا خانه مردم است. به تعبیر دیگر آنچه به نام خدا و برای خدا انجام می گیرد باید در جهت تأمین مصالح و منافع عامه مردم و بویژه مسلمین باشد و بالعکس آنچه در خدمت مردم و مصالح عمومی است، رنگ خدایی دارد.

۲. قداست خانه کعبه

کعبه خانه بسیار مقدس و دارای حرمتی بس والا در پیشگاه خداوند متعال است.

اضافه بیت به یای متکلم اضافه تشریفیه است (و طهر بیتی). (۲) ۳. تولیت مسجدالحرام

تولیت مسجدالحرام و آماده سازی آن برای زائران بیت الله مسؤولیتی بر عهده رهبران جامعه توحیدی است «ان لا تشرک بی شیئاً و طهر بیتی للطائفین». (۳)

۴. طهارت باطنی و ظاهری

اول طهارت باطنی لازم است، بعد پاکی و پاکیزگی بیرون «لا تشرک بی ... طهر بیتی».

۱- نمونه / ج ۱۴ / ص ۶۸

۲- کشاف / ج ۳ / ص ۱۵۲؛ المیزان / ج ۱۴ / ص ۵۴۶

۳- کشاف / ج ۳ / ص ۱۵۲

۵. ارزش نماز و نمازگزار

نماز و نمازگزار به قدری دارای ارزش است که حتی پیامبری مانند ابراهیم خدمتگزار آن هستند. (۱) ۶. خدمت به مردم تنها خودسازی کافی نیست، خدمت به مردم نیز لازم است «لا تشرک بی ... طهر بیتی للطائفین».

دعوت به حج از وظایف رهبران الهی

«و اذّن فی الناس بالحجّ یأتوک رجالاً و علی کلّ ضامر یأتین من کلّ فج عمیق» (۲).

ترجمه

و مردم را دعوت عمومی به حج کن؛ تا پیاده و سوار بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند.

تفسیر

بعد از آماده شدن خانه کعبه برای عبادت کنندگان، خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور می دهد در میان مردم برای حج اعلام کن تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری قصد خانه خدا کنند. (اذن) از ماده ی اذان به معنای اعلام. پیاده رفتن به حج برتر از سواره است (رجالاً) قبل از (کلّ ضامر) آمده است.

۱- تفسیر نور/ ج ۸/ ص ۳۳

۲- حج / ۲۷

رجال جمع راجل یعنی پیاده، ضامر نیز به مرکب لاغر گفته می شود که راه رفتن زیاد او را لاغر کرده است، (فج) در اصل به معنای شکاف کوه است، در اینجا به معنای راه است، عمیق معادل بعید است یعنی دور. (۱)

این که در آیه تعبیر به «ضامر» «حیوان لاغر» شده دو احتمال دارد:

۱. آن حیوانی که به عنوان مرکب مورد استفاده قرار می گیرد هر قدر چاق باشد بر اثر سختی راه و حرارت شدید آفتاب سوزان منطقه و دور و دراز بودن مسیر در هنگام رسیدن به مکه لاغر می شود. این بیان حجاج را برای تحمل مشقت های سفر آماده می سازد.

۲. مراد از لاغر بودن مرکب چابکی آن است زیرا حیوانی که برای کشتار پروار شده توان لازم را برای پیمودن چنین مسیر سختی ندارد و در میانه راه از ادامه حرکت باز می ماند.

پس باید مرکبی قوی و چابک برای این سفر انتخاب کرد که بتواند همه سختی ها را تحمل کند و به مقصد برسد.

تعبیر به (من کل فج عمیق) اشاره به این است که نه فقط از راه های نزدیک بلکه از راه های دور نیز باید به سوی این مقصد حرکت کنند، کلمه «کل» در اینجا به معنی استقراء و فراگیری نیست بلکه به معنی کثرت است. (۲) نکته ها

۱. وظایف رهبران الهی

تبلیغ و فراخوانی مردم به حج و زیارت بیت الله از وظایف رهبران الهی است «و اذن فی الناس بالحج».

۱- المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۴۸؛ مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۲۶؛ کشف/ ج ۳/ ص ۱۵۲؛ راهنما/ ج ۱۱/ ص ۵۵۷

۲- نمونه/ ج ۱۴/ ص ۷۰؛ جامع الاحکام/ ج ۱۲/ ص ۴۰

۲. سرّ وجوب لبیک گفتن

اولین وظیفه زائران کعبه بعد از پوشیدن لباس احرام و نیت گفتن «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» است، راوی گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم چرا در حج لبیک واجب شده است؟ فرمود: همانا خداوند به ابراهیم وحی کرد «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...» مردم را به حج دعوت کن، این جملات پاسخ دعوت ابراهیم علیه السلام است. (۱) ۳. اجابت دعوت ابراهیم علیه السلام

در روایتی که در تفسیر علی ابن ابراهیم آمده می خوانیم هنگامی که ابراهیم چنین دستوری را دریافت داشت، عرض کرد: خداوندا صدای من به گوش مردم نمی رسد.

اما خدا به او فرمود: «عَلَيْكَ بِالْأَذَانِ وَعَلَى الْبَلَاغِ» تو اعلام کن و من به گوش آن ها می رسانم. ابراهیم بر محل (مقام) برآمد و انگشت در گوش گذارد و رو بسوی شرق و غرب کرد و صدا زد «إِيَّهَا النَّاسُ كَتَبَ عَلَيْكُمْ الْحَجَّ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَاجِيبُوا رَبَّكُمْ» ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید. و خداوند صدای او را به گوش همگان حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند رسانید و آن ها در پاسخ گفتند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می کنند از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم را اجابت کرده اند. (۲) ۴. فضیلت انجام حج پیاده بر حج سواره

تقدیم حجاج پیاده بر سواره نشانه فضیلت آنان در پیشگاه الهی است، زیرا آن ها بیشتر از دیگران رنج سفر را تحمل کرده و لذا به مصداق «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»

۱- نورالثقلین / ج ۳ / ص ۴۸۶؛ تفسیر کبیر / ج ۲۳ / ص ۳۰

۲- نورالثقلین / ج ۳ / ص ۴۸۸؛ روح المعانی / ج ۱۷ / ص ۱۴۳؛ مجمع البیان / ج ۷ / ص ۱۲۸؛ نمونه / ج ۱۴ / ص ۶۹

برترین اعمال سخت ترین آن ها است. پیاده حج آوردن فضیلتی بسیار دارد. چنانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به آن اشاره می فرماید: «للحاج الراكب بكل خطوه تخطوها راحلته سبعون حسنه و للحاج الماشي بكل خطوه سبعمائه حسنه من حسنات الحرم قيل: و ما حسنات الحرم؟ قال عليه السلام: الحسنه بمائه الف حسنه»^(۱).

کسی که سواره حج کند در هر گام هفتاد حسنه برایش منظور می شود، در حالی که اگر پیاده به حج آید، در هر گام هفتاد حسنه از حسنات حرم برایش محسوب می گردد.

سؤال شد حسنات حرم چیست؟ فرمود یک حسنه در حرم معادل صد هزار حسنه در غیر آن می باشد.

شاید به خاطر همین فضیلت باشد که ائمه علیهم السلام اهتمام داشتند حتی الامکان این راه سخت را با پای پیاده طی کنند تا جایی که مشهور است امام مجتبی علیه السلام ۲۵ سفر پیاده از مدینه به مکه برای حج رفته است. فاصله مدینه تا مکه تقریباً ۸۰ فرسخ است.

۵. زیارت رهبر الهی در حج

حج رفتن به محضر اولیای خدا رسیدن است، از اینکه می فرماید (یأتوک) و نمی فرماید (یأتوه) این معنا استفاده می شود که مردم باید ابتدا به زیارت رهبر الهی بشتابند و با محوریت او حج را انجام دهند.^(۲) ۶. گسترش آئین توحیدی

آئین توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام در زمان حیات او در سرزمین های دور و

۱- تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۲۸؛ روح البیان/ ج ۶/ ص ۲۵؛ مجمع البیان/ ج ۴/ ص ۸۱

۲- تفسیر نور/ ج ۸/ ص ۳۴

نزدیک گسترش یافته بود «من کلّ فجاج عمیق» (۱).

دستیابی به منافع مادی و معنوی حج

«لشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمه الانعام فکلوا منها و اطعموا البائس الفقیر» (۲).

ترجمه

تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه ی حیاتبخش) باشند؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چهارپایانی که به آنان داده است، (به هنگام قربانی کردن) ببرند؛ پس از گوشت آن ها بخورید؛ و بینوای فقیر را نیز اطعام نمایید.

تفسیر

در این آیه خداوند در یک عبارت بسیار فشرده و پر معنا به فلسفه های مختلف حج پرداخته و می فرماید مردم به حج بیایند تا شاهد منافع گوناگون خویش باشند و از آنجا که ذکر از منافع دنیوی یا اخروی نمی شود، پس هر دو را در بر می گیرد. سپس می فرماید مردم علاوه بر مشاهده منافع، نام خدا را در ایام معینی به یاد آورند یعنی روز دهم تا سیزدهم ذی الحجه که گوسفند و گاو و شتر را قربانی می کنند، به عبارت دیگر به

۱- روح المعانی / ج ۱۷ / ص ۱۴۴-۱۴۵؛ تفسیر کبیر / ج ۲۳ / ص ۲۹

۲- حج / ۲۸

هنگام ذبح قربانی تمام توجهشان به خدا و برای او باشد، همانطوری که در طول مراسم حج باید اینچنین باشد. بعد دو حکم را بیان می کند: اولاً از گوشت حیوانات قربانی خودتان بخورید، ثانیاً فقرا را نیز اطعام نمایید. (۱)

«بهیمه» در لغت به معنای سنگ سخت است و لذا هرچه فهمش دشوار باشد مبهم گویند. راغب گوید بهیمه به معنی حیوان بی زبان است و وجه نامگذاری آن این است که در صورت آن ابهام وجود دارد و کسی نمی داند که از این صدا چه منظوری دارد، هرچند در اصل لغت عام است و لکن در متعارف تنها به معنی حیوانات بی زبان غیردرنده به کار می رود و در قرآن هم به همین معنی آمده است. (۲) نکته ها

۱. عظمت منافع حج

حج دارای منافع فراوانی برای مردم است، تعبیر منافع بصورت جمع بیانگر فراوانی برکات حج است و آوردن آن بصورت نکره حاکی از عظمت آن است. (۳) ۲. حضور در مراسم حج

دستیابی به برکات حج در گرو حضور مردم در مراسم حج و انجام مناسک آن است (لشهادوا).

۳. اهمیت منافع حج

منافع حج به قدری مهم است که اگر مردم از دورترین نقاط دنیا هم بیایند نیز

۱- نمونه / ج ۱۴ / ص ۷۱

۲- المیزان / ج ۱۴ / ص ۵۵۰

۳- تفسیر کبیر / ج ۲۳ / ص ۳۰

ارزش دارد «فَج عمیق ... لیشهدوا» (۱).

۴. عمومیت منافع حج

در حج هم منافع دنیوی است و هم اخروی. منافع بصورت مطلق آمده. امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از منافع در آیه شریفه منافع دنیا و آخرت است. (۲) ۵. فلسفه و اسرار عمیق حج

مراسم پرشکوه حج همچون عبادات دیگر دارای برکات و آثار فراوانی در فرد و جامعه اسلامی دارد؛

بعد اخلاقی حج

مهم ترین فلسفه حج همان دگرگونی اخلاقی است که در انسان ها به وجود می آورد، مراسم «احرام» انسان را به کلی از تعینات مادی و امتیازات ظاهری و لباس های رنگارنگ و زروزیور بیرون می برد و با تحریم لذائذ و پرداختن به خودسازی که از وظایف محرم است او را از جهان ماده جدا کرده و در عالمی از نور و روحانیت و صفا فرو می برد.

بعد سیاسی حج

حج وسیله ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر و بالاخره حج عامل مؤثری است برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین.

بعد فرهنگی حج

ارتباط قشرهای مسلمان در ایام حج می تواند به عنوان مؤثرترین عامل مبادله

۱- نور/ ج ۸/ ص ۳۵

۲- نورالثقلین/ ج ۳/ ص ۴۸۸؛ مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۲۹؛ المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۴۸؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۲۹؛ جامع الاحکام/ ج ۱۲/ ص ۴۱؛ روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۴۵

فرهنگی و انتقال فکرها در آید.

بعد اقتصادی حج

برخلاف آنچه فکر می کنند، استفاده از کنگره عظیم حج برای تقویت پایه های اقتصادی کشورهای اسلامی نه تنها با روح حج منافات ندارد، بلکه طبق روایات اسلامی یکی از فلسفه های آن را تشکیل می دهد. (۱) ۶. رمز قربانی

قربانی کردن حیوانات در حقیقت رمزی است برای آمادگی برای قربانی شدن در راه خدا همانگونه که در سرگذشت حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام و قربانی او آمده است، آن ها با این عمل اعلام می کنند که در راه او آماده هرگونه ایثار و حتی بذل جان هستند. (۲) ۷. منظور از یاد خدا

امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از «یذکروا اسم الله» گفتن الله اکبر و جملات بعد از آن است که در دعای معروفی بعد از پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز عید قربان است خوانده می شود. (۳) ۸. هدف اصلی یاد خدا

مقدم آمدن (ذکر الله) بر ذبایح و قربانی ها (بهیمه الانعام) از این جهت است که هدف اصلی به یاد خدا بودن است، منظور اصلی از قربانی هم تقرب الی الله است. (۴)

۱- نمونه / ج ۱۴ / ص ۷۴

۲- نمونه / ج ۱۴ / ص ۷۰

۳- مجمع البیان / ج ۷ / ص ۱۲۹

۴- فی ظلال / ج ۵ / ص ۵۹۵

۹. قربانی از جمله مناسک حج

قربانی کردن پس از حضور در عرفات و مشعر از مناسک واجب حج است «علی ما رزقهم من بهیمه الانعام».

۱۰. قربانی در زمان خاص

انجام تکالیف قربانی موقوف به زمان خاص و معین است. بر طبق روایات منظور از ایام معلومات، ایام تشریق دهم تا سیزدهم ذی الحجه است. (۱) ۱۱. انواع قربانی

قربانی کردن به هر یک از شتر و گاو و گوسفند جایز است. انعام جمع نعم به معنای شتر است و جهت اینکه شتر را به این نام نامیده اند آن است که این حیوان در نزد اعراب از بزرگترین نعمت ها است لکن گاهی به هر سه حیوان اطلاق می شود و مقصود در آیه همین معناست. (۲) ۱۲. استفاده از گوشت قربانی

استفاده از گوشت قربانی برای خود زائران جایز است (فکلوا) بر خلاف عادت های زمان جاهلیت که مصرفش را برای حاجی حرام می دانستند. (۳) ۱۳. اطعام به مستمندان

استفاده از تمام گوشت قربانی برای زائر خانه خداوند جایز نیست بلکه باید به مستمندان تنگدست اطعام شود، (من) در (منها) مفید تبعیض است.

۱- معانی الاخبار/ ص ۲۹۷؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۰؛ مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۲۹؛ روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۴۵

۲- مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۲۹؛ المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۵۰

۳- تفسیر نور/ ج ۸/ ص ۳۵

حضور در حج و رسیدن به منافع آن باید با فقرزدایی همراه باشد و اجتماع اغنیا در حج نباید آنان را از تهیدستان غافل کند. (۱)

لزوم تقصیر در حج

«ثم ليقضوا تفثهم و اليوفوا نذورهم و ليطوفوا بالبيت العتيق» (۲)

ترجمه

سپس، باید آلودگی هایشان را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند؛ و بر گرد خانه ی گرامی کعبه، طواف کنند.

تفسیر

این آیه به بخش دیگری از مناسک حج اشاره می کند: بعد از آن، آلودگی ها را از خود برطرف سازند و هرچیزی را که به خاطر احرام در بدن پیدا شده مانند مو و ناخن و امثال آن باید زایل شود و این کنایه از بیرون شدن از احرام است و به نذرهای خود وفا کنند مانند نذرهایی که حاجی برای رفتن به حج می کند و بر گرد خانه عتیق طواف نمایند یعنی طواف نساء را بجا آورند که آخرین عمل حج است و بعد از آن تمام محرمات حلال می شود. (۳)

تفث به گفته بسیاری از مفسران به معنای چرک و کثافت و زوائد بدن همچون

۱- نمونه/ ج ۱۴ ص ۸۲؛ راهنما/ ج ۱۱ ص ۵۶۰-۵۶۳؛ تفسیر نور/ ج ۸ ص ۳۵

۲- حج/ ۲۹

۳- نمونه/ ج ۱۴ ص ۸۵

ناخن و موهای اضافی است. (۱) در روایات نیز به گرفتن ناخن و پاکیزه کردن بدن و تراشیدن سر تفسیر شده است. (۲)

در حدیثی امام صادق علیه السلام جمله «لیقضوا تفثهم» را تفسیر به ملاقات امام کرد و هنگامی که راوی از این مسئله توضیح خواست و اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن کرد، امام فرمود: قرآن ظاهر و باطنی دارد، یعنی مسئله ملاقات با امام در اینجا مربوط به باطن آیه است. (۳)

در این که منظور از طواف واجب آیا طواف اول و طواف زیارت است یا طواف نساء دو قول ذکر شده است و لکن تفسیر آن به طواف نساء قوی تر به نظر می رسد (۴) چنانکه این معنا در حدیثی از امام صادق علیه السلام بیان شده است.

نکته ها

۱. اعمال عید قربان

در روز عید قربان در سرزمین مناسه عمل واجب است: الف. پرتاب هفت سنگ ریزه به جمره عقبه. ب. قربانی که در آیه ۲۸ به آن اشاره شد. ج. تراشیدن سر و یا کوتاه کردن مو و ناخن که در این آیه بیان شده است. (۵) ۲. وجه نامگذاری کعبه به بیت عتیق

مفسرین در نامگذاری کعبه به عتیق وجوهی ذکر کرده اند:

۱- مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۳۰؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۱؛ کشاف/ ج ۳/ ص ۱۵۳

۲- مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۳۰؛ تفسیر نمونه/ ج ۱۴/ ص ۸۶

۳- نورالثقلین/ ج ۳/ ص ۴۹۲

۴- فتح القدیر/ ج ۳/ ص ۴۴۹؛ مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۳۰؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۱؛ نمونه/ ج ۱۴/ ص ۸۷؛ صافی/ ج ۳/ ص ۳۷۷

۵- تفسیر نور/ ج ۸/ ص ۳۷

۱. خانه کعبه از قید تملک مردم آزاد می باشد و قابل تملک برای احدی نیست. چنانکه امام محمد باقر علیه السلام در وجه تسمیه کعبه به عتیق می فرماید: «لأنه بیت حر عتیق من الناس و لم یملکه احد» (۱). این خانه از تسلط جبارین آزاد است و هیچ جباری قصد تخریب آن را نکرد مگر این که هلاک شد. چنانکه در داستان ابرهه و سوره فیل به آن اشاره شده است. در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «أما سمی البیت العتیق لأنه لم یظهر علیه جبار» (۲). این بیت عتیق نامیده شد بخاطر آنکه هیچ جباری بر آن غلبه و استیلا نمی یابد.

۳. از طوفان نوح آزاد شده زیرا این طوفان بنا بر قولی تمام روی زمین را فرا گرفت و تنها مکان کعبه در زیر آب فرو نرفت. روایتی از امام صادق علیه السلام این وجه را تأیید می کند:

«سمی البیت العتیق لأنه اعتق من الغرق» (۳). بخاطر قدمت آن است، زیرا کعبه اولین خانه ای می باشد که برای عبادت خدا ساخته شده است: «انّ اول بیت وضع للناس للذی بیکه مبارکاً» (۴). وفای به نذر

مقصود از وفای به نذر آن است که بسیاری از مردم نذر می کردند که در صورت توفیق برای حج علاوه بر مناسک حج قربانی های اضافی و صدقات و کارهای خیری انجام دهند و گاه می شد که بعد از رسیدن به مقصد نذرهای خود را به دست فراموشی می سپردند. قرآن تأکید می کند که در وفای به نذر کوتاهی نکنند (۵).

۱- برهان/ ج ۳/ ص ۲۵/۹۰

۲- تفسیر ابن کثیر/ ج ۳/ ص ۱۸۹

۳- برهان/ ج ۳/ ص ۲۷/۹۰

۴- آل عمران/ ۹۶

۵- روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۴۶؛ فتح القدر/ ج ۳/ ص ۴۴۹؛ مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۳۰؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۱؛ نمونه/ ج ۱۴/ ص ۸۷

رعایت دستورات الهی در حج

«ذلک و من یعظم حرّمات اللّٰه فهو خیر له عند ربّه و احلّت لکم الانعام الاّ ما یتلی علیکم فاجتنبوا الرّجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزّور* حنفاء لله غیر مشرکین به و من یشرک باللّٰه فکأنّما خرّ من السّماء فتخطفه الطّیر او تهوی به الرّیح فی مکانٍ سحیق» (۱).

ترجمه

(مناسک حج) این است؛ و هر کس برنامه های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است. و چهارپایان برای شما حلال شده، مگر آنچه (ممنوع بودنش) بر شما خوانده می شود. از بت های پلید اجتناب کنید، و از سخن باطل پرهیزید. «۳۰» (برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشد. هیچ گونه همتایی برای او قائل نشوید. و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده، و پرندگان (در وسط هوا) او را می ربایند؛ و یا تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می کند. «۳۱»

تفسیر

آنچه ما برای ابراهیم و مردم بعد از وی بعنوان مناسک حج تشریح کردیم همین است که گفته شد، بعد می فرماید و هر کس برنامه های الهی را بزرگ شمارد و احترام آن را حفظ کند برای او نزد پروردگارش بهتر است و روشن است که (حرّمات) در اینجا اشاره به

اعمال و مناسک حج است و ممکن است احترام خانه کعبه خصوصاً و حرم مکه عموماً نیز به آن افزوده شود بنابراین تفسیر آن بخصوص محرّمات یعنی آنچه از آن نهی شده بطور کلی یا تمام واجبات خلاف ظاهر آیات است.

بعد می فرماید چهارپایان برای شما حلال شده مگر آنچه دستور منعی برای شما خوانده می شود که ممکن است منظور تحریم قربانیانی باشد که برای غیر خدا ذبح می شوند (آنطور که عادت مشرکین بود) و ممکن است منظور این باشد که برای محرم صید کردن حرام است. در پایان آیه ۳۰ دو دستور از مراسم حج را بیان می کند که مبارزه ای با سنن جاهلی است، اولاً از بت ها اجتناب کنید چون آن ها پلید هستند، ثانیاً از سخنان باطل و بیهوده پرهیزید.

مراسم حج و گفتن لبیک را در حالی انجام دهید که قصد و برنامه شما خالص و برای خدا باشد و هیچگونه شرکی در آن راه نیابد، به عبارت دیگر اخلاص و قصد قربت محرک اصلی در حج و سایر عبادات باشد.

هرکس شریکی برای خدا قائل شود مانند کسی است که از آسمان سقوط کرده و پرندگان در وسط هوا او را می ربایند و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند، یعنی انسان غیر موحد بدون ستون و پایگاه است که یا طعمه دیگران می شود یا به تنهایی مرگبار و دوری کامل از حق و حقیقت گرفتار خواهد شد. (۱)

منظور از اجتناب از قول زور، پرهیز از هرگونه گفتار باطل و بیهوده است و تفسیر آن به تلخیص مشرکان «لبیک لا شریک الا شریکاً هو لک تملکه و ما ملک» یا دروغ یا شهادت

باطل از قبیل بیان مصداق است. (۱) نکته ها

۱. مناسک حج عبارت است از احرام و طواف و نماز و قربانی و اخلاص و اجتناب از شرک.

(ذلک) اشاره به امور یاد شده است. (۲) ۲. تعظیم شعائر الهی

تعظیم شعائر الهی به این است که محرّمات یعنی دستورات الهی اعم از واجبات و محرّمات در مورد حج را انسان رعایت کند و از آن تعدی نکند. (۳) ۳. استفاده از گوشت چهارپایان

استفاده از گوشت چهارپایان مانند شتر و گاو و گوسفند مانعی ندارد جز آنچه را خداوند حرام کرده است مانند ذبح حیوان بدون بسم الله گفتن یا روبه قبله نبودن یا صید در حال احرام و منخنقه و موقوذه که در سوره مائده بیان شده است «الّا ما يتلى عليكم». (۴)

۴. پرهیز از هر گونه بت پرستی

پرهیز از هر گونه بت پرستی و هر گونه گفتار باطل لازم است. تفسیر اوّثان به شطرنج که در برخی از روایات آمده از قبیل بیان مصداق مفهوم کلی است. (۵)

- ۱- مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۳۱؛ نمونه/ ج ۱۴/ ص ۸۹؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۳؛ صافی/ ج ۷/ ص ۳۷۷
- ۲- المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۵۲؛ فتح القدر/ ج ۳/ ص ۴۵۱
- ۳- المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۵۲؛ فتح القدر/ ج ۳/ ص ۴۵۱؛ نمونه/ ج ۱۴/ ص ۸۹؛ مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۳۱
- ۴- اطیب البیان/ ج ۹/ ص ۲۹۶؛ کشاف/ ج ۳/ ص ۱۵۴؛ فتح القدر/ ج ۳/ ص ۴۵۱
- ۵- نمونه/ ج ۱۴/ ص ۹۱؛ روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۴۸

۵. علت وجوب اجتناب از بت پرستی

جهت این که حکم اجتناب را معلق بر رجس کرده بعد کلمه (من الاوثان) را ذکر کرده آن است که به علت حکم نیز اشاره کند یعنی علت وجوب اجتناب این است که اوثان رجس و پلید هستند و جهت اینکه اجتناب را معلق به اوثان کرده، نه به عبادت آن است که مبالغه در اجتناب را برساند. (۱) ۶. معنای حنیف

اعمال حج باید به دور از هرگونه شرکی انجام شود. حنفاء جمع حنیف به معنی کسی که از انحراف و گمراهی به استقامت و اعتدال تمایل پیدا کند و در صراط مستقیم گام بردارد. (۲) ۷. حنیف به معنای دین حق و فطرت توحیدی است، چنانکه قرآن کریم می فرماید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (۳) و درباره ابراهیم علیه السلام می فرماید: «ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً و ما كان من المشركين» (۴) و این معنا در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

۸. در آیه شریفه شخص مشرک را در شرک ورزیدن و شکار شیطان شدنش را تشبیه به کسی کرده که از آسمان سقوط می کند و عقاب لا شخور او را به سرعت می گیرد یا باد او را به مکانی بسیار دور پرتاب می کند. (۵)

۱- المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۵۳؛ کشاف/ ج ۳/ ص ۱۵۴

۲- نمونه/ ج ۱۴/ ص ۹۴؛ فتح القدير/ ج ۳/ ص ۴۵۱

۳- روم/ ۲۹

۴- آل عمران/ ۶۰؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۳؛ جامع الاحکام/ ج ۱۲/ ص ۵۵؛ صافی/ ج ۳/ ص ۳۷۷

۵- المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۵۴؛ جامع الاحکام/ ج ۱۲/ ص ۵۶؛ روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۵۰

تعظیم شعائر حج نشانه تقوای قلب

«ذلک و من یعظم شعائر اللّٰه فأنّھا من تقوی القلوب* لکم فیها منافع الی اجل مسمی ثمّ محلّھا الی البیت العتیق» (۱).

ترجمه

این است (مناسک حج)؛ و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه ی تقوای دل هاست. «۳۲» در آن (حیوانات قربانی)، منافی برای شماسست تا زمان معینی [روز ذبح آن ها]؛ سپس محل آن، خانه ی قدیمی و گرامی (کعبه) است. «۳۳»

تفسیر

مناسک حج این گونه است و کسی شعائر و نشانه های خدا را بزرگ می شمارد و به آن ها احترام می گذارد که اعمالش برخاسته از تقوای دل باشد. یعنی حقیقت تقوا امری معنوی و مربوط به دل است.

یکی از شعائر خدا در مناسک حج مربوط به شتر (یا گاو و گوسفند) قربانی است.

گروهی از مسلمین عقیده داشتند که از شتر قربانی هیچ بهره ای نباید گرفت تا موقع ذبحش برسد اما آیه می فرماید برای شما در این شتران منافی وجود دارد مانند سوار شدن یا نوشیدن شیر آن ها تا زمانی که باید قربانی شوند (محل) اسم زمان و به معنای وقت حلول و سررسید مدت است، محل آن، خانه کعبه آن خانه قدیمی و گرامی است.

یعنی اگر قربانی مربوط به حج باشد باید در منا ذبح شود و اگر برای عمره مفرده است باید در مکه قربانی شود که آیه با بیان بیت عتیق به هردو نوع اشاره می کند.

بهره برداری مادی از شتر مانند سوار شدن، حمل بار و دوشیدن شیر تا زمانی است که شتر به قربنگاه برسد (محل) اسم زمان و به معنای وقت حلول و سررسید مدت است. (۱) نکته ها

۱. حقیقت تقوی

اضافه تقوی به قلوب اشاره به این است که حقیقت تقوی امری است معنوی و قائم به قلب است، پس تقوا قائم به اعمال که عبارت از حرکات و سکنات بدنی نیست زیرا حرکات و سکنات بدنی در طاعت و معصیت مشترک است مانند دست زدن به بدن جنس مخالف در نکاح و زنا یا بی جان کردن در جنایت و قصاص یا نماز برای خدا و ریا. پس اگر یکی حلال است و دیگری حرام، یکی زشت و یکی معروف، بخاطر همان امر معنوی و درونی است. (۲) ۲. نمونه های تعظیم شعائر الهی

از جمله نمونه های تعظیم شعائر الهی سعی بین صفا و مروه است «انَّ الصَّيْفَا وَالْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ» و دیگر قربانی کردن شتر است که می فرماید: «و البدن جعلناها لكم من شعائر الله».

-
- ۱- کشف/ ج ۳ ص ۱۵۷؛ المیزان/ ج ۱۴ ص ۵۵۶؛ جامع الاحکام/ ج ۱۲ ص ۵۶؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳ ص ۳۵؛ روح المعانی/ ج ۱۷ ص ۱۵۲؛ نمونه/ ج ۱۴ ص ۹۶
- ۲- المیزان/ ج ۱۴ ص ۵۵۶

برای تبیین رابطه تعظیم شعائر و تقوای دل باید گفت: عناوین بر دو قسم است:

۱. عناوین غیر قصديه عبارت است از: آن عناوینی که در تحقق آن ها نیازی به قصد نیست مانند طهارت که با ازاله نجاست و شستن محل بدون قصد تطهیر حاصل می شود و یا عناوین دیگر مانند قیام و قعود.

۲. عناوین قصديه: صرف عمل بدون قصد موجب صدق عنوان نمی شود، بلکه تحقق عنوان متوقف بر قصد است، مانند رکوع، هر خم شدنی رکوع نیست بلکه تحقق آن نیاز به قصد دارد. با توجه به این نکته به خوبی دانسته می شود تعظیم از عناوین قصديه است پس حرکت های معمول و متعارف هنگامی نشانه تعظیم و احترام خواهد بود که توأم با قصد باشد، مثلاً دست بر سینه گذاشتن اگر به قصد تواضع و تعظیم باشد عنوان تواضع بر آن صدق می کند ولی اگر بخاطر درد ففسه سینه باشد مسلماً عنوان تعظیم ندارد.

بنابراین آنان که به تعظیم شعائر الهی تظاهر می کنند ولی در باطن چنین قصدی ندارند در حقیقت تعظیم شعائر نکرده اند، زیرا تعظیم شعائر رابطه مستقیم با تقوای دل دارد یعنی تعظیم شعائر الهی نشانه وجود تقوای دل ها است و آنکه باتقوا باشد آنچه را نشانی از خدا دارد بزرگ داشته و حرمت او را نگه می دارد. به تعبیر دیگر تقوای دل منشأ تقوای اعضا است و تعظیم شعائر ناشی از تقوای دلها می باشد. (۱)

قربانی در حج

«و لکلّ امّه جعلنا منسکاً لیدکروا اسم اللّٰه علی ما رزقهم من بهیمه الانعام فالهکم اله واحد فله اسلموا و بشرّ المخبتین* الذین اذا ذکر اللّٰه وجلت قلوبهم و الصّابرین علی ما اصابهم و المقیمی الصلاه و ممّا رزقناهم ینفقون» (۱)

ترجمه

برای هر امتی قربان گاهی قرار دادیم، تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهارپایانی که به آنان روزی داده ایم ببرند، و خدای شما معبود واحدی است؛ در برابر (فرمان) او تسلیم شوید. و بشارت ده متواضعان و تسلیم شوندگان را. «۳۴» همان ها که چون نام خدا برده می شود، دل هایشان پر از خوف (پروردگار) می گردد؛ و شکیبایان در برابر مصیبت هایی که به آنان می رسد؛ و آن ها که نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند. «۳۵»

تفسیر

این منحصر به پیروان ابراهیم نیست که مراسم قربانی برای خدا دارند، بلکه برای قبل از آن ها نیز مقرر شده بود، امت هایی که ایمان داشتند اجازه داشتند تا آنان نیز مانند شما نام خدا را بر چهارپایانی که به آن ها روزی دادیم ببرند. اساساً قربانی کردن یک عمل خرافی نیست بلکه وقتی به نام خدا صورت بگیرد سمبلی از آمادگی انسان برای فداکاری

و قربانی شدن در راه او و از دست دادن سرمایه هایش است، بعلاوه اینکه طریقه ای برای اطعام فقرا نیز هست. حال که خدای شما همان خدایی است که برای امت های گذشته نیز احکام شما را تشریح کرد، پس بدانید معبود شما و آن امت ها یکی است، لذا اسلام بیاورید و تسلیم او شوید و اعمالتان را فقط برای تقرب جستن به او انجام دهید که در این صورت از «مخبتین» خواهید بود که آیه ۳۵ آن را توضیح می دهد.

آیه ۳۵ چهار صفت برای مخبتین ذکر می کند، اولاً وقتی نام خدا برده می شود دل هایشان مملو از خوف پروردگار می گردد، البته این خوف نه به واسطه تردید در رحمت خدا یا ترس بی مورد از غضب الهی است بلکه به جهت مسؤولیت هایی است که احتمالاً در انجام آن کوتاهی کرده اند. با درک مقام و عظمت الهی دچار خوف می شوند. ثانیاً در برابر حوادث و مصائب صابرند و به واسطه مشکلات هیچگاه از طریق حق منحرف نشده و دچار یأس و کفران و فرار از مسؤولیت نمی شوند. ثالثاً نماز را برپا می دارند، لذا ارتباطشان با خالق جهان محکم است. رابعاً از روزی های خدا انفاق می کنند و در نتیجه پیوندشان با خلق خدا نیز مستحکم است. (۱) نکته ها

۱. تکلیف قربانی از احکام مشترک تمامی ادیان آسمانی است «و لکلّ امّه جعلنا منسکاً».

۲. معنای منسک

راغب در مفردات می گوید: «نسک» به معنای عبادت است و «ناسک» به معنای

عابد است و مناسک حج یعنی مواقعی که این عبادت در آنجا جمع می شود یا به معنای خود این اعمال است. «منسک» به معنای مصدر میمی و اسم زمان و مکان هر سه می آید. مرحوم علامه طباطبایی قدس سره می فرماید: «منسک» در آیه شریفه مصدر میمی و به معنای عبادت است، عبادتی که مشتمل بر قربانی و ذبح نیز هست. و لکن نویسندگان تفسیر نمونه بر آنند که «منسک» به معنای خصوص قربانی است. (۱) ۳. یاد نام خدا در تمام ادیان

ذکر نام خدا به هنگام ذبح اختصاصی به امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد بلکه در تمام امت ها این امر مشروع بوده است «و لکلّ امة جعلنا منسکاً لیدکروا اسم الله...» (۲) ۴. وجوب ذکر نام خدا هنگام قربانی

ذکر نام خدا به هنگام ذبح و قربانی امری واجب است «لیذکروا اسم الله...» چنانکه این معنا در آیه ۳۶ حج نیز بیان شده است. ۵. شیوه بندگی خدا تنها باید از طریق وحی باشد «جعلنا منسکاً».

۶. قربانی و سپاسگزاری از نعمت حق

مراسم قربانی عبادت خدا و سپاسگزاری در برابر نعمت های اوست «جعلنا منسکاً... علی ما رزقهم الله من بهیمه الانعام».

۷. ارزش نام خدا

نام خداوند به قدری دارای ارزش است که اگر هنگام ذبح حیوان بر زبان جاری شود، گوشت آن حیوان حلال و گرنه حرام خواهد بود. (۳)

۱- المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۵۶؛ نمونه/ ج ۱۴/ ص ۱۰۲؛ روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۵۳

۲- مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۳۴

۳- تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۵

۸. حج و اوصاف ارزشمند

اوصافی که در آیه شریفه در تفسیر (مخبتین) آمده مانند ترس از خدا و صبر و بپا داشتن نماز و انفاق، همه اینها در حج وجود دارد. (۱) ۹. تسلیم بودن برای رضای خدا

جز برای خداوند نباید تسلیم بود، تقدیم (له) بر (اسلموا) مفید حصر است.

رسیدگی به محرومان در حج

«و البدن جعلناها لكم من شعائر الله لكم فيها خير فاذكروا اسم الله عليها صواف فاذا وجبت جنوبها فكلوا منها و اطعموا القانع والمعتر كذلك سخرناها لكم لعلكم تشكرون* لن ينال الله لحومها و لا دماؤها و لكن يناله التقوى منكم كذلك سخرها لكم لتكبروا الله على ما هديكم و بشر المحسنين» (۲)

ترجمه

و شترهای چاق و فربه را (در مراسم حج) برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن ها برای شما خیر و برکت است؛ نام خدا را (هنگام قربانی کردن) در حالی که به صف ایستاده اند بر آن ها ببرید؛ و هنگامی که پهلوهایشان آرام گرفت (و جان دادند)، از گوشت

۱- روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۵۵؛ المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۵۷؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۶؛ جامع الاحکام/ ج ۱۲/ ص ۶۰

۲- حج/ ۳۶-۳۷

آن‌ها بخورید، و مستمندان قانع و فقیران را نیز از آن اطعام کنید این گونه ما آن‌ها را مسخرتان ساختیم، تا شکر خدا را به جا آورید. «۳۶» نه گوشت‌ها و نه خون‌های آن‌ها، هرگز به خدا نمی‌رسد. آنچه به او می‌رسد، تقوا و پرهیزکاری شماست. این گونه خداوند آن‌ها را مسخر شما ساخته، تا او را به خاطر آن که شما را هدایت کرده است بزرگ بشمرید؛ و بشارت ده نیکوکاران را. «۳۷»

تفسیر

و شترهای چاق را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم، در آن‌ها برای شما خیر و برکت است. اگر شتر چاق و درشت از شعائر الهی خوانده شده به اعتبار این است که برای خدا قربانی شده لذا ادامه می‌دهد که وقتی هنگام قربانی شدن ایستاده و دست و پاهایشان بسته است، نام خدا را هنگام قربانی کردن آن‌ها، در حالی که به صف ایستاده اند ببرید و هنگامی که با پهلو به زمین افتادند و آرام گرفتند و جان دادند از گوشت آن‌ها بخورید و مستمندان قانع و فقیران معتر را نیز از آن اطعام کنید. در انتهای آیه ۳۶ می‌فرماید خدا اینچنین حیوانی با آن بزرگی و قدرت را تسلیم شما می‌کند تا بتوانید او را به راحتی مسخر کنید، آیا نباید شکر این را بجا آورد؟

ممکن است کسی تصور کند که از خون و گوشت این قربانی‌ها بهره‌ای به خدا می‌رسد یا توهم کند که اگر بهره‌ای از این گوشت‌ها به خدا نمی‌رسد پس چرا امر به قربانی کردن می‌کند؟ جواب می‌دهد که این درست است که هرگز از گوشت‌ها و خون‌های آن‌ها چیزی به خدا نمی‌رسد، لیکن این قربانی‌ها تقوا و آثار معنوی برای آورنده‌اش دارد و این صفات و آثار معنوی است که به سوی خدا صعود می‌کند و صاحبش را به خدا نزدیک

می کند، آنقدر نزدیک که دیگر حجابی بین او و خدا نماند. خدا آن حیوان را اینچنین برای شما مسخر نمود تا همان تسخیر و وسیله هدایت شما به سوی اطاعت و تقرب به او شود و بتوانید با قربانی کردن آن و در هنگام ذبح به یاد عظمت او و کبریایی خدا بیفتید و او را در برابر هدایت به چنین عبادتی و کسب رضای او و ثوابش تکبیر گویند. در آخر می فرماید نیکوکاران را بشارت ده، همانهایی را که چنین اعمال نیکی انجام می دهند و در راه خدا انفاق می کنند و از هیچ احسانی دریغ ندارند. (۱)

قانع؛ فقیری است که به آنچه به او برسد راضی و قانع باشد و شکر خدای را بجا آورد و سؤال نکند. (۲)

معتز؛ آن فقیری است که بر خلاف قانع خود را طلبکار می داند و از مردم سؤال می کند و زمانی که به او کمکی می شود قانع نیست و تقاضای بیشتر دارد. (۳)

مفسرین اختلاف نظر دارند در اینکه امر در «فکلوا منها» دلالت بر وجوب دارد یا استحباب و یا اباحه؟ بعضی گفته اند امر در «کلوا» برای اباحه و امر در «اطعموا» برای وجوب است. شیخ طبرسی می گوید این امر به معنی اذن و جواز است نه وجوب، زیرا مردم جاهلیت خوردن گوشت قربانی را بر خود حرام می دانستند. «الامر عقیب الحظر یدلّ علی الاباحه» امر پس از منع دلالت بر اباحه می کند.

۱- نمونه/ ج ۱۴/ ص ۱۰۶- ۱۱۰

۲- مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۳۷؛ نورالثقلین/ ج ۳/ ص ۴۹۸؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۷؛ تبیان/ ج ۷/ ص ۲۸۳؛ جامع الاحکام/ ج ۱۲/ ص ۶۴؛ روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۵۷

۳- برهان/ ج ۳/ ص ۹۲

۱. انتخاب قربانی

در بزرگداشت شعائر الهی، شتر چاق و سالم انتخاب کنید. (والبدن) (بدن) جمع بدنه به معنای شتر سالم و چاق است. (۱) ۲. بهترین روش قربانی

بهترین روش قربانی شتر نحر آن در حال ایستاده است. (صواف) حیوانی است که زانوی خود را صاف نگهداشته است. (۲) ۳. زمان استفاده از قربانی

تا روح در بدن حیوان وجود دارد، استفاده از آن حرام است (وجوب) مصدر (وجبت) به معنای سقوط و افتادن است و (جنوب) نیز جمع (جنب) و به معنای پهلو است یعنی وقتی شتران افتادند و به پهلو غلطیدند (جان دادند) از گوشت آن استفاده کنید. گفنتی است که عرب جاهلی گمان می کرد که قربانی مال خدایان است و استفاده از آن ممنوع است، خداوند در این آیه برای گمان خط بطلان کشیده است. (۳) ۴. شکر نعمت

رام بودن و مسخر بودن حیوانات، خوردن گوشت قربانی و اطعام به دیگران از جمله نعمت های الهی است که باید سپاسگزاری شود «لعلکم تشکرون». (۴)

۱- المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۵۷

۲- مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۱۳۷؛ المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۵۷؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۷؛ جامع الاحکام/ ج ۱۲/ ص ۶۱؛ روح المعانی/ ج ۱۷/ ص ۱۵۶

۳- کشاف/ ج ۳/ ص ۱۵۸؛ المیزان/ ج ۱۴/ ص ۵۵۷

۴- کشاف/ ج ۳/ ص ۱۵۹

۵. نگرستن به باطن عمل

ضمیر لحومها و دماؤها به (بدن) برمی گردد، یعنی هرگز گوشت ها و خون های شتران قربانی به خدا نخواهد رسید، آیه هشداری است به همه مؤمنان که خداوند به پیکر و ظاهر عمل نمی نگرد بلکه به نیت و باطن عمل می نگرد.

۶. حج و مناسک آن جلوه آشکار هدایت است و اگر لطف الهی نباشد انسان ها گمراه می شوند.

۷. انجام مناسک حج انسان را در زمره نیکوکاران قرار می دهد «و بشر المحسنین» (۱).

۸. علت تقدیم قانع بر معتر

تقدیم قانع بر معتر بدان لحاظ است که معتر هیچگاه گرسنه نمی ماند چون بدون هیچ پروایی دست نیاز بسوی مردم دراز کرده و حتی گاهی بیش از حد نیاز مطالبه می کند. ولی قانع بخاطر آبرومندی و خویشترانداری از کسی سؤال نمی کند و نیاز خویش را اظهار نمی دارد ولذا انسان باید در مرحله اول به اینگونه افراد برسد و آنان را تأمین نماید.

۹. مساوات میان متمکن و مستمند

نکته ظریفی در اینجا هست و آن اینکه امر در «کلوا منها» بنا بر مشهور ظهور در استحباب دارد، یعنی بایسته و شایسته است حاجی مقداری از قربانی بخورد و شاید این امر بدان جهت باشد که فقرا در این رابطه احساس حقارت نکنند و از سوی دیگر بیانگر نوعی مساوات بین طبقات متمکن و مستمند جامعه باشد. در هر حال مشهور آن است که قربانی باید سه قسمت شود: یک قسمت آن اطعام به اهل و عیال، قسمت دوم به فقرا

۱- تفسیر کبیر/ ج ۲۳/ ص ۳۸؛ راهنما/ ج ۱۱/ ص ۵۸۸؛ تفسیر نور/ ج ۸/ ص ۴۶

(قانع و معتر) اعطا شود و قسمت سوم به دوستان و نزدیکان اهدا گردد. (۱)

حضرت ابراهیم علیه السلام و قربانی در راه خدا

«فبشّرناه بغلامٍ حلیمٍ* فلمّا بلغ معه السّعی قال یا بنی ائی اری فی المنام انّی اذبحک فانظر ماذا ترى قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصّیبرین* فلمّا اسلما و تلّه للجبین* و نادیناه ان یا ابراهیم* قد صدّقت الرؤیا انّا کذلک نجزی المحسنین* انّ هذا لهو البلاء المبین* و فدیناه بذبح عظیم* و ترکنا علیه فی الآخِرین* سلام علی ابراهیم». (۲)

ترجمه

ما او [/ ابراهیم] را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم. « ۱۰۱ » هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت: «پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، نظر تو چیست؟» گفت: پدرم! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت. « ۱۰۲ » هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد، « ۱۰۳ » او را ندا دادیم که: «ای ابراهیم! « ۱۰۴ » آن رؤیا را تحقق بخشیدی (و به مأموریت خود عمل کردی).» ما این گونه، نیکوکاران را جزا می دهیم. « ۱۰۵ » این مسلماً همان امتحان آشکار است. « ۱۰۶ » ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم، « ۱۰۷ » و نام

۱- برهان/ ج ۳/ ص ۹۲؛ مجمع البیان/ ج ۴/ ص ۸۶

۲- صافات/ ۱۰۱- ۱۰۹

نیک او را در امت های بعد باقی نهادیم. «۱۰۸» سلام بر ابراهیم! «۱۰۹»

تفسیر

ابراهیم علیه السلام در قربانگاه

ابراهیم علیه السلام بعد از ادای رسالت خویش در بابل از آنجا هجرت کرد و نخستین تقاضایش از پروردگار این بود که فرزند صالحی به او عطا فرماید زیرا تا آن روز صاحب فرزند نشده بود.

نخستین آیه مورد بحث سخن از اجابت این دعای ابراهیم به میان آورده است و می گوید: ما او را به نوجوانی حلیم و بردبار و پر استقامت بشارت دادیم «فبشّرناه بغلام حلیم».

در واقع سه بشارت در این جمله جمع شده است: بشارت تولد فرزندی پسر و بشارت رسیدن او به سنین نوجوانی و بشارت به صفت والای حلیم. سرانجام فرزند موعود ابراهیم طبق بشارت الهی متولد شد و قلب پدر را که در انتظار فرزندی صالح سال ها چشم به راه بود روشن ساخت، دوران طفولیت را پشت سر گذاشت و به سن نوجوانی رسید.

در اینجا قرآن می گوید: هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید «فلما بلغ معه السعی» یعنی به مرحله ای رسید که می توانست در مسائل مختلف زندگی همراه پدر تلاش و کوشش کند و او را یاری دهد.

بعضی «سعی» را در اینجا به معنی عبادت و کار برای خدا دانسته اند، البته سعی مفهوم وسیعی دارد که این معنی را نیز شامل می شود ولی منحصر به آن نیست و تعبیر

«معه» (با پدرش) نشان می دهد که منظور معاونت پدر در امور زندگی است. (۱)

به هر حال به گفته جمعی از مفسران، فرزندش در آن وقت ۱۳ ساله بود که ابراهیم خواب عجیب و شگفت انگیزی می بیند که بیانگر شروع یک آزمایش بزرگ دیگر در مورد این پیامبر عظیم الشان است، در خواب می بیند که از سوی خداوند به او دستور داده شد تا فرزند یگانه اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد.

ابراهیم علیه السلام از خواب بیدار شد، می دانست که خواب پیامبران واقعیت دارد و از وسوسه های شیطانی دور است، اما با این حال دو شب دیگر همان خواب تکرار شد که تأکیدی بود بر لزوم این امر و فوریت آن.

می گویند نخستین بار در شب «تروییه» (شب هشتم ماه ذی الحجه) این خواب را دید و در شب های «عرفه» و شب «عید قربان» (نهم و دهم ذی الحجه) خواب تکرار گردید، لذا برای او کمترین شکی باقی نماند که این فرمان قطعی خدا است. (۲)

ابراهیم علیه السلام که بارها از کوره داغ امتحان الهی سرفراز بیرون آمده بود، این بار نیز باید دل به دریا بزند و سر بر فرمان حق بگذارد و فرزندش را که یک عمر در انتظارش بوده و اکنون نوجوانی برومند شده است با دست خود سر ببرد!

ولی باید قبل از هر چیز فرزند را آماده این کار کند. رو به سوی او کرد و گفت: فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم، بنگر نظر تو چیست؟ «قال یا بنی ائی اری فی المنام ائی اذبحک فانظر ماذا تری» فرزندش که نسخه ای از وجود پدر ایثارگر بود و درس صبر و استقامت و ایمان را در همین عمر کوتاهش در مکتب او خوانده بود با آغوش باز و از

۱- مجمع البیان/ ج ۷/ ص ۷۰۶

۲- نمونه/ ج ۱۹/ ص ۱۱۱؛ جامع الاحکام/ ج ۱۵/ ص ۱۰۱-۱۰۲

روی طیب خاطر از این فرمان الهی استقبال کرد و با صراحت و قاطعیت گفت: پدرم هر دستوری به تو داده شده است اجرا کن «قال یا ابت افعل ما تؤمر» و از ناحیه من فکر تو راحت باشد که به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت «ستجدنی ان شاء الله من الصّابرين».

هنگامی که هردو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین فرزند را بر خاک نهاد ...

«فلما اسلما و تلّه للجبین» (۱).

بعضی گفته اند منظور از جمله «تلّه للجبین» این بود که پیشانی پسر را به پیشنهاد خودش بر خاک نهاد، مبادا چشمش در صورت فرزند بیفتد و عواطف پدری به هیجان درآید و مانع اجرای فرمان خدا شود! (۲).

به هر حال ابراهیم صورت فرزند را بر خاک نهاد و کارد را به حرکت در آورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذارد در حالی که روحش در هیجان فرورفته بود و تنها عشق خدا بود که او را در مسیرش بی تردید پیش می برد، اما کارد برنده در گلوی لطیف فرزند کمترین اثری نگذارد!

ابراهیم در حیرت فرورفت، بار دیگر کارد را به حرکت در آورد ولی باز کارگر نیفتاد.

آری ابراهیم «خلیل» می گوید: ببر! اما خداوند «جلیل» فرمان می دهد ببر! و کارد تنها گوش بر فرمان او دارد.

این جاست که قرآن با یک جمله کوتاه و پرمعنی به همه انتظارها پایان داده و می گوید: در این هنگام او را ندا دادیم که ای ابراهیم «و نادیناه ان یا ابراهیم».

۱- روح المعانی / ج ۲۳ / ص ۱۳۰

۲- مجمع البیان / ج ۷ / ص ۷۰۷؛ روح المعانی / ج ۲۳ / ص ۱۳۰؛ کشف الاسرار / ج ۲۳ / ص ۲۹۱

آنچه را در خواب مأموریت یافتی انجام دادی «قد صدقت الرؤیا»، ما اینگونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم «أنا كذلك نجزي المحسنين».

هم به آن ها توفیق پیروزی در امتحان می دهیم و هم نمی گذاریم فرزند دلبندها از دست برود، آری کسی که سرتاپا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حد اعلا رسانده جز این پاداشی نخواهد داشت.

سپس می افزاید این مسلماً امتحان مهم و آشکاری است «ان هذا لهو البلاء المبين». ذبح کردن فرزند با دست خود آن هم فرزندی برومند و لایق برای پدری که یک عمر در انتظار چنین فرزندی بوده کار ساده و آسانی نیست، چگونه می توان دل از چنین فرزندی برکند؟ و از آن بالاتر با نهایت تسلیم و رضا بی آنکه خم به ابرو آورد به امثال این فرمان بشتابد و تمام مقدمات را تا آخرین مرحله انجام دهد به طوری که از نظر آمادگی های روانی و عملی چیزی فروگذار نکند؟ و از آن عجیب تر تسلیم مطلق این نوجوان در برابر این فرمان بود که با آغوش باز و با اطمینان خاطر به لطف پروردگار و تسلیم در برابر اراده او به استقبال ذبح شتافت.

لذا در بعضی از روایات آمده است هنگامی که این کار انجام گرفت جبرئیل (از روی اعجاب) صدا زد «اللَّهُ اكبر»! و فرزند ابراهیم صدا زد «لا اله الا الله و الله اكبر»! و پدر قهرمان فداکار نیز گفت: «اللَّهُ اكبر و لله الحمد»! (۱)

و این شبیه تکبیراتی است که ما روز عید قربان می گوییم، اما برای اینکه برنامه ابراهیم ناتمام نماند و در پیشگاه خدا قربانی کرده باشد و آرزوی ابراهیم برآورده شود، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا بجای فرزند قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم

«حج» و سرزمین «منا» از خود بگذارد، چنانکه قرآن می گوید ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم «و فدیناه بذبح عظیم».

نه تنها خداوند پیروزی ابراهیم را در این امتحان بزرگ در آن روز ستود، بلکه خاطره آن را جاویدان ساخت چنانچه در آیه بعد می گوید: ما نام نیک ابراهیم را در امت های بعد باقی و برقرار ساختیم «و ترکنا علیه فی الآخِرین».

او «اسوه» ای شد برای همه آیندگان و «قدوه» ای برای پاکبازان و عاشقان دلداده کوی دوست و برنامه او را به صورت سنت حج در اعصار و قرون آینده تا پایان جهان جاودان نمودیم. او پدر پیامبران بزرگ، او پدر امت اسلام و پیامبر اسلام بود.

«سلام بر ابراهیم» (آن بنده مخلص و پاکباز باد) «سلام علی ابراهیم»، آری «ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم» «کذلک نجزی المحسنین»، پاداشی به عظمت دنیا، پاداشی جاودان در سراسر زمان، پاداشی درخور سلام و درود خداوند بزرگ!

در تفسیر «حلیم» گفته اند کسی است که در عین توانایی در هیچ کاری قبل از وقتش شتاب نمی کند و در کیفر مجرمان عجله ای به خرج نمی دهد. روحی بزرگ دارد و بر احساسات خویش مسلط است. (۱)

راغب در مفردات می گوید: حلم به معنی خویشتن داری به هنگام هیجان غضب است و از آنجا که این حالت از عقل و خرد ناشی می شود، گاه به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته و گرنه معنی حقیقی حلم همان است که در اول گفته شد و چنانکه در آیات بعد خواهیم دید او مقام حلیم بودن خود را به هنگام ماجرای «ذبح» نشان داد، همانگونه که ابراهیم نیز حلیم بودن خود را در آن هنگام و هم در موقع آتش سوزی آشکار ساخت.

درسنامه باقرآن در مکه و مدینه ؛ ؛ ص ۲۵۳

واژه «غلام» به عقیده بعضی به هر کودکی قبل از رسیدن به سن جوانی گفته می شود و بعضی آن را به کودکی که از ده سال گذشته و هنوز به سن بلوغ نرسیده است اطلاق کرده اند.

از تعبیّرات مختلفی که در لغت عرب آمده می توان استفاده کرد که «غلام» حدفاصل میان «طفل» (کودک) و «شاب» (جوان) است که در زبان فارسی از آن تعبیر به «نوجوان» می کنیم.

«فدینا» از ماده «فدا» در اصل به معنی قرار دادن چیزی به عنوان بلاگردان و دفع ضرر از شخص یا چیز دیگر است، لذا مالی را که برای آزاد کردن اسیر می دهند «فدیه» می گویند و نیز کفاره ای را که بعضی از بیماران به جای روزه می دهند به این نام نامیده می شود.

در این که این قوچ بزرگ چگونه به ابراهیم علیه السلام داده شد بسیاری معتقدند جبرئیل آورد، بعضی نیز گفته اند از دامنه کوه های «منا» سرازیر شد، هرچه بود به فرمان خدا و به اراده او بود.

کلمه «تری» در آیه شریفه به معنای «می بینی» نیست بلکه به معنی «چه نظر میدهی» است. می خواسته بفرماید تو درباره سرنوشت خودت فکر کن و تصمیم بگیر و تکلیف مرا روشن بساز و این جمله خود دلیل است بر اینکه ابراهیم علیه السلام در رؤیای خود فهمیده بود که خداوند متعال او را امر کرده فرزندش را قربانی کند و گرنه صرف اینکه خواب دیده فرزندش را قربانی کند دلیل بر آن نیست که کشتن فرزند برایش جایز باشد.

پس در حقیقت امری که در خواب به او شده به صورت نتیجه امر در برابرش ممثل شده

است و به همین جهت فرزندش را امتحان کرد ببیند او چه جوابی می دهد. (۱) نکته ها

۱. رهایی از دل‌بستگی ها

در راه خدا باید از همه دل‌بستگی ها حتی دل‌بستگی به فرزند دست کشید (فرزندی که حدود یک قرن در انتظارش بوده و با دعا و تضرع او را از خداوند گرفته است. اکنون که رشد کرده و بازویی برای پدر پیرش شده است، باید با دست خویش او را ذبح کند)، «اَنّی اذبحک» (۲).

۲. تسلیم بودن مؤمن

مؤمن تسلیم خداست و در برابر دستورات او بهانه نمی گیرد در حالی که اسماعیل علیه السلام می توانست به پدر بگوید:

الف. این خواب است نه بیداری.

ب. کشتن فرزند حرام است.

ج. امر دلالت بر فوریت ندارد، صبر کن.

د. امر ارشادی است نه مولوی.

بلکه گفت ای پدر! مأموریت الهی را انجام ده. (۳) ۳. بالا بردن انگیزه ها

۱- المیزان/ ج ۱۷/ ص ۲۴۰

۲- تفسیر نور/ ج ۱۰/ ص ۴۹

۳- همان

برای انجام کارها انگیزه‌ها را بالا ببریم، اسماعیل نمی‌گوید «اذبحنی» یا «اقتلنی» تا برای پدر سخت باشد، بلکه می‌گوید: «افعل ما تؤمر» فرمان الهی را انجام بده. (۱) ۴. طلب صبر از خداوند

عمل به وظیفه، صبر و پایداری می‌خواهد و صبر را باید از خداوند طلب کرد «ستجدنی ان شاء الله من الصّابرين». (۲) ۵. حلیم بودن ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام

واژه «حلیم» ۱۵ مرتبه در قرآن مجید تکرار شده و غالباً وصفی است برای خداوند که به صورت توصیفی برای ابراهیم و فرزندش در کلام خدا آمده است و در یک مورد توصیفی است برای شعیب از زبان دیگران. (۳) ۶. مراتب ادب در حضور پروردگار

این تعبیّرات پدر و پسر چقدر پر معنی است و چه ریزه کاری‌هایی در آن نهفته است؟ از یک سو پدر با صراحت مسئله ذبح را با فرزند جوان خویش مطرح می‌کند و از او نظرخواهی می‌کند، برای او شخصیت مستقل و آزادی اراده قائل می‌شود، از سوی دیگر فرزند هم می‌خواهد پدر در عزم و تصمیمش راسخ باشد، نمی‌گوید مرا ذبح کن، بلکه می‌گوید هر مأموریتی داری انجام ده، من تسلیم امر و فرمان او هستم و از سوی سوم مراتب ادب را در پیشگاه پروردگار به عالی‌ترین وجهی نگه می‌دارد، هرگز به نیروی ایمان و اراده و تصمیم خویش تکیه نمی‌کند، بلکه بر مشیت خدا و اراده او تکیه می‌نماید و با این عبارت از او توفیق پایمردی و استقامت می‌طلبد و به این ترتیب هم پدر و هم پسر

۱- همان

۲- همان

۳- المیزان/ ج ۱۷/ ص ۲۴۰؛ نمونه/ ج ۱۹/ ص ۱۱۰

نخستین مرحله این آزمایش بزرگ را با پیروزی کامل می گذرانند.

در این میان چه ها گذشت؟ قرآن از شرح آن خودداری کرده و تنها روی نقاط حساس این ماجرای عجیب انگشت می گذارد. بعضی نوشته اند: فرزند فداکار برای اینکه پدر را در انجام این مأموریت کمک کند و هم از رنج و اندوه مادر بکاهد، هنگامی که او را به قربانگاه در میان کوه های خشک و سوزان سرزمین «منا» آورد، به پدر گفت: پدرم ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی دست و پا نزنم، می ترسم از پاداشم کاسته شود! پدر جان کارد را تیز کن و با سرعت بر گلویم بگذران تا تحملش بر من (و بر تو) آسان تر باشد! پدرم قبلاً پیراهنم را از تن بیرون کن که به خون آلوده نشود چراکه بیم دارم چون مادرم آن را ببیند عنان صبر از کفش بیرون رود.

آن گاه افزود سلامم را به مادرم برسان و اگر مانعی ندیدی پیراهنم را برایش ببر که باعث تسلی خاطر و تسکین دردهای او است چراکه بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و هرگاه دلتنگ شود آن را در آغوش می فشارد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد. (۱) ۷. عظمت ذبح

در اینکه عظمت این ذبح در چه نظر بوده از نظر جسمانی و ظاهری؟ و یا از جهت اینکه فدای فرزند ابراهیم شد؟ و یا از نظر اینکه برای خدا و در راه خدا بود؟ و یا از این نظر که این قربانی از سوی خدا برای ابراهیم فرستاده شد؟ مفسران گفتگوهای فراوانی دارند، ولی هیچ مانعی ندارد که تمام این جهات در ذبح عظیم جمع و از دیدگاه های مختلف دارای عظمت باشد.

یکی از نشانه های عظمت این ذبح آن است که با گذشت زمان سال به سال

وسعت بیشتری یافته و الان در هر سال بیش از یک میلیون به یاد آن ذبح عظیم ذبح می کنند و خاطره اش را زنده نگه می دارد. (۱) ۸. ذبیح الله کیست؟

در اینکه کدام یک از فرزندان ابراهیم (اسماعیل یا اسحاق) به قربانگاه برده شد و لقب ذبیح الله یافت؟ در میان مفسران گفتگو است، گروهی اسحاق را «ذبیح» می دانند و جمعی اسماعیل را، نظر اول را بسیاری از مفسران اهل سنت و نظر دوم را مفسران شیعه بر گزیده اند. (۲)

اما آنچه با ظواهر آیات مختلف قرآن هماهنگ است این است که ذبیح «اسماعیل» بوده است زیرا:

اولاً در یک جا می خوانیم «و بشرناه باسحاق نبیاً من الصّالحین» ما او را بشارت به اسحاق دادیم که پیامبری بود از صالحان. (۳) این تعبیر به خوبی نشان می دهد که خداوند بشارت به تولد اسحاق را بعد از این ماجرا و به خاطر فداکاری های ابراهیم به او داد، بنابراین ماجرای ذبح مربوط به او نبود.

بعلاوه هنگامی که خداوند نبوت کسی را بشارت می دهد مفهومی این است که زنده می ماند و این با مسئله ذبح در کودکی سازگار نیست.

ثانیاً در آیه ۷۱ سوره هود می خوانیم «فبشرناه باسحاق و من وراء اسحاق یعقوب» ما او را به تولد اسحاق بشارت دادیم و نیز به تولد یعقوب بعد از اسحاق. این آیه

۱- المیزان/ ج ۱۷/ ص ۲۴۲؛ نمونه/ ج ۱۹/ ص ۱۱۶؛ تفسیر کبیر/ ج ۱۹/ ص ۱۵۸؛ روح المعانی/ ج ۲۳/ ص ۱۳۲

۲- کشف الاسرار/ ج ۲۳/ ص ۳۷؛ جامع الاحکام/ ج ۲۳/ ص ۵۱-۵۳

۳- صافات/ ۱۱۲

نشان می دهد که ابراهیم مطمئن بود اسحاق می ماند و فرزندى همچون یعقوب از او به وجود می آید، بنابراین نوبتى برای ذبح باقى نخواهد ماند.

کسانی که ذبح را اسحاق می دانند در حقیقت این آیات را نادیده گرفته اند. (۱)

ثالثاً روایات بسیاری در منابع اسلامى آمده است که نشان می دهد ذبح «اسماعیل» بوده است، بعنوان نمونه پیامبر گرامى اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «انا ابن الذبیحین» من فرزند دو ذبیح هستم. منظور از دو ذبیح یکی پدرش عبدالله است که عبدالمطلب جد پیامبر صلی الله علیه و آله نذر کرده بود او را برای خدا قربانى کند سپس یکصد شتر به فرمان خدا فدای او قرار داد و داستانش مشهور است و دیگر اسماعیل بود زیرا مسلم است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از فرزندان اسماعیل است نه اسحاق. (۲)

در دعایی که از علی علیه السلام از پیامبر گرامى صلی الله علیه و آله نقل شده می خوانیم: «یا من فدا اسماعیل من الذبح» ای کسی که فدایی برای ذبح اسماعیل قرار دادی. (۳)

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام سؤال کردند ذبیح که بود؟ فرمودند اسماعیل.

امام رضا علیه السلام می فرماید: «لو علم الله عزوجل شیئاً اکرم من الضأن لفدا به اسماعیل» اگر حیوانی بهتر از گوسفند پیدا می شد، آن را فدیة اسماعیل قرار می داد. (۴)

در برابر این روایات فراوان که هماهنگ با ظاهر آیات قرآن است روایت شاذی بر ذبیح بودن اسحاق دلالت دارد که نمی تواند مقابله با روایات گروه اول کند و نه با ظاهر آیات قرآن هماهنگ است.

از همه اینها گذشته این مسئله مسلم است کودکی را که ابراهیم او را با مادرش به

۱- روح المعانی / ج ۲۳ / ص ۱۳۲

۲- مجمع البیان / ج ۷ / ص ۷۰۷-۷۱۰

۳- نورالثقلین / ج ۴ / ص ۴۲۱

۴- نورالثقلین / ج ۴ / ص ۴۲۲

فرمان خدا به مکه آورد و در آنجا رها نمود و سپس خانه کعبه را با کمک او ساخت و طواف و سعی با او بجا آورد اسماعیل بود و این نشان می دهد که ذبیح نیز اسماعیل بوده است زیرا برنامه ذبح مکمل برنامه های فوق محسوب می شده است، البته آنچه از کتب «عهد عتیق» (تورات کنونی) بر می آید این است که ذبیح اسحاق بوده است. (۱)

از اینجا چنین به نظر می رسد که بعضی از روایات غیرمعروف اسلامی که اسحاق را ذبیح معرفی می کند تحت تأثیر روایات اسرائیلی است و احتمالاً از مجعولات یهود است. (۲) ۹. آیا ابراهیم مأمور به ذبح فرزند بود؟

از سؤالات مهم دیگری که در این بحث برای مفسران مطرح است این است که ابراهیم راستی مأمور به ذبح فرزند بود یا به مقدمات آن دستور داشت؟ (۳)

اگر مأمور به ذبح بوده چگونه پیش از انجام آن این حکم الهی نسخ شد در حالی که نسخ قبل از عمل جایز نیست و این معنی در علم «اصول فقه» اثبات شده است.

و اگر مأمور به مقدمات ذبح بوده است، این افتخار مهمی نخواهد بود.

و این که بعضی گفته اند اهمیت مسئله از اینجا ناشی می شود که ابراهیم احتمال می داد بعد از انجام این مأموریت و فراهم کردن مقدمات دستور به اصل ذبح داده شود و امتحان بزرگ او همین جا بود، مطلب جالبی به نظر نمی رسد.

به عقیده ما این گفتگوها از اینجا ناشی می شود که میان اوامر امتحانی و غیرامتحانی فرق نگذاشته اند، امری که به ابراهیم شد یک امر امتحانی بود. می دانیم در

۱- تورات سفر تکوین / فصل ۲۲

۲- نمونه / ج ۱۹ / ص ۱۱۸

۳- مجمع البیان / ج ۷ / ص ۷۰۸؛ نمونه / ج ۱۹ / ص ۱۲۱؛ تفسیر کبیر / ج ۲۶ / ص ۱۵۵

اوامر امتحانی اراده جدی تعلق به اصل عمل نگرفته است بلکه هدف آن است که روشن شود شخص مورد آزمایش تا چه اندازه آمادگی اطاعت فرمان دارد و این در جایی است که شخص مورد آزمایش از اسرار پشت پرده آگاه نیست و به این ترتیب در اینجا نسخ واقع نشده است که در صحت آن قبل از عمل بحث و گفتگو شود.

اگر می بینیم خداوند بعد از این ماجرا به ابراهیم می گوید «قد صدقت الرؤیا» خوابی را که دیده بودی تحقق بخشیدی، به خاطر آن است که آنچه در توان داشت در زمینه ذبح فرزند دلبنده انجام داد و آمادگی روحی خود را در این زمینه از هر جهت به ثبوت رسانید و از عهده این آزمایش به خوبی برآمد.

۱۰. حجت بودن خواب ابراهیم علیه السلام

چگونه ابراهیم خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد؟

در پاسخ این سؤال گاه گفته می شود که خواب های انبیا هرگز خواب شیطانی یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست، بلکه گوشه ای از برنامه نبوت و وحی آن ها است و آنچه در خواب می بینند درست همان چیزی است که در بیداری می بینند و گاه گفته می شود که ابراهیم علیه السلام در حال بیداری از طریق وحی آگاهی یافت که باید به خوابی که در زمینه «ذبح» می بیند عمل کند و گاه گفته می شود قرائن مختلفی که در این خواب بود و از جمله اینکه در سه شب متوالی عیناً تکرار شد برای او علم و یقین ایجاد کرد که این یک مأموریت الهی است و نه غیر آن.

به هر حال همه این تفسیرها ممکن است صحیح باشد و منافاتی با هم ندارد و مخالف ظواهر آیات نیز نمی باشد. (۱)

۱۱. عدم تأثیر وسوسه شیطان در ابراهیم علیه السلام

وسوسه های شیطان در روح بزرگ ابراهیم اثر نگذاشت.

از آنجا که امتحان ابراهیم یکی از بزرگ ترین امتحانات در طول تاریخ بود، امتحانی که هدفش این بود قلب او را از مهر و عشق غیر خدا تهی کند، طبق بعضی از روایات شیطان به دست و پا افتاد، کاری کند که ابراهیم از این میدان پیروزمند بیرون نیاید، گاه به سراغ مادرش هاجر آمد و به او گفت می دانی ابراهیم چه در نظر دارد؟ می خواهد فرزندش را امروز سر ببرد!

هاجر گفت: اگر خدا دستورش داده پس باید اطاعت کند. گاهی به سراغ فرزند آمد و به وسوسه او مشغول شد از آن هم نتیجه ای نگرفت، چون اسماعیل را یکپارچه تسلیم و رضا یافت.

سرانجام به سراغ پدر آمد و به او گفت ابراهیم! خوابی را که دیدی خواب شیطانی است! اطاعت شیطان مکن! ابراهیم که در پرتو نور ایمان و نبوت او را شناخت بر او فریاد زد دور شو ای دشمن خدا. (۱) ۱۲. وسوسه شیطان از جهات مختلف

در حدیث دیگری آمده است: ابراهیم نخست به «مشعرالحرام» آمد تا پسر را قربانی کند، شیطان به دنبال او شتافت، او به محل «جمره اولی» آمد، شیطان به دنبال او آمد، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب کرد، هنگامی که به «جمره دوم» رسید باز شیطان را ملاحظه نمود، هفت سنگ دیگر بر او انداخت تا به «جمره عقبه» آمد، هفت سنگ دیگر

بر او زد و او را برای همیشه از خود مأیوس ساخت. (۱)

و این نشان می دهد که وسوسه های شیاطین در میدان های بزرگ امتحان نه از یک سو که از جهات مختلف صورت می گیرد، هر زمان به رنگی و از طریقی مردان خدا باید ابراهیم وار شیاطین را در همه چهره ها بشناسند و از هر طریقی وارد شوند راه را بر آن ها ببندند و سنگسارشان کنند و چه درس بزرگی؟!

۱۳. منظور از رسیدن به حد کار «فلماً بلغ معه السعی» رسیدن به آن حد از عمر است که انسان عادتاً می تواند حوائج زندگی خود را تأمین کند و این همان سن بلوغ است. (۲) ۱۴. تکرار خواب دیدن

تعبیر «انی اری فی المنام» در خواب می بینیم دلالت دارد بر اینکه این صحنه را مکرر در خواب دیده است. (۳) ۱۵. نمایان شدن صفت کمال

در تعبیر «بشّرناه بغلام حلیم» اشاره به این معنا است که آن فرزند پسر خواهد بود و به حد جوانی نیز خواهد رسید و اگر آن فرزند را توصیف به «غلام» کرد با اینکه اسماعیل از حد جوانی هم گذشت برای آن بود که خواست اشاره کند به آن حالتی که آن حالت صفت کمال و صفای ذات او و حلمش نمایان می شود و آن حد جوانی است و در همین سن و سال بود که گفت: «یا ابت افعل ما تؤمر». (۴)

۱۶. انجام مأموریت الهی

۱- نمونه/ ج ۱۹/ ص ۱۲۳؛ جامع الاحکام/ ج ۱۵/ ص ۱۰۵

۲- المیزان/ ج ۱۷/ ص ۲۴۰

۳- المیزان/ ج ۱۷/ ص ۲۴۰

۴- المیزان/ ج ۱۷/ ص ۲۳۹

جمله «یا ابت افعل» اظهار رضایت اسماعیل است نسبت به سر بریدن و ذبح خودش، منتهی این اظهار رضایت را به صورت «امر» انجام بده آورد و اگر اسماعیل گفت انجام بده آنچه را مأمور شدی و نگفت مرا ذبح کن برای اشاره به این بود که بفهماند پدرش مأمور به این امر بوده و به جز اطاعت و انجام آن مأموریت چاره ای نداشته است. (۱) ۱۷. موهبت صبر از خداوند

جمله «ستجدنی انشاءالله من الصّیبرین» یک نحوه دلجویی نسبت به پدر است که من از قربانی شدن ناراحت نیستم و برای اینکه ناراحتی پدر نیز کاسته شود سخن خود را با «انشاءالله» مقید کرد زیرا با آوردن این قید این مطلب را می فهماند که اگر من صبر می کنم این موهبت صبر از خودم نیست بلکه هر چه دارم از مواهبی است که خداوند به من ارزانی داشته است. اگر او بخواهد من دارای صبر خواهم بود و اگر نخواهد می تواند این صبر را از من بگیرد. (۲) ۱۸. شدت مصیبت

در آیه شریفه «فلما اسلما و تله للجبین» جواب «لما» نیامده. همین که تسلیم شدند دیگر نمی فرماید چه شد؟ و این به خاطر آن است که بفهماند جواب «لما» از بس مهم و مصیبت ابراهیم آنقدر شدید و تلخ بود که قابل گفتن نیست. (۳) ۱۹. عظمت سلام خداوند

جمله «سلام علی ابراهیم» تحیتی است از خداوند به ابراهیم علیه السلام و جهت اینکه سلام را بدون الف و لام به صورت نکره تعبیر کرد آن است که خداوند خواسته عظمت آن سلام را برساند. (۴)

۱- المیزان/ ج ۱۷/ ص ۲۴۱؛ فی ظلال/ ج ۵/ ص ۲۹۹۵؛ جامع البیان/ ج ۲۳/ ص ۵۰

۲- المیزان/ ج ۱۷/ ص ۲۴۱؛ فی ظلال/ ج ۵/ ص ۲۹۹۵

۳- المیزان/ ج ۱۷/ ص ۲۴۱

۴- المیزان/ ج ۱۷/ ص ۲۴۳

۲۰. انواع موهبت بزرگ

جالب توجه اینکه جمله «كذلك نجزي المحسنين» يك بار اینجا ذکر شده و يك بار در چند آیه قبل، این تکرار حتماً نکته ای دارد.

ممکن است دلیلش این بوده باشد که در مرحله اول خداوند پیروزی ابراهیم را در امتحان بزرگش تصدیق می کند و کارنامه قبولی او را امضا می فرماید، این خود جزا و پاداش بزرگی است و این مهمترین مژده ای بود که خداوند به ابراهیم داد. سپس مسئله «فدا کردن ذبح عظیم» و «جاودان ماندن نام و سنت او» و «درود فرستادن خدا بر او» را که سه موهبت بزرگ دیگر است مطرح کرده و آن را به عنوان پاداش نیکوکاران معرفی می کند.

۲۱. «حج» یک عبادت مهم انسان ساز

سفر حج در حقیقت یک هجرت بزرگ است، یک سفر الهی است، یک میدان گسترده ی خودسازی و جهاد اکبر است. مراسم حج در واقع عبادتی را نشان می دهد که عمیقاً با خاطره ی مجاهدات ابراهیم و فرزندش اسماعیل و همسرش هاجر آمیخته است و ما اگر در مطالعات در مورد اسرار حج از این نکته غفلت کنیم، بسیاری از مراسم آن به صورت معما در می آید. آری، کلید حل این معما توجه به این آمیختگی عمیق است.

هنگامی که در قربانگاه در سرزمین منا می آییم، تعجب می کنیم این همه قربانی برای چیست؟ اصولاً مگر ذبح حیوان می تواند حلقه ای از مجموعه ی یک عبادت باشد؟! اما هنگامی که مسأله ی قربانی ابراهیم علیه السلام را به خاطر می آوریم که عزیزترین عزیزانش و شیرین ترین ثمره ی عمرش را در این میدان در راه خدا ایثار کرد، و بعداً سنتی به عنوان قربانی در منا به وجود آمد، به فلسفه ی این کار پی می بریم.

قربانی کردن رمز گذشت از همه چیز در راه معبود است، قربانی کردن مظهری

است برای تهی نمودن قلب از غیر یاد خدا، و هنگامی می توان از این مناسک بهره ی تربیتی کافی گرفت که تمام صحنه ی ذبح اسماعیل و روحيات این پدر و پسر به هنگام قربانی در نظر مجسم شود، و آن روحيات در وجود انسان پرتوافکن گردد. (۱)

هنگامی که به سراغ جمارت (سه ستون سنگی مخصوصی که حجاج در مراسم حج آن ها را سنگ باران می کنند و در هر بار هفت سنگ با مراسم مخصوص به آن ها می زنند) این معما در نظر ما خودنمایی می کند که پرتاب این همه سنگ به یک ستون بی روح چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ و چه مشکلی را حل می کند؟ اما هنگامی که به خاطر می آوریم این ها یادآور خاطره ی مبارزه ی ابراهیم علیه السلام، قهرمان توحید با وسوسه های شیطان است که سه بار بر سر راه او ظاهر شد و تصمیم داشت او را در این میدان «جهاد اکبر» گرفتار سستی و تردید کند، اما هر زمان ابراهیم قهرمان او را با سنگ از خود دور ساخت، محتوای این مراسم روشن تر می شود.

مفهوم این مراسم این است که همه ی شما نیز در طول عمر در میدان جهاد اکبر با وسوسه های شیاطین رو به رو هستید و تا آن ها را سنگ سار نکنید و از خود نرانید، پیروز نخواهید شد.

اگر انتظار دارید که خداوند بزرگ همان گونه که سلام بر ابراهیم فرستاده و مکتب و یاد او را جاودان نموده به شما نظر لطف و مرحمتی کند باید خط او را تداوم بخشید.

یا هنگامی که به «صفا» و «مروه» می آییم و می بینیم گروه گروه مردم از این کوه کوچک به آن کوه کوچک تر می روند، و از آن جا به این باز می گردند، و بی آن که چیزی به

دست آورده باشند این عمل را تکرار می کنند، گاه می روند و گاه راه می روند، مسلماً تعجب می کنیم که این دیگر چه کاری است و چه مفهومی می تواند داشته باشد؟!

اما هنگامی که به عقب بر می گردیم و داستان سعی و تلاش آن زن باایمان «هاجر» را برای نجات جان فرزند شیرخوارش اسماعیل در آن بیابان خشک و سوزان به خاطر می آوریم که چگونه بعد از این سعی و تلاش خداوند او را به مقصدش رسانید، و چشمه ی زمزم از زیر پای نوزادش جوشیدن گرفت، ناگهان چرخ زمان به عقب بر می گردد، پرده ها کنار می رود، و خود را در آن لحظه در کنار «هاجر» می بینیم و با او در سعی و تلاشش همگام می شویم که در راه خدا بی سعی و تلاش کسی به جایی نمی رسد!

به آسانی می توان از آن چه گفتیم نتیجه گرفت که «حج» را باید با این رموز تعلیم داد، و خاطرات ابراهیم و فرزند و همسرش را گام به گام تجسم بخشید، تا هم فلسفه ی آن درک شود و هم اثرات عمیق اخلاقی حج در نفوس حجاج پرتوافکن گردد، که بدون آن آثار، قشری بیش نیست. (۱)

سوره ی فتح

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ وَ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا* وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا* هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا* لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا* وَ يُعَذِّبُ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُنْفِقَاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَآلِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا* وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيمًا حَكِيمًا» (۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده ی بخشایشگر

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم، «۱» تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد (و حقایق تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایت فرماید، «۲» و پیروزی شکست ناپذیری نصیب تو کند. «۳» او کسی است که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند؛

لشکریان آسمان ها و زمین از آنِ خداست، و خداوند دانا و حکیم است. «۴» هدف (دیگر از آن فتح مبین) این بود که مردان و زنان باایمان را در باغ‌هایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که جاودانه در آن می‌مانند، و گناهانشان را می‌بخشد، و این نزد خداوند رستگاری بزرگی است. «۵» و (نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود. خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده؛ و چه بد سرانجامی است! «۶» لشکریان آسمان ها و زمین تنها از آنِ خداست؛

و خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است. «۷»

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در یک محور سخن می‌گوید و آن هدف از فتح مبین که عبارت از آمرزش گناهانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دادند. اتمام نعمت نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله، نزول آرامش بر مؤمنان، ورود آنان به بهشت جاودان و عذاب تبه کاران.

ب. در این که مقصود از «فتح» چیست، وجوهی بیان شده است از جمله: فتح مکه، صلح حدیبیه، فتح روم، فتح اسلام به وسیله ی دلیل و برهان. مرحوم طبرسی می‌فرماید: ظاهراً همان وجه اول صحیح است (۱)، لیکن قرائنی تأیید می‌کند که منظور از فتح، صلح حدیبیه است:

۱. جمله ی «فتحننا» به صورت فعل ماضی است، نشان می‌دهد که این امر به هنگام نزول

۱- مجمع البیان/ ج ۹/ ص ۱۶۶؛ المیزان/ ج ۱۸/ ص ۳۷۹؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۸/ ص ۷۷؛ مراغی/ ج ۲۶/ ص ۸۰

آیات تحقق یافته بود، در حالی که چیزی جز صلح حدیبیه در کار نبود. (۱) ۲. آیه ی ۲۷ این سوره که تأکید بر رؤیای صادقانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می گوید: «مسلماً در آینده در نهایت امنیت وارد مسجد الحرام خواهید شد و به انجام مناسک عمره می پردازید» شاهد گویایی است بر این که این سوره و محتوای آن بعد از صلح حدیبیه و قبل از فتح مکه بوده است. (۲) ۳. در روایات متعددی صلح حدیبیه به عنوان فتح مبین معرفی شده است. (۳) ج. در این که مقصود از مغفرت گناه گذشته و آینده ی پیامبر چیست، وجوهی ذکر شده از جمله: ۱. خداوند گناهان متقدم امت تو را مورد آمرزش قرار داد و گناهان متأخر آنان را نیز به وسیله ی شفاعت تو آمرزید که مفاد برخی از روایات است. ممکن است از ظاهر تعبیر «یغفر» که به صورت فعل مضارع ناظر به روز قیامت است این معنا را استفاده کرد.

۲. گناهانی که مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از هجرت یا بعد از هجرت یا قبل از صلح حدیبیه یا بعد از آن به او نسبت می دادند مثل این که او جنگ طلب است همه را آمرزید.

شاهد بر این تفسیر حدیثی است که از امام رضا علیه السلام نقل شده که در پاسخ به سؤال مأمون از این آیه فرمود: «هیچ کس نزد مشرکان مکه گناهِ سنگین تر از پیامبر نبود؛ زیرا آن ها ۳۳۰ بت می پرستیدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را دعوت به توحید کرد، آن ها گفتند: آیا او همه ی خدایان ما را تبدیل به یک خدا کرده این امر عجیبی است، این فقط یک دروغ بزرگ است، اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش (بعد از صلح حدیبیه) گشود، خداوند فرمود: ای محمد ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهانی

۱- روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۸۳؛ تبیان/ ج ۹/ ص ۳۱۳

۲- روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۸۶

۳- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۱۶؛ محاسن التأویل/ ج ۱۵/ ص ۶۴

که نزد مشرکان عرب به خاطر دعوت به توحید داشته و داری ببخشد.» (۱) د. در این آیه ی شریفه نصرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عزیز یعنی کم نظیر و یا بی نظیر معرفی شده است؛ چون مکه و طائف را خداوند متعال برایش فتح کرد و اسلام را در سرزمین جزیره العرب گسترش داد و شرک را ریشه کن و یهود و نصارای و مجوس را برایش خاضع و تسلیم نمود، و خدای تعالی دین مردم را تکمیل و نعمتش را تمام نمود و اسلام را برایشان دینی پسندیده کرد. (۲) ه. ظاهراً مراد از «سکینه»، آرامش و سکون نفس نسبت به عقایدی است که به آن ایمان آورده است، از این رو علت نزول سکینه را این دانسته که: «لizardوا ایماناً مع ایمانهم» (۳).

و. خدای سبحان با فتح مکه و یافتن حدیبیه که آن نیز منتهی به فتح مکه شد، شوکت و نیروی قریش را از آنان گرفت، و در نتیجه گناهانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نظر مشرکین داشت پوشانید و آن جناب را از شرّ قریش ایمنی داد.

پس مراد از کلمه ی «ذنب»، تبعات بد و آثار خطرناکی است که دعوت آن جناب از ناحیه ی کفار و مشرکین به بار می آورد، و این آثار از نظر لغت ذنب است، ذنبی که در نظر کفار وی را در برابر آن مستحق عقوبت می ساخت. این معنای گناهان گذشته ی رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از هجرت است، اما گناهان آینده اش عبارت است از خون هایی که بعد از هجرت از صنادید قریش ریخت و مغفرت خدا نسبت به گناهان آن جناب عبارت از

۱- نور الثقلین/ ج ۵/ ص ۵۶؛ تبیان/ ج ۹/ ص ۳۱۴

۲- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۳۸۶

۳- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۳۸۷؛ روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۹۲؛ جامع الاحکام/ ج ۱۶/ ص ۲۶۴؛ تبیان/ ج ۹/ ص ۳۱۵

پوشاندن آن‌ها و ابطال عقوبت‌هایی که به دنبال دارد، و آن به این بود که شوکت و بینه‌ی قریش را از آنان گرفت. (۱) ز. مراد از جمله‌ی «و یتّم نعمته علیک» مقدمه‌چینی و فراهم شدن زمینه برای تمامیت کلمه‌ی توحید است. منظور این است که خداوند زمینه را برای یک نصرت عزیز برای تو آماده می‌کند و موانع آن را به وسیله‌ی مغفرت گناهان گذشته و آینده‌ی تو برطرف می‌سازد.

هدایت آن جناب بعد از آمادگی زمینه برای پیشرفت او، و هدایت به سوی صراط مستقیم است؛ چون این زمینه سازی سبب شد که آن جناب بعد از مراجعت از حدیبیه بتواند خیبر را فتح کند و سلطه‌ی دین را گسترش دهد و در آخر پیشرفتش به فتح مکه و طائف منتهی گردد. (۲) ح. اگر در این آیه‌ی شریفه مؤمنات را ضمیمه‌ی مؤمنین کرد، برای این است که کسی توهم نکند بهشت و تکفیر گناهان مخصوص مردان است؛ چون سیاق آیه سخن از جهاد است، و جهاد و فتح به دست مردان انجام می‌شود. و در چنین مقامی اگر کلمه‌ی مؤمنات را نمی‌آورد، جای آن توهم بود. (۳) ط. مراد از «ظن سوء» همان است که خیال می‌کردند خدا نمی‌تواند رسول خود را یاری کند. (۴) ی. منظور از جنود آسمان و زمین، معنای وسیعی است که هم شامل فرشتگان الهی و هم شامل لشگریانی همچون صاعقه، زلزله، طوفان‌ها، سیلاب‌ها و امواج و نیروهای نامرئی

۱- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۳۸۲

۲- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۳۸۶؛ تبیان/ ج ۹/ ص ۳۱۵

۳- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۳۹۳؛ روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۹۴

۴- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۳۹۴؛ مجمع البیان/ ج ۹/ ص ۱۷۱؛ مراغی/ ج ۲۶/ ص ۸۶

دیگری که ما از آن آگاهی نداریم، می شود. (۱) نکته ها

۱. انواع فتح

در قرآن کریم از سه نوع فتح سخن به میان آمده است:

الف. فتح قریب: «نصر من الله و فتح قریب». (۲)

ب. فتح مبین؛ «أنا فتحنا لك فتحاً مبيناً». (۳)

ج. فتح مطلق؛ «إذا جاء نصر الله و الفتح* و رأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجاً». (۴)

۲. اضطراب پیش از صلح حدیبیه

مؤمنان قبل از صلح حدیبیه دارای شرایط بحرانی و اضطراب روحی بودند؛ زیرا نزول آرامش زمانی صادق است که پیش از آن اضطراب و ناآرامی وجود داشته باشد. (۵) ۳. عامل آرامش روحی

توجه به این که نیروها و لشگریان آسمان و زمین تنها از آن خداوند است و توجه به قدرت و علم و حکمت پروردگار باعث آرامش قلب انسان است. (۶) ۴. درجات ایمان

ایمان دارای درجات و مراتب مختلفی است از این رو انسان مؤمن هرگز نباید در

۱- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۳۶؛ تفسیر مراغی/ ج ۲۶/ ص ۸۷

۲- صف/ ۱۳

۳- فتح/ ۱

۴- نصر/ ۱- ۲

۵- راهنما/ ج ۱۷/ ص ۵۱۱

۶- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۳۰

یک مرحله از ایمان متوقف گردد، بلکه باید سعی کند که دائماً به درجات برتر ایمان دست یابد. در حدیثی امام صادق علیه السلام می فرماید: «انّ الایمان عشر درجات بمنزله السلم یصعد منه مرّاه بعد مرّاه»؛ ایمان ده درجه دارد همچون نردبان که پله پله از آن بالا می روند. (۱) ۵. اشتراک زنان با مردان در فوز عظیم

جالب توجه این که در صحنه ی حدیبیه، غالباً مردان مسلمان بودند و در نقطه ی مقابل نیز مردان منافق و مشرک، ولی در آیات فوق قرآن زنان و مردان را در آن فوز عظیم و این عذاب الیم، مشترک شمرده، این به دلیل آن است که مردان باایمان که در میدان نبرد حاضر می شوند بدون پشتیبانی زنان باایمان، و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق، به اهداف خود نائل نمی شوند.

۶. خطر منافقان

تقدّم منافقین و منافقات قبل از مشرکین و مشرکات، برای این است که خطر آن ها برای مسلمانان از خطر مشرکین بیشتر است (۲) ثانیاً برای این که عذاب اهل نفاق سخت تر از عذاب اهل شرک است.

۷. امکان لغزش مؤمنان

از ارتباط آیه ی «لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم» با آیه ی «و یکفر عنهم سیئاتهم» استفاده می شود که ممکن است مؤمنانی که در درجات بالایی از ایمان هستند، گرفتار گناهان و لغزش هایی بشوند. (۳)

۱- بحار/ ج ۶۹/ ص ۱۶۵

۲- تفسیر مراغی/ ج ۲۶/ ص ۸۶؛ المیزان/ ج ۱۸/ ص ۳۹۴؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۸/ ص ۸۳

۳- راهنما/ ج ۱۸/ ص ۵۱۶

۸. توصیف خداوند

قابل توجه این که به هنگام ذکر مؤمنان، خداوند توصیف شده به «علم و حکمت» که مناسب مقام رحمت است، ولی در مورد منافقان و مشرکان توصیف شده به «قدرت و حکمت» که مناسب مقام عذاب است. (۱) ۹. سرّ تکرار

آیه ی شریفه ی «و لله جنود السموات و الأرض» بار دیگر تکرار شده است با این که در آیه ی چهارم نیز آمده بود. دلیل این تکرار این است که بار اول متصل به ذکر مؤمنین بود؛ یعنی خداوند سپاهیان دارد که قادرند شما مؤمنین را یاری کنند، و در تکرار دوم متصل به ذکر کافرین است؛ یعنی خداوند سپاهیان دارد که قادرند از شما کافرین انتقام گیرند. (۲) ۱۰. نیروهای هستی مسخر خداوند

نیروها و قوای آسمان ها و زمین ملک خداوند و در خدمت تحقق اراده ی اوست.

«لام» در «لله» مفید اختصاص و ملکیت است و می رساند که نیروهای هستی مسخر خداوند و در خدمت تحقق اهداف او هستند. (۳) ۱۱. مغفرت منحصر به خداوند

«فتح» را با صیغه ی متکلم مع الغیر آورده چون با وسایطی انجام می شود، ولی «یغفر» را به خود نسبت داده چون متولی امر آمرزش ذات پروردگار است. (۴)

۱- نمونه / ج ۲۲ / ص ۳۵

۲- مجمع البیان / ج ۹ / ص ۱۷۱؛ تفسیر مراغی / ج ۲۶ / ص ۸۷؛ تفسیر کبیر / ج ۲۸ / ص ۸۴؛ روح المعانی / ج ۲۶ / ص ۹۵

۳- راهنما / ج ۱۸ / ص ۵۲۲

۴- روح المعانی / ج ۲۶ / ص ۹۱

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَ لِمَاعَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَ لِمَاعَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يَعْذِبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا* لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَبْتَهَمَهُمْ فَفَتَحْنَا قُرَيْبًا* وَ مَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا* وَ عَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَ كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ لَتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا* وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا* وَ لَوْ قَتَلْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا الْأَدْبَرُ ثُمَّ لَأَيُّجِدُونَ وَلِيًّا وَ لَأَنْصِرًا* سُنَّهَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِهِ اللَّهَ تَبْدِيلًا* وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ م بَعْدَ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا* هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْيَهْدَى مَعَكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ وَ نِسَاءُ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فَوَصَّيَبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَهُ م بَعِيرٍ عَلِمَ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ ي مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا* إِذْ جَعَلْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ وَ عَلَى رَسُولِهِ ي وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلَزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَ كَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (١)

بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر در میدان جنگ شرکت نکنند)؛ و هر کس خدا و رسولش را اطاعت نماید، او را در باغ های (از بهشت) وارد می کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است؛ و آن کس که سرپیچی کند، او را به عذاب دردناکی گرفتار می سازد! «۱۷» خداوند از مؤمنان- هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دل هایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می دانست؛ از این رو آرامش را بر دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آن ها فرمود؛ «۱۸» و (همچنین) غنایم بسیاری که آن را به دست می آورید؛ و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است. «۱۹» خداوند غنایم فراوانی به شما وعده داده بود که آن ها را به دست می آورید، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت؛ و دست تعدی مردم [/ دشمنان] را از شما بازداشت تا نشانه ای برای مؤمنان باشد و شما را به راه راست هدایت کند. «۲۰» و نیز غنایم و فتوحات دیگری (نصیبتان می کند) که شما توانایی آن را ندارید، ولی قدرت خدا به آن احاطه دارد؛ و خداوند بر همه چیز تواناست.

«۲۱» و اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما پیکار می کردند به زودی فرار می کردند، سپس ولی و یآوری نمی یافتند. «۲۲» این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است؛ و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت. «۲۳» او کسی است که دست آن ها را از شما، و دست شما را از آنان در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آن که شما را بر آن ها پیروز ساخت؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست. «۲۴» آن ها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از (زیارت) مسجد الحرام و رسیدن قربانی هایتان به قربانگاه باز

داشتند؛ و هر گاه مردان و زنان باایمانی در این میان بدون آگاهی شما، زیر دست و پا، از

بین نمی رفتند که از این راه عیب و عاری ناآگاهانه به شما می رسید، (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد). هدف این بود که خدا هر کس را می خواهد در رحمت خود وارد کند؛ و اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از هم جدا می شدند، کافران را عذاب دردناکی می کردیم! «۲۵» (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند؛ و (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه ی خود را بر فرستاده ی خویش و بر مؤمنان نازل فرمود و آن ها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز داناست. «۲۶»

معنای واژه ها

۱. أعرج: لنگ. ۲. أثابهم: آن ها را پاداش داد. ۳. لولوا الادبار: پشت کرده فرار کردند.

۴. هدی: قربانی. ۵. معكوفاً- عكوف: ملازمت. ۶. معزّه: عیب.

۷. تزیلوا: جدا می شدند. ۸. حمیه: تعصب. ۹. محلقین: سر تراشیده.

۱۰. مقصرین: موهای سر را کوتاه کرده اید.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

عدم لزوم جنگ بر معذوران، اظهار رضایت از بیعت کنندگان با پیامبر و نزول آرامش بر آنان و نوید به فتح قریب و به دست آوردن غنائم، تسلط مسلمانان بر مشرکان در مکه، سرزنش کفار به دلیل تعصب جاهلی، تحقق وعده ی الهی در باره ی ورود پیامبر به مسجد الحرام.

ب. منظور از غنائم بسیار در آیه ی ۲۰ تمام غنائمی است که خدا در کوتاه مدت و بلند

مدت نصیب مسلمانان کرد و آن که زودتر محقق شد همان غنایم خیر است. لطف دیگر خدا این بود که در دل دشمنان رعب انداخت و مانع از هر گونه حمله ی آنان شد؛ چون دو قبیله ی اسد و غطفان تصمیم داشتند بعد از مراجعت از خیبر به آن ها حمله کنند، تمام این فتوحات برای این بود که تو علامت و نشانه ای باشی تا مؤمنان را به حق دعوت کنی و بفهمانی خداوند در وعده هایش صادق است، سپس بشارت دیگری را در مورد غنایم و فتوحات به مسلمین می دهد؛ غنایم و فتوحاتی که قدرت بر آن ندارید و هرگز احتمال تحقق آن را نمی دهید، اما چون خداوند احاطه و قدرت دارد، آن را نصیب شما می کند. (۱) ج. آیه ی ۲۲ و ۲۳ اشاره به صلح حدیبیه دارد که اگر هم پیکاری رخ می داد باز غلبه با مؤمنان بود و کفار فرار می کردند و این سنت خداست که تا وقتی مؤمنان در ایمانشان صادق و خالص باشند بر دشمنان خود غلبه یابند. در آیه ی ۲۴ می فرماید: خداوند کسی است که در دل مکه دست آن ها را از شما و دست شما را از آن ها کوتاه کرد، بعد از آن که شما را بر آن ها پیروز گردانید. حدیبیه محلی است در بطن مکه و آن قدر به آن اتصال دارد که بعضی گفته اند از حدود حرم است.

در آیه ی ۲۵ می فرماید: آن ها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از زیارت مسجد الحرام باز داشته و مانع رسیدن قربانی های شما به قربانگاه شدند و جهت این که خداوند مانع از این جنگ شد، این بود که در میان مشرکان مکه گروهی مسلمان بودند، در صورت وقوع جنگ آنان بدون جهت کشته می شدند و برای شما عیب بود. آن وقت مشرکان زبان باز می کردند که مسلمانان به هم مسلک های خود هم رحم نمی کنند. پس خداوند دست شما را از قتال با آن ها کوتاه کرد تا مؤمنان را داخل در رحمت خود کند، البته

اگر مؤمنان در مکه از مشرکان جدا زندگی می کردند، آن وقت ما کفار و مشرکان را عذاب دردناکی می کردیم.

در آیه ی ۲۶ می فرماید: به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران دل های خود را به خاطر کفرشان پر از خشم کردند و به همین خاطر شما را از خانه ی خدا جلو گیری کردند، اما اگر آن ها چنین خشمی را در دل خود راه دادند، در عوض خداوند هم سکینه و آرامش را بر پیامبر و مؤمنان نازل کرد تا خشم کفار آن ها را سست نکند و نیز روح تقوا را همراه آنان ساخت تا طبق خشنودی خدا عمل کنند و تابع احساسات نشوند. اگر تقوا را همراه آنان ساخت به این دلیل بود که آن ها به خاطر اعمال صالح نسبت به دیگران «احقّ» بودند و همین طور اهل آن بودند؛ یعنی هیچ کس جز مؤمنان اهلیت و لیاقت دریافت تقوا را نداشت.

د. مراد از کلمه ی «آخری» در این آیه ی شریفه، غنیمت های جنگ هوازن است، البته وجوه دیگری نیز بر شمرده اند که این وجه مذکور از میان همه ی وجوه، نزدیک تر به ذهن است. (۱) ه. قرآن کریم روی عدم در گیری در دل مکه تکیه می کند، این تعبیر ممکن است اشاره به دو نکته باشد:

الف. مکه کانون قدرت دشمن بود و قاعدتاً می بایست از این فرصت مناسب استفاده می کردند و به مسلمانان حمله ور می شدند، و وقتی که آن ها را در زمین خودشان به چنگ آوردند نباید به سادگی رها کنند، اما خداوند قدرت آنان را گرفت.

ب. مکه حرم امن خدا بود، اگر در گیری و خونریزی در آن جا واقع می شد از یک سو احترام

حرم خدشه دار می شد و از سوی دیگر عیب و عاری برای مسلمانان محسوب می شد که آن ها امنیت سنتی این سرزمین مقدّس را در هم شکسته اند. (۱) و. تعبیر به «من یشاء» به معنای کسانی است که شایستگی و لیاقت دارند؛ زیرا مشیت الهی همیشه از حکمت او سرچشمه می گیرد و حکیم بدون دلیل اراده ای نمی کند و بی حساب کاری انجام نمی دهد. (۲) ز. مراد از «کلمه التقوی»، همان کلمه ی توحید است، و بعید نیست که مراد از آن، روح ایمان باشد که همواره آدمی را امر به تقوا می کند. (۳) ح. «حمیت» در اصل از ماده ی «حمی» بر وزن «حمد» به معنای حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می آید و به همین دلیل به حالت تب «حمی» گفته می شود و به حالت خشم و تعصب خشم آلود و نخوت نیز «حمیت» می گویند. این حالتی است که بر اثر جهل و کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی مخصوصاً در میان اقوام جاهلی فراوان است و سرچشمه ی بسیاری از جنگ ها و خونریزی ها می شود. (۴) ط. در رابطه با جمله ی «ان شاء الله» سه احتمال است:

الف. ممکن است این جمله یک نوع تعلیم به بندگان باشد که به هنگام خیر دادن از آینده تکیه بر مشیت و اراده ی الهی را فراموش نکنند و خود را در کارها مستقل و بی نیاز از لطف او ندانند.

۱- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۲۹؛ نمونه/ ج ۲۲/ ص ۹۰

۲- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۹۲؛ روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۱۱۵

۳- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۳۲؛ مجمع البیان/ ج ۹/ ص ۱۹۰؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۸/ ص ۱۰۳؛ تفسیر مراغی/ ج ۲۶/ ص ۱۱۱؛ روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۱۱۸

۴- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۹۶؛ روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۱۱۶

ب. ممکن است اشاره به شرایطی باشد که خداوند برای موفقیت قرار داده و آن باقی ماندن بر خط توحید و سکینه و تقوا است.

ج. ممکن است اشاره به افرادی باشد که در این فاصله مدت عمرشان پایان می گیرد و موفق به انجام این زیارت نمی شوند.

البته جمع میان این معانی کاملاً ممکن است. (۱) ی. جمله ی «فعلم مالم تعلموا» (خداوند مطالبی را می دانست که شما نمی دانستید)، اشاره به اسرار مهمی است که در صلح حدیبیه نهفته بود و با گذشت زمان آشکار شد، پایه های اسلام تقویت شد و آوازه ی اسلام در همه جا پیچید و تهمت های جنگ طلبی و مانند آن برچیده شد و مسلمین توانستند با فراغت بال خیبر را فتح کنند و مبلغان خود را به اطراف جزیره ی عربستان گسیل دارند. (۲) ک. مراد از «فتح قریب»، فتح حدیبیه است؛ چون این فتح بود که راه را برای داخل شدن مؤمنین به مسجد الحرام با کمال ایمنی و آسانی هموار کرد. اگر این فتح نبود، ممکن نبود بدون خونریزی و کشت و کشتار داخل مسجد الحرام شوند و ممکن نبود موفق به عمره شوند. (۳) نکته ها

۱. پاداش معذورین

افراد معذور از شرکت در جنگ و جهاد در صورت اطاعت از دستور خدا و پیامبر همانند مجاهدان از پاداش الهی در قیامت بهره مند می شوند؛ «و من یطع الله و رسوله

۱- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۱۰۴

۲- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۱۰۵

۳- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۳۴؛ مجمع البیان/ ج ۹/ ص ۱۹۱؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۸/ ص ۱۰۶؛ مراغی/ ج ۲۶/ ص ۱۱۳

یدخله جنات» (۱).

۲. عدم استثناء در دفاع

معذور بودن نابینا و لنگ و بیماران سخت، مخصوص جهاد است، اما در مسأله ی دفاع هر کس به قدر توانایی خود باید از کیان اسلام و وطن اسلامی و جان دفاع کند و هیچ استثنایی در این زمینه وجود ندارد. (۲) ۳. پاداش بیعت کنندگان

خداوند به بیعت کنندگان با پیامبر صلی الله علیه و آله هم پاداش مادی عنایت کرد هم پاداش معنوی؛ «فانزل الله السکینه علیهم ... و مغنم کثیره ...» (۳).

۴. درمان حمیت

قرآن کریم در آیه ی ۲۶ داروی درد حمیت را بیان کرده، آن جا که در نقطه ی مقابل حمیت، از مؤمنانی بحث می کند که دارای سکینه و روح تقوا هستند. بنا بر این، آن جا که ایمان و سکینه و تقوا هست، حمیت جاهلیت نیست و آن جا که حمیت جاهلیت هست، ایمان و سکینه و تقوا نیست. (۴) ۵. عامل بستن راه مسجد الحرام

تعصّب جاهلی و غرور مشرکان مکه عامل بستن راه مسجد الحرام بر مؤمنان در حدیبیه بود؛ «صدّوکم عن المسجد الحرام ... اذ جعل الذّین کفروا فی قلوبهم الحمیه» (۵).

۶. نقش کفر در تعصّب

۱- راهنما/ ج ۱۸/ ص ۵۵۱

۲- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۶۴

۳- همان/ ۵۵۶

۴- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۱۰۱

۵- راهنما/ ج ۱۸/ ص ۵۷۵

تعبیر «کفروا» می‌رساند که کفر در شکل‌گیری و شعله‌وری تعصب‌های جاهلی نقش اساسی دارد و به تعبیر دیگر وصف کفر مشعر به علیت است. (۱)

سیمای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران او

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَىٰ لَهُمُ رُكْعًا سِجْدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ۗ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْطَهُ وَفَازَرَهُ وَفَاشَتْ تَغْلُظُ فَاشَتْ تَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (۲)

ترجمه

محمد (ص) فرستاده‌ی خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه‌ی آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که

۱- همان

۲- فتح / ۲۹

کافران را به خشم آورد! (ولی) کسانی از آن‌ها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده‌ی آمرزش و اجر عظیمی داده است. «۲۹»

تفسیر

الف. کریمه‌ی «سیماهم فی وجوههم من أثر السجود» دو احتمال دارد:

الف. آن علامت در روز قیامت ظاهر می‌شود چنان‌که فرمود: «یوم تبيض وجوه».

ب. آن علامت در دنیا است که به دو صورت توجیه پذیر است:

۱. مراد آن علامتی است که به سبب کثرت سجود در پیشانی‌هایشان ظاهر می‌شود.

۲. مراد از آن علامت، زیبایی است که خداوند متعال به سبب مناجات شبانه، در روز برایشان آشکار می‌کند، و این توجیه برای کسی که تعقل کند روشن است؛ زیرا دو نفر که در تمام شب یکی از آن‌ها مشغول به شراب و قمار و لعب و ... است و دیگری که مشغول به نماز، قرائت قرآن و طلب علم و ... است، در روز بعد به چهره‌هایشان شناخته می‌شوند. (۱) ب. کلمه‌ی «مِنْ» در «منهم» تبعیض را می‌رساند و از این کلام استفاده می‌شود که مغفرت و اجر عظیم در حدوث و بقایش هم مشروط به ایمان است و هم مشروط به عمل صالح. بنا بر این، افراد ذیل مغفرت و اجر عظیم شامل حالشان نمی‌شود:

الف. کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و در باطن ایمان نداشته‌اند و مانند منافقین ایمانشان زبانی بوده است.

ب. کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و در آغاز ایمان آوردند، ولی بعداً به شرک و کفر

۱- مراغی/ ج ۲۶/ ص ۱۱۶؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۸/ ص ۱۰۸؛ روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۱۲۵؛ جامع الاحکام/ ج ۱۶/ ص ۲۹۴؛

تبیان/ ج ۹/ ص ۳۳۶؛ مراغی/ ج ۲۶/ ص ۱۱۶؛ محاسن التأویل/ ج ۱۵/ ص ۱۰۱

ج. افرادی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به سوی کفر و شرک هم برنگشتند، ولی عمل صالح انجام ندادند. (۱) نکته ها

۱. سیره ی مؤمنان

در آیه ی ۲۹ بعد از جمله ی «أشداء علی الکفار»، جمله ی «رحماء بینهم» بیان شده است تا کسی توهم نکند که شدت و بی رحمی نسبت به کفار، باعث می شود مسلمانان به طور کلی و حتی نسبت به خودشان هم سنگدل شوند و این دو جمله مجموعاً افاده می کند که سیره ی مؤمنان با کفار شدت و با مؤمنین رحمت است. (۲) ۲. معنای همراهی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جمله ی «و الذین معه» مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ زیرا منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از «معه» به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوا است. (۳) ۳. برخوردار از فضل الهی

صلابت با کافران و مهرورزی با مؤمنان و استمرار به عبادت، زمینه ی برخوردار از جامعه ی اسلامی از فضل و رضایت الهی است. (۴) ۴. تعبیر به فضل

تعبیر «فضل» نشان می دهد که آن ها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر

۱- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۴۸

۲- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۴۶؛ جامع الاحکام/ ج ۱۶/ ص ۲۹۳؛ محاسن التأویل/ ج ۱۵/ ص ۱۰۰

۳- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۱۱۹

۴- راهنما/ ج ۱۸/ ص ۵۹۰

از آن می دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند. (۱) ۵. استحکام جامعه ی اسلامی

جامعه ی اسلامی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جامعه ای مستحکم و مستقل بوده است. استغلاظ / استحکام، استوی علی سوقه / استقلال. با توجه به این که ضمیر «شطاء» و «آزره» به «زرع» راجع است روشن می شود که در مسیر رشد و تکامل یک اصلی وجود دارد و یک فروعی که در پرتو آن تغذیه می شوند و بدون شک وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و رهبری الهی همان اصل به شمار آمده و نقش اساسی در استحکام و استقلال جامعه دارد. (۲) ۶. تداوم ایمان و عمل صالح

اوصافی که در آغاز آیه گفته شد، ایمان و عمل صالح در آن جمع بود. بنا بر این، تکرار این دو وصف در انتهای آیه که می فرماید: «وعد الله الذین ءامنوا و عملوا الصالحات»، اشاره به تداوم آن است؛ یعنی خداوند وعده ی مغفرت و اجر عظیم را تنها به آن گروه از یاران محمد صلی الله علیه و آله داده که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند. (۳) ۷. خشم کفار

آیه ی «کزرع اخرج» به این نکته اشاره می کند که خدای تعالی در مؤمنان برکت قرار داده و روز به روز به عده و نیروی آنان اضافه می شود. به همین جهت دنبال این کلام

۱- نمونه / ج ۲۲ / ص ۱۱۴؛ تفسیر کبیر / ج ۲۸ / ص ۱۰۷

۲- راهنما / ج ۱۸ / ص ۵۹۲

۳- نمونه / ج ۲۲ / ص ۱۱۸

فرمود: «لیغیظ بهم الکفار» تا خداوند به وسیله ی آنان کفار را به خشم آورد. (۱) ۸. اوصاف همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله

قرآن کریم در این آیه ی شریفه پیامبر و همراهان مؤمن او را به صلابت در برابر کفار و رحمت در برابر مؤمنان می ستاید؛ «محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم». در آیات دیگر این حقیقت به طور جداگانه مطرح شده است:

الف. برخورد شدید پیامبر در برابر کفار؛ «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم». (۲)

ب. برخورد با رحمت پیامبر در برابر مؤمنان؛ «فبما رحمه من الله لنت لهم و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک». (۳)

ج. برخورد شدید مؤمنان در برابر کفار و برخورد نرم در برابر مؤمنان؛ «اذله علی المؤمنین أعزه علی الکافرین». (۴)

۱- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۴۸؛ تفسیر مراغی/ ج ۲۶/ ص ۱۱۶

۲- توبه/ ۷۳

۳- آل عمران/ ۱۵۹

۴- مائده/ ۵۴

رعایت ادب در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَاتَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَاتَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَاتَجْهَرُوا لَهُ وَ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَلُكُمْ وَأَنتُمْ لَاتَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يَعْزُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يَنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده ی بخشایشگر

ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و پیشی مگیرید)، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست. «۱» ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید. «۲» آن ها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند همان کسانی هستند که خداوند دل هایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است. «۳» (ولی) کسانی که تو را از پشت حجره ها بلند صدا

می زنند، بیشترشان نمی فهمند. «۴» اگر آن ها صبر می کردند تا خود به سراغشان آیی، برای آنان بهتر بود؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است. «۵»

معنای واژه ها

۱. یغْضُون: کوتاه می کنند. ۲. ینادونک: تو را بلند صدا می زنند.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

پیشی نگرفتن در احکام بر فرمان خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، رعایت کردن ادب در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ستایش از انسان های باادب و نکوهش از بی ادبان.

ب. منظور از بلند نکردن صدا این است که وقتی با آن حضرت صحبت می کنید، صدایتان بلندتر از صدای آن حضرت نباشد چون دو عیب در این عمل هست: یا منظور

شخصی که صدای خود را بلند می کند این است که توهینی به آن حضرت کرده باشد که این کفر است، و یا منظوری ندارد و تنها شخص بی ادبی است که رعایت مقام آن حضرت را نمی کند و این خلاف دستور است؛ چون مسلمانان دستور دارند آن حضرت را احترام و تعظیم کنند. (۱) ج. در عبارت «أن تحبط أعمالکم» برای وضوح معنای آیه ی شریفه یکی از دو امر را باید در تقدیر گرفت: الف. «کراهه ان تحبط أعمالکم». ب. «لئلا تحبط أعمالکم». (۲)

۱- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۵۸؛ مجمع البیان/ ج ۹/ ص ۱۹۶

۲- مجمع البیان/ ج ۹/ ص ۱۹۶؛ تفسیر کبیر/ ج ۲۸/ ص ۱۱۴؛ روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۱۳۵؛ جامع الاحکام/ ج ۱۶/ ص ۳۰۶؛ محاسن التأویل/ ج ۱۵/ ص ۱۰۹

د. از آن جا که افرادی ناآگاهانه قبلاً مرتکب چنین کاری شده بودند و با نزول این دستور الهی طبعاً به وحشت می افتادند، قرآن به آن ها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند مشمول رحمت خداوند واقع می شوند، از این رو در پایان آیه می فرماید: «و الله غفور رحيم» (۱).

نکته ها

۱. مهربانی نسبت به مخاطب

تکرار جمله ی «یا ایها الذین ءامنوا» در آیه ی اول و دوم به خاطر شفقت و مهربانی نسبت به مخاطب است چنان که لقمان علیه السلام به پسرش فرمود: «یا بنی لا- تشرک بالله». علاوه بر این کسی توهم نکند که مخاطب ثانی غیر از مخاطب اول است. (۲) ۲. انواع تقدّم بر پیامبر صلی الله علیه و آله

قرآن موارد تقدّم را بیان نکرد تا شامل انواع پیش افتادن های عقیدتی، علمی، سیاسی، اقتصادی و غیره در گفتار و کردار گردد. (۳) ۳. نمونه های پیش افتادن

الف. در عید قربان گروهی قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله قربانی کردند، به آنان گفته شد: «لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله» (۴).

ب. گروهی قبل از آن که ماه رمضان ثابت شود روزه گرفتند. به آنان گفته شد: «لا تقدّموا

۱- نمونه/ ج ۲۲ / ص ۱۴۲؛ مجمع البیان/ ج ۹ / ص ۱۹۸؛ روح المعانی/ ج ۲۶ / ص ۱۴۴؛ مراغی/ ج ۲۶ / ص ۱۲۵؛ محاسن

التأویل/ ج ۱۵ / ص ۱۱۱

۲- تفسیر کبیر/ ج ۲۸ / ص ۱۱۲

۳- محاسن التأویل/ ج ۱۵ / ص ۱۰۶

۴- کشف/ ج ۴ / ص ۳۵۰؛ محاسن التأویل/ ج ۱۵ / ص ۱۰۸

بین یدی الله و رسوله» (۱).

ج. بعضی از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خواب و خوراک و آمیزش با همسر را بر خود حرام کردند. حضرت ناراحت شده و به منبر رفتند و فرمودند: من غذا می خورم، می خوابم، با همسرم زندگی می کنم و راه و روش من این است، پس هر کس از این راه پیروی نکند، از من نیست؛ «فمن رغب عن سنتی فلیس منی» (۲). د. با این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج موقت را قانونی اعلام فرمودند، خلیفه ی دوم گفت:

من آن را حرام کردم. این یک نوع پیش افتادن از پیامبر صلی الله علیه و آله است که در این آیه از آن نهی شده است.

ه. در سال هشتم هجری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با مردم برای فتح مکه از مدینه حرکت کردند، بعضی از مسلمانان در این سفر روزه ی خود را افطار نکردند (با این که می دانستند مسافر روزه ندارد و می دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله افطار کرده است). این ها کسانی هستند که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیشی می گیرند؛ «لا تقدّموا بین یدی الله و رسوله».

۴. احترام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در آیه ی نخست، از پیشی گرفتن بر رسول خدا در عمل نهی شد و در آیه ی دوم، شیوه ی گفت و گو با پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می کند و می فرماید: احترام پیامبر صلی الله علیه و آله را حفظ کنید. در آیه ی ۶۳ سوره ی نور نیز سفارش شده که نام پیامبر را مانند نام های خودتان نبرید، بلکه با عنوان و مؤدبانه نام ببرید.

۵. اهمیت مغفرت

تعبیر «مغفره» به صورت نکره برای تعظیم و اهمیت است؛ یعنی خداوند آمرزش

۱- روح المعانی / ج ۲۶ / ص ۱۳۴

۲- وسائل الشیعه / ج ۲۳ / ص ۲۴۴

کامل و بزرگ نصیبشان می کند و بعد از پاک شدن از گناه اجر عظیم به آن ها عنایت می فرماید؛ زیرا نخست شست و شوی از گناه مطرح است سپس بهره مندی از پاداش عظیم الهی. (۱) ۶. رأفت پیامبر اکرم

اگر در این آیات شریفه خداوند سبحان مؤمنین را امر به احترام نبی الله صلی الله علیه و آله می کند، از طرف دیگر پیامبرش را نیز امر به رأفت و رحمت می کند همان گونه که فرمود:

«واخفض جناحك للمؤمنين» و «و اصبر نفسك مع اللذین یدعون ربهم» و «ولا تكن كصاحب الحوت» و امثال این آیات شریفه.

چنین اوامری برای آن است که اطاعت از آن حضرت مانند اطاعت از جباران و زورگویان نیست که بندگان آزاد را به قهر و غلبه، مطیع و بنده ی خود می کنند. (۲) ۷. ملاك حکم

سرّ این که در این آیه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تعبیر به «رسول الله» کرد، و در آیه ی قبلی تعبیر به «نبی»، اشاره ای است به ملاك حکم؛ خواسته بفهماند شخص رسول بدان جهت که رسول است هر قسم رفتاری که با آن حضرت بشود با فرستنده ی او شده است؛ اگر او را تعظیم و احترام کنند خدا را احترام کرده اند و مداومت بر این سیره کاشف از این است که این کسانی که چنین ادبی دارند، تقوا خلق آنان شده و خدا دل هایشان را برای تقوا تمرین داده است. (۳)

۱- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۱۴۰؛ روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۱۳۸

۲- تفسیر کبیر/ ج ۲۸/ ص ۱۱۴

۳- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۶۲

۸. خیر بودن صبر

صبر کردن برای دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عدم مزاحمت برای او از چند جهت خیر است: ۱. نشانه ی ادب است. ۲. تعظیم و احترام به مقام رسالت است. ۳. رعایت این ادب آنان را به رحمت حق نزدیک می سازد؛ «و الله غفور رحیم» (۱).

۹. رعایت ادب در برابر دانشمندان

بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده، گفته اند مراحل پایین تر مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می شود، مسلمانان موظفند در برابر آنان نیز آداب را رعایت کنند، البته در برابر امامان معصوم علیهم السلام این مسأله روشن تر است. (۲) ۱۰. اهمیت حفظ عمل

حفظ عمل مهم تر از خود عمل است. اعمال ما گاهی از اول خراب است، چون با قصد ریا و خودنمایی شروع می شود، گاهی در وسط کار به خاطر عجب و غرور از بین می رود و گاهی در پایان کار به خاطر بعضی از اعمال حبط می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: برای هر ذکری درختی در بهشت کاشته می شود، شخصی گفت: پس بهشت ما درختان زیادی دارد؟! حضرت فرمودند: بله، لکن گاهی گناهان و اعمالی از شما سر می زند که آن درختان را می سوزاند. سپس آن حضرت آیه ی فوق را تلاوت فرمودند. (۳)

۱- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۶۳؛ روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۱۴۳

۲- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۱۴۴

۳- بحار/ ج ۸/ ص ۱۸۶

۱۱. صدای بلند برای سخنرانی

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که بلند سخن می گفت، همین که شنید صدای بلند سبب نابودی تمام کردار او می شود، بسیار ناراحت شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدای بلند تو برای خطابه و سخنرانی بوده است و حساب تو از دیگران جداست. (۱) ۱۲. نمونه ی تباهی عمل

بی ادبی نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سبب تباهی اعمال می شود؛ به دو نمونه اشاره می کنیم:

الف. پیامبر عزیز اسلام در آستانه ی رحلت، تقاضای قلم و دواتی کرد و فرمود: می خواهم برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید! خلیفه ی دوم گفت: بیماری پیامبر شدید شده و سخنانش بی ارزش است! شما قرآن دارید و نیازی به نوشتن نیست! سر و صدا بلند شد حضرت فرمود: برخیزید و بروید، نزد من نزاع نکنید! (۲)

مرحوم علامه سید شرف الدین (صاحب کتاب المراجعات) می فرماید: گرچه قلم و کاغذ نیاوردند و چیزی نوشته نشد، ولی ما می توانیم خط نانوشته را بخوانیم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هدف من نوشتن چیزی است که هرگز گمراه نشوید؛ «لن تضلّوا» با کمی دقت خواهیم دید که این کلمه را بارها در جای دیگر در باره ی قرآن و اهل بیت بیان فرموده است که من از میان شما می روم و دو چیز گرانبها را به جا می گذارم و اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نشوید و آن دو چیز گرانبها قرآن و اهل بیت من هستند.

پس چون بارها کلمه ی «لن تضلّوا» را در باره ی قرآن و اهل بیت به کار برده اند، در این جا نیز که فرمود: برای شما چیزی می خواهم بنویسم که هرگز گمراه نشوید، مراد

۱- مراغی / ج ۲۶ / ص ۱۲۲

۲- صحیح مسلم / ج ۳ / ص ۱۲۵۹

آن حضرت تمسک به قرآن و اهل بیت است.

ب. همین که امام حسن مجتبی علیه السلام شهید شد و خواستند او را در کنار قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عایشه جلوگیری کرد و این امر باعث بلند شدن سر و صدای مردم شد. امام حسین علیه السلام با تلاوت آیه ی «لا ترفعوا اصواتکم...» مردم را ساکت کرد و فرمود: احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از مرگ حضرت نیز هم چون زمان حیات او لازم است.

۱۳. توبیخ و تشویق

هم خلاف کار را توبیخ کنیم و هم درستکار را تشویق. در آیه ی قبل خلافاکارانی که در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بلند صحبت می کردند توبیخ شدند، این آیه و آیات بعد، افراد مؤدب را تشویق می کند؛ «انّ العذین یغضون ... لهم مغفره ...». آری، سرزنش و تشویق باید در کنار هم باشد.

دوستی نکردن با دشمنان خدا

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ ءٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا عَدُوِّیْ وَ عَدُوْکُمْ اَوْلِیَآءَ تُلْقُوْنَ اِلَیْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَ قَدْ کَفَرُوْا بِمَا جَآءَکُمْ مِّنَ الْحَقِّ یُخْرِجُوْنَ الرَّسُوْلَ وَ اِیَّاکُمْ اَنْ تُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ رَبِّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَدًا فِیْ سَبِیْلِیْ وَ اِیْتِغَاةً مَّرَضَاتِیْ تُسَبِّرُوْنَ اِلَیْهِمْ بِالْمُؤَدَّةِ وَ اَنَا اَعْلَمُ بِمَا اَخْفَیْتُمْ وَ مَا اَعْلَنْتُمْ وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَبۜوۤا السَّبۜیْلِ * اِنْ یَتَّقُوْکُمْ یُکُوْنُوْا لَکُمْ اَعۜدَآءً وَ یَبۜسِطُوْا اِلَیْکُمْ اَیۜدِیَهُمْ وَ اَلۜسِنَتَهُمْ بِالسُّوۜءِ

وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ* لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ* قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ وَإِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءٌ وَآ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَإِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ* رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَآغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»(۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده ی بخشایشگر

ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می کنید، در حالی که آن ها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه ی شماست از شهر و دیارتان بیرون می راند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید.) شما مخفیانه با آن ها رابطه ی دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می سازید از همه دانایترم. و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است. «۱» اگر آن ها بر شما مسلط شوند،

دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می گشایند، و دوست دارند شما به کفر باز گردید. «۲» هرگز بستگان و فرزندانان روز قیامت سودی به حالتان نخواهند داشت؛ میان شما جدایی می افکنند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست. «۳» برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرک) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید. - جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [عمویش آزر] گفت (و وعده داد) که برای تو آموزش طلب می کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم (و اختیاری ندارم). - پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم، و همه ی فرجام ها به سوی توست. «۴» پروردگارا! ما را مایه ی گمراهی کافران قرار مده، و ما را ببخش، ای پروردگار ما که تو عزیز و حکیمی.» «۵» (آری) برای شما در زندگی آن ها اسوه ی حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند (به خویشان ضرر زده است، زیرا) خداوند بی نیاز و شایسته ی ستایش است. «۶»

معنای واژه ها

۱. تلقون: می افکنید. ۲. موده: دوستی شدید.

۳. تسرون: پنهان داشتید. ۴. ظاهرهوا: کمک کردند.

الف. قرآن کریم در این آیات در چند محور سخن می گوید:

دوستی نکردن با دشمنان خدا و دشمنان خودتان، مبارزه دشمنان با پیامبر و مسلمانان، دوستی پنهانی برخی از مسلمانان با کفار، آرزوی دشمنان به انحراف فکری مسلمانان، عدم سوددهی خویشان و فرزندان در قیامت، الگو بودن حضرت ابراهیم علیه السلام و همراهان او برای مسلمانان، عدم منع احسان به کفاری که با مسلمانان مقاتله نمی کنند، قطع ارتباط دوستی با کفاری که با مسلمانان به مبارزه بر می خیزند.

ب. کلمه ی «عدو» به معنای دشمن است که هم بر یک نفر اطلاق می شود و هم بر جمع دشمنان و مراد در آیه ی شریفه جمع است به قرینه این که فرموده: «اولیاء خود نگیرید» (۱). ج. منظور از تعبیر «و الذین معه» آن ها که با ابراهیم بودند مؤمنانی است که او را در این راه همراهی می کردند هر چند قلیل و اندک بودند. در تواریخ نیز آمده است که گروهی در بابل بعد از مشاهده ی معجزات ابراهیم علیه السلام به او ایمان آوردند و در هجرت به سوی شام او را همراهی کردند و این نشان می دهد که او یاران وفاداری داشته است (۲). د. این قسمت از آیه «کفرنا بکم و بدأ بیننا و بینکم العداوه» براءت را به آثارش معنا می کند و آثار براءت همین است که سه امر محقق شود: اول مخالفت عملی با شرک آنان.

دوم عداوت قلبی با ایشان. سوم استمرار این وضع مادامی که بر شرک خود باقی اند مگر این که دست از شرک برداشته به خدای واحد ایمان بیاورند (۳).

۱- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۴۶۳

۲- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۴۶۳؛ کامل ابن اثیر/ ج ۱/ ص ۱۰۰

۳- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۴۷۰

ه. جمله ی «الما قول ابراهیم لایبیه» استثنای منقطع است و آن این که از آیه ی سوره ی توبه استفاده می شود که تبرّی جازم و قاطع ابراهیم بعد از آن زمانی بوده که به او وعده ی استغفار داده و بعد از آن که فهمید پدر (عموی) او دشمن خداست به طور قاطع از او تبرّی بسته «فلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» و آیه ی مورد بحث هم از همین تبرّی جازم خبر می دهد. (۱) و منظور از جمله ی «و لا املك لك من الله شيئاً» این است که اگر از خدا جهت پدر طلب مغفرت کردم نه چون طلب طلبکار از بدهکار خویش بود، بلکه منشأ آن فقر عبودیت و ذلت آن در برابر عزّت اوست و خداوند یا به بنده اش ترحم می کند یا اعراض از رحمت می کند چون احدی از خدا طلبکار و مالک چیزی نیست و او مالک هر چیزی است چنان که در جای دیگر فرمود: «قل فمن يملك من الله شيئاً». (۲)

نکته ها

۱. مخالفت عملی دشمنان

دشمنان اسلام تنها از نظر اعتقادی مخالف مسلمانان نیستند، بلکه در مرحله ی عمل مخالفت خود را نشان می دهند از این رو با بدرفتاری خود، پیامبر و مسلمانان را وادار به هجرت کردند. (۳) ۲. مصادیق دشمنان خداوند

قرآن کریم در برخی از آیات می فرماید: کافران را سرپرست خود قرار ندهید؛ «یا

۱- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۴۷۲

۲- مائده/ ۱۷؛ المیزان/ ج ۱۹/ ص ۴۷۳

۳- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۴۶۴؛ نمونه/ ج ۲۴/ ص ۱۲

أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ» (۱)، در برخی از آیات می فرماید: یهود و نصاری را سرپرست خود قرار ندهید؛ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَنَصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» (۲)، در برخی از آیات خداوند می فرماید: دشمن من و خودتان را سرپرست خود قرار ندهید؛ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» (۳).

از جمع آیات فوق استفاده می شود که کافران و یهود و نصاری دشمن خدا و مسلمانان هستند و نباید آن ها را سرپرست خود قرار داد.

۳. مفید بودن مخفی کاری

با خداوندی که عالم به غیب و شهود است و از اسرار بشر آگاه است، مخفی کاری (علاقه به دشمنان اسلام در پنهان) هیچ فایده ای ندارد؛ «و انا اعلم بما اخفیتم». زیرا دوستی با آنان به خاطر حفظ ارحام و اولاد به قیمت عذاب دوزخ تمام می شود. (۴) از بین رفتن اسباب در قیامت

روز قیامت روز جدایی انسان های مؤمن از کافر است؛ «یفصل بینکم» چنان که در آیه ی دیگری می فرماید: «فاذا نفخ فی الصور فلا- انساب بینهم» و علت سقوط اسباب از جمله خویشاوندی آن است که آثار اسباب در دنیا مایه ی الفت و خدمت است، اما در قیامت رابطه میان اسباب و مسببات از بین خواهد رفت؛ «و تقطعت بهم الاسباب». (۵)

۱- نساء / ۱۴۴

۲- مائده / ۵۱

۳- ممتحنه / ۱

۴- روح المعانی / ج ۲۸ / ص ۶۸؛ المیزان / ج ۱۹ / ص ۴۶۵

۵- بقره / ۱۶۶؛ المیزان / ج ۱۹ / ص ۴۶۸

۵. استمرار دشمنی

سرّ این که از محبت کفار به فعل ماضی تعبیر کرد با این که باید به فعل مضارع تعبیر کند، آن است که محبت دشمنان برای کافر شدن مسلمانان یک امر ثابت و مسجل است؛ یعنی اگر چه بر شما غلبه هم پیدا نکنند، اما دوست دارند کافر شوید و ضرر دنیا و آخرت به شما برسد و عزیزترین چیز را که دین شما است از شما بگیرند تا شما کافر شوید. (۱) ۶. الگوهای عملی

یکی از راه های بسیار مؤثر در تربیت انسان ها، وجود الگوهای عملی است، از این رو قرآن کریم در این سوره دو بار از ابراهیم و یارانش سخن می گوید و آنان را به عنوان اسوه و الگوی عملی معرفی می کند چنان که در سوره ی احزاب آیه ی ۲۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اسوه معرفی کرده است؛ «لقد کان لکم فی رسول الله اسوه حسنه» و امام صادق علیه السلام می فرماید: به وسیله ی عمل خود نه به زبان مردم را به حق دعوت کنید؛ «کونوا دعاه الناس باعمالکم و لا تکنوا دعاه بالستکم». (۲) ۷. قاطعیت در بیزاری

در برابر مشرکان باید بیزاری جست و نهایت قاطعیت را در این بیزاری نشان داد، از این رو همراهان ابراهیم علیه السلام سه مرتبه در بیزاری خود تأکید ورزیدند: ۱. «انا برآء منکم» ۲. «کفرنا بکم» ۳. «و بدا بیننا و بینکم العداوه». (۳)

۱- روح المعانی / ج ۲۸ / ص ۶۸؛ کشاف / ج ۴ / ص ۵۱۳

۲- نمونه / ج ۲۴ / ص ۲۴

۳- همان

۸. استثنا در برابر قانون کلی

برائت از مشرکان گرچه یک قانون کلی است، لیکن استثنای پذیر نیز هست در شرایطی که امید هدایت از فردی باشد نباید قطع رابطه کرد؛ «الّا قول ابراهیم لایبه لاستغفرن لک». نه تنها برائت و بیزاری ابراهیم و یارانش از بت پرستان، بلکه دعاهای آن ها و تقاضاهایشان در پیشگاه خدا نیز برای همه ی مسلمانان سرمشق است و این سرمشق را تنها کسانی می گیرند که دل به خداوند بسته اند و ایمان به مبدأ و معاد قلبشان را روشن ساخته و در طریق حق به حرکت در آمده اند؛ «اسوه حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر».

۹. مهم ترین پیوند

پیوند مکتبی مهم ترین پیوندی است که انسان ها را با یکدیگر مربوط می سازد که هر پیوندی تحت الشعاع آن است، از این رو یاران ابراهیم علیه السلام با ابراهیم گرچه قوم و خویش نبودند، اما چون پیرو آیین او بودند، برای همه ی مؤمنان اسوه هستند، اما ابراهیم علیه السلام از عموی خود بیزاری جست گرچه عمویش بود، اما چون کافر بود هیچ ارتباطی به او نداشت. (۱) ۱۰. دگرگونی دل ها

اگر کسانی که مورد علاقه ی مسلمانان هستند از خطّ مکتبی آنان جدا شوند، نباید از بازگشت آنان مأیوس شد. زیرا خداوند بر همه چیز قادر است و او می تواند دل ها را دگرگون سازد چنان که در سال هشتم که مکه فتح شد اهل مکه مسلمان شدند و اسباب دوستی فراهم گردید. (۲)

۱- همان

۲- روح المعانی/ ج ۲۸/ ص ۷۴؛ المیزان/ ج ۱۹/ ص ۴۷۶؛ نمونه/ ج ۲۴/ ص ۲۸

۱۱. نیکی به رفتار

رابطه ی مسلمانان با کفار بستگی به طرز برخورد آنان با مسلمانان دارد. کفاری که در برابر مسلمانان ایستادگی کنند و به مخالفت عملی برخیزند، مسلمان ها را بکشند یا آواره کنند، وظیفه ی مسلمانان قطع ارتباط دوستی با آن هاست، اما کفاری که نه عداوت بورزند نه با مسلمانان پیکار کنند، نه آن ها را از وطنشان خارج سازند، نیکی و احسان به این گروه از کفار مانعی ندارد. (۱)

سیمای منافقان

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* إِذَا جَاءَكَ الْمُنْفِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ لَكَاذِبُونَ* اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصِيدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَمَا يَفْقَهُونَ* وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمِعَ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خُشِبَ مُسَبِّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعِيدُ فَاحْذِرْهُمْ فَتَلَّهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤفَكُونَ* وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُءُوسِهِمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ* سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَإِيْهِدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ* هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَاللَّهُ خَزَائِنُ

هرگز خداوند آنان را نمی بخشد؛ زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند. «۶» آن ها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند.» (غافل از این که) خزاین آسمان ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند. «۷» آن ها می گویند: «اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند. «۸»

معنای واژه ها

۱. ایمان: سوگندها. ۲. جُنَه: سپر. ۳. خشب مسنّده: چوب های خشک.

۴. یؤفکون: منحرف می شوند. ۵. لَوّوا: برمی گردانند.

تفسیر

الف. در این سوره از آیه ی ۱ تا ۸ خداوند ویژگی های منافقان را بیان می کند: دروغ گویی، سپر قرار دادن سوگندهای خود به منظور بازداشتن مردم از راه خدا، عدم درک واقعیات، داشتن ظاهری آراسته و تهی بودن درون آنان، عدم انعطاف در برابر حق، بدگمانی و ترس از هر حادثه، غرور و تکبر، فسق و گناه، کارشکنی، خود را عزیز و دیگران را ذلیل پنداشن.

از آیه ی ۹ تا پایان در چند محور سخن می گوید: غافل نشدن از یاد خدا به خاطر ثروت و فرزندان، انفاق پیش از آمدن مرگ، عدم تأخیر اجل، آگاهی خداوند از اعمال مردم.

ب. مفسران جمله ی «صدّوا عن سبیل اللّٰه» را به دو گونه معنا کرده اند: اعراض از راه خداوند و دیگر باز داشتن دیگران از این راه، لیکن با توجه به سوگندهای دروغ، معنای

دوم مناسب تر است؛ زیرا هدف از این سوگندها، اغفال دیگران است. در یک جا مسجد ضرار درست می کنند و سوگند یاد می کنند که جز هدف خیر ندارند(۱)، در جای دیگر وقتی جنگ های مشکل پیش می آید، مانند جنگ تبوک، عذر و بهانه می آورند و سوگند یاد می کنند اگر قدرت داشتیم شرکت می کردیم.(۲) ج. منظور از این که فرمود: «ءامنوا»؛ ایمان آوردند، همان شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که به زبان اقرار کردند و در باطن به خدا کفر ورزیدند چنان که در جای دیگر فرمود: «و اذا لقوا الذين ءامنوا قالوا ءامنوا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزون»(۳). البته بعید هم نیست که در میان منافقان افرادی بوده باشند که ایمان اولی آن ها حقیقی و جدی بوده، ولی بعداً برگشته باشند.(۴) د. در این که منظور از ذکر خدا چیست؟ وجوه مختلفی بیان شده است: (۱) نمازهای پنج گانه. (۲) شکر بر نعمت. (۳) صبر بر بلا. (۴) رضای به قضا. (۵) حج و زکات. (۶) تلاوت قرآن.

(۷) تمام فرایض الهی، ولی روشن است که ذکر خدا معنای وسیعی دارد که همه ی این ها و غیر این ها را شامل می شود و تفسیر به امور فوق از قبیل ذکر مصادیق روشن است.(۵) نکته ها

۱. معنای نفاق

نفاق به معنای دوگانگی ظاهر و باطن است که منافقان با زبان مؤکداً اظهار ایمان

۱- توبه/ ۱۰۷

۲- توبه/ ۴۲؛ نمونه/ ج ۲۴/ ص ۱۵۱

۳- بقره/ ۱۴

۴- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۵۶۳؛ روح المعانی/ ج ۲۸/ ص ۱۱۰

۵- نمونه/ ج ۲۴/ ص ۱۷۳

می کنند، ولی در دل آن ها مطلقاً خبری از ایمان نیست؛ این دروغگویی و دوگانگی درون و بیرون محور اصلی نفاق را تشکیل می دهد. (۱) ۲. انواع صدق و کذب

صدق و کذب بر دو گونه است: صدق و کذب خبری، صدق و کذب مخبری. در قسم اول معیار موافق و مخالف واقع بودن است در حالی که در قسم دوم موافقت و مخالفت با اعتقاد مطرح می باشد به این معنا که اگر انسان خبری می دهد که مطابق با واقع است، ولی برخلاف عقیده ی او، آن را کذب مخبری می نامیم و اگر موافق عقیده ی اوست، صدق مخبری است. روی این حساب شهادت منافقان به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر اخبار هرگز کذب نبود، بلکه از نظر گوینده چون برخلاف عقیده ی آن ها بود، کذب محسوب می شد. (۲) ۳. قاطعیت در برابر منافقان

منافقان در شهادت خود انواع تأکیدها را به کار بردند. استفاده از جمله ی اسمیه و همچنین «ان» و «لام تأکید». خداوند با قاطعیت با همان لحن، آن ها را تکذیب می کند، اشاره به این که در برابر آن قاطعیت چنین قاطعیتی لازم است. (۳) ۴. حقیقت ایمان

حقیقت ایمان به قلب است و هر کس چیزی بگوید که اعتقاد خلاف به آن داشته باشد کاذب است. بنا بر این:

(۱) هر کس دارای ایمان به قلب و اقرار به لسان و عمل به ارکان باشد «مؤمن» است.

(۲) هر کس فاقد این سه امر باشد «کافر» است.

۱- نمونه / ج ۲۴ / ص ۱۴۸

۲- المیزان / ج ۱۹ / ص ۵۶۲؛ نمونه / ج ۲۴ / ص ۱۴۸؛ روح المعانی / ج ۲۸ / ص ۱۰۸

۳- روح المعانی / ج ۲۸ / ص ۱۰۹

(۳) هر کس اقرار به زبان دارد و اعتقاد به قلب ندارد «منافق» است.

(۴) هر کس فقط در عمل مقصّر است، اما اقرار به زبان و اعتقاد به قلب دارد «فاسق» است. (۱) ۵. مخفی کاری منافق

«منافق» در اصل از ماده ی «نفق» به معنای نفوذ و پیشروی است و «نفق» بر وزن «شفق» به معنای کانال ها و نقب هایی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند. بعضی از مفسران گفته اند: بسیاری از حیوانات مانند موش صحرائی برای لانه ی خود دو سوراخ قرار می دهند؛ یکی آشکار که از آن وارد و خارج می شوند و دیگری پنهانی که اگر احساس خطری کنند، از آن می گریزند، این سوراخ پنهانی را «نافقاء» گویند. به این ترتیب منافق کسی است که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده تا با مخفی کاری و پنهان کاری در جامعه نفوذ کند و به هنگام خطر از طریق دیگری فرار نماید. (۲) ۶. گفتار و رفتار منافقان

در قرآن کریم بیش از پنجاه گفتار و رفتار زشت از منافقان بیان شده است از جمله:

۱. نسبت به مبدأ و معاد بی اعتقادند؛ «و من الناس من یقول ءامنا بالله و الیوم الاخر و ما هم بمؤمنین». (۳)

۲. نسبت به وحی و رسالت نیز بی اعتقادند؛ «اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله یعلم انك لرسوله و الله یشهد انّ المنافقون لكاذبون». (۴)

۱- تفسیر اثنی عشریّه / ج ۱۳ / ص ۱۷۷

۲- روح البیان / ج ۹ / ص ۵۲۹؛ نمونه / ج ۲۴ / ص ۹

۳- بقره / ۸

۴- منافقون / ۱

۳. نسبت به نماز بی نشاطند، ۴. نسبت به انفاق بی علاقه اند؛ «و لا یأتون الصلاه الّما و هم کسالی و لا ینفقون الّما و هم کارهون» (۱).

۵. نسبت به جهاد فراری اند؛ «ان یریدون الّا فراراً» (۲).

۶. نسبت به معروف و منکر عکس شیوه مؤمنان عمل می کنند؛ «یأمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف» (۳).

۷. از نظر قلبی مریض، از نظر فکری سفیه و از نظر عملی مفسد هستند؛ «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً» (۴) و «الا انّهم هم الشفهاء» (۵) و «الا انّهم هم المفسدون» (۶).

۷. معنای جُنّه

«جُنّه» از ماده ی «جن» بر وزن «فَنّ» در اصل به معنای پنهان کردن چیزی از حسّ است و «جن» بر وزن «سَنّ» به خاطر این که موجودی است ناپیدا این واژه بر او اطلاق می شود، و از آنجا که «سپر» انسان را از ضربات اسلحه ی دشمن مستور می دارد، در لغت عرب به آن «جُنّه» گفته می شود و باغ های پردرخت را نیز به خاطر مستور شدن زمین هایشان جُنّت می گویند، و قلب را «جنان» می گویند؛ چون مستور از دیده است و بچه در رحم را «جنین» گویند؛ چون دیده نمی شود و به دیوانه «مجنون» می گویند به دلیل این که عقل او پوشیده شده است. (۷)

۱- توبه / ۵۴

۲- احزاب / ۱۳

۳- توبه / ۶۸

۴- بقره / ۱۰

۵- بقره / ۱۳

۶- بقره / ۱۲

۷- تبیان / ج ۱۰ / ص ۱۱؛ مجمع البیان / ج ۱ / ص ۱۱۶

۸. طبع قلب

جمله ی «فطبع علی قلوبهم فهم لا- یفقهون»، دلالت دارد که طبع قلب و مهر به دل خوردن باعث می شود دیگر آدمی حق را نپذیرد، پس چنین دلی برای همیشه مایوس از ایمان و محروم از حق است. (۱) ۹. طبع قلب معلول پیروی از هوای نفس

معنای مهر به دل خوردن، عبارت است از این که زمانی که دل به حالتی درآید که دیگر پذیرای حق نباشد و حق را پیروی نکند، پس چنین دلی قهراً تابع هوای نفس می شود. چنان که در جای دیگر فرمود: «طبع اللّٰه علی قلوبهم و اتبعوا احوالهم» (۲) نتیجه ی دیگرش آن است که حق را نفهمد و نشنود و به آن علم و یقین پیدا نکند؛ «و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون» (۳) و نیز فرمود: «و طبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون» (۴).

۱۰. موضوع طبع قلب

در ۱۰ آیه موضوع طبع قلب در قرآن بیان شده که در ۶ مورد در باره ی کفار است مانند ۱۵۵ نساء، ۷۴ یونس، ۵۹ روم، ۱۰۱ اعراف، ۳۵ غافر، ۱۰۸ نحل و در ۴ مورد در باره ی منافقین است مانند: ۸۷ توبه، ۹۳ توبه، ۱۶ محمد و ۳ منافقین. (۵) ۱۱. تشبیه به چوب خشک

منافقان که اجسامی زیبا و فریبنده و سخنانی جاذب دارند، به خاطر نداشتن باطنی مانند ظاهر در مثل مانند چوبی می مانند که به چیزی تکیه داشته باشد، اشباحی

۱- همان

۲- محمد / ۱۶

۳- توبه / ۸۷

۴- اعراف / ۱۰۰؛ المیزان / ج ۱۹ / ص ۵۶۴

۵- مؤلف

بدون روح هستند همان گونه که چوب نه خیری دارد و نه فایده ای بر آن مترتب می شود اینان نیز همین گونه اند؛ چون فقه و فهم ندارند. (۱) ۱۲. ترس دائمی منافقان

منافقین در تمام عمر با ترس و دلهره و وحشت زندگی می کنند. «یحسبون» فعل مضارع دال بر دوام است. (۲) ۱۳. نفرین به قتل

«قاتلهم الله» نفرینی است بر منافقین به قتل که شدیدترین شدائد دنیا است و ای بسا اگر نفرمود «قاتلهم الله»؛ خدا آنان را بکشد و باب مفاعله به کار برد، برای همین افاده ی شدت بوده است. (۳) ۱۴. هدف از تشبیه

مقصود از تشبیه منافقان به چوب های تکیه زده بر دیوار این است که آن ها مانند چوب های خشک در برابر حوادث، کوچک ترین انعطافی ندارند. در جهان طبیعت هنگامی که طوفان سهمگینی می وزد گل ها و گیاهان در برابر طوفان مقاومت نمی کنند و با انعطاف و خم شدن خاصی طوفان را رد می کنند و پس از دقیقه ای به حالت نخستین بر می گردند، اما درختان خشک در برابر طوفان سینه سپر کرده و مقاومت می کنند و پس از لحظاتی از پای در می آیند. انعطاف پذیری در برابر حوادث به طرز صحیح، یکی از نشانه های انسان مؤمن است. این حقیقت اجتماعی را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از سخنان خود می فرماید: «مثل المؤمن مثل السنبلة تحركها الريح فتقوم تاره و تقع اخرى

۱- فتح القدير/ ج ۵/ ص ۲۳۱؛ جامع الاحكام/ ج ۱۸/ ص ۱۲۵؛ روح المعاني/ ج ۲۸/ ص ۱۱۱

۲- مؤلف

۳- الميزان/ ج ۱۹/ ص ۵۶۶

و مثل الكافر مثل الازره لاتزال قائمه حتى تنقعر».

«ازره» درخت سختی است مانند «صنوبر»، «تنقعر» یعنی از جای کنده می شود؛ حال مؤمن مانند سنبلی است که باد تند آن را حرکت می دهد؛ گاهی می ایستد، و گاهی خمیده می گردد، ولی افراد کافر در نداشتن انعطاف و کنار نیامدن با مردم مانند درختان سختند که در برابر تندباد حوادث از جای کنده می شود. (۱)

منافقان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد می آمدند و در انتهای جمعیت به دیوارهای مسجد تکیه می زدند، ولی کوچک ترین بهره ای از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی بردند. یک چنین جمعیت بسان اجسام بدون ارواح و یا چوب های خشکی بودند که در برابر سخنان حکیمانه ی پیامبر کوچک ترین واکنشی از خود نشان نمی دادند تو گویی اصلاً روحی در بدن آن ها وجود نداشت. (۲) ۱۵. سؤال: چگونه قرآن کریم منافقان را تنها دشمن مسلمانان می داند؛ «هم العدو فاحذرهم» با این که عداوت مسیحیان و یهودیان با اسلام بر کسی پوشیده نیست؟

پاسخ: عداوت گروه های دیگر عداوتی آشکار بوده و مهر مخالفت بر پیشانی آنان خورده است، ولی ضرر گروه منافق که لباس دوستی بر تن نموده و بدون کوچک ترین نشانه با اسلام عداوت می ورزند به مراتب بالاتر از دسته های دیگر خواهد بود. صفحات تاریخ را ورق بزنید ضررهای منافقان را ببینید آن گاه در این باره قضاوت کنید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره ی خطر منافقان می فرماید: من هرگز از هیچ یک از ملل جهان برای اسلام ترسی ندارم فقط از منافقان بر شما می ترسم که در زبان خوش گفتارند

۱- تفسیر سوره ی منافقون آیت الله سبحانی / ص ۳۴؛ روح البیان / ج ۱ / ص ۳

۲- روح المعانی / ج ۲۸ / ص ۱۱۰

و در باطن دشمن اسلام هستند، در گفتار با شما هماهنگی دارند و عملاً یک گام با شما بر نمی دارند؛ «ولکنی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان يقول ما تعرفون و يفعل ما تفكرون».

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «و احذرکم اهل النفاق فانهم الضالون المزلون يتلونون قولهم شفاء و فعلهم الداء العیاء»؛ من به شما از منافقان گمراه و گمراه کننده هشدار می دهم که با چهره های مختلف در اجتماع ظاهر شده و گفتار آن ها بسیار زیبا و سودمند و درمان دردهاست، ولی کردار آنان درد بی درمان است. (۱) ۱۶. استغفار پیامبران موجب آموزش گناهان

از بررسی آیاتی که در باره ی طلب آموزش پیامبران برای افراد مجرم وارده شده، استفاده می شود که مردم خدمت پیامبران می رسیدند و از آنان می خواستند به جهت قرب و مقامی که در پیشگاه خداوند دارند، در باره ی آن ها طلب مغفرت کنند، چنان که برادران یوسف نزد یعقوب علیه السلام آمدند و گفتند: «یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطین» (۲).

وقتی یعقوب آثار ندامت را در آن ها دید، به آنان وعده داد که این کار را در همین نزدیکی انجام دهد؛ «سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم» (۳).

گاهی خود پیامبران به افراد گنهکار وعده ی طلب آموزش می دادند چنان که ابراهیم علیه السلام به آزر چنین وعده داد: «لاستغفرن لک و ما املک لک من الله من شیء» (۴). صریح دستور قرآن این است که افراد گنهکار خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برسند و از او درخواست طلب مغفرت کنند؛ «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و

۱- تفسیر سوره ی منافقون / آیت الله سبحانی / ص ۴۴

۲- یوسف / ۹۷

۳- یوسف / ۹۸

۴- ممتحنه / ۴

استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً» (۱).

استغفار پیامبر در باره ی منافقان اثری ندارد، و جهت عمده ی عدم تأثیر استغفار، شرک و کفر آن هاست که قرآن می فرماید: «انّ الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر مادون ذلك» (۲)، از این رو با صراحت می فرماید: به خاطر کفر آن ها اگر هفتاد مرتبه برای آن ها طلب آمرزش کنی، اثر ندارد؛ «ان تستغفر لهم سبعين مرّه فلن يغفر الله لهم ذلك بانهم كفروا بالله و رسوله» (۳).

۱۷. اعراض منافقان

منافقان همیشه حالت اعراض از گفتار حق دارند. «يصدون» فعل مضارع دلالت بر استمرار و تداوم دارد. (۴) ۱۸. محاصره ی اقتصادی

شیوه ی محاصره ی اقتصادی منحصر به منافقان مدینه نبود، بلکه قبل از آن ها سران قریش در مکه می گفتند: اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره ی اقتصادی قرار دهیم، یا از مکه بیرونشان کنیم، مطلب تمام است.

امروز نیز دولت های استعماری به پندار این که خزاین آسمان و زمین را در اختیار دارند، می گویند ملت هایی را که در برابر ما تسلیم نمی شوند باید در محاصره ی اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند. این کوردلان تاریخ که شیوه ی آن ها دیروز و امروز یکسان بوده و هست، خبر ندارند که با یک اشاره ی خداوند تمام ثروت ها و امکاناتشان را بر باد می دهد و عزت پوشالی آن ها را از بین می برد. (۵)

۱- نساء / ۶۴

۲- نساء / ۴۸

۳- توبه / ۸۰

۴- روح المعانی / ج ۲۸ / ص ۱۱۳

۵- نمونه / ج ۲۴ / ص ۱۶۳

۱۹. پندار خام منافقان

منافقان تصور می کردند که عزت و نیرومندی در گرو داشتن آب و زمین است و چون دست مهاجران از اراضی مدینه کوتاه بود، آن ها را خوار و ذلیل می خواندند، ولی از این نکته غافل بودند که همین آب و ملک گاهی باعث ذلت و خواری بشر می گردد در حالی که عزت باید سرچشمه ی روحی و نفسانی داشته باشد که همان ایمان است که مؤمنان داشتند، از این رو می فرماید: «العزّه لله و لرسوله و للمؤمنین»^(۱).

۲۰. ناروا بودن ذلت

امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند همه ی امور مؤمن را به او واگذار کرده جز این که حق ندارد خود را ذلیل کند. شخصی از آن حضرت پرسید: مؤمن چگونه خود را ذلیل می کند؟ فرمود: متعرض کارهایی می شود که در طاقت او نیست یا این که در بیان دیگر فرمود: وارد در کاری می شود که پس از آن عذرخواهی می کند.^(۲)

درسنامه باقرآن در مکه و مدینه ؛ ؛ ص ۳۱۶

۱- تفسیر سوره ی منافقون/ ص ۷۲

۲- نور الثقلین/ ج ۵/ ص ۳۳۶

بهره مندی از حلال خداوند

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغَىٰ مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ* قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّهُ أَيَّمَنُكُمْ وَاللَّهُ مَيُّوسٌ لَكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ* وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ يَ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ م بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ يَ قَالَتْ مَنْ أَمَّ نَبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ* إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَدَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَلْحَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ* عَسَىٰ رَبُّهُ وَإِنْ طَلَّقُكَ أَنْ يُبَدِّلَهُ وَ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَ مَسِيئَتٍ مُُّؤْمِنَةٍ قَتَلَتْ تَلْبَتِ عَبْدَتِ سَلْحَتِ نَيْبِ وَ أَبْكَارًا* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَ قُودَهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَيْهِا مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا

لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده ی بخشایشگر

ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟! و خداوند آمرزنده و رحیم است. «۱» خداوند راه گشودن سوگندهایتان را

(در این گونه موارد) روشن ساخته؛ و خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است. «۲» (به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود؛ هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟!» فرمود: «خداوند عالم و آگاه مرا با خبر ساخت!» «۳» اگر شما (همسران پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دل هایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. «۴» امید است که اگر او شما را طلاق دهد، پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده، زانی غیر باکره و باکره. «۵» ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده ی خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند. «۶» ای کسانی که کافر شده اید! امروز عذرخواهی نکنید،

چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید. «۷»

شأن نزول

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با همسران خود قرار گذاشته بود که هر روزی به حجره ی یکی از آنان برود. روزی که نوبت حفصه بود، او با اجازه ی پیامبر به منزل پدرش رفت، پیامبر به نزد

ماریه قبطیه رفت. هنگامی که حفصه برگشت اعتراض کرد که چرا به نزد ماریه قبطیه رفتی؟ حضرت فرمود: دیگر نزد او نمی روم و سوگند یاد کرد که او را بر خود حرام کردم و به حفصه فرمود: این موضوع را برای کسی بیان نکن، لیکن حفصه رازداری نکرد و برای عایشه بیان کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به حفصه فرمود: چرا رازداری نکردی؟ او گفت: چه کسی به شما گفت؟

فرمود: خداوند به من خبر داد. (۱) معنای واژه ها

۱. تحله: گشودن. ۲. ایمان: سوگندها. ۳. عَرَفَ: اظهار کرد.

۴. صغت: انحراف پیدا کرد. ۵. ظهیر: کمک، پشتیبان.

۶. سائحات: روزه داران، هجرت کنندگان. ۷. ثبیات: بیوه ها.

تفسیر

الف. قرآن کریم در آیه ی ۱ تا ۴ در چند محور سخن می گوید:

حرام نکردن حلال خدا به خاطر رضایت همسران، مجاز بودن شکستن سوگند، عدم رازداری برخی از همسران پیامبر، حمایت خداوند از پیامبر اکرم. در آیه ی ۵ خداوند شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می تواند الگویی برای همه ی مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد؛ اسلام، ایمان، تواضع، توبه، عبادت و اطاعت فرمان.

۱- اطیب البیان/ ج ۱۳/ ص ۷۰؛ نورالثقلین/ ج ۵/ ص ۳۶۷؛ تبیان/ ج ۱۰/ ص ۴۴؛ کنزالدقائق/ ج ۱۰/ ص ۵۰۴

در آیه ی ۶ و ۷ در چند جهت سخن می گوید: هشدار به مسلمانان در باره ی نگه داری خود و خانواده از آتش دوزخ، عصمت ملائکه، نپذیرفته شدن عذر در قیامت و رسیدن انسان به کیفر اعمال.

ب. از این که خطاب به پیامبر به صورت «یا ایها النبی» است نه به صورت «یا ایها الرسول»، دلالت دارد که مسئله ی مورد عتاب، مسئله ی شخصی آن جناب بوده نه مسئله ای که جزو رسالت های او برای مردم باشد. (۱) ج. منظور از تحریم، تحریم شرعی نبوده، بلکه فقط سوگند خوردن بر ترک یک عمل بوده است؛ زیرا پیامبر نمی تواند حلال خود را بر خود حرام کند و آیه ی بعد نیز دلالت دارد بر این که تحریم به وسیله ی سوگند بوده است؛ «قد فرض الله لکم تحله ایمانکم». (۲)

د. جمله ی «ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکم» خطاب به دو همسر پیامبر عایشه و حفصه است که شما دل هایتان از حق منحرف و به گناه آلوده شده است که یا باید از گناه خود توبه کنید یا این که به اتفاق و با همکاری هم بر علیه کسی که خدا مولای اوست و جبرئیل و صالح مؤمنین و ملائکه پشتیبان او هستند، توطئه کنید که در این صورت کاری از پیش نخواهید برد؛ زیرا وقتی خدا متولی امور او می شود، او را از هر تهدیدی نجات می دهد.

ه. منظور از فرشتگان غلاظ، فرشتگانی هستند که خشونت عمل دارند (چون آن ها مانند ما آدمیان قلب مادی ندارند تا متصف به خشونت و رقت شوند) آیه ی ۶ همین سوره هم خشونت در عمل را بیان می کند. (۳)

۱- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۳۴۴

۲- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۳۴۴؛ تفسیر کبیر/ ج ۳۰/ ص ۴۲

۳- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۳۴۹

و. جمله ی «لا- یعصون الله...» تفسیر غلاظ شداد است؛ منظور این است که فرشتگان نامبرده ملازم آن مأموریتی هستند که خداوند به آنان داده و غیر از خداوند و اوامرش، هیچ عامل دیگری از قبیل (رقت و ترحم در آن ها اثر نمی گذارد و خداوند را عصیان نمی کنند) وقتی عمل چنین عملی بود، می توان صاحب عمل را غلیظ و شدید خواند و گفت:

ملائکه ی غلاظ و شداد. (۱) نکته ها

۱. شکستن سوگند

سوگند اگر در موردی باشد که ترک کاری رجحان داشته باشد، شکستن آن گناه و کفاره دارد، اما شکستن سوگند برای عمل مرجوح جایز است، لیکن برای حفظ احترام سوگند، بهتر است کفاره داده شود، از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله چون سوگند یاد کرده بود، نزد ماریه قبطیه نرود برای شکستن آن یک برده را آزاد کرد.

کفاره ی شکستن سوگند طبق آیه ی ۸۹ سوره ی مائده یکی از چند امر است:

اطعام ده مسکین یا پوشاندن ده نفر یا آزاد کردن یک بنده و اگر نتوانست سه روز روزه بگیرد. (۲) بی وفایی برخی از همسران

بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می کردند، بلکه مسأله ی رازداری که از مهم ترین شرایط یک همسر باوفا است نیز در آن ها نبود، اما به عکس رفتار پیامبر با آن ها با تمام این اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتی حاضر نشد

تمام رازی که او افشا کرده بود به رخ او بکشد و تغافل نمود، تنها به قسمتی از آن اشاره کرد، از این رو در حدیثی از حضرت علی علیه السلام می خوانیم: «ما استقصی کریم قطّ لأنّ الله يقول عرّف بعضه و اعرض عن بعض»؛ افراد کریم و بزرگوار هرگز در مقام احقاق حق شخصی خویش تا آخرین مرحله پیش نمی روند؛ زیرا خدا در این جا برای پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد. (۱) ۳. رازداری از کمالات انسانی

رازداری نه تنها از صفات مؤمنان حقیقی است، که هر انسان باشخصیتی باید رازدار باشد، این معنا در مورد دوستان نزدیک و همسر اهمیت بیشتری دارد. در آیات فوق خواندیم که چگونه خداوند بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر ترک رازداری شدیداً ملامت و سرزنش می کند.

علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «جمع خیر الدنیا و الاخره فی کتمان السر و مصادقه الاخیار، و جمع الشر فی الازداعه و مؤاخاه الاشرار»؛ تمام خیر دنیا و آخرت در این دو چیز نهفته شده: کتمان سر و دوستی با نیکان و تمام شر در این دو چیز نهفته شده:

افشای اسرار و دوستی با اشرار. (۲) ۴. اذیت پیامبر اکرم

این دو زن (حفصه و عایشه) رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آزرده و علیه او دست به دست هم دادند؛ «فان تظاهرا علیه» و دست به دست هم دادن علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از گناهان کبیره است؛ به دلیل این که فرمود: «ان الذین يؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعدّ لهم عذاباً مهیناً». (۳)

۱- مجمع البیان / ج ۱۰ / ص ۴۷۴؛ روح المعانی / ج ۲۸ / ص ۱۵۱

۲- سفینه / ج ۲ / ص ۴۶۹

۳- احزاب / ۵۷؛ المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۴۶

۵. اتحاد ملائکه

کلمه ی «ملائکه» مبتدا و کلمه ی «ظهیر» خبر آن است و اگر خبر را مفرد آورد با این که مبتدا جمع بود، برای این است که بفهماند ملائکه در پشتیبانی پیامبر متحد و متفق هستند، و اگر فرمود: ملائکه بعد از خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین پشتیبان او هستند، برای آن بود که پشتیبانی ملائکه را بزرگ جلوه دهد. (۱) ۶. عنایت خاص خداوند

از این که فرمود: «فانّ الله هو مولا» ضمیر منفصل «هو» برای این آورده شده که بفهماند که خدا عنایت خاصه ای به آن حضرت دارد و به همین جهت بدون هیچ واسطه ای از مخلوقاتش، خود او پیامبر را یاری می کند و متولّی امور او می شود. (۲) ۷. موقعیت جبرئیل

از این که نام جبرئیل را جداگانه بیان کرد با این که ملائکه شامل او هم می شود، از جهت تعظیم و اظهار مکانت و موقعیت جبرئیل نزد خداوند است. (۳) ۸. احترام پیامبر اکرم

در آیه ۲ و ۴ سخن از ولایت خداوند مطرح است با این تفاوت که در آیه ی ۴ موضوع ولایت خداوند را به احترام پیامبر اکرم با حرف تأکید «انّ» بیان کرد؛ «و الله مولیکم»، «فانّ الله هو مولا». (۴)

۱- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۳۴۷؛ روح المعانی/ ج ۲۸/ ص ۱۵۳

۲- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۳۴۶

۳- کنز الدقائق/ ج ۱۰/ ص ۵۰۹؛ بحرالمحیط/ ج ۸/ ص ۲۸۷؛ تفسیر کبیر/ ج ۳۰/ ص ۴۴؛ روح المعانی/ ج ۲۸/ ص ۱۵۳

۴- مؤلف

۹. منظور از صالح المؤمنین

روایات زیادی دلالت دارد بر این که منظور از «صالح المؤمنین» حضرت علی علیه السلام است. محدث بحرانی از محمد بن عباس نقل می کند که او ۵۲ حدیث در این زمینه از فریقین جمع آوری کرده است. (۱) ۱۰. معرفی امیر المؤمنین

رسول خدا دو بار علی علیه السلام را (با صراحت) به یارانش معرفی کرده؛ یک بار آن جا که فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه»؛ هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست (در غدیر خم)، و اما بار دوم هنگامی که آیه ی «ان الله هو مولاه...» نازل شد، رسول خدا دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم این «صالح مؤمنین» است. (۲) ۱۱. سؤال: چرا در آیه ی شریفه اوصاف همسر خود بدون واو عاطفه آمده؛ «مسلمات مؤمنات» و فقط بین دو صفت ثیب و ابکار واو عاطفه آمده است؟

پاسخ: صفاتی که در اول آیه شمرده مانع الجمع نیستند و ممکن است همه ی آن در یک نفر یافت شود و به همین جهت واو عاطفه لازم نداشت به خلاف دو صفت ثیب و ابکار که ممکن نیست در آن واحد در یک نفر جمع شود؛ زیرا زنان یا باکره هستند یا ثیب و بیوه می باشند. (۳) ۱۲. سؤال: چرا جمله ی «وقودها الناس و الحجارة» در سوره ی بقره برای کفار و در این سوره برای اهل ایمان بیان شده است، آیا کفار و مؤمنان هر دو گروه در این که آتشگیره

۱- روح المعانی/ ج ۲۸/ ص ۱۵۳؛ جامع الاحکام/ ج ۱۸/ ص ۱۹۲

۲- مجمع البیان/ ج ۱۰/ ص ۴۷۵

۳- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۳۴۸؛ غرائب القرآن/ ج ۶/ ص ۳۲۱؛ روح المعانی/ ج ۲۸/ ص ۱۵۶؛ بحرال محیط/ ج ۸/ ص ۲۸۷

جهنم هستند مشترکند؟

پاسخ: الف) ممکن است این جمله هشدار برای مؤمنان باشد که مواظب باشید بر اثر گناه به سرنوشت کفار گرفتار نشوید. ب) این جمله در سوره ی تحریم خطاب به منافقان است که در ظاهر مؤمن و در باطن کافر هستند و مؤید این احتمال آیه ی بعدی است که می فرماید: «یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم» (۱).

سخن گروهی از مؤمنان جن

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْمِعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَامَّا بِهِ ي وَ لَن نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا * وَ أَنَّهُ وَ تَعَلَى جُدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صِجَّةً وَ لَوْلَدًا * وَ أَنَّهُ وَ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا * وَ أَنَّا ظَنَّنَا أَن لَّن تَقُولَ الْإِنسُ وَ الْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (۲)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده ی بخشایشگر

بگو: به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده اند، سپس گفته اند:

«ما قرآن عجیبی شنیده ایم، «۱» که به راه راست هدایت می کند، پس ما به آن ایمان آورده ایم و هرگز کسی را شریک پروردگاران قرار نمی دهیم، «۲» و این که بلند است

۱- غرائب القرآن/ ج ۶/ ص ۳۲۱؛ منهج الصادقین/ ج ۹/ ص ۳۴۱

۲- جن/ ۱- ۵

مقام باعظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است، «۳» و این که سفیه ما (ابلیس) در باره ی خداوند سخنان ناروا می گفت، «۴» و این که ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغ نمی بندند، «۵»

شأن نزول

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به سوی بازار عکاظ در طائف آمد تا مردم را در آن مرکز و اجتماع بزرگ به سوی اسلام دعوت کند، اما کسی به دعوت او پاسخ مثبت نگفت، در بازگشت به محلی رسید که آن را وادی «جن» می گفتند. شب را در آنجا ماند و تلاوت آیات قرآن می فرمود. گروهی از جن شنیدند و ایمان آوردند و برای تبلیغ به سوی قوم خود بازگشتند. (۱) معنای واژه ها

۱. نفر: گروه، دسته. ۲. جن: یک نوع خاصی از موجودات پوشیده از حواس.

۳. عجباً: شگفت آور. ۴. تعالی: بلند است. ۵. جد: مقام باعظمت.

۶. سفیهنا: کم خرد ما (ابلیس). ۷. شططاً: سخنان یاوه و ناروا.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این سوره سخن گروهی از مؤمنان جن را در چند محور بیان می کند:

۱. هدایت قرآن به راه کمال. ۲. ایمان آنان به پروردگار. ۳. اعتراف به عظمت الهی. ۴. سخنان ناروای ابلیس در باره ی خداوند. ۵. گمان باطل در باره ی انس و جن.

ب. «سفیه» ممکن است معنای جنسی و جمعی داشته باشد؛ یعنی سفهای ما برای خداوند همسر و فرزندان قائل بودند و از راه حق منحرف شده اند و محتمل است اشاره به ابلیس باشد که بعد از مخالفت فرمان خدا نسبت های ناروایی به ساحت مقدس او داد.

مرحوم علامه طباطبایی می گوید: این احتمال از سیاق آیه ی شریفه به دور است، اما عالم بی عمل از مصداق های روشن سفیه است. (۱) ج. «شَطَط» به معنای خارج شدن از حدّ اعتدال و دور افتادن است، از این رو به سخنانی که دور از حق باشد «شَطَط» گفته می شود و نیز به همین دلیل حاشیه ی نهرهای بزرگ که از آب، فاصله ی زیادی دارد و دیواره هایش بلند است «شَطَط» گفته می شود. (۲) نکته ها

۱. سؤال: چرا پیامبر اکرم علیه السلام داستان مربوط به جنّ را از طریق وحی دانست آیا بهتر نبود به طور مستقیم و از طریق مکالمه و مشافهه با آنان برخورد می کرد؟

پاسخ: از آنجا که بعضی از افراد جن دارای انحطاط روحی و معنوی هستند، رابطه ی مستقیم انسان ها با طایفه ی جن سبب می شود که روح انسان خراب گردد، از این رو خداوند هم نخواست پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط مستقیم با آنان داشته باشد و این موضوع منافات ندارد که برخی از انسان ها ارتباط مستقیم با جن داشته باشند. (۳) ۲. آگاهی پیامبر از طریق وحی

تعبیر به «أوحی إلیّ» (به من وحی شد) نشان می دهد که پیامبر در این ماجرا

۱- نمونه / ج ۲۵ / ص ۱۰۶؛ المیزان / ج ۲۰ / ص ۴۱

۲- نمونه / ج ۲۵ / ص ۱۰۶

۳- تفسیر قرآن شهید مطهری / ص ۲۲

شخصاً افراد جنّ را مشاهده نکرده، بلکه از طریق وحی آگاه شده است که آنان به قرآن کریم استماع می کنند. (۱) ۳. درک و شعور جن

طایفه ی جنّ دارای عقل و شعور و فهم و درک و تکلیف و مسئولیت هستند، همچنین خود را موظّف به تبلیغ حق می دانند و مخاطب خطاب های قرآن نیز هستند. (۲) ۴. قرآن کلام خارق العاده

«عَجَب» به معنای چیزی است که به لحاظ غیر عادی بودنش آدمی را به تعجب وا دارد و اگر قرآن را عجب خواندند برای همین بوده که کلامی است خارق العاده، هم در الفاظ و هم در معانی و معارفش مخصوصاً با در نظر گرفتن این که این کلام از شخصی صادر شده که امّی است، نمی تواند بخواند و بنویسد. (۳) ۵. روشن شدن حقیقت بر جنّ

جمله ی «أَنَا ظَنَّنَا...» اعترافی است از جنیان به این که خیال کرده بودند انس و جن هر چه می گویند راست است و هرگز کسی بر خدا دروغ نمی بندد، در نتیجه وقتی به مشرکان برخورد کردند و از ایشان شنیدند که به خدا نسبت زن و فرزند می دهند، باور کردند و به آن نسبت های ناروا ایمان آورده مانند خود آنان مشرک شدند و همچنان در شرک بودند تا این که قرآن را شنیدند و حقیقت بر ایشان روشن گردید. (۴)

۱- مجمع البیان/ ج ۱۰/ ص ۵۵۴؛ نمونه/ ج ۲۵/ ص ۱۰۲

۲- همان

۳- المیزان/ ج ۲۰/ ص ۳۸

۴- المیزان/ ج ۲۰/ ص ۴۱

«لا أقسم بهذا البلد* و انت حلّ بهذا البلد».(۱)

ترجمه

قسم به این شهر مقدس [/ مکه]، «۱» شهری که تو در آن ساکنی، «۲»

نکته ها

۱. شرافت شهر مکه

سوگند به شهر مکه به دلیل شرافتی است که این شهر دارد، از جمله که حرم امن خداوند است «و من دخله کان امنأ» و مسجدالحرام که در مکه است قبله مسلمین جهان است و مردم حج خود را در این مکان بجا آورند و بسوی این خانه قصد کنند «لله على الناس حج البيت».

علاوه بر آن صید در این شهر حرام شده و بیت المعمور در برابر کعبه است و تمام سطح زمین از سرزمین مکه گسترش یافته است.(۲) ۲. سرزنش قریش

امام صادق علیه السلام فرمودند قریش حرمت کعبه را حفظ می کردند لیکن حرمتی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل نبودند و نسبت به آن حضرت اهانت می کردند و آنچه را که درباره کعبه حلال نمی دانستند، درباره پیامبر صلی الله علیه و آله حلال می دانستند، از این رو خداوند آن ها را سرزنش کرد.(۳)

۱- بلد / ۱- ۲

۲- تفسیر کبیر / ج ۳۱ / ص ۲۸۹

۳- مجمع البیان / ج ۱۰ / ص ۷۴۵؛ صافی / ج ۵ / ص ۳۲۹؛ نورالثقلین / ج ۵ / ص ۵۷۹

غار حراء

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده ی بخشایشگر. بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید، «۱» (همان کس که) انسان را از خون بسته ای خلق کرد. «۲» بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است، «۳» همان کسی که به وسیله ی قلم تعلیم نمود، «۴» و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد. «۵»

تفسیر

این پنج آیه نخستین آیاتی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و این که بسیاری سوره ی مبارکه ی حمد و برخی هم سوره ی مبارکه ی مدثر را نخستین سوره ی نازل دانسته اند، ممکن است همگی درست باشد؛ به این طریق که بگوییم اولین سوره ای که تمام و به طور کامل نازل شده، سوره ی حمد است و پس از این که وحی در مدت کوتاهی منقطع گردید، (یا ائِهَا الْمَدْثَر) نازل شده، ولی آیات سوره ی «اقْرَأْ» تا (ما لم يعلم) به اتفاق، پیش از همه و در آغاز وحی نازل شده است. (۲)

بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در محور قیام فرهنگی بوده است؛ زیرا در آغاز وحی

۱- علق / ۱- ۵

۲- نوین / ص ۲۵۱

پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به قرائت به نام خداوند شد؛ «إقرأ باسم ربك الذي خلق» و از سویی به او فرمان داده شد که قیام کند و مردم را از عذاب الهی بترساند؛ «يا أيها المدثر* قم فانذر».

آیه ی شریفه ی «اقرأ باسم ربك الذي خلق» در حقیقت پاسخی است به مشرکان عرب که خالقیت خدا را پذیرفتند، اما ربوبیت را برای بت ها قائل بودند. این آیه به آن ها می گوید: بهترین دلیل بر ربوبیت خداوند خالقیت اوست. کسی عالم را تدبیر می کند که آفریننده ی آن است. (۱)

عموم سیره نویسان کیفیت شروع وحی را از گفته ی خود پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده اند که فرمود: جبرئیل بر من ظاهر شد و گفت: بخوان. گفتم: امی هستم و قرائت نمی دانم و این امر سه مرتبه انجام گرفت که بار سوم مرا سخت بفشرد که دیدم می توانم بخوانم. (۲)

لفظ «رب» به معنای صاحب و مالک است و با تربیت از لحاظ اشتقاق ارتباطی ندارد؛ زیرا اولی مضاعف (ربب) و دومی از باب تفعیل (تفعله) از ربوه و معتل اللام است و ربوه به معنای نمو و رشد کردن و زیاد شدن است که «ربا» هم از همین ماده است، ولی در معنای ربّ تربیت هم ملحوظ است. (۳)

در این که «اقرأ» دوم به منظور تأکید بر «اقرأ» اول است یا تفاوت دارد، دو نظریه هست: مرحوم علامه طباطبایی آن را تأکید و مرحوم طیب معتقد است که «اقرأ» اول برای توجه به خدا و معرفت به او و آثار قدرت اوست و «اقرأ» دوم برای تلاوت قرآن و بیان

۱- المیزان/ ج ۲۰/ ص ۳۲۳؛ نمونه/ ج ۲۷/ ص ۱۵۶؛ تفسیر کبیر/ ج ۳۲/ ص ۱۴

۲- نوین/ ص ۲۵۱؛ نمونه/ ج ۲۷/ ص ۱۵۳؛ ابوالفتوح/ ج ۱۲/ ص ۹۶

۳- نوین/ ص ۲۵۲

احکام و وظایف دینی است. (۱) نکته ها

۱. نام خداوند در آغاز کار

آغاز هر کاری باید با نام خداوند متعال باشد، از این رو آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله با نام الهی و یاد او شروع شد؛ (اقراً باسم ربّیک)، قابل توجه این که تمام زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمیخته با یاد خداوند بوده است. (۲) ۲. تنظیم قرآن قبل از قرائت

قرائت، غیر از سخن گفتن است، به بیان دیگر، قرائت به نوشته تعلق می گیرد، نه به سخن؛ بنا بر این، قرائت در جایی اطلاق می شود که متنی از پیش تهیه و تنظیم و به صورت مکتوب تدوین شده باشد. از اینجا روشن می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله باید آن چیزی را بخواند که از پیش تنظیم شده و در لوح محفوظ است و بر قلب مبارک او نازل شده و آن قرآن کریم است. (۳) ۳. عظمت انسان

تکرار فعل «خلق» برای بیان عظمت انسان و اهمیت مقام وی از میان همه مخلوقات است؛ آفرینش این موجود گویا عملی جداگانه و در برابر آفرینش مطلق خلق است. (۴) ۴. ردّ پندار مشرکان

جمله ی «ربّک الذی خلق» پندار مشرکان را ردّ می کند که معتقدند خداوند

۱- مجمع البیان/ ج ۱۰/ ص ۷۸۱؛ المیزان/ ج ۲۰/ ص ۳۲۴؛ اطیب البیان/ ج ۱۴/ ص ۱۶۴

۲- نمونه/ ج ۲۷/ ص ۱۶۰؛ اطیب البیان/ ج ۱۴/ ص ۱۶۳

۳- تفسیر قرآن نوشته شهید مطهری/ ص ۲۱۶

۴- نوین/ ص ۲۵۲

سبحان تنها خالقیت را بر عهده دارد، اما ربوبیت و تدبیر موجودات را به دیگران مانند فرشتگان واگذار کرده است. بنا بر این، همان طوری که خداوند خالق انسان است، مدبر او نیز هست و در این آیه بر توحید ربوبی احتجاج شده است. (۱) ۵. وجه تسمیه نطقه به علقه

«علق» در اصل به معنای چسبیدن به چیزی است، از این رو به خون بسته و همچنین به زالو که برای مکیدن خون به بدن می چسبد، «علق» گفته اند و از آنجا که نطفه بعد از مدتی در رحم زن به شکل قطعه خون بسته چسبنده ای در می آید، به آن «علقه» گفته می شود. (۲) ۶. عظمت خداوند

خداوند متعال مبدأ آفرینش انسان را از نطفه و شیء بی ارزش قرار داده تا قدرت و عظمت خود را آشکار سازد. (۳) ۷. تکامل انسان

آیات اولیه سوره ی علق از تکامل جسمی و روحی انسان خبر می دهد؛ تکامل جسم انسان از یک موجود بی ارزش، مانند علقه و تکامل روح به وسیله ی تعلیم و تعلم، مخصوصاً که از طریق قلم سخن می گوید و این تربیت و تکامل انسان در پرتو ربوبیت خداوند صورت می گیرد. (۴) ۸. علت محدثه و مبقیه

بعضی تصور می کنند خداوند تنها جهان را خلق کرد و از آن پس، جهان خود به

۱- المیزان/ ج ۲۰/ ص ۴۶۱

۲- المیزان/ ج ۲۰/ ص ۳۲۳؛ نمونه/ ج ۲۷/ ص ۱۵۶

۳- نمونه/ ج ۲۷/ ص ۱۵۶؛ مجمع البیان/ ج ۱۰/ ص ۷۸۱

۴- محاسن التأویل/ ج ۱۷/ ص ۲۰۲؛ نمونه/ ج ۲۷/ ص ۱۵۹

خود اداره می شود، ولی قرآن کریم خداوند را هم علت محدثه می داند هم علت مبقیه:

«رَبِّكَ» (۱). ۹. معلم واقعی بشر

معلم واقعی بشر خداوند متعال است؛ (علم الانسان ما لم يعلم)، معلم بودن خداوند در آیات دیگری نیز بیان شده از جمله: (الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ) (۲) و (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) (۳) و (وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ) (۴) و (وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لَمَا عَلَّمْنَاهُ) (۵) و (إِنَّهُ هُوَ الْوَاحِي يُوْحِي * عَلَّمَهُ شَدِيدَ الْقُوَى) (۶).

اگر وصف معلم در باره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران بیان شده از آن جهت است که پیامبران مظهر علم خداوند هستند و به واسطه ی تعلیم الهی معلم جوامع بشری می باشند؛ «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۷).

۱۰. برتری دانش بر آفرینش

برای این که برتری دانش بر آفرینش بهتر اثبات و معلوم گردد، آیه ی «مَا غَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِينَ خَلَقَكَ فَسَوَّيَكَ فَعَدَلَكَ» از سوره ی انفطار را با آیه ی «اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ» مقایسه کنید که در آنجا خداوند برای نعمت خلق و تسویه و تعدیل و تصویر و ترکیب به «کریم» یعنی بخشنده متصف شده و اینجا برای تعلیم به «اکرم» یعنی

۱- نوین / ص ۲۵۲؛ نسیم حیات / ص ۱۴۴

۲- الرحمن / ۱-۴

۳- بقره / ۳۱

۴- مائده / ۱۱۰

۵- یوسف / ۶۸

۶- نجم / ۴-۵

۷- جمعه / ۲

بخشنده تر، موصوف گردیده است. (۱) ۱۱. دو نوع علم

تکرار فعل «عَلِمَ» شاید ناظر به دو نوع علم باشد: اکتسابی و الهامی، فعل «عَلِمَ» در اولین بار چون مقید به قلم شده ظاهر در دانشی است که افراد بشر از یکدیگر می آموزند و چون استعداد فرا گرفتن علوم را خداوند عنایت فرموده این تعلیم را به خود نسبت داده است.

۱۲. ارزش نعمت قلم

آن روزی که این آیات نازل شد، کسی برای قلم ارزشی قائل نبود، اما امروز می دانیم که تمام تمدن ها و دانش بشر و پیشرفت هایی که در هر زمینه نصیب انسان شده بر محور قلم دور می زند، بی جهت نیست که قرآن کریم به قلم سوگند یاد می کند؛ (ن* و القلم و ما یسطرون) و به تعبیر دیگر تمام منافع دینی و دنیوی به وسیله ی قلم به انسان رسیده است. (۲) ۱۳. لطف و کرم خداوند

کرم به معنای اعطای بلاعوض است، بنا بر این خلقت انسان و تعلیم علم به او از کرم و لطف الهی نشأت گرفته است، نه این که خلقت و تکامل بشر به دلیل نیاز خداوند باشد یا انتظار عوض را از بشر داشته باشد. (۳)

۱- نوین / ص ۲۵۲

۲- مجمع البیان / ج ۱۰ / ص ۷۸۱؛ جامع الاحکام / ج ۲۰ / ص ۱۲۰؛ محاسن التأویل / ج ۱۷ / ص ۲۰۵؛ نمونه / ج ۲۷ / ص ۱۵۹

۳- محاسن التأویل / ج ۱۷ / ص ۲۰۶؛ تفسیر کبیر / ج ۳۲ / ص ۱۶

کیفر سوء قصد به خانه خدا

«الم تر کیف فعل ربّک باصحاب الفیل* الم یجعل کیدهم فی تضلیل* فارسل علیهم طیراً ابابیل* ترمیهم بحجاره من سجّیل* فجعلهم کعصف مأكول». (۱)

ترجمه

آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران [لشکر ابرهه که برای نابودی کعبه آمده بودند] چه کرد؟! «۱» آیا نقشه ی آن ها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟! «۲» و بر سر آن ها پرندگان را گروه گروه فرستاد، «۳» که با سنگ های کوچکی آنان را هدف قرار می دادند؛ «۴» سرانجام آن ها را همچون گاه خورده شده (و متلاشی) قرار داد. «۵»

تفسیر

تعبیر به «الم تر»، آیا ندیده ای، بجای «الم تعلم»، آیا نمی دانی، با اینکه حادثه زمانی رخ داد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنوز دیده به جهان نگشوده یا مقارن تولد آن حضرت بود، به دلیل آن است که حادثه اصحاب فیل بسیار نزدیک به زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رخ داد، افزون بر آن به قدری مشهور و متواتر بود که گویی پیامبر صلی الله علیه و آله با چشم خود آن را مشاهده کرده بود. (۲)

۱- فیل / ۱- ۵

۲- تفسیر کبیر/ ج ۳۲/ ص ۹۷؛ نمونه/ ج ۲۷/ ص ۳۳۸؛ مراغی/ ج ۳۰/ ص ۲۴۳

«ابابیل» بر خلاف آنچه در زبان‌ها مشهور است نام آن پرنده نیست بلکه معنای وصفی دارد، به معنای دسته دسته و لفظی است که مفرد ندارد، بعضی هم مانند راغب در مفردات گفته‌اند: ابابیل جمع است و مفرد آن ابیل است. (۱) نکته‌ها

۱. آشنایی با عظمت خداوند

نابودی لشکر ابرهه نشان می‌دهد که معجزات و امور خارق‌العاده لازم نیست که به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام ظاهر شود، بلکه در هر شرایطی که خداوند بخواهد و لازم بداند انجام می‌گیرد. هدف آن است که مردم به عظمت خداوند و حقانیت آئین او آشنا شوند. (۲) ۲. سخت‌ترین مجازات

خداوند متعال در رخداد اصحاب فیل سخت‌ترین مجازات را با کمترین وسیله انجام داد، به وسیله سنگ ریزه آن‌ها را مانند کاه خورده شده قرار داد. (۳) ۳. شرافت پیامبر

اضافه «رب» به ضمیر خطاب «رَبِّكَ» دلالت به شرافت پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. (۴) ۴. دفاع خداوند از خانه خودش

هنگامی که عبدالمطلب نزد ابرهه آمد، ابرهه پادشاه یمن به او گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: دستور بده دوپست شتر را که از من به غارت برده‌اند برگردانند. ابرهه گفت:

چرا از ویرانی کعبه سخن نمی‌گویی؟ عبدالمطلب گفت: «انا ربّ الابل و انّ للبيت ربّ

۱- مراغی / ج ۳۰ / ص ۲۴۱؛ مفردات راغب

۲- نمونه / ج ۲۷ / ص ۳۳۸

۳- نمونه / ج ۲۷ / ص ۳۳۸

۴- صفوه التفاسیر / ج ۳ / ص ۶۰۵

سیمعه» من صاحب شترانم و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند. (۱) ۵. سرّ نامگذاری لشکر ابرهه به اصحاب فیل ممکن است گفته شود جهت اینکه از لشکر ابرهه به اصحاب فیل و نه ارباب الفیل یاد شده، آن است که بفهماند این گروه در حیوانیت و عدم فهم و تعقل مانند فیل هستند و حتی در عدم تعقل کمتر از فیل بودند. (۲) ۶. شعور حیوانات «فعل ربّک» نسبت فعل به خداوند برای آن است که پرندگان مأمور به امر الهی بودند و از اینجا روشن می شود که حیوانات در حد خود فهم و شعور دارند که وقتی خداوند به آن ها مأموریتی بدهد، وظیفه خویش را درست انجام می دهند.

جمله ذرات زمین و آسمان با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم (۳)

نطق آب و نطق خاک و نطق گل هست محسوس حواس اهل دل

۷. به هدف نرسیدن نقشه شوم کفار

نقشه شوم کفار هرگز به هدف نخواهد رسید و منظور از به هدف نرسیدن نقشه کفار این نیست که در ظاهر نتوانند آسیب مالی یا بدنی به مسلمانان برسانند زیرا در برخی از جنگ ها موفقیت های ظاهری کسب کرده اند، بلکه منظور آن است که آنان نمی توانند

۱- بحار الانوار/ ج ۱۵/ ص ۱۳۰؛ جامع الاحکام/ ج ۲۰/ ص ۱۹۰

۲- تفسیر کبیر/ ج ۳۱/ ص ۲۹۰

۳- اطبیب البیان/ ج ۱۴/ ص ۲۳۳

نور الهی را خاموش کنند و اسلام را از بین ببرند. این حقیقت افزون بر اینکه در آیه «الم يجعل کیدهم فی تضلیل» آمده، در آیات دیگری نیز مطرح شده از جمله «و ما کید الکافرین الا فی ضلال» (۱) و «و ان الله لا یهدی کید الخائنین» (۲) و «ان الله موهن کید الکافرین» (۳) و «و ارادوا به کیداً فجعلناهم الاخسرین» (۴) و «و ما کید فرعون الا فی تباب» (۵).

۸. کسانی که قصد سوء نسبت به حرم امن الهی داشته باشند سزاوار کیفر سخت هستند، از اینرو خداوند لشکر ابرهه را نابود کرد. نظیر این معنا در سوره حج آیه ۲۵ بیان شده است «و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم».

۹. کلمه «کیدهم» با اضافه به ضمیر جمع اشعار به این دارد که نقشه تخریب خانه الهی به صورت دسته جمعی و پنهان از دیگران بوده است. (۶) ۱۰. عدم شباهت نابودی لشکر ابرهه به حوادث طبیعی

فخر رازی گوید: کفار هر نوع عذابی را که بر اقوام گذشته نازل شده بود، توجیه می کردند. مثلاً می گفتند: طوفان نوح علیه السلام سیلی عظیم و بارانی فراوان بوده یا عذاب قوم لوط زلزله شدیدی بوده و این حوادث طبیعی است و غالباً اتفاق می افتد، از اینرو خداوند لشکر حبشه را به کیفیتی هلاک ساخت که به حوادث طبیعی و اتفاقات معمولی شباهت نداشت. (۷)

۱- غافر / ۲۵

۲- یوسف / ۵۲

۳- انفال / ۱۸

۴- انبیاء / ۷۰

۵- غافر / ۳۷

۶- پرتوی از قرآن / ج ۶ / ص ۲۶۱

۷- نوین / ص ۳۳۷

سوره ی قریش

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ * إِيْ لِفِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ * فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ م» (۱)

ترجمه

به نام خداوند بخشنده ی بخشایشگر

(کیفر لشکر فیل سواران) به خاطر این بود که قریش (به این سرزمین مقدس) الفت گیرند (و زمینه ی ظهور پیامبر فراهم شود). «۱» الفت آن ها در سفرهای زمستانه و تابستانه (و به خاطر این الفت به آن بازگردند). «۲» پس (به شکرانه ی این نعمت بزرگ) باید پروردگار این خانه را عبادت کنند، «۳» همان کس که آن ها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت. «۴»

معانی واژه ها

۱. ایلاف: فراهم نمودن انس و الفت. ۲. رحله: کوچ.

۳. قریش: قبیله ی معروف عرب که نسبت آن ها به نضرین کنانه می رسد.

تفسیر

الف. قرآن کریم در این سوره در چند محور سخن می گوید:

بیان نعمت خداوند بر قریش و محبت های الهی نسبت به آنان و دستور به عبادت خداوند

که آن‌ها را مورد لطف خویش قرار داد.

ب. این سوره در حقیقت مکمل سوره ی فیل است و آیات آن دلیل بر این مدعا است. در سوره ی فیل حادثه ی نابودی لشکر ابرهه و اصحاب فیل بیان شد، در این سوره هدف از آن نابودی را بیان می کند و آن این که ما لشکر ابرهه را نابود ساختیم تا قریش به این سرزمین مکه انس و الفت بگیرند: «لایلاف قریش» بنا بر این، دو سوره به یکدیگر ارتباط دارد، از این رو بسیاری از فقها گویند اگر کسی در نماز به یکی از آن‌ها اکتفا کند، نمازش درست نیست. (۱) ج. از آنجا که شهر مکه شهری خشک و بی آب و علف بود، قریش برای تأمین زندگی خود کارهای تجاری انجام می دادند و سالی دو نوبت از مکه خارج می شدند؛ در زمستان به طرف یمن و در تابستان به سوی شام می رفتند. خداوند لشکر فیل را نابود کرد و امتیت شهر مکه را حفظ نمود تا قریش تحت تأثیر جاذبه های مادی آن شهرها واقع نشوند و علاقه به مکه که شهر امن است در آن‌ها باقی بماند. (۲) نکته ها

۱. نعمت جلب منفعت و دفع ضرر

نعمت الهی بر دو قسم است: الف. دفع ضرر. ب. جلب منفعت. در سوره ی فیل فرمود: ما شرّ لشکر فیل را دفع نمودیم، جلب منفعت را نیز در سوره ی قریش بیان کرد که خداوند به شما اطعام کرد و امنیت داد و از آنجا که دفع ضرر مهم تر از جلب منفعت است،

۱- مجمع البیان/ ج ۱۰ ص ۸۲۹؛ نمونه/ ج ۲۷ ص ۳۴۶؛ المیزان/ ج ۲۰ ص ۳۶۴

۲- نمونه/ ج ۲۷ ص ۳۵۲؛ صافی/ ج ۵ ص ۳۷۹

سوره ی فیل که محتوای آن دفع ضرر است مقدم شده است. (۱) ۲. عظمت خانه ی خداوند

خانه ی الهی به موجب عظمت و ارزشی که دارد، گاهی خداوند آن را به خود اضافه می کند: «أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ»، گاهی خود را به خانه اضافه می کند: «رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ» چنان که گاهی بندگان را به خود اضافه می کند: «يَا عِبَادِي»، گاهی خود را به بندگان اضافه می نماید: «إِنَّمَا الْهُكْمُ إِلَهُ وَاحِدٌ». (۲)

۳. خانه ی کعبه مایه ی الفت

جهت این که کلمه ی «رَبِّ» را به بیت و خانه ی کعبه اضافه نمود؛ «رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ» و نفرمود «رَبِّهِمْ» آن است که اساسی ترین نعمتی که باعث الفت مردم مکه گردید، خانه ی کعبه بود که مرکز امنی برای آن ها شد. (۳) ۴. اجابت دعای ابراهیم علیه السلام

اطعام و امنیت خداوند برای مردم مکه نتیجه ی اجابت دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که از خداوند این دو موضوع را برای مردم مکه تقاضا کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ». (۴)

۵. ابزار آزمایش

جوع و خوف از جمله ابزارهای آزمایش پروردگار است: «و لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ» (۵). گاهی خداوند جوع و خوف را بر کسانی که کفران نعمت کرده اند به عنوان کیفر عمل برای آن ها قرار می دهد: «فَكَفَرْتَ بِأَنْعَمَ اللَّهُ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ»

۱- صفوه التفاسیر / ج ۳ / ص ۶۰۷

۲- تفسیر کبیر / ج ۳۲ / ص ۱۰۸

۳- التحریر و التنویر / ج ۳۰ / ص ۵۶۵

۴- بقره / ۱۲۶؛ جامع الاحکام / ج ۲۰ / ص ۲۰۹

۵- بقره / ۱۵۵

و الخوف» (۱) و گاهی از روی لطف و عنایتی که به گروهی دارد آنان را از جوع و خوف نجات می دهد: «أطعمهم من جوعٍ* و ءامنهم من خوفٍ».

۶. گرسنگی سخت

جوع و خوف به صورت نکره بیان شده و این نکره بودن، اشعار به گرسنگی سخت و جانفرسا و هراس عمومی و پایداری دارد که همواره ملازم آن ها بوده است. (۲) ۷. امنیت نعمت خداوند

امتیت، یکی از نعمت های بارزش الهی است که خداوند در دنیا و آخرت به اهل ایمان و عمل صالح وعده داده است.

الف. در دنیا؛ «وعد الله الذین ءامنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض ... و لیبدلنهم من بعد خوفهم أمناً». (۳)

ب. در آخرت؛ «الذین ءامنوا و لم یلبسوا إیمانهم بظلمٍ أولئک لهم الأمن و هم مهتدون». (۴)

۱- نحل / ۱۱۲

۲- صفوه التفاسیر / ج ۳ / ص ۶۰۷؛ پرتوی از قرآن / ج ۶ / ص ۲۶۹

۳- نور / ۵۵

۴- انعام / ۸۲

فصل دوم: تفسیر و نکته های آیات مربوط به مدینه منوره

به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدن

«و إذا جاءك المؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة أنه من عمل منكم سوء بجهالة ثم تاب من بعده و أصلح فإنه غفور رحيم» (۱)

ترجمه

هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند، به آن ها بگو: «سلام بر شما! پروردگارتان، رحمت را بر خود فرض کرده؛ هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند، سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید، (مشمول رحمت خدا می شود؛ چرا که) او آمرزنده ی مهربان است.»

تفسیر

بعضی معتقدند آیه ی نخست در باره ی کسانی نازل شده که در آیات قبل پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور شد که از طرد آن ها خودداری کند و آن ها را از خود جدا نسازد و بعضی معتقدند در باره ی جمعی از گناهکاران بوده است که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و اظهار داشتند ما گناهان زیادی کرده ایم و پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد تا آیه ی فوق نازل شد. اما شأن نزول آن هر چه باشد، شک نیست که مفهوم آیه یک معنای کلی و وسیع است و همه را شامل می شود؛ زیرا نخست به صورت یک قانون کلی به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که تمام افراد با ایمان را هر چند گناهکار باشند، نه تنها طرد نکند بلکه به خود بپذیرد و چنین می گوید: «هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان آورده اند به سراغ تو بیایند، به آن ها

بگو: سلام بر شما؛ «و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم». این سلام ممکن است از ناحیه ی خدا و به وسیله ی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد، و یا مستقیماً از ناحیه ی خود پیامبر صلی الله علیه و آله و در هر حال دلیل بر پذیرا شدن و استقبال کردن و تفاهم و دوستی با آن هاست.

در جمله ی دوم اضافه می کند که: «پروردگار شما رحمت را بر خود فرض کرده است»؛ «کتب ربکم علی نفسه الرحمه». «کتب» که از ماده ی «کتابت» به معنای نوشتن است، در بسیاری از موارد کنایه از الزام و ایجاب و تعهد می باشد؛ زیرا یکی از آثار نوشتن مسلم شدن و ثابت ماندن چیزی است.

و در جمله ی سوم که در حقیقت توضیح و تفسیر رحمت الهی است، با تغییری محبت آمیز چنین می گوید: «هر کس از شما کاری از روی جهالت انجام دهد، سپس توبه کند و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است»؛ «انه من عمل منکم سوء بجهاله ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحیم». منظور از جهالت در این گونه موارد، همان غلبه و طغیان شهوات است که انسان نه از روی دشمنی و عداوت با حق، بلکه به خاطر غلبه ی هوا و هوس آن چنان می شود که فروغ عقل و کنترل شهوت را از دست می دهد، چنین کسی با این که عالم به گناه و حرام است، اما چون علمش تحت الشعاع هوا و هوس واقع شده، به آن «جهل» اطلاق گردیده مسلماً چنین کسی در برابر گناه خود مسؤل است، اما چون از روی عداوت و دشمنی نبوده، سعی و کوشش می کند اصلاح و جبران کند.

در حقیقت آیه ی فوق به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد که هیچ فرد باایمانی را از هر طبقه و نژاد و در هر شرایطی بوده باشد، نه تنها از خود نراند، بلکه آغوش خویش را

یکسان به روی همه بگشاید، حتی اگر کسانی آلوده به گناهان زیاد باشند، آن‌ها را نیز بپذیرد و اصلاح کند. (۱) معنای اصلاح

اصلاح عبارت است از اتصاف به صلاح و بنا بر این اصلاح فعل لازمی خواهد بود اگر چه در حقیقت متعدی باشد و معنایش اصلاح نفس و یا اصلاح عمل باشد.

اتصال این آیه به آیه ی قبلی «و لا تطرد الذین یدعون ربهم» روشن است؛ زیرا در آن آیه پیامبر را از این که مؤمنان را از خود طرد کند نهی فرموده و در این آیه امر می کند به این که با ایشان ملاطفت نموده و بر آنان سلام کرده کسی از آنان را که توبه کرده به مغفرت و رحمت خدا بشارت دهد تا دل هایشان گرم و اضطراب درونی اشان تبدیل به آرامش گردد.

به این بیان، چند نکته روشن می شود: اول این که آیه ی شریفه راجع به توبه است تنها متعرض توبه از گناهان و کارهای ناشایست است نه کفر و شرک؛ زیرا فرمود: «و من عمل منکم». دوم این که جهالت در برابر عناد و لجاجت و تعمد است؛ زیرا کسی که صبح و شام خدای خود را می خواند و در صدد جلب رضای اوست و به آیاتش ایمان دارد هرگز از روی استکبار و لجاجت گناهی مرتکب نمی شود و گناهی هم که از او سرزند از روی جهالت و دستخوش شهوت و غضب شدن است.

سوم این که مقید کردن کلمه ی «تاب» به قید «اصلاح» برای این است که دلالت کند بر این که توبه وقتی قبول می شود که از روی حقیقت باشد؛ زیرا کسی که واقعاً توبه کند

هرگز خود را دیگر به گناهی که از آن توبه کرده و خود را از آن پاک ساخته آلوده نمی کند؛ این است معنای توبه نه صرف این که بگوید «توب الی الله» و در دل همان آلودگی قبلی را داشته باشد چگونگی خداوند چنین توبه ای را می پذیرد و حال آن که خود فرموده: «و ان تبدوا ما فی انفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله». (۱)

چهارم این که صفات فعلیه ی خداوند از قبیل غفور و رحیم، ممکن است حقیقتاً مقتید به زمان نشود؛ برای این که گرچه خدای سبحان رحمت بر بندگان را بر خود لازم و واجب کرده، لیکن اثر این رحمت وقتی ظاهر می شود که در دل کافر نبوده و اگر گناهی از او سر می زند از روی نادانی باشد و بعد از ارتکاب توبه هم نموده و علاوه عمل صالح هم انجام بدهد. (۲)

نکته ها

۱. فروتنی پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله موظف به فروتنی در برابر مؤمنان و ابراز مهر و محبت به آنان؛ «و اذا جاءك الذین یؤمنون بایاتنا فقل سلام علیکم». پیشی گرفتن در سلام از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به عنوان یک وظیفه ی خاص و محدود مطرح نشده است، بلکه این موضوع به عنوان جلوه ای از تواضع و اخلاق متعالی مطرح شده است.

۲. مقام رفیع مؤمنان

ایمان به آیات خداوند موجب ارزشمندی آدمی در پیشگاه خداوند است؛ «و اذا

۱- بقره/ ۲۸۴

۲- المیزان/ ج ۷/ ص ۱۶۵؛ تفسیر کبیر/ ج ۱۳/ ص ۶؛ جامع الاحکام/ ج ۶/ ص ۴۳۵

جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم». موظف شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به سلام به مؤمنان، گویای مقام رفیع مؤمنان در پیشگاه خداوند است.

۳. ضرورت تواضع رهبران

تواضع در برابر مؤمنان و همنشینی با آنان، از صفات لازم برای رهبران دینی جامعه است؛ «و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم». گرچه خطاب آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی چون آن حضرت نمونه ای برای همه است، این ویژگی برای همه ی رهبران دینی ضروری است.

۴. نزول امنیت

خداوند مؤمنان به آیات خود را در سلامت و امنیت واقعی قرار می دهد؛ «و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم». سلام خداوند لفظ و کلام نیست، بلکه فعلی از افعال اوست که همان نزول سلامتی و امنیت از جانب اوست. راغب اصفهانی در این مورد گوید: «السلامه التعری من الافات الظاهره و الباطنه ... كل ذلك من الناس بالقول، و من الله تعالى بالفعل».

۵. روش تحیت

«سلام عليكم» روش تحیت و درود اسلامی به هنگام برخورد با مسلمانان با یکدیگر؛ «و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در چنین موارد خصوصیتی ندارد و مقصود تمام مسلمانان است.

۶. دریافت رحمت

مؤمنان با درک محضر و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله سلام آن حضرت و پیام و رحمت خداوند را دریافت خواهند نمود؛ «و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم».

آمدن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله که مضمون جمله ی «اذا جاءك» است، ظاهراً اختصاصی به زمان حیان ظاهری آن حضرت ندارد و شامل پس از آن نیز می گردد. کلمه ی «زیارت» در برداشت فوق برای اشاره بدین نکته آورده شده است.

عدم نزول عذاب با وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ* وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يُصِدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ وَاِنْ أَوْلِيَاءُؤُهُ وَاِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَمَاعِلْمُونَ* وَمَا كَانَ صِي لَمَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَضِي دِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (۱)

ترجمه

ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آن ها هستی، خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند. «۳۳» چرا خدا آن ها را مجازات نکند، با این که از (عبادت موحدان در کنار) مسجد الحرام جلوگیری می کنند در حالی که سرپرست آن نیستند؟! سرپرست آن، فقط پرهیزگارانند؛ ولی بیشتر آن ها نمی دانند. «۳۴» (آن ها که مدعی هستند ما هم نماز داریم)، نمازشان نزد خانه (خدا)، چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود؛ پس بچشید عذاب (الهی) را به خاطر کفرتان! «۳۵»

در عظمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین بس که قرآن کریم می فرماید: «خداوند هیچ گاه مشرکان را مجازات نخواهد کرد در حالی که تو در میان آن ها هستی»؛ «و ما کان الله ليعذبهم و انت فيهم». در حقیقت وجود پربرکت تو که «رحمه للعالمین» هستی مانع از آن است که بر این گناهکاران بلا نازل گردد و همانند اقوام گذشته که به طور دسته جمعی و یا انفرادی با وسایل مختلف از میان رفتند، نابود گردند.

سپس اضافه می کند: «همچنین خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد در حالی که استغفار کنند» (و از او تقاضای عفو نمایند)؛ «و ما کان الله معذبهم و هم يستغفرون».

در تفسیر این جمله مفسران احتمالاتی داده اند. بعضی گفته اند: منظور این است که بعضی از مشرکان بعد از گفتن جمله ی آیه ی قبل از گفتار خود پشیمان شده اند و عرضه داشته اند: «غفرانک ربنا»؛ خدایا ما را بر این گفتار ببخش، و همین سبب شد که حتی بعد از خروج پیامبر از مکه گرفتار بلا و نابودی نشوند.

جمع دیگری گفته اند: این جمله اشاره به باقیمانده ی مؤمنان در مکه است؛ زیرا پس از هجرت پیامبر جمعی که قادر بر هجرت نبودند همچنان در مکه باقی ماندند و وجود آن ها که پرتوی از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله بود مانع از نزول عذاب بر مشرکان مکه شد. این احتمال نیز وجود دارد که این جمله مفهوم یک جمله ی شرطیه را دارد؛ یعنی اگر آن ها از کردار خود پشیمان شوند و به درگاه خدا روی آورند و استغفار کنند، مجازات الهی از آن ها برداشته خواهد شد.

در عین حال جمع میان این احتمالات در تفسیر آیه نیز بعید نیست؛ یعنی ممکن است آیه اشاره به همه ی این ها باشد. در هر حال مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر

پیامبر ندارد، بلکه یک قانون کلی در باره ی همه ی مردم است، از این رو در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی علیه السلام و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی علیه السلام ابن عباس نقل شده می خوانیم: «کان فی الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونکم الاخر فتمسکوا به و قرأ هذه الایه؛ در روی زمین دو وسیله ی امنیت از عذاب الهی بود یکی از آن ها (که وجود پیامبر بود) برداشته شد، هم اکنون به دومی (یعنی استغفار) تمسک جویند، سپس آیه ی فوق را تلاوت فرمود.» (۱)

از آیه ی فوق و این حدیث روشن می شود که وجود پیامبران وسیله ی مؤثری برای امنیت مردم در برابر بلاهای سخت و سنگین است، و پس از آن استغفار و توبه و روی آوردن به درگاه حق عامل دیگری است، اما اگر عامل دوم نیز برچیده شود جوامع بشری هیچ گونه مصنوعیتی در برابر مجازات های دردناکی که به خاطر گناهانشان در انتظار آن هاست نخواهند داشت، این مجازات ها در شکل حوادث دردناک طبیعی، یا جنگ های خانمانسوز و ویرانگر یا اشکال دیگر آشکار می شود همان گونه که انواع مختلف آن را تاکنون دیده یا شنیده ایم.

در دعای کمیل که از حضرت علی علیه السلام نقل شده می خوانیم: «اللهم اغفر لی الذنوب الّتی تنزل البلاء؛ خداوند! گناهی را که مایه ی نزول بلاها می شود بر من ببخش». این تعبیر نشان می دهد که اگر استغفار نباشد، بسیاری از گناهان می توانند سرچشمه ی نزول بلاها شوند. ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از استغفار گفتن و تکرار جمله ی «خدا یا مرا ببخش» یا «اللهم اغفر لی» نیست، بلکه روح استغفار یک حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است.

در آیه ی بعد می گوید: این ها استحقاق عذاب الهی را دارند: «چرا خداوند آن ها را عذاب نکند و حال آن که مانع از رفتن مؤمنان به مسجد الحرام می شوند»؛ «و مالهم الا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام»، و این اشاره به زمانی است که مسلمانان در مکه بودند و حق نداشتند آزادانه در کنار خانه ی خدا اقامه ی نماز جماعت کنند و با انواع مزاحمت ها و شکنجه ها رو به رو می شدند، یا اشاره به ممانعت هایی است که بعداً از انجام مراسم حج و عمره نسبت به مؤمنان به عمل می آوردند.

عجیب این که این مشرکان آلوده خود را صاحب اختیار و سرپرست این کانون بزرگ عبادت می پنداشتند، ولی قرآن اضافه می کند: «آن ها هرگز سرپرست این مرکز مقدّس نبودند»؛ «و ما کانوا اولیاءه». هر چند خود را متولیان و صاحبان اختیار خانه ی خدا می پنداشتند، «تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که موخّید و پرهیزکار باشند.»؛ «ان اولیاءه الا المتقون»، ولی غالب آن ها از این واقعیت بی خبرند؛ «ولکن اکثرهم لا یعلمون».

گرچه این حکم در باره ی مسجد الحرام گفته شده است، ولی در واقع شامل همه ی کانون های دینی و مساجد و مراکز مذهبی می شود. «متولیان» و «متصدیان» آن ها باید از پاک ترین و پرهیزکارترین و فعال ترین مردم باشند که این کانون ها را پاک و زنده و مرکز تعالی و تربیت و بیداری و آگاهی قرار دهند، نه مشتی افراد کثیف و وابسته و خودفروخته و آلوده که این مراکز را تبدیل به «دگّه تجارّتی» و «مرکز تخدیر افکار» و «بیگانگی از حق» سازند و به عقیده ی ما اگر مسلمانان همین دستور اسلامی را در باره ی مساجد و کانون های مذهبی اجرا می کردند امروز جوامع اسلامی شکل دیگری داشت.

عجیب تر این که آن ها مدعی بودند که نماز و عبادتی دارند و به کارهای احمقانه ی

خود (نعره زدن ها و کف زدن های در اطراف خانه ی خدا) نام نماز می گذاشتند، از این رو قرآن اضافه می کند: «نماز آن ها در کنار خانه ی خدا کعبه چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود»؛ «و ما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیه». در تاریخ می خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه ی کعبه لخت مادرزاد می شدند و سوت می کشیدند و کف می زدند و نام آن را عبادت می گذاشتند، و نیز نقل شده هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار حجر الاسود رو به سوی شمال می ایستاد (که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس) و مشغول نماز می شد، دو نفر از طایفه ی «بنی سهم» در طرف راست و چپ آن حضرت می ایستادند یکی «صیحه» می کشید و دیگری «کف» می زد تا نماز پیامبر را مشوش کنند.

در تعقیب این جمله می گوید: اکنون که همه ی کارهای شما حتی نماز و عبادتتان این چنین ابلهانه و زشت و شرم آور است مستحق مجازاتید «پس بچشید عذاب الهی را به خاطر این کفرتان»؛ «فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون». (۱)

نکته ها

۱. اعمال جاهلی

هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می زند و قسمت هایی را که از آن در قرآن آمده مورد بررسی قرار می دهد می بیند با کمال تعجب در عصر ما که به اصطلاح عصر فضا و اتم نیز هست، کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان جاهلیت، خود را در صف عبادت کنندگان می پندارند؛ آیات قرآن و گاهی اشعاری که در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله

و علی علیه السلام است با نغمه های موسیقی توأم می کنند و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دست های خود می دهند، و نام آن را بزرگداشت این مقدسات می گذارند. این اعمال گاهی به نام وجد و سماع و زمانی به نام ذکر و حال و گاهی به نام های دیگر در خانقاه ها و غیر خانقاه ها انجام می گیرد، در حالی که اسلام از همه ی این کارها بیزار است و این اعمال نمونه ی دیگری از اعمال جاهلی است.

در این جا یک سؤال باقی می ماند و آن این که در آیه ی سوم مورد بحث نفی مجازات و عذاب از آن ها (البته با دو شرط) شده است، ولی در آیه ی چهارم اثبات عذاب گردیده، آیا این دو با هم تضاد ندارند؟

پاسخ این است که آیه ی اول اشاره به مجازات ها دنیوی است و آیه ی دوم ممکن است اشاره به مجازات های جهان دیگر باشد و یا اشاره به این باشد که این گروه استحقاق مجازات در همین دنیا دارند و زمینه ی آن برای آن ها فراهم است و اگر پیامبر از میان برود و توبه نکنند، دامن آن ها را خواهد گرفت. (۱) ۲. جمع میان اثبات و نفی عذاب در باره ی مشرکان

اگر در مقام سؤال گفته شود چگونه میان این دو آیه که در اول عذاب از مشرکین نفی و در دومی اثبات شده جمع می شود؟ جواب می گوئیم به سه وجه ممکن است:

الف. مراد به عذاب در آیه ی اول عذاب استیصال و سنخ آن عذاب هایی است که امم گذشته به وسیله ی آن منقرض شدند و مراد به آن در آیه ی دومی عذاب کشته شدن به شمشیر و اسارت و غیر آن است که مشرکین بعد از مهاجرت و بیرون شدن مؤمنین از میان آنان، بدان گرفتار می شوند.

ب. بگوئیم: مقصود خدای تعالی این است که عذاب آخرت را برای آنان اثبات نموده و بفرماید: چرا خداوند در آخرت عذابشان نکند و مقصودش در آیه ی اولی عذاب دنیا است، و این جواب از جایی است.

ج. آیه ی اولی اثر و اقتضای استغفار را بیان نموده و مقصود در آن این است که خداوند ایشان را به عذاب آخرت معذب نمی کند تا زمانی که استغفار کنند و وقتی استغفار در میان ایشان متروک شد، معذب می شوند. آن گاه بیان می کند که استحقاقشان برای عذاب به خاطر جلوگیری اشان از زیارت مسجد الحرام است.

اشکالی که در هر سه وجه هست این است که اصلاً سؤال مزبور مورد ندارد تا به این سه وجه جواب داده شود؛ زیرا وقتی آن سؤال و اشکال مورد دارد که این دو آیه با هم متصل باشند و ما گفتیم که آیه ی اول و آیه ی قبل از آن با آیات قبل و بعدشان متصل نیستند، این اشکال اجمالی.

اما تفصیلی؛ اشکالی که متوجه وجه اول است این است که به بیانی که گذشت سیاق آیه - آیه ی دومی در بیان مجمع - سیاق تشدد و ترقی دادن مطلب است و این با نفی عذاب در آیه ی قبلی اش نمی سازد، هر چند عذاب منفی در آن غیر عذابی باشد که در دومی اثبات کرده.

اشکال وجه دوم این است که سیاق آیه ی «و مالهم ان لا یعذبهم الله» منافات دارد با این که مراد به عذاب در آن عذاب اخروی باشد، مخصوصاً از نظر این که در آیه ی بعدش - که با آیه ی اول در یک سیاق است - دارد؛ «فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون».

اما وجه سوم: اشکال این وجه این است که بدون شک مخالف با ظاهر آیه است؛ چون ظاهر آیه این است که می خواهد استغفار را به نحو حالت استمراری برای ایشان

اثبات کند، نه اصل اقتضای آن را (توضیح این که می خواهد بفرماید اینان که استغفار می کنند عذاب نمی شوند نه این که اگر استغفار کنند عذاب نمی شوند). (۱) ۳. منع از زیارت مسجد الحرام و عذاب الهی

ضمیر «هم» در جمله ی «و ما کان صلوتهم» به مانعین از مسجد الحرام که در آیه ی قبلی ذکر شدند بر می گردد و ایشان عبارت بودند از مشرکین قریش، و جمله ی «فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون» به قرینه ی «فاء تفریعی» که بر سر آن است وعده ی عذاب را منجز می کند. از همین جا است که احتمال این که این آیه و آیه ی قبلی اش متصل و کلام واحدی باشند تأیید می شود و با در نظر داشتن این که جمله ی «و ما کان...» جمله ای است حالیه، معنای هر دو آیه چنین می شود: «چرا خداوند عذابشان نکند و حال آن که همین ها هستند که بندگان مؤمن را از مسجد الحرام جلوگیری می کنند، نماز خواندنشان در خانه ی خدا جز ملعبه ای از سوت کشیدن و دست زدن نبود، پس چون چنین بود، اینک باید عذاب را به کیفر این که کفر می ورزیدند بچشند». التفات از غیبت «کان صلوتهم»، «بخطاب» و «فذوقوا» به منظور رسا ساختن تشدید به کار رفته است.

از این دو آیه استفاده می شود که خانه ی محترم کعبه هر وقت به خاطر جلوگیری اشخاصی متروک بماند همین جلوگیری مؤاخذة و عذاب الهی را به بار می آورد. علی علیه السلام هم در برخی از وصیت هایش فرمود: «الله الله فی بیت ربکم فانه ان ترک لم تنظروا؛ خدا را خدا را که در بزرگداشت خانه ی پروردگارتان کوتاهی نکنید چه اگر متروک بماند

خداوند مهلتتان نمی دهد.» (۱)

استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم

«و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً» (۲)

ترجمه

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود، و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می کردند؛ و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.

تفسیر

قرآن در آیات گذشته مراجعه به داوران جور را شدیداً محکوم نمود، در این آیه به عنوان تأکید چنین می گوید: «پیامبرانی را که ما می فرستادیم همه برای این بوده اند که به فرمان خدا از آن ها اطاعت شود». و هیچ گونه مخالفتی نسبت به آن ها انجام نگیرد» و

۱- المیزان/ ج ۹/ ص ۱۱۱-۱۱۲

۲- نساء/ ۶۴

ما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله».

زیرا آن‌ها هم رسول و فرستاده‌ی خدا بوده‌اند و هم رئیس حکومت الهی، بنا بر این مردم موظف بوده‌اند هم از نظر بیان احکام خداوند و هم از نظر چگونگی اجرای آن از آن‌ها پیروی کنند، و تنها به ادعای ایمان قناعت نکنند.

ضمناً از تعبیر «باذن الله» استفاده می‌شود که پیامبران الهی هر چه دارند از ناحیه‌ی خداست و به عبارت دیگر وجود اطاعت آن‌ها بالذات نیست، بلکه آن‌ها هم به فرمان پروردگار و از ناحیه‌ی اوست.

سپس در دنباله‌ی آیه راه بازگشت را به روی گناهکاران و آن‌ها که به طاغوت مراجعه کردند، و یا به نحوی از انحاء مرتکب گناهی شدند، گشوده و می‌فرماید: «اگر آن‌ها هنگامی که به خویش ستم کردند، به سوی تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیامبر هم برای آن‌ها طلب آمرزش می‌نمود، خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند؛ «و لو أنهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً».

قابل توجه این که قرآن به جای این که بگوید: نافرمانی خدا کردند و مراجعه به داوران جور نمودند می‌گوید: (اذ ظلموا أنفسهم) (هنگامی که به خویش ستم کردند)! اشاره با این که فایده‌ی اطاعت فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه خود شما می‌شود، و مخالفت با آن در واقع یک نوع ستم به خویش است؛ زیرا زندگی مادی شما را به هم می‌ریزد، و از نظر معنوی مایه‌ی عقب‌گرد شما است.

از این آیه ضمناً پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را یک نوع شرک می‌پندارند، روشن می‌شود زیرا این آیه صریحاً می‌گوید: آمدن به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله و او را بر درگاه خدا شفیع قرار دادن، و وساطت و استغفار او برای گناهکاران مؤثر است و موجب

پذیرش توبه و رحمت الهی است.

اگر وساطت و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر صلی الله علیه و آله شرک بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گنهکاران بدهد! منتها افراد خطاکار باید نخست خود توبه کنند و از خطا باز گردند سپس برای قبول توبه ی خود از استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز استفاده کنند.

بدیهی است پیامبر صلی الله علیه و آله آمرزنده ی گناه نیست، او تنها می تواند از خدا طلب آمرزش کند و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آن ها که این گونه وساطت را انکار می کنند.

جالب توجه این که قرآن نمی گوید تو برای آن ها استغفار کن، بلکه می گوید:

«رسول» برای آن ها استغفار کند، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مقام و موقعیتش استفاده کند و برای خطاکاران توبه کننده استغفار نماید.

این معنا (تأثیر استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای مؤمنان) در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است مانند آیه ی ۱۹ سوره ی محمد و آیه ی ۵ سوره ی منافقون و آیه ی ۱۱۴ سوره ی توبه که در باره ی استغفار ابراهیم علیه السلام نسبت به پدرش (عمویش) اشاره می کند، و آیات دیگری که نهی از استغفار برای مشرکان می کند و مفهومی این است که استغفار برای مؤمنان بی مانع است، و نیز از بعضی از آیات استفاده می شود که فرشتگان برای جمعی از مؤمنان خطاکار، در پیشگاه خداوند استغفار می کنند (سوره ی غافر آیه ی ۷ و سوره ی شوری آیه ی ۵).

خلاصه این که آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنا می کند که پیامبران یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل می توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند، و

استغفار آن‌ها در پیشگاه خدا اثر دارد، این خود یکی از معانی شفاعت پیامبر و یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل برای خطاکاران است، ولی همان‌گونه که گفتیم چنین شفاعتی نیازمند به وجود زمینه و شایستگی و آمادگی در خود خطاکاران است.

شگفت‌انگیز این‌که از پاره‌ای از کلمات بعضی از مفسران استفاده می‌شود که خواسته‌اند استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله را در آیه‌ی فوق مربوط به تجاوز به حقوق شخصی خود پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند و بگویند چون نسبت به خود پیغمبر صلی الله علیه و آله ستم کرده بودند، لازم بود رضایت او را به دست آورند تا خداوند از خطای آنان بگذرد!

ولی روشن است که ارجاع داوری به غیر پیامبر صلی الله علیه و آله ستمی به شخص پیغمبر نیست، بلکه مخالفت با منصب خاص او و یا به عبارت دیگر مخالفت با فرمان خداست و به فرض که ستمی بر شخص پیامبر صلی الله علیه و آله باشد قرآن روی آن تکیه نکرده است، بلکه تکیه‌ی قرآن روی این مطلب است که آن‌ها بر خلاف فرمان خدا رفتار کردند. (۱) نکته‌ها

۱. بعثت رسولان

بعثت رسولان الهی برای اطاعت مردم از آنان است؛ «و ما أرسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله». (۲)

۲. افعال الهی

افعال الهی، دارای هدف و غرض؛ «و ما أرسلنا ... الا لیطاع».

۱- المیزان/ ج ۴/ ص ۵۸۳؛ نمونه/ ج ۳/ ص ۴۹۸

۲- (۲) - مجمع البیان/ ج ۳/ ص ۱۰۴

۳. اذن الهی

تنها اذن الهی، مجوز اطاعت از غیر اوست؛ «و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله».

۴. اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله

اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله در طول اطاعت از خداوند است؛ «و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله».

۵. ستم به خویشان

مراجعه به طاغوت و دادگاه های ناصالح برای داوری، ستم به خویشان است؛ «یریدون ان یتحاکموا ... ولو انهم اذ ظلموا انفسهم».

۶. سرپیچی از پیامبر صلی الله علیه و آله

سرپیچی از فرامین پیامبر صلی الله علیه و آله گناه، نفاق و ستم بر خویشان است؛ «و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم».

مراد از ظلم در «اذ ظلموا» به قرینه ی «لیطاع»، مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله است و با توجه به آیات قبل که اعراض کنندگان از رسول صلی الله علیه و آله را منافق شمرده، می توان گفت هر گونه مخالفتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اعراض از او، نوعی نفاق است.

۷. پذیرفتن حاکمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

گذشت از گناه نقض حاکمیت پیامبر صلی الله علیه و آله در گرو پذیرفتن حاکمیت کامل آن حضرت است؛ «یریدون ان یتحاکموا ... ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله». مراجعه ی منافقان به طاغوت، نقض حاکمیت پیامبر صلی الله علیه و آله و جمله ی «جاؤک ...»، کنایه از پذیرفتن حاکمیت پیامبر است؛ چون ظاهراً صرف آمدن نزد رسول خدا، موضوعیت ندارد.

۸. استغفار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

شرط گذشت از گناه نقض کنندگان حاکمیت پیامبر صلی الله علیه و آله استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله برای آن هاست؛ «یریدون ان يتحاكموا ... ولو انهم اذ ظلموا ... لوجدوا الله تواباً».

۹. پذیرش توبه

پذیرش توبه ی نقض کنندگان حاکمیت اسلامی در صلاحیت رهبری است؛ «ولو انهم ... جاؤك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول».

۱۰. لزوم استغفار

لزوم استغفار، توبه و تدارك گذشته، در صورت ارتكاب گناه؛ «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك». گناه مورد بحث در آیه، اعراض از پیامبر صلی الله علیه و آله است و پذیرش توبه ی این گناه را مشروط به روی آوردن (جاؤك) به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده که همان جبران گذشته است.

۱۱. باز بودن راه توبه

راه بازگشت و توبه برای خطاکاران و حتی منافقان باز و گشوده است؛ «ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك ... لوجدوا الله تواباً رحیماً» (۱).

۱۲. لزوم توبه

آیه ی شریفه دلالت دارد بر این که مرتکب گناه کبیره باید توبه و استغفار کند که در این صورت خداوند توبه ی او را می پذیرد و آیه ی شریفه نیز دلالت دارد بر این که صرف استغفار با اصرار بر گناه کفایت نمی کند؛ زیرا پیامبر برای کسی که توبه نکرده استغفار نمی کند. (۲)

۱- راهنما/ ج ۳/ ص ۴۴۸

۲- مجمع البیان/ ج ۳/ ص ۱۰۵

۱۳. توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

زکریا محیی الدین نووی (۶۳۱-۶۷۶) می نویسد: زائر رو به رسول خدا کند و در باره ی خویش به او متوسل شود، و به وسیله ی او به سوی خدا شفاعت جوید و از زیباترین چیزها همان است که ماوردی، قاضی ابوالطیب، و دیگر اساتید ما از عتبی با تحسین نقل کرده اند.

عتبی می گوید: من نزد قبر رسول خدا بودم مردی از بیابان آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله، سمعت الله یقول: «و لو انهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً» و قد جئتک مستغفراً من ذنبی مستشفعاً الی ربّی».^(۱)

۱۴. کیفیت زیارت

سمهودی کیفیت زیارت آن حضرت را چنین نقل می کند: «السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا نبی الله ... اللهم إنک قلت فی کتابک لنبیک صلی الله علیه و آله «و لو انهم اذ ظلموا أنفسهم جاؤک» و انّی قد أتیت نبیک مستغفراً، فأسألك أن توجب لی المغفره كما أوجبتها لمن أتاه فی حیاته، اللهم انّی أتوجه إلیک بنبیک صلی الله علیه و آله».^(۲)

غزالی کیفیت زیارت آن حضرت را به صورت گسترده نقل کرده و می گوید: پس از به پایان رساندن درودها، رو به قبر پیامبر ایستاده خدا را حمد و ثنا بگوید و درود فراوانی به پیامبر بفرستد. سپس آیه ی «ولو انهم...» را تلاوت کند و بگوید: «اللهم انا قد سمعنا قولک و اطعنا أمرک و قصدنا نبیک، متشفعین به إلیک من ذنوبنا، و قد أثقل

۱- آئین و هایت / ج ص ۲۳۹

۲- وفاء الوفاء / ج ۴ / ص ۱۳۷۶

اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

«ن* وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ* مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ* وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ* وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ* فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ* بِأَبْيَعِ الْمَفْتُونِ» (۲)

ترجمه

ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسند، «۱» که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی، «۲» و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است. «۳» و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری. «۴» و به زودی تو می بینی و آنان نیز می بینند، «۵» که کدام یک از شما مجنونید! «۶»

تفسیر

قرآن کریم در این سوره بعد از ذکر حرق مقطع «ن» به دو موضوع از مهم ترین مسائل زندگی بشر سوگند یاد کرده می فرماید: سوگند به قلم و آنچه را با قلم می نویسند؛ «ن و القلم و ما یسطرون» سپس به چیزی که برای آن سوگند یاد شده پرداخته می فرماید: به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی (دیوانه کسانی هستند که مظهر عقل کل را متهم به جنون می کنند) و به دنبال آن می افزاید: برای تو اجر عظیم و همیشگی است چرا

چنین پاداشی نداشته باشی در حالی که در برابر این همه تهمت های زشت و ناروا استقامت می کنی، بعد می فرماید: تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته ای هستی؛ «و اَنْكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ».

الف. در اینکه مقصود از خلق عظیم چیست اقوالی گفته شده از جمله:

۱. تو بر دین بزرگی هستی

۲. تو متخلق به اخلاق اسلام و بر طبع بزرگی هستی

۳. خلق عظیم همان صبر بر حق و بخشش وسیع و تدبیر بر اقتضای عقل است.

۴. عایشه گوید اخلاق پیامبر متضمن افعال و خصلت های ده گانه ای است که در اول سوره مؤمنون آمده است.

۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اخلاقش با مردم معاشرت داشت و با قلبش از آنان جدا بود، پس ظاهرش با مردم و باطنش با خدا بود.

۶. آن بزرگوار دستور پروردگار را «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» امثال کرد.

۷. به جهت اجتماع مکارم اخلاق که در آن حضرت بود و مؤید این معنا سخن آن حضرت است که فرمود: «أَمَّا بَعَثَ لَاتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

۸. بعضی گفته اند علت ستایش اخلاق پیامبر به عظمت آن است که به هدایت تمام انبیاء اقتدا کرد یعنی آیه شریفه (فبهداهم اقتده) را امثال کرد و به تعبیر دیگر تمام فضایل اخلاقی که در انبیا متفرق است در آن حضرت جمع بود. (۱) ب. منظور از «نعمت» نبوت است. بآء به معنای سبب یا مصاحبت است؛ یعنی تو به دلیل

نبوت پروردگارت دیوانه نیستی. به تعبیر دیگر: نبوت تو هر گونه جنون و اختلال عقل را نفی می کند و به بیان دیگر: ادله ای که دلالت بر نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد، هر گونه اختلال عقلی و روانی را نیز نفی می کند و اگر نفی نکند دلالت بر نبوت هم ندارد. (۱) ج. آیه ی ۵ نتیجه گیری آیه ی قبل است. می فرماید حالا که معلوم شد تو دیوانه نبودی، بلکه دارای مقام نبوت و متخلق به خلق عظیم هستی و از ناحیه ی پروردگارت اجری عظیم خواهی داشت اینک بدان که به زودی اثر دعوت روشن خواهد شد و برای دیدگان ظاهری و باطنی خلق معلوم خواهد گشت که مبتلا و مفتون به جنون کیست؟ آیا تویی یا تکذیب کنندگان تو؟ (۲) د. آیه ی شریفه ی (فستبصر و يبصرون) یک نوع تهدید برای کفار است چنان که نظیر آن را در آیه ی ۲۶ قمر می خوانیم: «سيعلمون غداً من الكذاب الأشر». (۳)

نکته ها

۱. نعمت قلم

خداوند به قلم و آنچه با آن می نویسند سوگند یاد کرده زیرا قلم از بزرگ ترین نعمت های الهی است که خداوند بشر را با آن هدایت کرده است. منظور از قلم، مطلق قلم و مطلق هر نوشته ای است که با آن نوشته می شود. (۴) ۲. نقش قلم

در نقش قلم در زندگی انسان ها همین بس که به وسیله ی آن همه ی علوم و

۱- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۳۶۸

۲- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۳۷۰

۳- المعین/ ج ۲۹/ ص ۴۷

۴- المیزان/ ج ۱۹/ ص ۳۶۷

دانش ها و تجربیات انسان های گذشته به انسان های زمان بعد منتقل می شود. قلم انسان هایی را که از نظر زمان و مکان جدای از هم زندگی می کنند پیوند می دهد. (۱) ۳. اعجاز کتاب آسمانی

در نخستین آیاتی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غار حرا نازل شد نیز به مقام باارزش قلم اشاره شده است؛ «إقرأ باسم ربك الذي خلق... الذي علم بالقلم» و جالب این که این سخنان از زبان کسی صادر می شود که هرگز به مکتب نرفته و خط ننوشت، و این نشانه ی اعجاز کتاب آسمانی است. (۲) ۴. قرآن سند حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

تناسب سوگند با آن چیزی که سوگند برای آن یاد شده ظاهراً آن است که اگر مشرکان قلم به دست گیرند و سخنان تو را بنویسند خواهند دید که از دیوانه این سخنان ساخته نیست دیوانه کجا و سخنان اعجاز آمیز کجا؟ اگر یک نفر نویسنده بگوید قسم به این کتاب که من نویسنده ام پیداست که دلیل نویسنده بودن او همین کتاب است. اگر بنیایی بگوید قسم به این ساختمان که من بنا هستم، ارتباط روشن است چنان که گفته شود قسم به قلم و آنچه که می نویسند، پیامبر دیوانه نیست؛ زیرا این کتاب الهی سند عقل اوست. (۳) ۵. مقطوع نبودن اجر

اجر و مزدی که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می دهد مقطوع نیست؛ زیرا اجر و مزد او را در دنیا، رفعت مقام به او داده چنان که می فرماید؛ «و رفعا لک ذکرک»، و مسلمانان در

۱- نمونه / ج ۲۴ / ص ۳۷۰

۲- همان

۳- احسن الحدیث / ج ۱۱ / ص ۲۸۲

هر صبح و شام بر او صلوات می فرستند که باعث رحمت الهی بر پیامبر است چنان که خود خداوند و فرشتگان بر او صلوات می فرستند؛ «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۱).

۶. انعام به دوست

بعضی گفته اند: خداوند اجری و پاداشی که به پیامبر می دهد بر او منت نمی گذارد؛ زیرا پیامبر حبیب خداوند است و خداوند اکرم الاکرمین است و روش کریمان آن است که برای انعام منت نمی گذارند خصوصاً زمانی که به حبیب و دوست خود انعام کنند. (۲) ۷. احترام خاص از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

قرآن کریم پاداش دائمی و غیر منقطع را هم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وعده داد، هم به مؤمنان صالح؛ با این تفاوت که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را با تأکید بیان کرد تا از وی احترام خاصی کرده باشد؛ «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» و «و إِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ»؛ «لام» در «لَأَجْرًا» مفید تأکید است.

۸. مزد دائمی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آنجا که در تبلیغ رسالت خویش از مردم مزد طلب نکرد، خداوند در دنیا و آخرت برای او مزد دائمی قرار داد. در دنیا محبت اهل بیت را مزد رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داد که تا دامنه ی قیامت ادامه دارد؛ «قُلْ مَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، در قیامت نیز از بهترین مواهب الهی بهره مند خواهد بود؛ «إِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ».

۱- اضواء البیان/ ج ۸/ ص ۴۱۸

۲- روح المعانی/ ج ۲۹/ ص ۲۵

۹. عدم سازگاری اخلاق نیکو با جنون

آیه ی ۴ رمز این است که اخلاق حسنه با جنون سازگار نیست؛ زیرا هر چه انسان اخلاق او نیکوتر باشد از جنون دورتر است. (۱). ۱۰. معنای خلق

«خلق» ملکه ی نفسانی است که افعال انسان به اقتضای آن به آسانی صورت می گیرد، حال چه این که آن ملکه از فضایل باشد مانند عفت و شجاعت و مانند آن چه از رذائل باشد مانند حرص و نظیر آن، ولی اگر مطلق ذکر شود فضیلت و خلق نیکو از آن فهمیده می شود. (۲). ۱۱. تسلط بر اخلاق عظیم

کلمه ی «علی» در «لعلی خلق عظیم» مفید استعلاء است و دلالت دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلط بر اخلاق عظیم بودند همان گونه که مولا نسبت به عبد و امیر نسبت به مأمور مسلط است پیامبر نیز بر اخلاق عظیم و جمیل مسلط بودند. (۳). ۱۲. عظمت اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جهت این که اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله به عظمت توصیف شده آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله دارای همه ی فضیلت های اخلاقی و انسانی بود. از عایشه در باره ی اخلاق پیامبر پرسیدند. گفت: «کان خلقه القرآن»؛ اخلاق او قرآن بود. خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به کمالات انسانی مزین کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «أدبني ربي فأحسن تأديبي» و اصولاً هدف از بعثت پیامبر تکمیل و تتمیم مکارم اخلاق بود. پیامبر اکرم می فرماید:

۱- مراغی / ج ۲۹ / ص ۲۹

۲- المیزان / ج ۱۹ / ص ۳۶۹

۳- تفسیر کبیر / ج ۳۰ / ص ۸۱

«إِنَّمَا بَعِثْتُ لَاتَمَّ مَكَارِمِ الْإِخْلَاقِ» (۱) ۱۳. علم خداوند به هدایت یافتگان

هنگامی که قریش دیدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بر دیگران مقدم می شمرد و بزرگ می دارد، به مذمت علی علیه السلام پرداختند و گفتند: محمد مفتون او شده است، اینجا بود که خداوند (ن و القلم) را فرو فرستاد و به آن سوگند یاد کرد که ای محمد! تو مفتون و مجنون نیستی تا آنجا که فرمود: خداوند می داند کسانی را که گمراه شدند (اشاره به جماعت قریش که این سخنان را می گفتند) و خداوند هدایت یافتگان را بهتر می شناسد. (۲)

مسجد ضرار

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضَرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا مِ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمِنْ قَبْلُ وَلِيُخْلِفَنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسَيْنِيَّ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ * أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ وَعَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ وَعَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَإِيْهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَهُ فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ

-
- ۱- مرحوم علامه طباطبایی در جلد ۶ المیزان ۱۸۳ حدیث در باره ی سیره ی اخلاقی پیامبر اکرم بیان کرده است. مجمع البیان / ج ۱۰ / ص ۵۰۰؛ الجامع الاحکام القرآن / ج ۱۸ / ص ۲۲۷
- ۲- مجمع البیان / ج ۵ / ص ۵۰۱؛ نمونه / ج ۲۴ / ص ۳۷۳

ترجمه

(گروهی دیگر از آن‌ها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان رساندن (به مسلمانان)، و (تقویت) کفر، و تفرقه افکنی میان مؤمنان، و کمین گاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود؛ آن‌ها سوگند یاد می‌کنند که: «جز نیکی (و خدمت)، نظری نداشته ایم.» اما خداوند گواهی می‌دهد که آن‌ها دروغگو هستند. «۱۰۷» هرگز در آن (مسجد به عبادت) نیست! آن مسجدی که از روز نخست بر پایه‌ی تقوا بنا شده، شایسته‌تر است که در آن (به عبادت) بایستی؛ در آن، مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند؛ و خداوند پاکیزگان را دوست دارد. «۱۰۸» آیا کسی که شالوده‌ی آن را بر تقوای الهی و خشودای او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می‌ریزد؟! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند. «۱۰۹» (اما) این بنایی را که آن‌ها ساختند، همواره به صورت یک وسیله‌ی شک و تردید، در دل‌هایشان باقی می‌ماند؛ مگر این که دل‌هایشان پاره پاره شود (و بمیرند؛ و گرنه، هرگز از دل آن‌ها بیرون نمی‌رود)؛ و خداوند دانا و حکیم است. «۱۱۰»

شأن نزول

آیات فوق در باره‌ی گروهی دیگر از منافقان است که برای تحقق بخشیدن به نقشه‌های شوم خود اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند که بعداً به نام مسجد

«ضرار» معروف شد. این موضوع را همه ی مفسران اسلامی و بسیاری از کتب حدیث و تاریخ ذکر کرده اند، اگر چه در جزئیات آن تفاوت هایی دیده می شود.

خلاصه ی جریان به طوری که از تفاسیر و احادیث مختلف استفاده می شود چنین است: گروهی از منافقان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند به ما اجازه بده مسجدی در میان قبیله ی بنی سالم (نزدیک مسجد قبا) بسازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگذارند و همچنین در شب های بارانی که گروهی از مردم توانایی آمدن به مسجد شما را ندارند فریضه ی اسلامی خود را در آن انجام دهند، این در موقعی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله عازم جنگ تبوک بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله به آن ها اجازه داد، ولی آن ها اضافه کردند آیا ممکن است شخصاً بیایید و در آن نماز بگذارید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من فعلاً عازم سفرم و هنگام بازگشت به خواست خدا به آن مسجد می آیم و در آن نماز می گزارم. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از تبوک بازگشت، نزد او آمدند و گفتند: اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیایی و در آن نماز بگذاری و از خدا بخواهی ما را برکت دهد، این در حالی بود که هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله وارد دروازه ی مدینه نشده بود.

در این هنگام پیک وحی خدا نازل شد و آیات فوق را آورد و پرده از اسرار کار آن ها برداشت و به دنبال آن پیامبر دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند، و بقایای آن را ویران کنند و جای آن را محل ریختن زباله های شهر سازند. (۱)

اگر به چهره ی ظاهری کار این گروه نگاه کنیم از چنین دستوری در آغاز دچار حیرت خواهیم شد، مگر ساختن مسجد آن هم برای حمایت از بیماران و پیران و مواقع

اضطراری که در حقیقت هم یک خدمت دینی است و هم یک خدمت انسانی، کار بدی است که چنین دستوری در باره ی آن صادر شده، اما هنگامی که چهره ی باطنی مسئله را بررسی کنیم، خواهیم دید این دستور چقدر حساب شده بوده است.

توضیح این که: در زمان جاهلیت مردی بود به نام «ابوعامر» که آیین نصرانیت را پذیرفته و در سلک راهبان در آمده بود و از عباد و زهاد به شمار می رفت و نفوذ وسیعی در طایفه ی «خزرج» داشت. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد و مسلمانان گرد او را گرفتند و کار اسلام بالا گرفت، و هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر بر مشرکان پیروز شدند، ابو عامر که خود روزی از بشارت دهندگان ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اطراف خود را خالی دید و به مبارزه با اسلام برخاست و از مدینه به سوی کفار مکه گریخت و از آن ها برای جنگ با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استمداد جست و از قبایل عرب دعوت کرد.

او که قسمتی از نقشه های جنگ «احد» را ضد مسلمین رهبری می کرد، دستور داد در میان دو صف لشکر گودال هایی بکنند که اتفاقاً پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از آن ها افتاد و پیشانی اش مجروح شد و دندانش شکست. هنگامی که غزوه ی احد پایان یافت و با تمام مشکلاتی که مسلمانان در این میدان با آن رو به رو شدند آوازه ی اسلام بلندتر گردید و در همه جا پیچید، او از مدینه فرار کرد و به سوی «هرقل» پادشاه روم رفت تا از او کمک بگیرد و با لشکری برای کوبیدن مسلمانان حرکت کند. ذکر این نکته لازم است که بر اثر این تحریکات و کارشکنی ها پیامبر صلی الله علیه و آله لقب «فاسق» به او داده بود.

بعضی می گویند مرگ به او مهلت نداد تا خواسته ی خود را با هرقل در میان بگذارد، ولی در بعضی از کتب دیگر می خوانیم که او با هرقل تماس گرفت و به وعده های او دلگرم شد! به هر حال او پیش از آن که بمیرد نامه ای برای منافقان مدینه نوشت و به

آن‌ها نوید داد که با لشکری از روم به کمکشان خواهد آمد، مخصوصاً توصیه و تأکید کرد که مرکزی برای او در مدینه بسازند تا کانون فعالیت‌های آینده‌ی او باشد، ولی از آن‌جا که ساختن چنین مرکزی در مدینه به نام دشمنان اسلام عملاً امکان‌پذیر نبود، منافقان بهتر دیدند که در زیر نقاب مسجد و به عنوان کمک به بیماران و معذوران، این برنامه را عملی سازند.

سرانجام مسجد ساخته شد و حتی می‌گویند جوانی آشنا به قرآن را از میان مسلمانان به نام «مجمع بن حارثه» (یا مجمع بن جاریه) به امام مسجد برگزیدند، ولی وحی الهی پرده از روی کار آن‌ها برداشت و شاید این که پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از رفتن به تبوک دستور نداد شدت عمل در مقابل آن‌ها به خرج دهند برای این بوده که هم وضع کار آن‌ها روشن تر شود، و هم در سفر تبوک ناراحتی فکری دیگری از این ناحیه نداشته باشد.

هر چه بود پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها در آن مسجد نماز نگذارد، بلکه همان گونه که گفتیم بعضی از مسلمانان (مالک بن دحشم، معنی بن عدی، عامر بن سکر یا عاصم بن عدی) را مأموریت داد که مسجد را بسوزانند و ویران کنند. آن‌ها چنین کردند؛ نخست به وسیله‌ی آتش سقف مسجد را سوزاندند و بعد دیوارها را ویران ساختند و سرانجام محل آن را مرکزی برای ریختن زباله‌ها قرار دادند. (۱) تفسیر

بتخانه‌ای در چهره‌ی مسجد!

در آیات گذشته به وضع گروه‌های مختلفی از منافقان اشاره شد، و آیات مورد

۱- مجمع‌البیان/ ج ۵/ ص ۱۱۰؛ المیزان/ ج ۹/ ص ۵۳۰-۵۳۱؛ نمونه/ ج ۸/ ص ۱۳۵

بحث، گروه دیگری از آن‌ها را معرفی می‌کند؛ گروهی که با یک نقشه‌ی ماهرانه و حساب شده وارد میدان شدند، ولی لطف الهی به یاری مسلمانان شتافت و این نقشه نیز نقش بر آب شد.

در نخستین آیه می‌گوید: «گروهی دیگر از آن‌ها مسجدی در مدینه اختیار کردند» که هدف‌های شومی زیر این نام مقدس نهفته بود؛ «و الذین اتخذوا مسجداً»، سپس هدف‌های آن‌ها را در چهار قسمت زیر خلاصه می‌کند:

۱. منظور آن‌ها این بود که با این عمل ضرر و زیانی به مسلمانان برسانند؛ «ضراراً».

«ضرار» به معنای زیان رسانیدن تعمدی است. آن‌ها در واقع درست به عکس آنچه ادعا داشتند که هدفشان تأمین منافع مسلمانان و کمک به بیماران و از کار افتادگان است، می‌خواستند با این مقدمات پیامبر اسلام را نابود و مسلمانان را در هم بکوبند و حتی اگر توفیق یابند نام اسلام را از صفحه‌ی جهان براندازند.

۲. تقویت مبانی کفر و بازگردانیدن مردم به وضع قبل از اسلام؛ «و کفراً».

۳. ایجاد تفرقه در میان صفوف مسلمانان؛ زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد «قبا» که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله که از آن فاصله داشت از رونق می‌افتاد؛ «و تفریقاً بین المؤمنین».

از این جمله (آن چنان که بعضی از مفسران استفاده کرده اند) چنین بر می‌آید که نباید فاصله میان مساجد آن چنان کم باشد که روی اجتماع یکدیگر اثر بگذارند، بنا بر این آن‌ها که روی تعصب‌های قومی و یا اغراض شخصی مساجد را در کنار یکدیگر می‌سازند، و جماعات مسلمین را آن چنان پراکنده می‌کنند که صفوف جماعت آن‌ها خلوت و بی‌روتنی و بی‌روح می‌شود، عملی بر خلاف اهداف اسلامی انجام می‌دهند.

۴. آخرین هدف آن‌ها این بود که مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود و سوابق سوء‌اش بر همگان روشن بود بسازند تا از این پایگاه نفاق، برنامه‌های خود را عملی سازند؛ «و ارساداً لمن حارب الله و رسوله من قبل»، ولی عجب این است که تمام این اغراض سوء و اهداف شوم را در یک لباس زیبا و ظاهر فریب‌پنجه‌ده بودند، «و حتی سوگند یاد می‌کردند که ما جز نیکی قصد و نظر دیگری نداشتیم»؛ «و لیحلفن ان اردنا الا الحسنی».

در جمله‌ی «و الله یشهد انهم لکاذبون»، انواع تأکیدها برای تکذیب آنان به چشم می‌خورد: نخست این که «جمله‌ی اسمیه» است، و دیگر این که کلمه‌ی «ان» برای تأکید است و نیز لام «لکاذبون» که به اصطلاح لام ابتدا و برای تأکید می‌باشد و همچنین ذکر «کاذبون» به جای فعل ماضی دلیل بر استمرار و ادامه‌ی دروغ‌گویی آنان می‌باشد و به این ترتیب خداوند با شدیدترین وجهی سوگندهای غلیظ و شدید آنان را تکذیب می‌کند!

خداوند در آیه‌ی بعد تأکید بیشتری روی این موضوع حیاتی کرده، به پیامبرش صریحاً دستور می‌دهد که «هرگز در این مسجد قیام به عبادت مکن» و نماز مگرار؛ «لا تقم فیه أبداً»، بلکه به جای این مسجد «شایسته‌تر این است که در مسجدی قیام به عبادت کنی که شالوده‌ی آن در روز نخست بر اساس تقوا گذارده شده است»؛ «لمسجد اسس علی التقوی من أول یوم أحق أن تقوم فیه»، نه این مسجدی که شالوده و اساسش از روز نخست بر کفر و نفاق و بی‌دینی و تفرقه بنا شده است.

کلمه‌ی «احق» (شایسته‌تر) گرچه افعال التفضیل است، ولی در این جا به معنای مقایسه‌ی دو چیز در شایستگی نیامده، بلکه «شایسته» و «ناشایسته» ای را مقایسه می‌کند، و این در آیات قرآن و احادیث و سخنان روز مرّه نمونه‌های زیبایی دارد. مثلاً

گاه

به شخص ناپاک و دزد می‌گوییم پاکی و درست کاری برای تو بهتر است، معنای این سخن آن نیست که دزدی و ناپاکی خوب است، ولی پاکی از آن بهتر است، بلکه مفهومش این است که پاکی خوب و دزدی بد و ناشایست است.

مفسران گفته‌اند: مسجدی که در جمله‌ی فوق به آن اشاره شده که شایسته است پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز بخواند، همان مسجد «قبا» است که منافقان مسجد ضرار را در نزدیک آن ساخته بودند، البته این احتمال نیز داده شده که منظور مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله یا همه‌ی مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود، ولی با توجه به تعبیر «اول یوم» (از روز نخست) و با توجه به این که مسجد «قبا» نخستین مسجدی بود که در مدینه ساخته شد^(۱)، احتمال اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هر چند این کلمه با مساجدی همچون مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نیز سازگار است.

سپس قرآن اضافه می‌کند: علاوه بر این که این مسجد از اساس بر شالوده تقوا گذارده شده «گروهی از مردان در آن به عبادت مشغولند که دوست می‌دارند خود را پاکیزه نگه دارند، و خدا پاکیزگان را دوست دارد»؛ «فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین».

در این که منظور از این پاکیزگی، پاکیزگی ظاهری و جسمانی یا معنوی و باطنی است، در میان مفسران گفت و گو است. در روایتی که در تفسیر «تبیان» و «مجمع البیان» در ذیل این آیه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده چنین می‌خوانیم که به اهل مسجد قبا فرمود:

«ماذا تفعلون فی طهرکم فان الله تعالی قد احسن علیکم الثناء، قالوا نغسل اثر الغائط؛ شما به هنگام پاک ساختن خود چه کاری انجام می‌دهید که خداوند این چنین

شما را مدح کرده است؟ گفتند: ما اثر مدفوع را با آب می شوئیم».

روایاتی به همین مضمون از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است (۱)، ولی همان گونه که بارها اشاره کرده ایم، این گونه روایات دلیل بر منحصر بودن مفهوم آیه به این مصداق نیست، بلکه همان گونه که ظاهر اطلاق آیه گواهی می دهد، طهارت در این جا معنای وسیعی دارد که هر گونه پاک سازی روحانی از آثار شرک و گناه و جسمانی از آثار آلودگی به کثافات را شامل می شود.

در سومین آیه ی مورد بحث مقایسه ای میان دو گروه مؤمنان که مساجدی همچون مسجد قبا را بر پایه ی تقوا بنا می کنند با منافقانی که شالوده ی آن را بر کفر و نفاق و تفرقه و فساد قرار می دهند به عمل آمده است. نخست می گوید: «آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه ی تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خشنودی او نهاده است بهتر است یا کسی که شالوده ی آن را بر لبه ی پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که به زودی در آتش جهنم سقوط خواهد کرد»؛ «أفمن أسس بنيانه على تقوى من الله و رضوان خير امن أسس بنيانه على شفاجر ف هار فانها ربه فى نار جهنم».

«بنیان» مصدری است به معنای «اسم مفعول» یعنی بنا و ساختمان و «شفا» به معنای لبه ی چیزی است و «جرف» به معنای حاشیه ی نهر یا چاه است که آب، زیر آن را خالی کرده باشد، و «هار» به معنای شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است. تشبیه فوق با نهایت روشنی و وضوح بی ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان و برنامه های آن ها را روشن می سازد.

مؤمنان به کسی می مانند که برای بنای یک ساختمان، زمین بسیار محکمی را

انتخاب کرده و آن را از شالوده با مصالحی پردوام و مطمئن بنا می کند، اما منافقان مانند کسانی هستند که ساختمان های خود را بر لبه ی رودخانه ای که سیلاب زیر آن را به کلی خالی کرده و هر آن آماده ی سقوط است می سازند. همان گونه که نفاق، ظاهری دارد فاقد محتوا، چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده. این ساختمان هر آن ممکن است فرو بریزد، مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوایی بیانجامد.

پرهیزکاری و جلب رضایت خدا، یعنی هماهنگی با واقعیت و همگامی با جهان آفرینش و نوامیس آن بدون شک عامل بقا و ثبات است، اما نفاق یعنی بیگانگی با واقعیت ها و جدایی از قوانین آفرینش بدون تردید عامل زوال و فناست، و از آن جا که گروه منافقان هم به خویشتن ستمی می کنند و هم به جامعه، در آخر آیه می فرماید: «خداوند ظالمان را هدایت نمی کند»؛ «و الله لا یهدی القوم الظالمین».

در آخرین آیه اشاره به لجاجت و سرسختی منافقان کرده می گوید: آن ها چنان در کار خود سرسختند و در نفاق سرگردان و در تاریکی و ظلمت کفر حیرانند که حتی «بنایی را که خودشان بر پا کردند همواره به عنوان یک عامل شک و تردید یا یک نتیجه ی شک و تردید در قلوب آن ها باقی می ماند مگر این که دل های آن ها قطعه قطعه شود و بمیرند»؛ «لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریه فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم».

آن ها در یک حالت حیرت و سرگردانی دائم به سر می برند و این کانون نفاق و مسجد ضراری که بر پا کرده بودند به صورت یک عامل لجاجت و تردید در روح آنان هم چنان باقی می ماند، هر چند آن بنا را پیامبر صلی الله علیه و آله بسوزاند و ویران کند، اما گویی نقش آن از دل پر تردیدشان زایل نمی گردد.

در آخر آیه می گوید: «خداوند دانا و حکیم است»؛ «و الله علیم حکیم». اگر به پیامبرش دستور مبارزه و در هم کوبیدن چنین بنای ظاهراً حق به جانبی را داد، به خاطر آگاهی از نیات سوء بنا کنندگان و باطن و حقیقت این بنا بود. این دستور عین حکمت و بر طبق مصلحت و صلاح حال جامعه ی اسلامی صادر شد؛ نه یک قضاوت عجولانه بود و نه زاییده ی یک هیجان و عصبانیت.

نکته ها

۱. درس بزرگ

داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگی اشان. گفتار خداوند و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی نشان می دهد که مسلمانان هرگز نباید آن چنان ظاهرین باشند که تنها به قیافه های حق به جانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی خبر و برکنار بمانند. مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان، در هر مکان و در هر لباس و چهره بشناسد حتی اگر در چهره ی دین و مذهب و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد! (۱) ۲. نفی به تنهایی کافی نیست!

دومین درسی که از آیات فوق می گیریم این است که خداوند در این آیات به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد در مسجد ضرار نماز نخوان، بلکه در مسجدی که پایه ی آن بر شالوده ی تقوا بنا شده است نماز بخوان. این «نفی» و «اثبات» که از شعار اصلی اسلام «لا اله الا الله» تا برنامه های بزرگ و کوچک دیگر همه جلوه های آن است، این واقعیت را

بیان می کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد، تا جامعه ی عمل به خود ببوشد.

اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می کنیم، باید در مقابل آن کانون های پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی بسازیم، اگر از تفریحات ناسالم جلوگیری می کنیم باید وسایل تفریحات سالم را فراهم سازیم، اگر از مدارس استعماری نهی می کنیم، باید فرهنگی سالم و مراکزی پاک برای آموزش و پرورش تشکیل بدهیم، اگر بی عفتی را محکوم می سازیم باید وسایل ازدواج آسان در اختیار جوانان بگذاریم.

آن ها که تمام قدرت خود را در «نفی» به کار می اندازند، و در برنامه هایشان خبری از «اثبات» نیست، یقین داشته باشند که نفی اشان هم کمتر به جایی خواهد رسید؛ زیرا این سنت آفرینش است که باید همه ی غرایز و احساسات را از طریق صحیح اشباع کرد، چرا که این برنامه ی مسلم اسلام است که «لا» باید با «الا» توأم گردد تا از آن توحیدی حیات بخش متولد شود.

درسنامه باقرآن در مکه و مدینه ؛ ؛ ص ۳۸۲

این درسی است که متأسفانه بسیاری از مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده اند و باز هم شکایت می کنند چرا برنامه های اسلامی پیش نمی رود، در حالی که برنامه ی اسلام آن چنان که آن ها خیال می کنند، منحصر به نفی نیست، اگر نفی و اثبات را با هم قرین می ساختند پیشرفتشان حتمی بود. (۱) ۳. دو شرط اساسی

سومین درس ارزنده ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرا می گیریم این است که یک کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل می گردد: نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد؛ «اسس علی التقوی من

اول یوم»، و دیگر این که حامیان و پاسدارانش انسان‌هایی پاک و درست کار و باایمان و مصمم باشند؛ «فیه رجال یحبون ان یتطهروا». از میان رفتن هر یک از این دو رکن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است. (۱)

داستان جنگ احد

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ * وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» (۲)

ترجمه

و سست نشوید؛ و غمگین نگردید؛ و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. «۱۳۹» اگر (در میدان احد)، به شما جراحی رسید (و ضربه ای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحی مانند آن وارد گردید. و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می گردانیم؛ - و این خاصیت زندگی دنیاست - تا خدا، افرادی را که ایمان آورده اند، بداند (و شناخته شوند)؛ و خداوند از میان شما، شاهدانی بگیرد. و خدا ظالمان را

۱- همان

۲- آل عمران / ۱۳۹-۱۴۳

دوست نمی دارد. «۱۴۰» و تا خداوند، افراد باایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند)؛ و کافران را به تدریج نابود سازد. «۱۴۱» آیا چنین پنداشتید که (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟! «۱۴۲» و شما مرگ (و شهادت در راه خدا) را، پیش از آن که با آن رو به رو شوید، آرزو می کردید؛ سپس آن را با چشم خود دیدید، در حالی که به آن نگاه می کردید (و حاضر نبودید به آن تن در دهید! چقدر میان گفتار و کردار شما فاصله است!؟)

شأن نزول

در باره ی شأن نزول این آیات، روایات متعددی وارد شده است و از مجموع آن ها استفاده می شود که این آیات دنباله ی آیاتی است که قبلاً در باره ی جنگ احد داشتیم، و در حقیقت این آیات تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یک سرمشق بزرگ برای مسلمانان، و در ضمن وسیله ای است برای تسلی و دلداری و تقویت روحی آن ها؛ زیرا همان گونه که گفتیم جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام، در پایان به شکست انجامید و جمعی از شخصیت ها و چهره های برجسته ی اسلام از جمله «حمزه» عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در این میدان شربت شهادت نوشیدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت ارواح شهدا بر سر جنازه ی یکایک آن ها می نشست و اشک می ریخت و طلب آمرزش می نمود، و سپس اجساد همه ی آن ها در دامنه ی کوه احد در میان اندوه فراوان به خاک سپرده شد، در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و هم

استفاده ی معنوی از نتایج شکست داشتند، آیات فوق نازل گردید. (۱) تفسیر

نتایج جنگ احد

در آیه ی اول از آیات فوق نخست به مسلمانان هشدار داده شده که مبادا از باختن یک جنگ سستی به خود راه دهند و غمگین گردند و از پیروزی نهایی مأیوس شوند؛ زیرا افراد بیدار همان گونه که از پیروزی ها استفاده می کنند از شکست ها نیز درس می آموزند و در پرتو آن نقاط ضعفی را که سرچشمه ی شکست شده، پیدا می کنند و با برطرف ساختن آن برای پیروزی نهایی آماده می شوند.

جمله ی «و أنتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»؛ «شما برترید اگر ایمان داشته باشید»، یک جمله ی بسیار پرمعنا است؛ یعنی شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده، شما اگر فرمان خدا و پیامبر را در این میدان زیر پا نمی گذاشتید، گرفتار چنین سرنوشتی نمی شدید و باز هم غمگین نباشید اگر بر مسیر ایمان ثابت بمانید پیروزی نهایی از آن شماست، و شکست در یک میدان به معنای شکست نهایی در جنگ نیست.

در آیه ی بعد درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهایی به مسلمانان داده شده است که شما نباید از دشمنان کمتر باشید، آن ها در میدان «بدر» شکستی سخت و سنگین از شما خوردند و هفتار نفر کشته، و تعداد زیادی مجروح و اسیر دادند و با آن همه از پای نشستند، و در این میدان شکست خود را بر اثر غفلت شما جبران کردند، اگر شما در این میدان گرفتار شکست شدید باید از پای نشینید، تا آن را جبران کنید، از این رو

می فرماید: «اگر به شما جراحی رسید به آن ها هم جراحی همانند آن رسید»، بنا بر این سستی و اندوه شما برای چیست؟ «ان یمسسکم قرح فقد مسّ القوم قرح مثله».

«قرح» به معنای جراحی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می شود. بعضی از مفسران آیه را اشاره به جراحاتی که بر کفار در میدان احد نشست می دانند، ولی اولاً این جراحات مانند جراحات مسلمین نبود، بنا بر این با کلمه ی «مثله» سازگار نیست، ثانیاً با جمله ی بعد که تفسیر آن خواهد آمد تناسب ندارد.

در قسمت بعد نخست اشاره به یکی از سنن الهی شده است که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرینی رخ می دهد که هیچ کدام پدیدار نیست، شکست ها، پیروزی ها، قدرت ها، عظمت ها و ناتوانی ها همه در حال دگرگونی هستند، بنا بر این نباید شکست در یک میدان و آثار آن را پایدار فرض کرد، بلکه باید با بررسی عوامل و انگیزه های شکست از سنت تحول استفاده نمود، و آن را به پیروزی تبدیل کرد. دنیا فراز و نشیب دارد و زندگی در حال دگرگونی است و «خداوند این ایام را در میان مردم به طور مداوم گردش می دهد» تا سنت تکامل از لا به لای این حوادث آشکار شود؛ «و تلک الایام نداولها بین الناس».

سپس اشاره به نتیجه ی این حوادث ناگوار کرده می فرماید: «این ها به خاطر آن است که افراد باایمان، از مدعیان ایمان شناخته شوند»؛ «ولیعلم الله العذین ءامنوا» و به عبارت دیگر تا حوادث دردناک در تاریخ ملتی روی ندهد صفوف از هم مشخص نخواهند شد؛ زیرا پیروزی ها خواب آور و اغفال کننده است در حالی که شکست ها برای افراد آماده بیدار کننده و نشان دهنده ی ارزش هاست.

در جمله ی بعد می فرماید: «یکی از نتایج این شکست دردناک این بود که شما شهیدان و قربانیانی، در راه اسلام بدهید» و بدانید این آیین پاک را ارزان به دست

نیاورده اید تا در آینده ارزان از دست بدهید؛ «و یتَّخِذْ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ».

اصولاً ملّتی که قربانی در راه اهداف مقدس خود ندهد همیشه آن‌ها را کوچک می‌شمرد، اما به هنگامی که قربانی داد هم خود او، و هم نسل‌های آینده به دیده‌ی عظمت به آن می‌نگرند. ممکن است منظور از «شهداء» در این جا گواهان باشد؛ یعنی خدا می‌خواست با این حادثه گواهانی از شما بگیرد که چگونه نافرمانی‌ها به شکست‌های دردناکی می‌انجامد، و این گواهان در آینده معلمانی خواهند بود برای مردم در برابر حوادث مشابهی که در پیش دارند.

در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد»؛ «و الله لا یحب الظالمین»، بنا بر این از آن‌ها حمایت نخواهد کرد.

در آیه‌ی بعد به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد اشاره شده است و آن این که این گونه شکست‌ها نقاط ضعف و عیوب جمعیت‌ها را آشکار می‌سازد و وسیله‌ی مؤثری است برای شست و شوی این عیوب. قرآن می‌گوید: «خدا می‌خواست در این میدان جنگ، افراد باایمان را خالص گرداند و نقاط ضعفشان را به آن‌ها نشان بدهد»؛ «و لیمحص الله الذّین ءامنوا». «لیمحص» از ماده‌ی «تمحیص» به معنای پاک نمودن چیزی است از هر گونه عیب.

آن‌ها می‌بایست برای پیروزی‌های آینده در چنین بوته‌ی آزمایشی قرار گیرند و عیار شخصیت خود را بسنجند و همان گونه که علی علیه السلام می‌فرماید: «فی تقلّب الاحوال یعلم جواهر الرّجال»؛ دگرگونی‌های روزگار و حوادث سخت زندگی حقیقت اشخاص را روشن می‌سازد. آن‌ها به عیار شخصیت خود واقف می‌گردند. این جاست که گاهی پاره‌ای از شکست‌ها آن چنان سازنده است که به مراتب اثر آن در سرنوشت جوامع انسانی

از پیروزی های خواب کننده ظاهری بیشتر است.

جالب این که نویسنده ی تفسیر «المنار» از استادش «محمد عبده» مفتی بزرگ مصر نقل می کند که پیامبر را که در خواب دید و به او فرمود: «اگر مرا در میان پیروزی و شکست در میدان احد مخیر ساخته بودند من در خصوص آن میدان، شکست را ترجیح می دادم؛ زیرا این شکست عامل سازنده ای در تاریخ اسلام شد».

جمله ی بعد در حقیقت نتیجه ای است برای جمله ی قبل؛ زیرا هنگامی که مؤمنان در کوره ی حوادث پاک شدند آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرک و کفر و پاک ساختن جامعه از این آلودگی ها پیدا می کنند؛ یعنی نخست باید پاک شد و سپس پاک کرد. «و یمحق الکافرین»

«یمحق» از ماده ی «محق» (بر وزن مرد) به معنای کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را «محاق» می گویند؛ زیرا روشنی ماه کم کم کاسته شده و از بین می رود. در حقیقت همان گونه که ماه با آن جلوه گری و فریبنده گی مخصوص خود تدریجاً کم نور شده و در محاق فرو می رود، همچنین شکوه و عظمت کفر و شرک و حامیان آن ها با تصفیه و پاک شدن مسلمانان به زوال و نیستی می گراید.

در آیه ی بعد قرآن با استفاده از حادثه ای احد برای تصحیح یک اشتباه فکری مسلمانان اقدام می کند و می گوید: «شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می توانید در بهشت برین جای گیرید؟ آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان، و یا عقیده بدون عمل ممکن است! اگر چنین بود مسأله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود، کسی بهره ای از آن سعادت ها نخواهد برد، در این جا است که باید صفوف از

هم مشخص شود و مجاهدان و صابران از افراد بی ارزش شناخته شوند.»؛ «أم حسبتم أن تدخلوا الجنة و لما يعلم الله الذین جاهدوا منکم و يعلم الصّابرين».

بعد از جنگ بدر و شهادت پر افتخار جمعی از مسلمانان، عده ای در جلسات می نشستند و پیوسته آرزوی شهادت می کردند که ای کاش این افتخار در میدان بدر نصیب ما نیز شده بود. مطابق معمول در میان آن ها جمعی صادق بودند و عده ای متظاهر و دروغگو، و یا در شناسایی خود در اشتباه بودند، اما چیزی طول نکشید که جنگ وحشتناک احد پیش آمد، مجاهدان راستین با شهادت فوق العاده جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند و به آرزوی خود رسیدند، اما جمعی از دروغ گویان هنگامی که آثار شکست را در ارتش اسلام مشاهده کردند از ترس کشته شدن فرار کردند. این آیه آن ها را سرزنش می کند و می گوید: «شما کسانی بودید که آرزوی مرگ و شهادت در راه خدا را در دل می پروراندید، پس چرا آن موقع که با چشم خود محبوب خویش را در برابر خود می دیدید فرار کردید؟»؛ «و لقد کنتم تمنّون الموت من قبل أن تلقوه فقد رأیتموه و أنتم تنظرون».(۱)

نکته ها

۱. تقوا و صبر، لازمه ی ایمان

کلمه ی «الاعلون» هیچ قید و شرطی جز ایمان ندارد، بنا بر این محصل معنا این است که اگر دارای نیروی ایمان هستید، شایسته نیست که اراده ی شما ضعیف شود و از پیروز نشدن بر دشمن اندوهناک گردید چه آن که ایمان شما سرانجام شما را به پیروزی نهایی می رساند؛ زیرا از لوازم ایمان تقوا و صبر است و تقوا و صبر ملاک هر فتح و پیروزی

است، اما آسیبی هم که به شما رسید نباید سبب اندوه و ضعف شما گردد چه آن که شما در این آسیب تنها نبودید، و دشمن نیز به حد کافی از شما آسیب دید، بنا بر این دشمن هیچ گونه مزیت و برتری بر شما پیدا نکرده تا موجب ضعف و اندوه شما شود. (۱) ۲. لزوم عمل به مقتضای ایمان

در این آیه ی شریفه با این که خطاب به مؤمنین است باز هم ایمان را شرط برتری و پیروزی آن ها قرار داده است و این برای اشاره به این مطلب است که مخاطبین گرچه فاقد نیروی ایمان نبوده اند؛ الا این که در مقام عمل بر طبق مقتضیات ایمان خود عمل نکرده و صبر و تقوا را که از لوازم ایمان است فراموش کرده بودند و اگر این دو صفت بزرگ را از دست نداده بودند، ایمان آن ها اثر خود را می کرد و پیروزی نصیبشان می شد.

و همین است حال هر اجتماعی که افراد آن از نظر نیروی ایمان مختلف باشند به گونه ای که عده ای دارای ایمان واقعی و عده ای دیگر از نظر ایمان ضعیف و دسته ی سوم از نظر قلب مریض بوده باشند، و آیه ی شریفه و نظایر آن برای افراد این گونه اجتماعات تأثیرهای مختلف دارد به این معنا که اثر آن در مقابل مردمی که دارای ایمان واقعی هستند، این است که آن ها را آماده و وادار به عمل می نماید و برای مردمی که از نظر نیروی ایمان ضعیف می باشند نقش پند و موعظه را به خود می گیرد و کسانی را که از نظر قلب مریض اند سرزنش و ملامت می کند. (۲) ۳. مراد از گردش ایام

«و تلک الایام نداولها بین الناس»؛ یوم مقدار قابل ملاحظه ای از زمان است که

۱- المیزان/ ج ۴/ ص ۴۶؛ روح المعانی/ ج ۴/ ص ۶۷

۲- المیزان/ ج ۴/ ص ۴۶

برای حدوث حوادث لازم می باشد، بنا بر این به اختلاف حوادث، مختلف و متفاوت خواهد بود و استعمال آن در مقدار زمانی که بین طلوع و غروب خورشید است نیز شایع می باشد و احياناً به علاقه ظرف و مظلوف در مملکت داری و سلطنت و غلبه هم استعمال می گردد.

مثلاً گفته می شود ایام فلاخن جمعیت یا روزگار فلاخن طایفه چنین بوده، و مراد از کلمه ی ایام و روزگار در این دو جمله، پیشوایی و حکومت آن ها است و گاهی هم در خود زمان حکومت و پیشوایی آن ها استعمال می گردد و مراد از کلمه ی ایام در آیه ی شریفه هم همین معنای اخیر است.

«مداوله» به معنای این است که چیزی در بین عده ای گردش نماید، به گونه ای که یکی بعد از دیگری به آن برسند، بنا بر این معنای آیه ی شریفه این است که سنت و نوامیس الهی طبق مصالح عالیه ای که افهام مردم از درک جمیع جهات آن عاجز است به همراهی گردش ایام در بین مردم گردش می نماید بدون این که در یک جا متوقف شده در نتیجه قوم دیگری را محروم نماید. (۱) ۴. منظور از علم الهی به موجودات

مراد از جمله ی «و لیعلم الله الذین ءامنوا» آشکار شدن ایمان مؤمنین بعد از نهان بودن آن می باشد. توضیح این که علم الهی به موجودات و حوادث، عین وجود و تحقق خارجی آن هاست؛ یعنی معلوم بودن اشیاء نزد خدای تعالی عین نیل الهی است به وجود خارجی آن ها نه به صور مأخوذه از آن ها، چه آن که علم الهی از قبیل علوم ما نیست و ما هنگامی علم به یک موجود پیدا می کنیم که صورتی از آن موجود در ذهن ما مرتسم گردد، بنا بر این علم ما عین وجود خارجی اشیاء نبوده و ما هرگز نمی توانیم به اشیای

خارجی با حفظ وجود خارجی آن‌ها نیل پیدا کنیم، ولی علم الهی به اشیاء عین وجود خارجی آن‌هاست و اشیاء با حفظ وجود خارجی خود نزد خدا مکشوف می‌باشند و لازمه‌ی این سخن این است که هر گاه ذات الهی اراده‌ی علم به چیزی را بنماید، در حقیقت اراده به وجود خارجی آن‌هاست، پس اراده‌ی خدا بر علم به یک شیء اراده‌ی او است جل و علا به وجود خارجی و تحقق و ظهور آن شیء، بنا بر این مراد از کلمه‌ی «لیعلم» نیز در آیه‌ی شریفه همین معناست و چون در آیه‌ی شریفه اصل وجود آن‌ها را خداوند محقق دانسته ناچار مراد ظهور و بروز مظاهر ایمان آن‌هاست، در نتیجه معنای آیه‌ی شریفه بر طبق بحث بالا این است: «برای این که ایمان بعد از نهان بودن آشکار شود». (۱)

چون این ظهور ایمان باید طبق قانون علل و اسباب انجام گیرد ناچار باید یک سلسله اموری که منجر به ظهور ایمان آن‌ها شود به وقوع بپیوندد. (۲) ۵. مراد از شهداء

در آیه‌ی شریفه‌ی «و یتخذ منکم شهداء»، کلمه‌ی شهداء به معنای گواه است؛ زیرا در قرآن مجید، استعمال آن به معنای «کشته شده» معهود نیست و استعمال آن در این معنا از استعمالات تازه‌ای است که بین مسلمین رایج شده و در ذیل آیه‌ی شریفه‌ی «و جعلناکم أمه وسطاً لتکونوا شهداء» (۳) نیز این مطلب را متذکر شدیم، علاوه بر این که اصولاً کلمه‌ی «یتخذ» نیز که در آیه‌ی شریفه ذکر شده، سازگار با شهدای به معنای مقتولین نمی‌باشد و نمی‌توان کلمه‌ی «اتخذ» را همان گونه که در جملات «اتخذ الله ابراهیم خلیلاً» و «اتخذ الله موسی کلیماً» و «اتخذ الله النبی شهیداً یشهد علی

۱- روح المعانی/ ج ۴/ ص ۶۹

۲- المیزان/ ج ۴/ ص ۴۹

۳- بقره/ ۱۴۳

امته يوم القيامة» استعمال کنیم در جمله ی «اتخذ الله فلاناً مقتولاً فی سبيله و شهيداً» استعمال بنماییم.

به طوری که ملاحظه می فرمایید، سیاق عبارت با جمله ی «و يتخذ منكم شهداء» تغییر کرد و بر خلاف جمله ی قبل که ظهور ایمان را به تمام مؤمنین نسبت داده در این جمله شهادت را به همه ی آن ها نسبت نداده و نفرموده است «و يتخذهم شهداء» بلکه شهادت را به بعضی از آن ها نسبت داده است و در آیه ی شریفه ی «و كذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس» نیز چنان که در سابق گفتیم گرچه شهادت به تمام امت اسلامی نسبت داده شده، ولی در حقیقت این صفت مخصوص بعضی از آن هاست، گویا در ظاهر کلام اضافه به همه ی آن ها داده شده است؛ زیرا شاهد و گواه بعضی از آن ها بوده اند، نه تمام آن ها و بیان مطلب در سوره ی بقره گذشت و ممکن است این مطلب را به جمله ی «و الله لا يحب الظالمين» نیز تأیید نمود. (۱) ۶. حکمت های گردش ایام

در جمله ی «و ليمحص الله الذين ءامنوا و يمحق الكافرين»، «تمحیص» عبارت از پاکیزه نمودن یک شیء از آلودگی های خارجی است (۲) و «محق» به معنای نابود کردن تدریجی یک شیء است و تمحیص که در آیه ی شریفه ذکر شده از مصالح و حکمت های گردش ایام است که در سابق ذکر شد و جمله ی «ليعلم الله الذين ءامنوا» نیز گرچه از مصالح و حکمت های آن می باشد، ولی در عین حال این دو مصلحت با یکدیگر فرق دارند، چه آن که تمیز مؤمن از غیر مؤمن که یکی از مصالح گردش ایام و

۱- روح المعانی/ ج ۴ ص ۶۹؛ المیزان/ ج ۴ ص ۴۹

۲- روح المعانی/ ج ۴ ص ۷۰

مفاد جمله ی «و لیعلم الله...» می باشد خود موضوعی است مستقل و پاک شدن ایمان آن ها بعد از این جدا شدن از آلودگی های کفر و نفاق و فسق موضوعی دیگر، از این رو خداوند این پاک شدن را در مقابل جمله ی «و یمحق الکافرین» قرار داده، بنا بر این خداوند آلودگی های کفر و امثال آن را ذره ذره از دل مؤمنین برطرف می نماید تا این که جز ایمان در دل آن ها باقی نماند و خالص از برای خدا گردند و همچنین اجزای کفر و شرک و کید را کم کم از دل کافر محو می نماید تا این که سرانجام هیچ باقی نماند.

این بود پاره ای از مصالح و حکمت های گردش ایام در بین مردم و عدم استمرار آن در یک جمعیت خاص، و تمام امور در دست خداست و هرچه بخواهد انجام می دهد و بدیهی است که جز بر طبق مصالح عالی و آنچه که نفع آن بیشتر است عملی انجام نمی دهد و خودش می فرماید: «کذلک یضرب الله الحق و الباطل فاما الزبید فیزهد جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض» (۱) و فرموده است: «لیقطع طرفاً من الذین کفروا او یکتبهم فینقلبوا خائنین لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون». در این جملات خداوند بودن زمام امور را در دست پیامبر نفی می نماید و زمام هر امری را منحصرأ در دست خود دانسته و حکومت مطلق را مخصوص خودش می شمرد.

از مطالبی که تاکنون ذکر کردیم؛ یعنی گردش ایام در بین مردم که به منظور امتحان و تمیز داده شدن مؤمن از کافر و پاک شدن مؤمنین از آلودگی ها و نابود شدن کفر است و همچنین از نبودن زمام امور در دست پیامبر، چنین استفاده می شود که مؤمنین در آن روز دارای این فکر بودند و چنین می پنداشتند که تنها بودن بر دین حق عامل غلبه و

پیروزی آن‌ها در جنگ هاست و آنچه که بیشتر این فکر را در آن‌ها راسخ کرده بود، جریان جنگ بدر و غلبه‌ی عجیب آن‌ها بر دشمن به واسطه‌ی نزول ملائکه بود. بدیهی است که این فکر، فکر فاسدی است که به موجب آن نظام امتحان باطل می‌شود و هرگز مؤمن از کافر باز شناخته نشده پاک و خالص نیز نمی‌گردد و نیز در صورتی که تنها، بودن بر دین حق سبب هر غلبه و پیروزی باشد دیگر مصلحتی در امر و نهی و ثواب و عقاب باقی نمی‌ماند و این فکر سرانجام اساس دین را منهدم و ویران خواهد نمود و دین اسلام که دین فطرت است امور را مبتنی بر خرق عادت و اعجاز نمی‌داند تا این که صرف بودن بر دین حق روی مبنای خرق عادت و اعجاز باعث پیروزی شود، بلکه دین فطری اسلامی هر گونه غلبه و پیروزی را مبتنی بر علل و اسباب عادیه می‌داند تا این که مؤمنین بر طبق اوامر و نواهی که در امور جنگی وارد شده عمل نمایند و با امید به پاداش و ترس از عقاب الهی از خود ضعف و سستی نشان ندهند تا این که در جنگ‌ها پیروز شوند.

برای تخطئه کردن همین فکر فاسد است که خداوند بعد از بیان گردش ایام و امتحان و ابتلا که از مصالح آن می‌باشد شروع به ملامت و سرزنش کسانی که دارای این فکر غلط بوده اند کرده حقیقت حال را برای آنان شرح می‌دهد و می‌فرماید: «أم حسبتم...» (۱).

۷. گمان باطل

«أم حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما يعلم الله؛ گمان داخل شدن در بهشت بدون امتحان، لازمه‌ی همان فکر فاسدی است که در گذشته بیان کردیم، چه آن که آن‌ها فکر می‌کردند که چون بر دین حق بوده و حق غیر قابل مغلوبیت است آن‌ها نیز که پیرو

دین حق می باشند، همیشه با غلبه و پیروزی همراه بوده هیچ گاه دچار شکست و مغلوبیت نمی شوند و بدیهی است که لازمه ی این فکر غلط فکر نادرست دیگری است آن این است که هر کس که ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله آورده داخل حلقه ی اسلامی شود، همیشه در دنیا با غلبه بر دشمن و بردن غنیمت خوشبخت و در آخرت نیز با آمرزش و داخل شدن در بهشت سعادت مند خواهد بود. بدیهی است که با این کیفیت، دیگر فرقی بین ایمان ظاهری و واقعی و درجه های متفاوت آن باقی نمی ماند و در این صورت ناچار باید ایمان مرد مجاهد با ایمان مجاهد صابر یکسان بوده باشد و همچنین بین کسی که آرزوی انجام عمل نیکی را نموده و در موقع خود نیز آن را انجام داده است با کسی که این آرزو را داشته ولی در مقام عمل از انجام آن خودداری نموده فرقی نباشد.

بنا بر این آیه ی شریفه ی «ام حسبتم أن تدخلوا...» از قبیل گذاردن مسبب به جای سبب است و با این ترتیب معنای آیه این است که: «آیا گمان می کنید که دولت و عظمت در هر صورت برای شما تثبیت شده است و هیچ گاه دچار ابتلائات نمی شوید و چنین فکر می کنید که بدون این که مستحق از غیر مستحق تشخیص داده شود داخل بهشت می شوید و فرقی بین کسانی که دارای درجه ی بلندی از ایمان می باشند با غیر آن ها نمی باشد؟» (۱) ۸. ضرورت آزمایش در نیل به سعادت

«و لقد كنتم تمنون الموت الايه»؛ خداوند با این آیه ی شریفه نادرستی و فساد فکر آنان را که گمان دخول در بهشت را داشته اند، تثبیت فرموده است، چه آن که آنان قبل از وقوع جنگ ها آرزوی مرگ و شهادت داشتند و همین که جنگی پیش می آمد و

صحنه های آن را با چشم می دیدند، اقدام به جنگ نموده به سوی آرزوی خود نمی شتافتند، بلکه کمال سستی و ضعف را از خود نشان می دادند و با روی گردان شدن از میدان های جنگ آرزوی خود را فراموش می کردند، بنا بر این آیا ممکن است که صرف این آرزو موجب داخل شدن آن ها در بهشت شود بدون این که از عهده امتحان برآمده و از آلودگی ها پاک شده باشند و آیا لازم نیست که چنین مردانی در صحنه ی زندگی امتحان شده مورد آزمایش قرار گیرند؟

از همین بیان روشن می شود که ناچار آیه ی شریفه دارای تقدیر است و اصل چنین بوده «فقد رأیتموه و أنتم تنظرون» (: فلم تقدموا علیه) و اصولاً ممکن است که کلمه ی «تنظرون» را کنایه از اقدام نکردن آنان بر جنگ گرفته و به این معنا باشد که شما صرفاً به نظر کردن به صحنه های جنگ اکتفا کرده و اقدامی برای شرکت در آن ننمودید و بدیهی است که این کلام دارای روح عتاب و سرزنش نیز می باشد. (۱) ۹. بررسی کوتاهی در علل شکست احد

در آیات فوق تعبیرات جالبی به چشم می خورد که هر کدام از آن ها پرده از روی یکی از اسرار شکست احد بر می دارد، به طور خلاصه چند عامل مهم دست به دست هم دادند و این حادثه ی غم انگیز و در عین حال عبرت آور را به وجود آوردند:

۱. اشتباه محاسبه ای؛ که برای بعضی از تازه مسلمانان در درک مفاهیم اسلام پیدا شده بود سبب شد آن ها خیال کنند تنها ابزار ایمان برای پیروزی کافی است و بنا بر این است که خداوند در تمام میدان های جنگ به وسیله ی امدادهای غیبی از آن ها حمایت کند، و به این ترتیب سنت الهی را در عوامل پیروزی طبیعی و انتخاب نقشه های صحیح و

تهیه ی وسایل لازم به دست فراموشی سپردند.

۲. عدم انضباط نظامی و مخالفت با فرمان مؤکد پیامبر صلی الله علیه و آله دایر به ماندن تیراندازان در سنگر حساس خود عامل مهم دیگری برای این شکست بود.

۳. دنیاپرستی جمعی از مسلمانان تازه کار که جمع آوری غنائم جنگی را برای تعقیب دشمن ترجیح دادند، و اسلحه بر زمین گذاشته برای این که از دیگران عقب نمانند به تلاش پرداختند، سومین عامل شکست بود تا بدانند در راه خدا و به هنگام جهاد مقدس باید این مسایل به کلی فراموش شود.

۴. غرور ناشی از پیروزی درخشان میدان «بدر» تا آن جا که فکر قدرت دشمن را از سر بیرون کرده بودند و تجهیزات او را ناچیز می پنداشتند چهارمین عامل شکست بود.

این ها نقاط ضعفی بود که می بایست در آب جوشان این شکست شست و شو شود.

«و ما محمدٌ إلی رسولٍ قد خلت من قبله الرّسل أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرّ الله شیئاً و سیجزی الله الشّاکرین* و ما کان لנفس أن تموت إلیاذن الله کتاباً مؤجلاً و من یرد ثواب الدّنیاء نؤته منها و من یرد ثواب الآخره نؤته منها و سنجزی الشّاکرین»(۱)

ترجمه

محمد (ص) فقط فرستاده ی خداست؛ و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب بر می گردید؟! (و اسلام را رها کرده به دوران

جاهلیت و کفر بازگشت خواهید نمود؟! و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند به زودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد. «۱۴۴» هیچ کس، جز به فرمان خدا، نمی میرد؛ سرنوشتی است تعیین شده؛ (بنا بر این، مرگ پیامبر یا دیگران، یک سنّت الهی است.) هر کس پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود، در این راه گام بردارد)، چیزی از آن به او خواهیم داد؛ و هر کس پاداش آخرت را بخواهد، از آن به او می دهیم؛ و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد. «۱۴۵»

شأن نزول

سبب نزول آیه یکی از دو امر است:

الف. دلگرمی بخشیدن به مسلمانان، که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله هم از دنیا رفت، به اذن خداوند است.

ب. برای تحریض و تشویق مسلمانان به جهاد، که مرگ به دست خداست. همچنین آیه ی شریفه در صدد محکوم کردن منطق کسانی است که در جنگ سستی می ورزند. (۱) تفسیر

در جنگ احد پیشانی و دندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکسته شد، در این موقع دشمن می خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشد که برخی از یاوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جلوی حملات دشمن را گرفتند، از جمله یاوران، مصعب بن عمیر بود که او در این میان کشته شد و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت، به گمان آنان پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد. از این رو، با صدای بلند گفتند: محمد کشته شد. این خبر در میان مسلمانان تزلزل ایجاد کرد و

اکثریت آن‌ها از صحنه‌ی نبرد گریختند.

در این هنگام، آیه‌ی شریفه نازل شد و به مسلمانان فرمود: محمد فقط فرستاده‌ی خداوند است و پیش از او فرستادگانی نیز بودند؛ آیا اگر او از دنیا برود یا شهید گردد، باید شما سیر قهقرایی کنید و به آیین بت پرستی برگردید؟

سپس می‌فرماید: آن‌ها که عقب‌گرد کنند و به دوران کفر و بت پرستی باز گردند، تنها به خود زیان می‌رسانند، نه به خداوند. زیرا با این عمل، فقط مانع سعادت خویش می‌گردند.

آنگاه ضمن اشاره به اقلیتی که در جنگ احد علی‌رغم همه‌ی مشکلات و انتشار خبر شهادت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌دست از جهاد برنداشتند، کوشش‌های آنان را می‌ستاید و آن‌ها را جزو شاکرانی معرفی می‌کند که استحقاق پاداش نیک را از سوی خداوند دارند.

سپس برای بیداری مسلمانان می‌فرماید: مرگ به دست خدا و فرمان اوست و برای هر کس اجلی مقرر شده است که نمی‌تواند از آن فرار کند. بنا بر این، اگر پیامبر به شهادت می‌رسید، چیزی جز انجام یافتن یک سنت الهی نبود، با این حال مسلمانان نباید دست از مبارزه بردارند.

در پایان می‌فرماید: سعی و تلاش انسان هیچ‌گاه ضایع نمی‌شود؛ اگر هدف کسی دستیابی به بهره‌های مادی باشد، به او عطا می‌کنیم و اگر هدفش در مسیر حیات جاویدان باشد، باز به هدف خویش خواهد رسید. بنا بر این، اکنون که رسیدن به دنیا یا آخرت نیازمند تلاش و کوشش است، پس چرا انسان سرمایه وجودی خود را در مسیر آخرت قرار ندهد؟ سپس بار دیگر تأکید می‌کند که پاداش شاکران را به زودی خواهیم داد. (۱)

۱. نام های پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن

در قرآن کریم از پیامبر صلی الله علیه و آله به ده نام یاد شده است: دو نام مخصوص نبوت اوست؛ نبی و رسول است. دو نام مدح و تعظیم ایشان را به همراه دارد؛ رؤف و رحیم. دو نام نشانه ی هیبت و ترهیب اوست؛ مبشّر و نذیر. دو نام کنایه ای؛ طه و یس. دو نام آشکار؛ محمد و احمد. (۱) ۲. معنای محمد

محمد و احمد به معنای ستوده و ستودنی است، جز این که محمد در ستایش بلیغ تر است؛ یعنی «هو المستغرق لجميع المحامد»، همه ی اسباب ستایش در او جمع است. «فهو صلی الله علیه و آله محمد و أمته الحمّادون و لوائه الحمد و مقامه المحمود». (۲)

برخی گفته اند: محمد یعنی کسی که در جمیع صفات و در همه ی احوال زندگی مورد ستایش است. (۳) ۳. سبب بیان تردید آمیز

چرا جمله ی: «أفان مات أو قتل» به صورت تردید بیان شده، با این که خداوند متعال هیچ گونه شکی در این جهت ندارد؟ زیرا موت یا قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این جهت مساوی است که نباید هیچ تأثیری در ضعف ایمان یا ارتداد مردم داشته باشد. (۴) ۴. معنای موت و قتل

موت به معنای خروج روح و نابودی حیات بدن است و قتل نیز به همان معناست،

۱- کشف الأسرار/ ج ۲ / ص ۲۹۸

۲- کشف الاسرار/ ج ۲ / ص ۲۹۷- ۲۹۸

۳- روض الجنان/ ج ۵ / ص ۹۴

۴- تفسیر کبیر/ ج ۹ / ص ۲۴

ولی در صورتی که مستند به یک سبب عمدی یا شبه عمد باشد. هرگاه موت و قتل جدای از یکدیگر و مستقلاً ذکر گردند، معنای موت اعم از قتل است. زیرا با قتل، موت نیز صادق است، ولی لازمه‌ی هر موتی قتل نیست، ولی اگر این دو در یک کلام کنار یکدیگر ذکر شوند، مراد از موت مرگ طبیعی و مقصود از قتل، مرگی است که به طور عمدی انجام گرفته باشد.

۵. سؤال: با این که خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبر فرمود: «أَنْتَ مَيِّتٌ وَأَنْتُمْ مَيِّتُونَ» و خداوند می دانست که پیامبر کشته نخواهد شد، چرا در این آیه فرمود: «أَفِإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ»؟

پاسخ: صدق قضیه‌ی شرطیه متوقف بر صدق دو جزء آن نیست؛ پس این جمله درست است: «اگر عدد پنج زوج باشد، منقسم به متساویین خواهد شد»، با این که دو جزء آن صادق نیست. همچنین آیه‌ی شریفه‌ی: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَاءُ اللَّهِ لَالَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا» نیز صادق است، با این که نه در عالم هستی الهه‌ای وجود دارد و نه فسادی دیده می‌شود. (۱) ۶. در روایات متعددی، این آیه‌ی شریفه به ارتداد مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل شده است. زیرا گروه اندکی بر پیمان خویش باقی ماندند. بر پایه‌ی جمله‌ی: «انقلبتم علی أعقابکم» رذایل جاهلیت در وجود آن‌ها باقی بود و دین اسلام در قلوبشان رسوخ نکرده بود، و گرنه رجوع پس از شناخت حق، بی معناست. (۲) ۷. لزوم ایمان پایدار

آیه‌ی شریفه با لحن عتاب آمیزی به مسلمانان می‌گوید: اگر بر فرض پیامبر کشته

۱- تفسیر کبیر / ج ۹ / ص ۲۳

۲- نور الثقلین / ج ۱ / ص ۳۹۶-۳۹۹؛ البرهان / ج ۱ / ص ۶۹۸-۷۰۰؛ کنز الدقائق / ج ۲ / ص ۲۳۱؛ مواهب الرحمن / ج ۱ / ص

شد، از دین بر می گردید؟ محمد نیز رسولی مانند سایر پیامبران الهی است و تمام امور در دست خداوند است و دین هم دین خداست و به بقای الهی باقی است. بنا بر این، نباید ایمان و حضور شما در صحنه های گوناگون اجتماعی به حیات و زندگی او متکی باشد.

باید به گونه ای باشد که حتی در نبود او، همه به وظیفه ی خود عمل کنند و فرد شایسته ای جانشین وی گردد. (۱) ۸. بر پایه ی این آیه رنج هایی که بر انسان وارد می شود، نشانه ی حق یا باطل بودن نیست. زیرا چه بسا افراد حق طلبی که به شدایدی مبتلا هستند و افراد باطل گرایی که از نعمت های فراوان الهی برخوردارند. (۲) ۹. ارتداد منافقان

تعبیر «انقلبتم علی أعقابکم» و نیز «ینقلب علی عقبیه» کنایه از ارتداد است؛ ارتداد از «ولایت» آن گونه که در سقیفه اتفاق افتاد یا ارتداد از اصل اسلام آن گونه که در جنگ احد پیش آمد. منافقان که با شنیدن شایعه ی کشته شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند:

«لو کان نبیاً لما قتل» (۳) مرتد شدند، ولی آن گروه از مسلمانان که بر اثر ضعف ایمان فرار کردند، هر چند مرتکب معصیت کبیره شدند، اما مرتد محسوب نمی شوند. (۴) ۱۰. تحقق امور به اذن الهی

مراد از «اذن» در آیه ی: «و ما کان ل نفس أن تموت إلا باذن الله»، اذن تکوینی است، نه اذن تشریحی؛ هیچ کاری، چه عادی یا غیر عادی، از اولیای خدا یا از غیر آنان، هرگز بدون اذن خدا انجام نخواهد شد. خدای سبحان این معنا را از زبان حضرت

۱- المیزان/ ج ۳/ ص ۳۷

۲- مراغی/ ج ۴/ ص ۸۹

۳- (۳) - بحار/ ج ۲۰/ ص ۲۵

۴- محاضرات

مسیح علیه السلام چنین تبیین می فرماید: «... أتى أخلق لكم من الطين كهيئة الطير فأنفخ فيه فيكون طيراً باذن الله و ابرئ الأكمه و الأبرص و أحي الموتى باذن الله و أثبتكم بما تأكلون و ما تدخرون فى بيوتكم إن فى ذلك لايه لكم إن كنتم مؤمنين» (۱).

همچنین به صورت اصل کلی نسبت به همه ی پیامبران عليهم السلام می فرماید: «... و ما كان لرسول أن يأتي بايه إلا باذن الله...» (۲).

۱۱. اختیاردار مرگ و حیات

اگر انسان باور کند که احیا و اماته به دست خداست و بر اساس توحید افعالی هیچ کس در این امر نقشی ندارد؛ «... ربى الذى يحيى و يميت...» (۳)، هرگز از جبهه ی نبرد حق علیه باطل نمی گریزد و صحنه ی امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمی کند؛ «يا أيها الذين ءامنوا لا تكونوا كالمذنبين كفروا و قالوا لإخوانهم إذا ضربوا فى الأرض أو كانوا غزى لو كانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا ليجعل الله ذلك حسره فى قلوبهم و الله يحيى و يميت و الله بما تعملون بصير» (۴). بنا بر این، نه حضور در صحنه ی جنگ سبب مرگ آدمی است، نه گریز از آن مایه ی حیات. زیرا در زمان مقرر مرگ انسان فرا می رسد؛ «كل نفس ذائقة الموت...» (۵).

۱۲. تقدیر دو اجل برای انسان

شیخ طوسی رضی الله عنه در باره ی اجل دو قول نقل می کند:

الف. انسان اجل مشخصی دارد که با آن اجل می میرد.

ب. انسان دو اجل دارد: اجل تخلف ناپذیر و حتمی و اجل تقدیری.

۱- آل عمران / ۴۹

۲- رعد / ۳۸؛ محاضرات

۳- بقره / ۲۵۸

۴- آل عمران / ۱۵۶

۵- آل عمران / ۱۸۵؛ محاضرات

سپس قول نخست را ترجیح می دهد. زیرا اجل تقدیری را اجل نمی گویند، چنان که ملک تقدیری را ملک نمی نامند. (۱)

ترجیح با قول دوم است. زیرا خداوند می فرماید: «هو الّذی خلقکم من طین ثم قضی أجلًا و أجل مسّمی عنده ثم أنتم تمثرون» (۲)؛ ذات اقدس خداوندی دو اجل مقرر فرموده است: اجلی تغییرپذیر و اجلی تغییرناپذیر؛ «... قضی أجلًا و أجل مسّمی عنده...»؛ اجل مسّمی تغییرناپذیر است. زیرا عند اللّهی است؛ همان گونه که از روایات نیز این معنا استفاده می شود. (۳) ۱۳. توضیحی در باره ی «اجل»

خواجه نصیر طوسی رضی الله عنه پس از طرح مسأله ی لطف و ارزاق، اجل را چنین معنا می کند: اجل مدّتی است که با فرا رسیدن آن انسان می میرد و علامه ی حلّی رضی الله عنه در شرح تجرید می فرماید: اجل آن وقت معین است که حادثه را با آن می سنجند؛ مثلاً می گویند: فلانی هنگام طلوع آفتاب آمد؛ اجل آمدن وی در محور طلوع آفتاب تنظیم می شود، به ویژه نسبت به حوادث آینده، و گاهی به عکس است. مثلاً در پاسخ به این پرسش که خورشید کی طلوع خواهد کرد، گفته می شود: هر گاه فلانی بیاید. در این صورت، شخص محور قرار گرفته است.

آنگاه می افزاید: بر اساس نظر جبریون کسی که کشته می شود، پیداست که مرگش همان وقت بوده است؛ یعنی اگر کشته هم نمی شد، به اجل خود می مرد. در مقابل، گروهی دیگر می گویند: اگر کشته نمی شد، به اجل طبیعی نمی مرد و به زندگی خود ادامه می داد. گروه

۱- تبیان/ ج ۳/ ص ۹

۲- انعام/ ۲

۳- محاضرات

سومی نیز می گویند: اگر کشته نمی شد، شاید ادامه ی حیات می داد و ممکن بود با حادثه ی دیگری از دنیا برود. قول سوم صحیح است. (۱) ۱۴. شرط دستیابی به خواسته ها

بر پایه ی «من» تبعیضیه در آیه ی شریفه خداوند متعال تضمین نکرده است که هر آن چه انسان در دنیا یا آخرت بخواهد، همیشه به او عطا می فرماید؛ بلکه اگر اراده و خواست او با همه ی علل و اسباب طبیعی موافق باشد، به تمام آرزوهایش خواهد رسید و اگر اراده ی او با بعضی از اسباب طبیعی عالم هماهنگ باشد، به بعضی آرزوهایش می رسد. (۲) ۱۵. بیان مبهم گونه ی پاداش پایداران در جنگ و تعبیر با کلمه ی سین «سیجزی»، دلالت بر عظمت پاداش الهی دارد. (۳) ۱۶. منزلت بلند پایه ی شاکران

اطلاق فعل فقط بر انجام دادن آن دلالت می کند؛ یعنی هر گاه فعلی به ذاتی نسبت داده شود؛ «الذین أشرکوا»، این جمله بر دوام و استمرار فعل برای آن ذات دلالت ندارد، بر خلاف وصف که نشانه ی ثبات است.

بنابراین، معنای جمله های فعلیه ای چون «الذین أشرکوا، الذین صبروا، الذین ظلموا» با اوصافی مانند «المشركین، الصابرين، الظالمین» متفاوت است. زیرا در جملات نخستین فعل به ذات نسبت داده شده و دلالت بر ثبوت و دوام ندارد، ولی وصف دلالت بر ثبوت و دوام دارد.

۱- محاضرات

۲- المیزان/ ج ۴/ ص ۴۰

۳- روح المعانی/ ج ۴/ ص ۷۹

پس، «شاکرون» کسانی هستند که صفت شکر در آن‌ها استقرار و ثبوت داشته باشد و شکر مطلق این است که بنده متذکر هیچ نعمتی نشود، مگر آن که به یاد ولی نعمتش باشد و هنگام بهره‌وری از نعمتی، اوامر الهی را نسبت به آن نعمت اطاعت کند.

بنابراین، شکر حقیقی در گرو خلوص علمی و عملی است و شیطان را در شاکران طمعی نیست. زیرا از سویی خداوند متعال از شیطان چنین حکایت می‌کند: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (۱) و «قال فبما اغويتني لأقعدنّ لهم صراطك المستقيم ثم لا تينهم من بين أيديهم و من خلفهم و عن أيمنهم و عن شمائلهم و لا تجد أكثرهم شاكرين» (۲). جمله ی «و لا- تجد أكثرهم شاكرين» به منزله ی استثنا است و در آن کلمه ی «مخلصين» را به شاكرين مبدل کرده است. چون شاكران همان مخلصانی هستند که شیطان را در آن‌ها طمعی نبوده و نسبت به آنان هیچ گونه نفوذی ندارد.

۱۷. جان نثار حماسه آفرین نبرد احد

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: حضرت علی علیه السلام در جنگ احد شصت و یک زخم برداشت و پیامبر صلی الله علیه و آله «ام سلیم» و «ام عطیه» را دستور داد که به معالجه ی جراحات آن حضرت پردازند. چیزی نگذشت که آن‌ها با نگرانی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: «حال علی علیه السلام به گونه ای است که ما هر زخمی را می‌بندیم، زخم دیگری گشوده می‌شود و زخم‌های تن او زیاد و خطرناک است و ما از حیات او نگرانیم».

پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از مسلمانان برای عیادت به منزل علی علیه السلام وارد شدند، در حالی که بدن او پر از جراحات بود. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود بدن او را مسح کرد و فرمود:

«کسی که در راه خدا چنین آسیبی ببیند، آخرین درجه ی مسئولیت خود را انجام داده است». زخم هایی که حضرت دست بر آن می کشید، به زودی التیام می یافت.

علی علیه السلام در این هنگام گفت: «الحمد لله» با این همه نگریختم و پشت به دشمن نکردم.

خداوند متعال نیز از کوشش های او قدردانی کرد و در دو آیه از قرآن مجید آنان را جزو شاکران نام برده، به فداکاری های او و افراد نمونه ی دیگری از مجاهدان احد، اشاره کرده؛ «و سیجزی الله الشاکرین» و «و سنجزی الشاکرین»^(۱).

۱۸. مردم در بوته ی آزمایش

خدای سبحان در این آیه ی کریمه به مسلمانان خاطرنشان می فرماید: اگر برای پیامبر صلی الله علیه و آله می جنگید، سرانجام وی از این دنیا خواهد رفت، اما اگر برای خدا و پایداری دین او می جنگید، خدا همیشه هست و دین خدا نیز همیشه محفوظ خواهد ماند. در این مقطع از تاریخ مردم بر سه گروه شدند:

گروه یکم: منافقانی که در جنگ احد کفر باطنی آنان ظهور کرد؛ «و طائفه قد أهمتهم أنفسهم یظنون بالله غیر الحق ظنّ الجاهلیه یقولون هل لنا من الأمر من شیء ما قتلنا ههنا قل لو كنتم فی بیوتكم لبرز الّذین كتب علیهم القتال إلی مضاجعهم و لیبتلی الله ما فی صدوركم و لیمحصّ ما فی قلوبكم و الله علیم بذات الصدور»^(۲).

گروه دوم: مسلمانان ضعیف و سست عنصر که ضعف ایمانشان آشکار شد؛ این گروه که به جهت همراهی با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله رابطه ی خود را با ابوسفیان تیره کرده بودند، تأسف می خوردند. خدای سبحان در باره ی این گروه که به سبب ضعف ایمان از

۱- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۵۰۹؛ نمونه/ ج ۳/ ص ۱۱۹

۲- آل عمران/ ۱۵۴

میدان جنگ فرار کردند، می فرماید: «إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكِي لَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَافَاتِكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱).

گروه سوم: مسلمانان مقاومی که برای رضای خدا در جنگ شرکت کرده، تا پایان استقامت ورزیدند. شمار گروهی که شخصیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در میان آنان می درخشید، بسیار اندک بود و خداوند در باره ی اینان فرمود: «... سيجزى الله الشاكرين» (۲).

۱۹. در این آیه ی شریفه، شاکران را از دو دسته ی دنیا طلبان و آخرت جویان جدا کرد. چون آنان به چیزی جز وجه الله نمی اندیشند، نه دنیا و نه آخرت. (۳) «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِذْ تَحْسُبُونَهُمْ بِأَذْنِهِ يَ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مَن مِّنْكُمْ بِعَيْدِ مِيَا أَرَلْ كُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ* إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَلْ كُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا مِّنْ بَغَمِّ لَكِي لَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَمَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ* ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ مِّنْ بَعِيدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَآ ل فَهَ مِنْكُمْ وَطَآ ل فَهَ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَهْلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ

۱- آل عمران / ۱۵۳

۲- محاضرات

۳- الميزان / ج ۴ / ص ۴۰؛ كشف الاسرار / ج ۲ / ص ۳۰۵

الْأَمْرُ كُلُّهُ وَ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كُنَّا لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (۱)

ترجمه

خداوند، وعده ی خود را به شما، (در باره ی پیروزی بر دشمن در احد)، تحقق بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ)، دشمنان را به فرمان او، به قتل می رسانید؛ (و این پیروزی ادامه داشت) تا این که سست شدید؛ و (بر سر رها کردن سنگرها، در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که آنچه را دوست می داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت.

سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید؛) تا شما را آزمایش کند. و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، فضل و بخشش دارد. «۱۵۲» (به خاطر بیاورید) هنگامی را که از کوه بالا می رفتید؛ و (جمعی در وسط بیابان پراکنده شدند؛ و از شدت وحشت،) به عقب ماندگان نگاه نمی کردند؛ و پیامبر از پشت سر، شما را صدا می زد. سپس اندوه ها را یکی پس از دیگری به شما جزا داد؛ این به خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنایم جنگی) غمگین نشوید، و نه به خاطر مصیبت هایی که بر شما وارد می گردد. و خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است. «۱۵۳» سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، به صورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه ی احد،) گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما

گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ (و خواب به چشمانشان نرفت). آن‌ها گمان‌های نادرستی - همچون گمان‌های دوران جاهلیت - در باره‌ی خدا داشتند؛ و می‌گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟» بگو: «همه‌ی کارها (و پیروزی‌ها) به دست خداست.» آن‌ها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌سازند؛ می‌گویند: «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی‌شدیم.» بگو: «اگر هم در خانه‌های خود بودید، آن‌هایی که کشته شدن بر آن‌ها مقرّر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه‌های خود، بیرون می‌آمدند (و آن‌ها را به قتل می‌رساندند). و این‌ها برای این است که خداوند، آنچه در سینه‌هایتان پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل‌های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، باخبر است.» «۱۵۴»

تفسیر

در جریان جنگ احد به علت اتحاد پیروزی نصیب مسلمانان شد، لیکن بعد از آن که اختلاف در بین آن‌ها پدید آمد و برخی به جمع‌آوری غنایم مشغول شدند، شکست سختی به آن‌ها وارد آمد. هنگامی که به مدینه بازگشتند با یکدیگر گفتند: مگر خداوند به ما وعده‌ی فتح و پیروزی نداده بود، بنا بر این چرا در این جنگ شکست خوردیم؛ آیات فوق به آن‌ها پاسخ داد که «وعده‌ی خداوند در مورد پیروزی شما کاملاً درست بود و به همین جهت در آغاز جنگ پیروز شدید و این وعده‌ی پیروزی تا زمانی که دست از پیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر نداشته بودید، ادامه داشت؛ شکست از زمانی شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فراگرفت؛» «و لقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فثلتم».

«تحسّونهم» از ماده ی «حسّ» گرفته شده و به معنای از بین بردن حواس کسی و کشتن اوست؛ یعنی آن ها را می کشتید. بعد اشاره به وضع تیراندازان کوه عینین که در منطقه ی احد قرار دارد می کند و می فرماید: وقتی که شما از تصمیم خود برگشتید و در کار جنگ با یکدیگر اختلاف کردید و سفارش پیامبر را نادیده گرفتید مغلوب شدید بعد از آن که آنچه را دوست می داشتید از غلبه بر دشمن به شما نشان داد. این هر سه جمله با آن پنجاه نفر تطبیق می کند که سنگر حفاظت را رها ساختند.

بعد می فرماید: «در این موقع بعضی از شما خواستار دنیا و جمع غنایم بودید در حالی که جمعی دیگر همچون عبدالله بن جبیر ثابت قدم و خواستار آخرت و پاداش های الهی بودند.»؛ «منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخره». در این جا بود که خداوند شما را از آن ها منصرف ساخت و پیروزی شما به شکست مبدل شد تا شما را آزمایش کند و سپس خداوند همه ی این نافرمانی ها و گناهان شما را بخشید در حالی که استحقاق مجازات را داشتید؛ زیرا خداوند نسبت به همه ی مؤمنان فضل و بخشش دارد.

در آیه ی بعد خداوند صحنه ی پایان جنگ احد را به مسلمانان یادآوری می کند و می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که به هر طرف پراکنده می شدید و فرار می کردید و هیچ نگاه به عقب سر خود نمی کردید که سایر برادران شما در چه حالند؟ (در حالی که پیامبر از پشت سر فریاد می زد: بندگان خدا به سوی من باز گردید! به سوی من باز گردید! من رسول خدایم، ولی هیچ یک از شما به سخنان او توجه نداشتید.) در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به شما روی آورد.»؛ «فأتابکم غماً بغم».

هجوم سیل غم و اندوه به سوی شما برای این بود که دیگر به خاطر از دست رفتن غنایم جنگی غمگین نشوید و از جراحاتی که در میدان جنگ در راه پیروزی به شما

می رسد نگران نباشید و خداوند از اعمال شما آگاه است.

شب بعد از جنگ احد، شب پراضطرابی بود؛ زیرا مسلمانان پیش بینی می کردند که دشمنان بار دیگر به مدینه برگردند و آخرین مقاومت مسلمانان را در هم بشکنند. در این میان مجاهدان راستین به وعده های پیامبر مطمئن بودند، اما برخی از منافقان چون مضطرب بودند تا به صبح خوابشان نبرد.

در این آیه به این دو حال مؤمنان و منافقان اشاره می کند و می فرماید: «سپس بعد از آن همه غم و اندوه روز احد، خداوند آرامش را بر شما نازل کرد، این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از شما را فرا گرفت، اما گروه دیگری بودند که تنها به فکر حفظ جان خود بودند و به چیزی جز نجات خویش نمی اندیشیدند و به همین جهت آرامش را به کلی از دست داده بودند.

آن ها در باره ی خداوند گمان های نادرست همانند گمان های دوران جاهلیت داشتند و در افکار خود احتمال دروغ بودن وعده های پیامبر را می دادند و به یکدیگر می گفتند: آیا ممکن است پیروزی نصیب ما شود.»؛ «هل لنا من الامر من شیء»؛ یعنی بسیار بعید است. قرآن کریم در پاسخ آن ها می گوید: «قل ان الامر كله لله»؛ «بگو: آری، پیروزی به دست خداست، او اگر بخواهد و شما را شایسته ببیند نصیب شما خواهد کرد.

آن ها حاضر نبودند همه ی آنچه را که در دل داشتند اظهار کنند؛ زیرا می ترسیدند در صف کافران قرار گیرند؛ «یخفون فی أنفسهم ما لا یبدون لك» گویا آن ها چنین خیال می کردند که شکست احد نشانه ی نادرست بودن آیین اسلام است.».

از این رو می گفتند: اگر ما بر حق بودیم در این جا این همه کشته نمی دادیم.

خداوند در پاسخ آن ها به دو مطلب اشاره می کند: نخست این که تصور نکنید کسی با فرار

کردن از میدان جنگ می تواند از مرگ فرار کند؛ آن ها که اجلشان رسیده اگر در خانه های خود بمانند مرگ به سراغ آن ها در بستر نیز خواهد رفت. ثانیاً این حوادث برای این است که خداوند آنچه در سینه ی شما پنهان است، بیازماید و آنچه در دل های شما (از ایمان) است خالص گرداند و خداوند از آنچه در درون سینه هاست باخبر است. (۱) نکته ها

۱. اصرار برخی از مؤمنان بر اطاعت

کلمه ی «تنازعم» دلالت دارد بر این که همه ی مسلمانان اتفاق درستی در امر جنگ و معصیت فرمان پیامبر نداشتند، بلکه بعضی از آن ها اصرار بر اطاعت پیامبر داشتند تا تنازع مفهوم پیدا کند، و گرنه اگر همه ی آن ها مخالفت فرمان پیامبر را می کردند که نزاع معنا نداشت و شاهد به این مطلب قسمت بعد آیه است که می فرماید: «منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخره». (۲)

۲. استواری برخی از اصحاب پیامبر

اگر آیه ی «اذ تصعدون و لا تلون علی أحد» در کنار چند آیه ی قبل؛ «سیجزی الله الشاکرین» قرار گیرد، معلوم می شود عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد نه تنها قبل و بعد از شایعه ی قتل پیامبر صلی الله علیه و آله فرار نکردند، بلکه در اراده و استواری خود متزلزل هم نگردیدند. (۳) ۳. غم مورد نکوهش و ستایش

در آیه ی شریفه ی «... فاثابکم غمّاً بغم لکیلا تحزنوا...»، دو لفظ «غم» مطرح

۱- نمونه/ ج ۳/ ص ۱۲۸؛ مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۸۵۸

۲- المیزان/ ج ۴/ ص ۴۴

۳- المیزان/ ج ۴/ ص ۴۵

شده؛ غم اول از شکست خوردن و از دست دادن مال و جان و ... به وجود آمده که این خود غمی است نکوهیده هم چنان که آیه ی شریفه ی «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم» (۱) حکایت از این نکوهش دارد.

اما غم دوم آن اندوهی است که از کوتاهی و عصیان آنان سرچشمه گرفته و مسلمانان خود از این کوتاهی و از دست دادن پیروزی در حسرت و ندامت فرو رفته اند؛ این نوع غم نه تنها مذموم نیست، بلکه مورد ستایش و اجر الهی قرار گرفته است و باعث زوال غم اول می گردد. (۲) ۴. نعمت خواب سبک

آیه ی شریفه ی «ثم أنزل علیکم من بعد الغم...» از نزول نعمتی به عنوان خواب سبک خبر می دهد، البته این نعمت از آن کسانی بوده که از فرار خود پشیمان شده راه بازگشت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را برگزیدند. اولاً از خود آیه با توجه به قسمت «طائفه منکم» می توان این نکته را به دست آورد. ثانیاً در دو آیه ی قبل خداوند از شمول عفو الهی در مورد آنان خبر می دهد؛ «و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل علی المؤمنین...» و روشن است که این عفو تنها نسبت به آنان که از کرده ی خود پشیمان باشند رواست و آنان که در حال فرار هستند، و هم چنان در ورطه ی گناه غوطه ورنند، هرگز مشمول عنایت الهی قرار نمی گیرند، بلکه خداوند آنان را به خودشان واگذار می نماید؛ «و طائفه قد اهتمهم أنفسهم» (۳).

۱- حدید/ ۲۳

۲- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۸۶۲؛ المیزان/ ج ۴/ ص ۵۴؛ روح المعانی/ ج ۴/ ص ۹۲

۳- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۸۶۲؛ المیزان/ ج ۴/ ص ۴۶

۵. استفاده از دین برای حفظ دنیا

در آیه ی شریفه ی «و طائفه قد اهتمهم انفسهم...» منظور این نیست که آنان فقط سعادت خود را در نظر دارند که این خود خواست مؤمنان است، بلکه منظور این است که زندگی دنیایی خود را حفظ کنند و در این راستا از دین نیز استفاده ی ابزاری می کنند چه این که معتقدند کسی بر دین خدا چیره نخواهد شد گرچه تمام وسیله های پیروزی را در دست داشته باشد زمانی که نتوانند از دین، این استفاده ی ابزاری را داشته باشند، آن را رها می کنند. (۱) ۶. مؤمنان ضعیف الایمان

مؤمنان در احد دو دسته بودند: گروهی که مشمول رحمت الهی گردیده و احساس امن نمودند و گروهی دیگر که فقط به فکر خویشتن بودند. از این گروه به مؤمنان ضعیف الایمان یاد می شود نه این که در زمره ی منافقان باشند چنان که برخی از مفسران گفته اند: چون منافقان رسمی، صف خود را قبل از احد از مسلمانان و پیامبر صلی الله علیه و آله جدا کردند و گفتند: «لو نعلم قتالاً لا تبعناکم» (۲).

۷. تحقق اراده ی الهی از طریق علل و عوامل

از آیه ی «یظنون بالله غیر الحق...» به دست می آید که اعتقاد به پیروز شدن دین حق و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان یک امر ثابت و همیشگی نوعی رنگ جاهلیت با خود همراه دارد چه این که امر غلبه کردن بر دشمن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واگذار نشده، بلکه تمام کارهای جهان آفرینش به دست توانای خداوند متعال است؛ اوست که در سرسلسله ی علت ها و اسباب جهان قرار دارد و او اراده ی خود را در چارچوب اسباب و

۱- المیزان/ ج ۴/ ص ۴۷

۲- آل عمران/ ۱۶۷

عوامل به مرحله ی عمل در می آورد. دین الهی و دعوت پیامبران از این قانون مستثنی نیست. اگر این علل و اسباب در مسیر پیروزی دین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داشت پیروزی به دست می آید مانند بسیاری از جنگ ها و اگر نبود، شکست امری است حتمی.

این قانون در مورد دیگر پیامبران نیز به اجرا گذاشته شده است فقط در موارد ضرورت پای معجزه به میان می آید. (۱) «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَمَّا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَلَلَّذِينَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْمُتٌ لَّمْغَفِرَهُ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ * وَلَلَّذِينَ قُتِلْتُمْ لِيَالِي اللَّهِ تُحْشَرُونَ» (۲)

ترجمه

کسانی از شما که در روز رو به رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آن ها را بر اثر بعضی از گناهیانی که مرتکب شده بودند، به لغزش انداخت؛ و خداوند آن ها را بخشید. خداوند، آمرزنده و بردبار است. «۱۵۵» ای کسانی که ایمان آورده اید! همانند کافران نباشید که چون برادرانشان به مسافرتی می روند، یا در جنگ

۱- المیزان/ ج ۴/ ص ۴۸

۲- آل عمران/ ۱۵۵- ۱۵۸

شرکت می کنند (و از دنیا می روند و یا کشته می شوند)، می گویند: «اگر آن ها نزد ما بودند، نمی مردند و کشته نمی شدند!» (شما از این گونه سخنان نگویند)، تا خدا این حسرت را بر دل آن ها [/ کافران] بگذارد. خداوند، زنده می کند و می میراند؛ (و زندگی و مرگ، به دست اوست؛) و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست. «۱۵۶» اگر هم در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، (زیان نکرده اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آن ها (در طول عمر خود)، جمع آوری می کنند، بهتر است. «۱۵۷» و اگر بمیرید یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می شوید. (بنا بر این، فانی نمی شوید که از فنا، وحشت داشته باشید.) «۱۵۸»

تفسیر

این آیه ی شریفه ناظر به حوادث جنگ احد است که حقیقت دیگری را برای مسلمانان بیان می کند و آن این که لغزش هایی که بر اثر وسوسه های شیطانی به انسان دست می دهد و او را به گناهی می کشاند، نتیجه ی زمینه های نامناسب روحی است که بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده و راه را برای گناهان دیگر هموار ساخته، از این رو قرآن کریم می فرماید: «آن ها که از میدان جنگ احد فرار کردند، در روز رو به رو شدن دو جمعیت (که یکی جمع مسلمانان بود به رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دیگری جمع مشرکان بود به فرماندهی ابوسفیان) شیطان آنان را به سبب برخی از اعمالشان به لغزش انداخت، اما خداوند آن ها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است.»

در آیه ی بعد خداوند مؤمنان را از شیوه و طرز تفکر باطلی که منافقان دارند بر حذر می دارد و می فرماید: «ای اهل ایمان، شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می روند یا در صف مجاهدان قرار می گیرند و کشته می شوند،

می گویند: اگر نزد ما می بودند، نمی مردند و کشته نمی شدند. این سخنان را هرگز نگویند تا خداوند این حسرت را بر دل منافقان بگذارد.»

سپس قرآن کریم به این سمپاشی منافقان سه پاسخ منطقی می دهد:

الف) مرگ و حیات به دست خداوند است و مسافرت و یا حضور در میدان جنگ نمی تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد و خداوند از همه ی اعمال بندگان باخبر است؛ «و الله یحیی و یمیت و الله بما تعملون بصیر».

ب) تازه اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید و به گمان منافقان مرگی زودرس دامن شما را بگیرد، چیزی از دست نداده اید؛ زیرا آمرزش و رحمت پروردگار از تمام اموالی که شما یا منافقان با ادامه ی حیات جمع آوری می کنید بالاتر است.

ج) از همه گذشته مرگ به معنای فنا و نابودی نیست که این قدر از آن وحشت دارید، بلکه دریچه ای است به سوی زندگانی دیگری در سطح بسیار وسیع تر و آمیخته با ابدیت و به سوی خداوند محشور می شوید. (۱) نکته ها

۱. کفر سرچشمه ی نفاق

با این که گوینده ی این سخنان منافقان بودند، اما با عنوان «کفروا» از آنان یاد شده و این بدان جهت است که سرچشمه ی این سخن همان حالت کفر انسان است، از این رو در این آیه این سخن به کافران نسبت داده شده است. (۲)

۱- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۸۶۴؛ نمونه/ ج ۳/ ص ۱۳۷

۲- المیزان/ ج ۴/ ص ۵۵

۲. ظهور عفو و مغفرت در دنیا و آخرت

عفو و مغفرت گرچه به لحاظ مصداق یکی است، اما به لحاظ مفهوم مغفرت متفرع بر عفو است و این دو هم چنان که در امور اخروی پیاده می شود در آثار تکوینی و تشریحی و دنیوی هم ظاهر می شود. مثل این که خداوند در سوره ی شوری می فرماید: «و ما اصابکم من مصیبهفما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر» که مربوط به آثار عواقب دنیوی است و در آخرت هم کسی به مقام قرب الهی نمی رسد و از نعمت های الهی برخوردار نمی گردد مگر این که مغفرت الهی را دریافته باشد. (۱) ۳. گمان بد مسلمانان

از نكوهش نمودن قرآن، همفکری مسلمانان با کفار و نهی ایشان از گفتاری همانند گفتار آنان در رابطه با شهدای جنگ و این که اگر پیش ما می ماندند هرگز به شهادت نمی رسیدند، معلوم می گردد مسلمانان با این افکار به گمان بدی پس از جنگ احد نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و آن این که ایشان سبب واقع شدن ما در این مهلکه بوده است. (۲) ۴. فرار اکثریت از جنگ احد

آیه ی شریفه در مورد جنگ احد است که همه فرار کردند مگر سیزده نفر که پنج نفر آن از مهاجرین و هشت نفر از انصار بودند. در نام این سیزده نفر به جز حضرت علی علیه السلام اختلاف است که چه کسانی بودند. (۳)

۱- المیزان/ ج ۴/ ص ۵۲

۲- المیزان/ ج ۴/ ص ۵۴-۵۵

۳- مجمع البیان/ ج ۹/ ص ۸۶۵؛ تبیان/ ج ۳/ ص ۲۵؛ کاشف/ ج ۲/ ص ۱۸۴

۵. حسرت کفار

حسرتی که در قلب کفار قرار داده شده آن است که چرا در جنگ شرکت نکردند و پیروزی و غنیمت از ایشان فوت شد. (۱)

۶. سرّ تقدم قتل بر موت

در آیه ی شریفه، اول قتل بر موت مقدم شده و جهتش آن است که قتل در راه خداوند نزدیک تر به مغفرت الهی است تا مرگ طبیعی. از این رو در آیه ی بعد چون این نکته ملحوظ نیست ترتیب طبیعی رعایت شده و موت بر قتل مقدم ذکر شده است. (۲) ۷. معنای عفو الهی در باره ی مجاهدان و متخلفان

در آیه ی ۱۵۲ هم نسبت به کسانی که در جنگ احد سست شدند و سپس نادم گردیدند بحث عفو و مغفرت از آنان را مطرح فرموده و در این آیه از کسانی که پشت کرده و فرار نمودند عفو می فرماید مگر این که بین این دو بخشش تفاوت قائل شده است. در آیه ی نخست عفو همراه با فضل و اشعار به ایمان آنان دارد گذشته از این که امن و آسایش پس از اندوه های پیاپی بر آنان نازل گردید، ولی در این آیه عفو بدون کرامت نقل شده فقط عفو همراه حلم آمده که تعجیل نمودن در عقوبت را افاده می نماید. (۳)

۱- تبیان/ ج ۳/ ص ۲۷

۲- المیزان/ ج ۴/ ص ۵۷؛ التحریر و التنویر/ ج ۳/ ص ۲۶۴

۳- المیزان/ ج ۴/ ص ۵۱

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ * إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ مَّعْدِهِ يَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۱)

ترجمه

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی؛ و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آن ها را ببخش و برای آنان آموزش بطلب؛ و در کارها، با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد. «۱۵۹» اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند. «۱۶۰»

تفسیر

این آیه گرچه دارای یک سلسله دستورهای کلی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمینه ی عفو و رحمت و مشورت می دهد، لیکن از نظر نزول، در باره ی جریان جنگ احد است؛ زیرا کسانی که از جنگ احد فرار کرده بودند بعد از جنگ پشیمان شدند و تقاضای عفو نمودند.

خداوند در این آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور عفو عمومی آن ها را صادر کرد، از این رو

در این آیه، نخست اشاره به یکی از امتیازات فوق العاده ی اخلاقی پیامبر می نماید و می فرماید: «در پرتو لطف و رحمت الهی تو با مردم مهربان و نرم خوی شدی در حالی که اگر تندخو و سنگدل می بودی، مردم از اطراف تو پراکنده می شدند.» «فَطَّ» در لغت به معنای کسی است که سخنانش تند و خشن است و «غلیظ القلب» به کسی گفته می شود که سنگدل باشد و عملاً محبت و انعطافی نشان ندهد.

سپس دستور می دهد که از تقصیر آنان بگذرد و برای آنان طلب آموزش کن و بعد برای زنده کردن شخصیت آن ها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می دهد که در کارها با مسلمانان مشورت کن.

این دستور به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد با این که مشورت کرد و نظر اکثریت این شد که اردوگاه دامنه ی احد باشد و دیدیم که این نظر محصول رضایت بخشی نداشت. در این جا این فکر به نظر بسیاری می رسید که در آینده پیامبر نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می دهد و دستور می دهد که باز هم با آن ها مشورت کن هر چند نتیجه ی مشورت در برخی از موارد سودمند نباشد.

بعد می فرماید: «اما هر گاه تصمیم گرفتی کاری را انجام دهی، بر خداوند توکل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد.» در آیه ی بعد سرّ توکل بر خداوند را بیان می کند و آن این که قدرت او بالاترین قدرت هاست؛ هر کس را یاری کند هیچ کس نمی تواند بر او پیروز گردد، همان گونه که اگر حمایت خود را از کسی بردارد، هیچ کس قادر به حمایت او نیست. بنا بر این، بر همه ی اهل ایمان لازم است که به او توکل کنند. (۱)

۱. عدم شمول عفو در موارد حدود شرعی

خداوند پیامبرش را نسبت به عفو از مسلمانان و طلب آمرزش برای آنان ترغیب و تشویق می فرماید گرچه این دستور به صورت مطلق گفته شده و هیچ گونه اختصاصی به موردی ندارد، اما باید گفت این دستور عفو موارد حدود شرعی را در بر نمی گیرد؛ زیرا عفو در این موارد لغو و بیهوده بودن این حدود را به دنبال خواهد داشت. (۱) ۲. تفاوت فظ و غلظت قلب

تفاوت فظ و غلظت قلب آن است که اولی در امور ظاهری است که در افعال و اقوال ظهور پیدا می کند که عبارت از تندخویی است، اما دومی امر باطنی است؛ یعنی کسی که رقت قلب ندارد و به کسی رحم نمی کند. (۲) ۳. رضایت خداوند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جمله ی «فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر» به منظور امضای سیره ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عفو و طلب آمرزش و مشورت با مردم بیان شده است؛ زیرا پیامبر این برنامه ها را رعایت کرده بود، بنا بر این این کلام اشعار به این حقیقت دارد که پیامبر فرمان الهی را اتیان نموده و خداوند سبحان از اعمال او راضی است. (۳) ۴. اهمیت مشاوره در اسلام

موضوع مشاوره در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است، از این رو با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیازی به مشورت ندارد، خداوند به او دستور می دهد که با مردم مشورت

۱- المیزان/ ج ۳/ ص ۵۶-۵۷

۲- تفسیر کبیر/ ج ۹/ ص ۶۳؛ روح المعانی/ ج ۴/ ص ۱۰۶

۳- المیزان/ ج ۴/ ص ۵۶

کند؛ «و شاورهم فی الامر». نکته‌ی قابل توجه این که کلمه‌ی «الامر» در آیه‌ی شریفه مفهوم وسیعی دارد و همه‌ی کارها را شامل می‌شود، ولی مسلم است که پیامبر هرگز در احکام الهی و قانون‌گذاری مشورت نمی‌کرد و تنها در چگونگی اجرای قانون نظر مسلمانان را جویا می‌شد. (۱) ۵. فواید و آثار مشورت

مشورت فواید فراوانی دارد از جمله:

الف. انسان کمتر گرفتار لغزش می‌شود.

ب. اگر انسان در کار خود مواجه با پیروزی شود، کمتر مورد حسد دیگران واقع می‌شود و اگر شکست بخورد زبان اعتراض مردم بر او بسته است.

ج. انسان در مشورت می‌تواند بهترین رأی و نظریه‌ها را انتخاب کند. کلمه‌ی «شور» در اصل به معنای مکیدن زنبور از شیره‌ی گل هاست و در مشورت کردن انسان بهترین نظریه‌ها را جذب می‌کند.

د. انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آن‌ها را با خود درک خواهد کرد.

ه. مشورت کردن موجب شخصیت دادن به دیگران و احترام به افکار و نظر آن‌هاست.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ما شقی عبد قطّ بمشوره ولا سعد باستغناء رأی». حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «من استبدّ برأیه هلك و من شاور الرجال شاركها فی عقولهم». (۲)

۱- نمونه/ ج ۳/ ص ۱۴۴

۲- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۸۶۹؛ تفسیر کبیر/ ج ۹/ ص ۶۶؛ نمونه/ ج ۳/ ص ۱۴۴؛ تبیان/ ج ۳/ ص ۳۲

«وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلْ مِمْسًا غَلًّا وَمَنْ يَعْلَلْ مِمْسًا غَلًّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ* أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ مَرَّ بِآءٍ سَيِّئَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَرَّ أَوْلَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ* هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِرَاتِهِ خَبِيرٌ مَّا يَعْمَلُونَ* لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۱)

ترجمه

(گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند. و هر کس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه ی محشر) می آورد؛ سپس به هر کس، آنچه را فراهم کرده (و انجام داده) است، به طور کامل داده می شود؛ و (به همین دلیل) به آن ها ستم نخواهد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید). «۱۶۱» آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا باز گشته؟! و جایگاه او جهنم، و پایان کار او بسیار بد است. «۱۶۲» هر یک از آنان، درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهند، بیناست. «۱۶۳» خداوند بر مؤمنان منت نهاد [/ نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آن ها، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ که آیات او را بر آن ها بخواند، و آن ها را پاک کند و کتاب و حکمت بیاموزد؛ و البته پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند. «۱۶۴»

این آیه به عذر تراشی های بی اساس بعضی از جنگجویان (احد) پاسخ می دهد.

توضیح این که هنگامی که کسانی که سنگر حفاظتی را به منظور جمع آوری غنایم رها کردند، فرماندهی آنان دستور داد «از جای خود حرکت نکنید، پیامبر اکرم شما را از غنیمت ها محروم نخواهد کرد»، ولی آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره ی واقعی خود گفتند: ما می ترسیم پیامبر در تقسیم غنایم ما را از نظر دور دارد، از این رو باید برای خود دست و پا کنیم. این را گفتند و سنگرها را رها کردند و آن حوادث دردناک به وقوع پیوست.

قرآن در پاسخ می گوید: «آیا شما گمان کردید که پیامبر به شما خیانت می کند در حالی که هیچ پیامبری ممکن نیست خیانت کند و اصولاً خیانت با پیامبری سازگار نیست. اگر پیامبری خائن باشد دیگر نمی توان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد.» بعد می فرماید: «هر کس خیانت کند در روز قیامت آنچه را خیانت کرده به عنوان مدرک خیانت بر دوش خواهد کشید، سپس به هر کس آنچه انجام داده و به دست آورده داده می شود.»؛ یعنی مردم اعمال خود را عیناً در آن جا خواهند یافت و به همین دلیل ظلم و ستمی در باره ی هیچ کس نمی شود.

در آیه ی بعد اشاره به سرنوشت کسانی که در جنگ احد حضور پیدا کردند و منافقان و افراد ضعیف الایمانی که در جنگ حاضر نشدند می کند و می فرماید: «آیا کسانی که فرمان الهی را پیروی کردند و رضایت او را اطاعت نمودند همانند کسانی هستند که به سوی خشم الهی باز گشتند و جایگاه آن ها جهنم و پایان کار آن ها ناراحت کننده است.»

سپس در آیه ی بعد می فرماید: «هر یک از آن ها برای خود درجه و موقعیتی در پیشگاه خداوند دارند.» اشاره به این که نه تنها منافقان تن پرور و مجاهدان با هم فرق دارند، بلکه هر یک از کسانی که در دو صف قرار دارند به تفاوت درجه ی فداکاری و دشمنی با حق در پیشگاه خدا درجه ی خاصی خواهند داشت.

در پایان می فرماید: «خداوند نسبت به اعمال همه ی آن ها بیناست».(۱)

در آیه ی بعد (آیه ی ۱۶۴) سخن از بزرگ ترین نعمت الهی یعنی نعمت بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به میان آمده است، می فرماید: «خداوند بر مؤمنان منت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آن ها پیامبری برانگیخت.» سپس می فرماید: «یکی از مزایای این پیامبر این است که او از جنس بشر است و از خود آن هاست نه از جنس فرشتگان و مانند آن ها تا احتیاجات و نیازمندی های بشر را دقیقاً درک کند و دردها و مشکلات زندگی آن ها را لمس کند و با توجه به آن به تربیت آن ها اقدام نماید.»

سپس می گوید: «این پیامبر سه برنامه ی مهم را در باره ی آن ها اجرا می کند:

نخست: آیات پروردگار را بر آن ها تلاوت می کند. ثانیاً: به تربیت و تزکیه ی نفوس آن ها می پردازد. ثالثاً: به آن ها کتاب و حکمت تعلیم می دهد.» در پایان می فرماید: «گرچه آن ها پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»(۲) نکته ها

۱. عدم برابری مؤمنان با غضب شدگان

این آیات به مؤمنان هشدار می دهد که چگونه با رفتار خود موجبات سخط و خشم

۱- تبیان/ ج ۳/ ص ۳۴؛ نمونه/ ج ۳/ ص ۱۷۵

۲- نمونه/ ج ۳/ ص ۱۸۲

الهی را فراهم می سازند و حال آن که خداوند آنان را با پند و موعظه به سوی رضایت خود فرا می خواند، و دیگر این که این دو گروه مؤمنان راستین که در پی تحصیل رضایت الهی هستند، هرگز با آنان که سخط و غضب خداوند را به دست آورده اند برابر نیستند و خداوند نسبت به اعمال آنان آگاه است، از این رو چنین نپندارند که کارهای کوچک از نظر او دور خواهند ماند پس هرگز ره تسامح و تساهل را در پیش نگیرند. (۱) ۲. عظمت روز قیامت

از این که می فرماید در روز قیامت هر انسانی آنچه را که کسب نموده اعم از خیر و شر به او جزا داده می شود با این که مقصود بیان وضعیت خیانت کننده است، این تعبیر دلالت بر عظمت آن روز دارد که هر انسانی بر طبق اعمالش جزا داده می شود گرچه جرم او اندک باشد چه برسد به خیانت که جرم بزرگی خواهد بود. (۲) ۳. روش غیر مستقیم در برنامه های تربیتی

در قرآن کریم بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤال طرح می گردد و طرفین مسأله در اختیار شنونده گذارده می شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند و این روش که باید آن را روش غیر مستقیم نامید تأثیر فوق العاده ای در برنامه های تربیتی دارد؛ زیرا وقتی مسأله به صورت قطعی و جزمی مطرح شود، گاهی انسان در مقابل آن مقاومت به خرج می دهد، اما هرگاه به صورت سؤال مطرح شود و پاسخ آن را از درون وجدان خود بشنود آن را فکر و تشخیص خود می داند. در قرآن کریم از این روش استفاده ی فراوان شده از جمله:

۱- المیزان/ ج ۴/ ص ۵۷

۲- روح المعانی/ ج ۴/ ص ۱۱۱

«هل يستوى الذين يعلمون و الذين لا يعلمون» (۱)، «قل هل يستوى الاعمى و البصير أفلا تتفكرون» (۲)، «قل هل يستوى الاعمى و البصير أم هل تستوى الظلمات و النور» (۳)، «أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستوون» و «أن نجعل الذين ءامنوا و عملوا الصالحات كالمفسدين فى الارض أن نجعل المتقين كالفجار» (۴).

۴. کاربرد درجه در مورد مؤمنان و منافقان

درجه معمولاً به پله هایی گفته می شود که انسان به وسیله ی آن ها به نقطه ی مرتفعی صعود می کند، اما پله هایی که از آن برای پایین رفتن به نقطه ی گودی استفاده می شود «درک» می گویند. از این رو در باره ی پیامبران می خوانیم: «و رفع بعضهم درجات» (۵) و در باره ی منافقان می خوانیم: «ان المنافقين فى الدرك الاسفل من النار» (۶).

ولى در آیه ی مورد بحث چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده جانب طایفه ی مؤمنان گرفته شده و تعبیر به درجه شده است. این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می گویند. (۷) ۵. معنای «منّ»

کلمه ی «منّ» در اصل به معنای قطع است و نعمت را از آن جهت منّت گویند

۱- زمر / ۹

۲- انعام / ۵۰

۳- رعد / ۱۶

۴- نمونه / ج ۳ ص ۱۸۱؛ مراغی / ج ۴ ص ۱۲۱

۵- بقره / ۲۵۳

۶- نساء / ۲۵۳

۷- نمونه / ج ۳ ص ۱۸۰؛ جامع الاحکام / ج ۳ ص ۱۵۰۵

چون به وسیله ی آن، طرف از بلا- و رنج قطع می گردد. «لهم اجر غیر ممنون» یعنی غیر مقطوع. برخی گفته اند در اصل به معنای سنگ هایی است که با آن وزن می کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گرانمایی را ممت گویند که اگر جنبه ی عملی داشته باشد یعنی کسی عملاً نعمت بزرگی را به دیگری بدهد کاملاً زیبا و ارزنده است، اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن بزرگ کند و به رخ افراد بکشد، کاری است بسیار زشت.

بنا بر این نعمتی که نکوهیده است به معنای بزرگ شمردن نعمت ها در گفتار است، اما ممتی که زینده است همان بخشیدن نعمت های بزرگ است. (۱) ۶. بهره مندی مؤمنان از نعمت بعثت

با این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هدایت همه ی مردم مبعوث شده است؛ «و ارسلناک الّا کافه للناس»، اما سرّ این که نعمت بعثت را ویژه ی مؤمنان قرار داد آن است که مؤمنان از نعمت بعثت و هدایت او بهره مند می شوند چنان که قرن کریم مایه ی هدایت همه ی انسان هاست؛ «هدی للناس»، اما اهل تقوا بهره مند می شوند؛ «هدی للمتقین». (۲)

۷. ایمان عامل امتنان

آیه ی شریفه در مقام منت گذاری بر مؤمنان است و علت این امتنان خصوصیت ایمان آن هاست که به صورت وصفی (مؤمنین) بیان شده است و اشعار وصف به علیّت کامل تر و قوی تر از صیغه های دیگر مانند ماضی و مانند آن است. (۳) ۸. نعمت بزرگ بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله از میان خود مردم، نعمت بزرگی است به خاطر وجوه ذیل:

- ۱- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۸۷۵؛ مفردات راغب؛ روح المعانی/ ج ۴/ ص ۱۱۲؛ تبيان/ ج ۳/ ص ۳۸؛ نمونه/ ج ۳/ ص ۱۵۸
- ۲- تبيان/ ج ۳/ ص ۳۹؛ تفسیر کبیر/ ج ۹/ ص ۷۸؛ روح المعانی/ ج ۴/ ص ۱۱۳؛ مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۸۷۵
- ۳- المیزان/ ج ۴/ ص ۵۷

الف. نشو و نمو پیامبر در شهر آن ها بود و اطلاع از زندگی او داشتند و در مدت عمر جز صداقت و امانت و عدم توجه به دنیا چیزی از او ندیدند، بعد از مدتی که ادعای رسالت نمود به ذهن کسی نمی رسد که او در ادعای خود صادق نباشد.

ب. مردم می دانستند که در مدت عمر خود نزد کسی برای تعلیم نرفته و درس نخوانده است و بعد از ۴۰ سالگی سخنانی را می گوید که سابقه نداشته است و هر انسان عاقلی می فهمد که این مطالب جز به وحی الهی نخواهد بود.

ج. بعد از ادعای نبوت اموال فراوان و زن های متعددی را به او عرضه کردند تا دست از ادعای رسالت بردارد در عین نیاز به آن ها صرف نظر کرد. از این صبر و مقاومت او روشن می شود که در ادعای خود صداقت دارد.

د. کتابی که او آورد جز این که مردم را از بت پرستی و خرافات نجات داد و به سوی حقایق دینی و امور واقعی دعوت نمود، چیزی نبود.

ه. در نهایت مردم آن زمان را از بدترین اخلاق ها نجات داد و به سعادت انسانی رسانید.

بنا بر این شکی نیست که بعثت او بزرگترین نعمت در حق مردم است. (۱) «أَوْ لَمَّا أَصَبْتُمْ مُمْصِيهٖ قَدْ أَصَبْتُمْ مَثَلِيهَا قُلْتُمْ أَتَىٰ هٰذَا قُلُوبَنَا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِنَا إِنَّا نَحْنُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَمَا أَصَبْتُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَنِ يَقُولُونَ يَا فَوَّهَهُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهِ

أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ* الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱)

ترجمه

آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: «این (مصیبت) از کجاست؟! بگو: «از ناحیه ی خود شماس (که در میدان جنگ احد، با دستور پیامبر مخالفت کردید). خداوند بر هر چیزی قادر است. (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید، در آینده شما را پیروز می کند.)» (۱۶۵) و آنچه (در روز احد،) در روزی که دو دسته [مؤمنان و کافران] با هم رو به رو شدند به شما رسید، به فرمان خدا (و طبق سنت الهی) بود؛ و برای این بود که مؤمنان را مشخص کند. «۱۶۶» و نیز برای این بود که منافقان شناخته شوند؛ آن هایی که به ایشان گفته شد: «بیایید در راه خدا نبرد کنید؛ یا (حداقل) از حریم خود، دفاع نمایید.» گفتند: «اگر می دانستیم جنگی روی خواهد داد، از شما پیروی می کردیم. (اما می دانیم جنگی نمی شود.)» آن ها در آن هنگام، به کفر نزدیک تر بودند تا به ایمان؛ به زبان خود چیزی می گویند که در دل هایشان نیست. و خداوند به آنچه کتمان می کنند، آگاه تر است. «۱۶۷» (منافقان) آن ها هستند که به برادران خود- در حالی که از حمایت آن ها دست کشیده بودند- گفتند: «اگر آن ها از ما پیروی می کردند، کشته نمی شدند.» بگو: «(مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید؟! پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید!)» «۱۶۸»

این آیه بررسی دیگری روی حادثه ی احد است. توضیح این که جمعی از مسلمانان از نتایج دردناک جنگ، غمگین و نگران بودند. خداوند در آیه ی فوق سه نکته را به آن ها خاطر نشان می سازد:

الف. شما نگران نتیجه ی جنگ نباشید، بلکه همه بر خوردهای خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید؛ اگر در این میدان به شما مصیبتی رسید، در میدان دیگر (جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساختید.

ب. شما می گوئید این مصیبت از کجا دامنگیر شما شد؛ «قلتم انی هذا»، ولی ای پیامبر! به آن ها بگو: این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته و عوامل شکست را در خودتان جست و جو کنید.

ج. شما نباید از آینده نگران باشید؛ زیرا خداوند بر همه چیز قادر و تواناست و اگر نقاط ضعف را جبران کنید مشمول حمایت او خواهید شد.

در آیه ی بعد می فرماید: هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می آید علاوه بر این که بدون علت نیست، وسیله ی آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان یا افراد سست ایمان، از این رو می فرماید: «و ما أصابکم یوم التقی الجمعان»؛ یعنی آنچه در روز احد آن روز که جمعیت مسلمانان با بت پرستان به هم در آویختند بر شما وارد شد به فرمان و اذن خدا بود و هر کاری علتی دارد و روی این اصل هر لشکری که در جنگ سستی کند و به مال و ثروت دل ببندد و فرمان رهبر را فراموش کند، محکوم به شکست است.

سپس قرآن گفت و گویی که میان بعضی از مسلمان ها و منافقان قبل از جنگ ردّ

و بدل شد به این صورت بیان می کند که مسلمانان به آن ها گفتند: بیایید یا به خاطر خدا و در راه او بجنگید و یا لااقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می کند دفاع کنید، ولی منافقان به یک بهانه ی واهی دست زده گفتند: ما اگر می دانستیم جنگ می شود بی گمان از شما پیروی می کردیم، ما فکر می کنیم این غائله بدون جنگ و خونریزی پایان پذیرد.

و بنا بر تفسیر دیگر منافقان گفتند: اگر این را ما جنگ می دانستیم با شما همکاری می کردیم، ولی به نظر ما این جنگ نیست، بلکه یک نوع انتحار و خودکشی است؛ زیرا با عدم توازنی که میان لشکر مسلمانان و کفار است عاقلانه نیست که ما با آن ها جنگ کنیم.

قرآن کریم به آن ها می گوید: (این ها دروغ گفتند) زیرا آن ها در آن روز به کفر نزدیک تر از ایمان بودند و آن ها به زبان چیزی می گویند که در دل ندارند و نیت آن ها با آنچه می گفتند کاملاً مغایرت داشت. آن ها به خاطر ترس از دشمن یا عدم علاقه به اسلام از شرکت در میدان جنگ خودداری کردند، از این رو می فرماید: خداوند به آنچه منافقان کتمان می کنند آگاه است.

در آیه ی بعد می فرماید: منافقان علاوه بر این که خودشان از جنگ احد کناره گیری کردند و سعی در تضعیف روحیه ی دیگران نیز نمودند، به هنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آن ها گشودند و گفتند: اگر آن ها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی دادند. قرآن کریم به آن ها پاسخ می دهد و به پیامبر چنین دستور می دهد که به آن ها بگو: اگر قادر به پیش بینی حوادث آینده هستید، مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوید؛ یعنی در حقیقت شما با این ادعا خود را عالم به غیب و باخبر از حوادث

آینده می دانید، کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش بینی کند و خشتی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید؟ (۱) نکته ها

۱. عامل اصلی شکست در جنگ احد

آنچه می توان از این آیه ی شریفه استفاده کرد این است که علت و عامل اصلی شکست مسلمانان و گرفتاری آنان به خود آنان بازگشت می کند؛ آنان بودند که با سرپیچی از فرمان رهبری و اختلاف کلمه این گونه پیروزی را از دست داده خود را دچار این نابسامانی کرده اند. (۲)

این درس برای همه ی زمان ها وجود دارد اطاعت از رهبری یا سرپیچی از او سرنوشت پیروزی و یا شکست را رقم می زند.

۲. پاسخ قرآن به شکست خوردگان

مسلمانان از این که در جنگ احد شکست خوردند بسیار ناراحت بودند. قرآن کریم به آن ها دو پاسخ می دهد:

الف. اگر در جنگ احد ۷۰ نفر کشته دادید، اما در جنگ بدر شما دو برابر به مشرکین مصیبت وارد ساختید؛ ۷۰ نفر را کشتید و ۷۰ نفر را اسیر کردید.

ب. این شکست در احد به خاطر اعمال خودتان است: اولاً پیامبر فرمود در مدینه بمانیم شما مخالفت کردید. ثانیاً سستی نمودید. ثالثاً به نزاع و اختلاف پرداختید. رابعاً سنگرها را

۱- نمونه/ ج ۳/ ص ۱۶۳

۲- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۸۷۶؛ المیزان/ ج ۴/ ص ۵۹

رها ساختید و به دنبال جمع غنایم رفتید و اصولاً خداوند زمانی وعده ی نصرت می دهد که شما صبر و تقوا داشته باشید.

چنان که قرآن می فرماید: «ان تصبروا و تتقوا و یا توکم من فورهم هذا یمددکم» و چون شرط صبر و تقوا را ترک کردید، مشروط که نصرت الهی است شامل حال شما نخواهد شد. (۱) ۳. منظور از اذن

منظور از اذن در آیه ی شریفه اذن تشریحی نیست؛ زیرا اذن تشریحی به فعل حرام که قتل مسلمانان از ناحیه ی مشرکان باشد تعلق نمی گیرد، بلکه منظور اذن تکوینی است؛ یعنی انسان ها در افعال خود مستقل نیستند که تفویض محض باشد و مجبور هم نیستند، بلکه افعال انسان ها به اختیار از آن ها صادر می شود، لیکن تا مشیت و اراده ی او تعلق نگیرد، محال است تحقق پیدا کند و تا او قدرت ندهد و موانع را برطرف نکند کار صورت نمی پذیرد.

نظیر این آیه ی شریفه در اذن تکوینی، آیه ی ۵ سوره ی حشر است: «ما قطعتم من لینه او ترکتموها قائمه علی اصولها الا باذن الله». (۲)

۴. عدم تداوم امور دنیوی

از آیه ی شریفه ی «قد اصبتم مثلها» استفاده می شود که امور دنیوی دائمی نخواهد بود و به یک منوال باقی نمی ماند؛ روزی مسلمانان بر مشرکان پیروز می شوند، روز دیگر مشرکان بر مؤمنان مسلط می شوند. (۳)

۱- تفسیر کبیر/ ج ۹/ ص ۸۴؛ مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۸۷۶؛ المیزان/ ج ۴/ ص ۵۹؛ مراغی/ ج ۴/ ص ۱۲۶

۲- مجمع البیان/ ج ۲/ ص ۸۷۷؛ اطیب البیان/ ج ۳/ ص ۴۲۲؛ تبیان/ ج ۳/ ص ۴۲

۳- مراغی/ ج ۴/ ص ۱۲۶

۵. راه و روش منافق

منافق مشتق از «نفق»، نقب و سوراخی است در زیر زمین که درب دیگری برای خروج دارد. و یربوع خزننده ای است شبیه به موش، این خزننده دو لانه می سازد یکی به نام نافقاء که آن را مخفی می دارد، دیگری به نام قاصعاء که آشکار است؛ چون دشمن در قاصعاء به آن حمله می کند وارد نافقاء شده و از آن خارج می شود و منافق را از آن جهت منافق گویند که به سوی مؤمن با ایمان خارج می شود و به سوی کافر با کفر خارج می گردد. (۱) «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ* فَرِحِينَ بِمِآءِ تَلَّهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ يَ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ* الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ مَّ بَعِيدٍ مِآءِ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ* الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ* فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» (۲)

ترجمه

(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان

۱- مفردات راغب؛ تفسیر کبیر/ ج ۹/ ص ۸۴

۲- آل عمران/ ۱۶۹-۱۷۴

زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. «۱۶۹» آن ها به خاطر نعمت های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند؛ و به خاطر کسانی که هنوز به آن ها ملحق نشده اند [مجاهدان و شهیدان آینده]، خوشوقتند؛ (زیرا مقامات برجسته ی آن ها را در آن جهان می بینند؛ و می دانند) که نه ترسی بر آن هاست، و نه غمی خواهند داشت. «۱۷۰» و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می بینند که) خداوند، پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند، (نه پاداش شهیدان، و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند). «۱۷۱» آن ها که دعوت خدا و پیامبر را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند؛ (و هنوز زخم های میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان «حمراء الاسد» حرکت نمودند؛) برای کسانی از آن ها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است. «۱۷۲» این ها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم [لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده اند؛ از آن ها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست.» «۱۷۳» به همین جهت، آن ها (از این میدان،) با نعمت و فضل پروردگار، بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید؛ و از رضای خدا، پیروی کردند؛ و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است. «۱۷۴»

تفسیر

ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که خداوند از ارواح شهیدان احد سؤال کرد چه آرزویی دارید؟ آن ها گفتند: بار دیگر به جهان برگردیم و مجدداً در راه تو شهید شویم. خداوند فرمود: رجوع به دنیا شدنی نیست. عرض کردند: حال که چنین است

تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر برسانی و به بازماندگان، حال ما را بگویی و از وضع ما که غرق در نعمت هستیم به آن‌ها بشارت دهی که هیچ‌گونه نگران نباشند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.

به نظر می‌رسد جمعی از افراد ضعیف‌الایمان بعد از حادثه‌ی احد می‌نشستند و بر دوستان و بستگان خود که به شهادت رسیده بودند تأسف می‌خوردند مخصوصاً زمانی که به نعمتی می‌رسیدند می‌گفتند: چرا دست آن‌ها از این همه نعمت‌ها کوتاه است. آیات فوق خط بطلان بر این‌گونه افکار کشیده و مقام شامخ شهیدان را یاد کرده، از این رو می‌فرماید: «ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا به شهادت رسیده‌اند مردگانند، بلکه آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.» در این جا روی سخن به پیامبر است تا دیگران حساب کار خود را بکنند.

سپس به گوشه‌ای از برکات و مزایای زندگی بزرخی شهیدان اشاره نموده و می‌فرماید: آنان به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آن‌ها بخشیده است خوشحالند. یکی دیگر از خوشحالی آن‌ها به خاطر برادران مجاهد آن‌هاست که در میدان جنگ به شهادت نرسیده‌اند و به آن‌ها ملحق نشده‌اند؛ زیرا مقامات و پاداش‌های آن‌ها را در آن جهان به خوبی می‌بینند. از این مبشر و شاد می‌شوند و می‌دانند که ترسی بر آن‌ها نیست و غمی نخواهند داشت.

در آیه‌ی بعد تأکید بیشتری است در باره‌ی بشارت‌هایی که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می‌کنند؛ آن‌ها از دو جهت خوشحالند: نخست از این جهت که نعمت‌های خداوند را دریافت می‌کنند، نه تنها نعمت‌های او، بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار

نعمت است. دیگر این که می بینند که خدا پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند. (۱)

کفار قریش پس از پیروزی در جنگ احد به سوی مکه باز گشتند. در بین راه در سرزمینی به نام «روحاء» به این فکر افتادند که به مدینه برگردند و باقیمانده ی مسلمانان را نابود کنند. این خبر به پیامبر رسید. آن حضرت فوراً دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصاً فرمان داد که مجروحان جنگ احد به صفوف لشکر پیوندند.

ابی سفیان وقتی از بسیج عمومی مسلمانان مطلع شد، فکر کرد لشکر تازه نفسی مهیا شده است، از این رو از حمله ی مجدد منصرف شد و عقب نشینی کرد و به سوی مکه با لشکر خود باز گشتند، اما هنگامی که خبر آمدن لشکر ابوسفیان به پیامبر و مسلمانان رسید گفتند: «حسبنا الله و نعم الوکیل»، اما هرچه انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، از این رو پس از سه روز توقف به مدینه باز گشتند. آیات فوق اشاره به این جریان می کند.

از این رو می فرماید: «آن ها که دعوت خداوند و پیامبر را اجابت کردند و بعد از آن همه جراحاتی که روز احد پیدا نمودند از میان این افراد برای آن ها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند یعنی با نیت پاک و اخلاص کامل در میدان شرکت کردند، پاداش بزرگی خواهد بود.» سپس یکی از نشانه های استقامت و پایداری آن ها را به این صورت بیان می کند: «این ها همان کسانی بودند که جمعی از مردم (نعیم بن مسعود) به آن ها گفتند:

لشکر دشمن اجتماع کرده و آماده ی حمله اند، از آن ها بترسید، اما آن ها نه تنها نترسیدند، بلکه برعکس ایمان آن ها افزوده شد و گفتند: خداوند ما را کافی است و او بهترین حامی

به دنبال این استقامت و ایمان، قرآن نتیجه‌ی عمل آن‌ها را بیان کرده می‌فرماید:

«آن‌ها از این میدان با نعمت و فضل پروردگار برگشتند چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن در جنگ دشمن از آن‌ها فرار کرد. سپس به عنوان تأکید می‌فرماید: آن‌ها در این جریان کوچک‌ترین ناراحتی ندیدند با این که از فرمان الهی پیروی کردند و خداوند فضل و انعام بزرگی دارد.» (۱) نکته‌ها

۱. وجود عالم برزخ

از این آیه‌ی شریفه سه نکته به دست می‌آید:

الف. شهدا اخبار مؤمنان راستین را که در دنیا به سر می‌برند دریافت می‌کنند.

ب. آنان پاداش کردار مؤمنان را (که هیچ ترس و اندوهی ندارند) مشاهده می‌کنند چه این که در آن سرا جای استدلال نیست، آنچه هست مشهود و عیان است.

ج. انسان‌ها پس از مرگ تا روز قیامت به نوعی بقا دارند و فنای کلی معنادار و به تعبیر دیگر این آیه از آیاتی است که عالم برزخ را به اثبات می‌رساند چنان که در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون» (۲).

۲. پاداش الهی در قیامت

اندیشیدن در این آیات انسان را به چند نکته رهنمون می‌سازد:

۱. خداوند در مقام بیان پاداش مؤمنان است.

۱- تفسیر نمونه/ ج ۳/ ص ۱۷۴

۲- مؤمنون/ ۲۳؛ المیزان/ ج ۴/ ص ۶۱؛ نمونه/ ج ۳/ ص ۱۷۱

۲. این پاداش همان روزی خداوند است؛ «عند ربهم یرزقون».

۳. این روزی همان نعمت و فضل الهی است؛ «بنعمه من الله و فضل».

۴. این نعمت و فضل الهی در قالب نبودن ترس و اندوه شکل می گیرد. اگر هر گونه ترس و اندوهی از انسان به دور بود سعادت او تضمین شده است؛ چون انسان با هیچ موضوعی که به سعادت او خدشه وارد سازد مواجه نخواهد شد چه این که اگر چنین موضوعی برای او پیش آید عوامل حزن و خوف او را به وجود خواهد آورد. (۱) ۳. سرپیچی از دستور خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نکته این که در این آیه ی شریفه استجابت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله هر دو مطرح شده با این که اکتفا به ذکر یکی ممکن بود این است که چون آنان در جنگ احد هم از امر خدا و هم از دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرپیچی کردند از این رو در این آیه هم خدا و هم رسول مطرح شده. آنان در صحنه ی نبرد احد امر خداوند را مبنی بر جهاد و ترک نکردن صحنه ی کارزار عصیان کردند و هم دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را مبنی بر حفظ مراکز استراتژیک و بازگشت به میدان نادیده گرفتند. (۲) ۴. احسان و تقوا معیار پاداش الهی

با این که استجابت کار همه ی آن افراد بوده، اما خداوند در مقام بیان پاداش آن را به عده ای که نیکوکار و باتقوا بودند اختصاص می دهد نکته اش این است که استجابت یک عمل ظاهری است و همیشه با حقیقت احسان و تقوا همراه نیست و معیار پاداش الهی هم احسان و تقوا است. (۳)

۱- المیزان/ ج ۴/ ص ۶۱-۶۲

۲- المیزان/ ج ۴/ ص ۶۳

۳- المیزان/ ج ۴/ ص ۶۳

۵. با این که مؤمنان مورد تهدید دشمنان قرار گرفتند، اما این تهدید نه تنها آنان را وادار به عقب نشینی نکرد، بلکه بر ایمانشان نیز افزود. سرّ این واکنش منفی در چیست؟ در پاسخ توجه به این نکته لازم است که طبیعت انسان به گونه ای که اگر از یک خواسته ی خود باز داشته شود در صورتی که نسبت به باز دارنده خوش بین نباشد، بر عزم و اراده ی او بر انجام آن خواسته افزوده می شود، از این رو هر گاه مؤمنان راستین در راه دستیابی به اهداف مقدس خود با سرزنش ها و کارشکنی ها دشمنان رو به رو می شوند عزم آنان جزم بیشتری می یابد. (۱)

جنگ احزاب

«لَقَدْ كَانَتْ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا* وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ وَصَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا* مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَّن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (۲)

ترجمه

مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند. «۲۱» (اما) مؤمنان وقتی

۱- المیزان/ ج ۴/ ص ۶۴

۲- احزاب/ ۲۱-۲۳

لشکر احزاب را دیدند گفتند: «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده، و خدا و رسولش راست گفته اند.» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود. «۲۲» در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. «۲۳»

تفسیر

نقش مؤمنان راستین در جنگ احزاب

قرآن مجید در این آیات سخن از «مؤمنان راستین»، و روحیه‌ی عالی و پایمردی و استقامت و سایر ویژگی‌های آنان در این جنگ احزاب سخن می‌گوید، و مقدمه‌ی این بحث را از شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که پیشوا و بزرگ و اسوه‌ی آنان بود شروع می‌کند، می‌گوید: «برای شما در زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و عملکرد او (در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستخیز دارند و خدا را بسیار یاد کنید؛ «لقد کان لکم فی رسول الله أسوه حسنه لمن کان یرجوا الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیراً».

بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث، و زانو نزدن در برابر سختی‌ها و مشکلات هر کدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه‌ی مسلمین باشد.

«اسوه» (بر وزن عروه) در اصل به معنای آن حالتی است که انسان به هنگام

پیروی از دیگری به خود می گیرد و به تعبیر دیگری همان تأسی کردن و اقتدا نمودن است، بنا بر این معنای مصدری دارد، نه معنای وصفی و جمله ی «لقد كان لكم في رسول الله اسوه حسنه» مفهومش این است که برای شما در پیامبر صلی الله علیه و آله تأسی و پیروی خوبی است، می توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید.

جالب این که قرآن در آیه ی فوق این اسوه ی حسنه را مخصوص کسانی می داند که دارای سه ویژگی هستند، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.

بعد از ذکر این مقدمه به بیان حال مؤمنان راستین پرداخته چنین می گوید:

«هنگامی که مؤمنان، لشکریان احزاب را دیدند، نه تنها تزلزلی به دل ندادند، بلکه گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و طلایه ی آن آشکار گشته و خدا و رسولش راست گفته اند، و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم آن ها چیزی نیفزود»؛ «و لما رأ المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ايماناً و تسليماً».

این کدام وعده بود که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بودند؟ بعضی گفته اند این اشاره به سخنی است که قبلاً پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود که به زودی قبایل عرب و دشمنان مختلف شما دست به دست هم می دهند و به سراغ شما می آیند، اما بدانید سرانجام پیروزی با شماست.

مؤمنان هنگامی که هجوم «احزاب» را مشاهده کردند یقین پیدا کردند که این همان وعده ی پیامبر صلی الله علیه و آله است، گفتند: اکنون که قسمت اول وعده به وقوع پیوسته

قسمت دوم یعنی پیروزی نیز مسلماً به دنبال آن است، از این رو بر ایمان و تسلیمشان افزود. دیگر این که خداوند در سوره ی بقره آیه ی ۲۱۴ به مسلمانان فرموده بود که «آیا گمان می کنید به سادگی وارد بهشت خواهید شد بی آن که حوادثی همچون حوادث گذشتگان برای شما رخ دهد؟ همان ها که گرفتار ناراحتی های شدید شدند و آن چنان عرصه به آنان تنگ شد که گفتند: یاری خدا کجاست؟»

خلاصه این که به آن ها گفته شده بود که شما در بوته های آزمایش سختی آزموده خواهید شد، و آن ها با مشاهده ی احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله شدند و بر ایمانشان افزود.

البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، مخصوصاً با توجه به این که یکی در اصل وعده ی خدا و دیگری وعده ی پیامبر صلی الله علیه و آله است و این دو در آیه ی مورد بحث با هم آمده، جمع میان این دو کاملاً مناسب به نظر می رسد.

آیه ی بعد اشاره به گروه خاصی از مؤمنان است که در تأسیی به پیامبر صلی الله علیه و آله از همه پیشگام تر بودند، و بر سر عهد و پیمانشان با خدا یعنی فداکاری تا آخرین نفس و آخرین قطره ی خون ایستادند، می فرماید: «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته اند ایستاده اند، بعضی از آن ها به عهد خود وفا کرده، جان به جان آفرین تسلیم نمودند و در میدان جهاد شربت شهادت نوشیدند، و بعضی نیز در انتظارند.» «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر».

«و هیچ گونه تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود ندادند» و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکردند؛ «و ما بدلوا تبدیلاً». به عکس منافقان و یا مؤمنان ضعیف الایمان که طوفان حوادث آن ها را به این طرف و آن طرف می افکند، و هر روز فکر

شوم و تازه ای در مغز ناتوان خود می پروراندند، اینان همچون کوه، ثابت و استوار ایستاده اند و اثبات کردند «عهدی که با او بستند هرگز گسستنی نیست!»

واژه ی «نحب» (بر وزن عهد) به معنای عهد و نذر و پیمان است، و گاه به معنای مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر و یا گریه ی با صدای بلند نیز آمده.

راغب گفته کلمه ی «نحب» به معنای نذری است که محکوم به وجوب باشد، مثلاً وقتی گفته می شود: «فلان قضی نحبه»، معنایش این است که فلانی به نذر خود وفا کرد، و در قرآن آمده: «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر» که البته منظور در آن مردن است، همچنان که می گویند: «فلان قضی اجله»؛ یعنی فلانی اجلش را به سر رساند، یا می گویند: «فلان استوفی اکله»؛ فلانی رزق خود را تا به آخر دریافت کرد، یا می گویند:

«فلان قضی من الدنیا حاجه»؛ فلانی حاجتش را از دنیا برآورد. (۱)

در میان مفسران گفت و گو است که این آیه به چه افرادی ناظر است؟ دانشمند معروف اهل سنت «حاکم ابوالقاسم حسکانی» با سند از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«فینا نزلت «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» فانا والله المنتظر و ما بدلت تبدیلاً؛ آیه ی «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» در باره ی ما نازل شده است و من به خدا همان کسی هستم که انتظار (شهادت) را می کشم، (و قبلاً مردانی از ما همچون حمزه سید الشهداء علیه السلام شربت شهادت نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده، بر سر پیمانم ایستاده ام». (۲)

بعضی دیگر گفته اند: جمله ی «من قضی نحبه» اشاره به شهیدان بدر واحد است، و جمله ی (و منهم من ینتظر) اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار

۱- المیزان/ ج ۱۶/ ص ۴۵۴

۲- مجمع البیان/ ج ۸/ ص ۵۴۹

پیروزی یا شهادت بودند.

از «انس بن مالک» نیز نقل شده که عمویش «انس بن نصر» در روز جنگ بدر حاضر نبود، بعداً که آگاه شد، در حالی که جنگ پایان یافته بود تأسف خورد که چرا در این جهاد شرکت نداشت، با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد در آن شرکت جوید و تا پای جان بایستد، از این رو در جنگ احد شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند او فرار نکرد، آن قدر مقاومت نمود که مجروح شد سپس به افتخار شهادت نائل گشت.

از ابن عباس نقل شده که گفت: جمله ی «منهم من قضی نحبه» اشاره به حمزه بن عبدالمطلب و بقیه ی شهیدان احد و انس بن نصر و یاران اوست.

در میان این تفسیرها هیچ منافاتی نیست، زیرا آیه مفهوم وسیعی دارد که همه ی شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ «احزاب» شربت شهادت نوشیده بودند شامل می شود، و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می بردند، و افرادی همچون «حمزه سید الشهداء علیه السلام» و «علی علیه السلام» در رأس این دو گروه قرار داشتند، از این رو در تفسیر «صافی» چنین آمده است: «ان اصحاب الحسین بکربلا کانوا کل من اراد الخروج ودع الحسین علیه السلام و قال: السلام علیک یا بن رسول الله! فیجیبه: و علیک السلام و نحن خلفک و یقرء «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر»؛ یاران امام حسین علیه السلام در کربلا هر کدام که می خواستند به میدان بروند با امام علیه السلام وداع کردند و می گفتند: سلام بر تو ای پسر رسول خدا (سلام وداع) امام علیه السلام نیز به آن ها پاسخ می گفت و سپس این آیه را تلاوت می فرمود: «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر»».

از کتب مقاتل استفاده می شود که امام حسین علیه السلام این آیه را بر کنار جنازه ی شهیدان دیگری همچون «مسلم بن عوسجه» و به هنگامی که خبر شهادت «عبدالله بن یقطر» به او رسید نیز تلاوت فرمود.

از این جا روشن می شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤمنان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می شود، چه آن ها که جامه ی شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آن ها که بدون هیچ گونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستادند و آماده ی جهاد و شهادت بودند. (۱) نکته ها

۱. پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله

کلمه ی «اسوه» به معنای اقتدا و پیروی است و معنای «فی رسول الله» در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و «اسوه» در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبارت است از پیروی او، و اگر تعبیر کرد به (لکم فی رسول الله، شما در مورد رسول خدا تأسی دارید)، که استقرار و استمرار در گذشته را افاده می کند، برای این بود که اشاره کند به این که این وظیفه همیشه ثابت است و شما همیشه باید به آن جناب تأسی کنید.

معنای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله، و ایمان آوردن شما، این است که به او تأسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش، و شما می بینید که او در راه خدا چه مشقت هایی تحمل می کند و چگونه در جنگ ها حاضر شده آن گونه که باید جهاد می کند، شما نیز باید از او پیروی کنید. (۲)

۱- نمونه/ ج ۱۷/ ص ۲۴۱

۲- المیزان/ ج ۱۶/ ص ۴۵۲

۲. نکات مهمی از جنگ احزاب

الف. جنگ احزاب چنان که از نامش پیداست، نبردی بود که در آن تمام قبایل و گروه های مختلف دشمنان اسلام برای کوبیدن «اسلام جوان» متحد شده بودند. جنگ احزاب آخرین تلاش، آخرین تیر ترکش کفر و آخرین قدرت نمایی شرک بود، به همین دلیل هنگامی که بزرگ ترین قهرمان دشمنی یعنی «عمرو بن عبدود» در برابر افسر رشید جهان اسلام «امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام» قرار گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برز الایمان کله الی الشرک کله؛ تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت».^(۱)

چرا که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود، و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشت ساز که آینده ی اسلام و شرک را مشخص می کرد به همین دلیل بعد از ناکامی دشمنان در این پیکار عظیم، دیگر کمر راست نکردند و ابتکار عمل بعد از این، همیشه در دست مسلمانان بود.

ستاره ی اقبال دشمن رو به افول گذاشت و پایه های قدرت آن ها در هم شکست، از این رو در حدیثی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از پایان جنگ احزاب فرمود: «الان نغروهم و لایغزوننا؛ اکنون دیگر ما با آن ها می جنگیم و آن ها قدرت جنگ نخواهند داشت».^(۲) ب. بعضی از مورخان نفرات سپاه «کفر» را بیش از ده هزار نفر نوشته اند. مقریزی در الامتاع می گوید: تنها قریش با چهار هزار سرباز و سیصد رأس اسب و هزار و پانصد شتر بر لب خندق اردو زد، قبیله ی بنی سلیم با هفتصد نفر در منطقه مرالظهران به آن ها پیوستند، قبیله ی بنی فزاره با هزار نفر و قبایل بنی اشجع و بنی مره هر کدام با چهارصد

۱- بحار الانوار/ ج ۲۰/ ص ۲۱۵

۲- تاریخ کامل ابن اثیر/ ج ۲/ ص ۱۸۴

نفر و قبایل دیگر هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آن‌ها از ده هزار تن تجاوز می‌کردند، در حالی که عده‌ی مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، آن‌ها دامنه‌ی کوه سلح که نقطه‌ی مرتفعی بود (در کنار مدینه) را اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که بر خندق مشرف بود و می‌توانستند به وسیله‌ی تیراندازان خود عبور و مرور از خندق را کنترل کنند.

به هر حال لشکر کفر، مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره به روایتی بیست روز و به روایت دیگر ۲۵ روز و مطابق بعضی از روایات حدود یک ماه به طول انجامید^(۱)، و با این که دشمن از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت، سرانجام چنان که گفتیم ناکام به دیار خود باز گشتند.

ج. مسأله‌ی حفر خندق چنان که می‌دانیم به مشورت سلمان فارسی صورت گرفت. این مسأله که به عنوان یک وسیله‌ی دفاعی در کشور ایران در آن روز معمول بود تا آن وقت در جزیره‌ی عربستان سابقه نداشت و پدیده‌ی تازه‌ای محسوب می‌شد و ایجاد آن در اطراف مدینه هم از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود و هم از نظر تضعیف روحیه‌ی دشمن و تقویت روانی مسلمین.

از مشخصات خندق، اطلاعات دقیقی در دست نیست، مورخان نوشته‌اند پهنای آن به قدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند، عمق آن نیز حتماً به اندازه‌ای بوده که اگر کسی وارد آن می‌شد به آسانی نمی‌توانست از طرف مقابل بیرون آید.

به علاوه تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه‌ی خندق به آن‌ها امکان می‌داد که اگر کسی قصد عبور داشت او را در همان وسط خندق هدف قرار دهند.

اما از نظر طول، بعضی با توجه به این روایت معروف که پیامبر هر ده نفر را مأمور حفر چهل ذراع (حدود ۲۰ متر) از خندق کرده بود و با توجه به این که مطابق مشهور عدد لشکر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود، طول مجموع آن را به دوازده هزار ذراع (۶ هزار متر) تخمین زده اند، و باید اعتراف کرد که با وسایل بسیار ابتدایی آن روز حفر چنین خندقی بسیار طاقت فرسا بوده است به خصوص این که مسلمانان از نظر آذوقه و وسایل دیگر نیز سخت در مضیقه بودند.

مسلماً حفر خندق مدت قابل توجهی به طول انجامید و این نشان می دهد که لشکر اسلام با هوشیاری کامل قبل از آن که دشمن هجوم آورد پیش بینی های لازم را کرده بود به گونه ای که سه روز قبل از رسیدن لشکر کفر به مدینه کار حفر خندق پایان یافته بود. (۱) د. میدان بزرگ آزمایش

جنگ احزاب، محک آزمون عجیبی بود برای همه ی مسلمانان و آن ها که دعوی اسلام داشتند، و همچنین کسانی که گاه ادعای بی طرفی می کردند و در باطن با دشمنان اسلام سِر و سِر داشتند و همکاری می کردند. موضع گروه های سه گانه (مؤمنان راستین، مؤمنان ضعیف و منافقان) در عملکردهای آن ها کاملاً مشخص شد، و ارزش های اسلامی کاملاً آشکار گشت. هر یک از این گروه های سه گانه در کوره ی داغ جنگ احزاب، سره و ناسره بودن خود را نشان دادند.

طوفان حادثه به قدری تند بود که هیچ کس نمی توانست آنچه را در دل دارد پنهان کند، و مطالبی که شاید سالیان دراز در شرایط عادی برای کشف آن وقت لازم بود در

مدتی کمتر از یک ماه به ظهور و بروز پیوست!

این نکته نیز قابل توجه است که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله با مقاومت و ایستادگی سرسختانه ی خود و حفظ خونسردی و توکل بر خدا و اعتماد به نفس، و همچنین مواسات و همکاری با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشکلات جنگ، نیز عملاً ثابت کرد که به آنچه در تعلیماتش قبلاً آورده است، کاملاً مؤمن و وفادار می باشد و آنچه را به مردم می گوید قبل از هر کس خود عمل می کند. (۱) ه. پیکار تاریخی علی علیه السلام با عمرو بن عبدود

از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ، مقابله ی علی علیه السلام با قهرمان بزرگ لشکر دشمن، عمرو بن عبدود است. در تواریخ آمده است که لشکر احزاب زورمندترین دلاوران عرب را به همکاری در این جنگ دعوت کرده بود، از میان آن ها پنج نفر از همه مشهورتر بودند: «عمرو بن عبدود»، «عکرمه ابن ابی جهل»، «هبیره»، «نوفل» و «ضرار».

آن ها در یکی از روزهای جنگ برای نبرد تن به تن آماده شدند، لباس رزم پوشیدند و از نقطه ی باریکی از خندق که از تیررس سپاهیان اسلام نسبتاً دور بود با اسب خود به جانب دیگر خندق پرش کردند و در برابر لشکر اسلام حاضر شدند که از میان این ها عمرو بن عبدود از همه نام آورتر بود. او که مغزش از غرور خاصی لبریز بود، و سابقه ی زیادی در جنگ داشت، جلو آمد و مبارز طلبید، صدای خود را بلند کرد و نعره برآورد.

طنین فریاد «هل من مبارز» او در میدان احزاب پیچید و چون کسی از مسلمانان

آماده ی مقابله ی با او نشد، جسورتر گشت و عقاید مسلمین را به سخریه کشید و گفت:

شما که می گوید کشتگانان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ اعزام کند؟

در این جا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد یک نفر برخیزد و شر این مرد را از سر مسلمانان کم کند، اما هیچ کس جز علی بن ابی طالب علیه السلام آماده ی این جنگ نشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این عمرو بن عبدود است. علی علیه السلام عرض کرد: من آماده ام هر چند عمرو باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نزدیک بیا، عمامه بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش «ذوالفقار» را به او بخشید و برای او دعا کرد: «اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمنه و عن شماله و من فوقه و من تحته؛ خداوندا! او را از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ و از بالا- و پایین حفظ کن.» در این جا بود که پیامبر جمله ی معروف «برز الایمان کله الی الشرک کله» را فرمود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نخست او را دعوت به اسلام کرد، او نپذیرفت، سپس دعوت به ترک میدان نمود، از آن هم ابا کرد و این را برای خود ننگ و عار دانست، سومین پیشنهاد این بود که از مرکب پیاده شود و جنگ تن به تن به صورت پیاده انجام گیرد.

عمرو خشمگین شد و گفت: من باور نمی کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند، از اسب پیاده شد و با شمشیر خود ضربه ای بر سر علی علیه السلام فرود آورد، اما امیرالمؤمنین علیه السلام با چابکی به وسیله ی سپر آن را دفع کرد، ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی علیه السلام را آزرده ساخت.

در این جا علی علیه السلام از روش خاصی استفاده نمود و فرمود: تو مرد قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم، این ها که پشت سر تو هستند برای چه آمده اند و

تا عمرو نگاهی به پشت سر کرد، علی علیه السلام شمشیر را در ساق پای او جای داد، این جا بود که قامت رشید عمرو به روی زمین غلطید، گرد و غباری سخت فضای معرکه را فرا گرفته بود، جمعی از منافقان فکر می کردند علی علیه السلام به دست عمرو کشته شد، اما هنگامی که صدای تکبیر را شنیدند پیروزی علی علیه السلام مسجل گشت.

ناگهان علی علیه السلام را دیدند در حالی که خون از سرش می چکید آرام آرام به سوی لشکرگاه باز می گردد و لبخند پیروزی بر لب دارد و پیکر عمرو بی سر در گوشه ای از میدان افتاده بود.

کشته شدن قهرمان عرب ضربه ی غیر قابل جبرانی بر لشکر احزاب و امید و آرزوهای آنان وارد ساخت، ضربه ای بود که روحیه ی آنان را سخت تضعیف کرد و آن ها را از پیروزی مایوس ساخت و به همین دلیل پیامبر صلی الله علیه و آله در باره ی آن فرمود: «لو وزن اليوم عملك بعمل جميع امه محمد لرجح عملك على عملهم و ذاك انه لم يبق بيت من المشركين الا و قد دخل ذل بقتل عمرو و لم يبق بيت من المسلمين الا و قد دخل عز بقتل عمرو!» اگر این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت محمد مقایسه کنند بر آن ها برتری خواهد داشت چرا که با کشته شدن عمرو خانه ای از خانه های مشرکان نماند مگر این که ذلتی در آن داخل شد و خانه ای از خانه های مسلمین نماند مگر این که عزتی در آن وارد گشت.»^(۱)

دانشمند معروف اهل سنت حاکم نیشابوری همین سخن را منتها با تعبیر دیگری آورده است: «لمبارزه علی بن ابیطالب لعمر و بن عبدود يوم الخندق افضل من اعمال امتی الی يوم القيامة.»^(۲)

۱- بحار الانوار/ ج ۲۰/ ص ۲۱۶

۲- مستدرک حاکم/ ج ۳/ ص ۳۲

فلسفه ی این سخن پیداست؛ زیرا در آن روز اسلام و قرآن ظاهراً بر لب پرتگاه قرار گرفته بود، و بحرانی ترین لحظات خود را می پیمود، کسی که با فداکاری خود بیشترین فداکاری را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در این میدان نشان داد، اسلام را از خطر حفظ کرد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت و شاخ و برگ بر سر جهانیان گسترده، بنا بر این عبادت همگان مرهون اوست.

بعضی نوشته اند که مشرکان کسی را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند تا جنازه ی عمرو را به ده هزار درهم خریداری کند (شاید تصور می کردند مسلمانان با بدن عمرو همان خواهند کرد که سنگدلان در جنگ احد با پیکر حمزه کردند) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

جنازه ی او برای شما، ما هرگز بهایی در برابر مردگان نخواهیم گرفت!

این نکته نیز قابل توجه است که وقتی خواهر عمرو بر کنار کشته ی برادر رسید و زره گرانیقیمت او را دید که علی علیه السلام از تن او بیرون نیاورده است، گفت: ما قتله الا کفو کریم؛ من اعتراف می کنم که هماورد و کشنده ی او مرد بزرگواری بوده است. (۱) و اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر در این میدان

عوامل پیروزی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان در میدان احزاب، علاوه بر تأیید الهی به وسیله ی باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت، و نیز علاوه بر لشگریان نامرئی پروردگار، مجموعه ای از عوامل مختلف از روش های نظامی، سیاسی و عامل مهم اعتقادی و ایمانی بود:

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله با قبول پیشنهاد حفر خندق، عامل تازه ای را در جنگ های عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد که در تقویت روحیه ی سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر بسیار

۲. مواضع حساب شده ی لشکر اسلام و تاکتیک های نظامی مناسب، عامل مؤثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل مدینه بود.

۳. کشته شدن «عمر و بن عبدود» به دست قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابیطالب علیه السلام و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ وی، عامل دیگری بود. در سننامه با قرآن در مکه و مدینه ؛ ص ۴۵۸

ایمان به پروردگار و توکل بر ذات پاک او که بذر آن در دل های مسلمانان به وسیله ی پیامبر صلی الله علیه و آله افشانده شده بود و مرتباً در طول جنگ وسیله ی تلاوت آیات قرآن و سخنان دلنشین پیامبر صلی الله علیه و آله آبیاری می شد، نیز یک عامل بزرگ محسوب می گردید.

۵. روش پیامبر صلی الله علیه و آله، روح بزرگ و اعتماد به نفس او به مسلمانان، قوت قلب و آرامش می بخشید.

۶. افزون بر این ها داستان «نعیم بن مسعود» یک عامل مؤثر برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آن شد. (۱) ز. پیامد جنگ احزاب

جنگ احزاب نقطه ی عطفی در تاریخ اسلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای همیشه به نفع مسلمانان به هم زد به طور خلاصه می توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد:

۱. ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن و در هم شکسته شدن برترین قدرت نهایی آن ها.

۲. رو شدن دست منافقین و افشاگری کامل در مورد این دشمنان خطرناک داخلی.

۳. جبران خاطره ی دردناک شکست احد.

۴. ورزیدگی مسلمانان، و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان.

۵. بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که در آن میدان مشاهده کردند.

۶. تثبیت موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در داخل و خارج مدینه.

۷. فراهم شدن زمینه برای تصفیه ی مدینه از شر یهود بنی قریظه. (۱)

جنگ تبوک

«لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ م بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ وَبِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ* وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّمْ يَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (۲)

ترجمه

مسلماناً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل های گروهی از آن ها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ باز گردند)؛ سپس خدا توبه ی آن ها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است. «۱۱۷» و (همچنین) آن سه نفر که

۱- نمونه / ج ۱۷ / ص ۲۵۹

۲- توبه / ۱۱۷- ۱۱۸

(از شرکت در جنگ تبوک) بازماندند، (و مسلمانان با آنان قطع رابطه نمودند)، تا آن حدّ که زمین با همه ی وسعتش بر آن ها تنگ شد؛ (حتی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی یافتند؛ (در آن هنگام) دانستند پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آن ها نمود، (و به آنان توفیق داد) تا توبه کنند؛ خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است. «۱۱۸»

شأن نزول

یک درس بزرگ

مفسران گفته اند که آیه ی نخست در مورد غزوه ی تبوک و مشکلات طاقت فرسایی که به مسلمانان در این جنگ رسید، نازل شده. این مشکلات به قدری بود که گروهی تصمیم به بازگشت گرفتند، اما لطف و توفیق الهی شامل حالشان شد و همچنان پا بر جا ماندند.

از جمله کسانی که می گویند آیه در مورد او نازل شده «ابوحیثمه» است که از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، نه از منافقان، ولی بر اثر سستی از حرکت به سوی میدان تبوک به اتفاق پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری کرد. ده روز از این واقعه گذشت. هوا گرم و سوزان بود. روزی نزد همسفران خود آمد، در حالی که سایبان های او را مرتب و آماده و آب خنک مهیا و طعام خوبی فراهم ساخته بودند، او ناگهان در فکر فرو رفت و به یاد پیشوای خود پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ گناهی ندارد و خداوند گذشته و آینده ی او را تضمین فرموده، در میان بادهای سوزان بیابان اسلحه به دوش گرفته و رنج این سفر دشوار را بر خود تحمل کرده، ابوحیثمه را ببین که در سایه ی خنک و کنار غذای آماده و زنان زیبا قرار

گرفته است، این انصاف نیست.

سپس رو به همسران خود کرد و گفت: به خدا قسم با هیچ کدام از شما یک کلمه سخن نمی گویم و در زیر این سایبان قرار نمی گیرم، تا به پیامبر صلی الله علیه و آله ملحق شوم. این سخن را گفت و زاد و توشه بر گرفت و بر شتر خود سوار شد و حرکت کرد. هر قدر همسرانش خواستند با او سخن بگویند، او کلمه ای بر زبان جاری نکرد و همچنان به حرکت ادامه داد تا به نزدیکی تبوک رسید.

مسلمانان به یکدیگر می گفتند: این سواری است که از کنار جاده می گذرد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای سوار! ابو حیثمه باشی بهتر است. هنگامی که نزدیک شد و مردم او را شناختند، گفتند: آری ابو حیثمه است. شتر خود را بر زمین خواباند و به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام گفت و ماجرای خویش را بازگو کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او خوش آمد گفت و برای او دعا فرمود.

به این ترتیب او از جمله کسانی بود که قلبش متمایل به باطل شده بود، اما به خاطر آمادگی روحی، خداوند او را متوجه حق ساخت و ثابت قدم گرداند. (۱)

در مورد آیه ی دوم شأن نزول دیگری نقل شده که خلاصه اش چنین است:

سه نفر از مسلمانان به نام «کعب بن مالک» و «مراره بن ربیع» و «هلال بن امیه» از شرکت در جنگ تبوک و حرکت همراه پیامبر صلی الله علیه و آله سرباز زدند، ولی این به خاطر آن نبود که جزو دار و دسته ی منافقان باشند، بلکه به خاطر سستی و تنبلی بود، چیزی نگذشت که پشیمان شدند.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از صحنه ی تبوک به مدینه بازگشت، خدمتش رسیدند و عذرخواهی کردند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله حتی یک جمله با آن ها سخن نگفت و به مسلمانان

نیز دستور داد که احدی با آن ها سخن نگوید.

آن ها در یک محاصره ی عجیب اجتماعی قرار گرفتند تا آن جا که حتی کودکان و زنان آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و اجازه خواستند که از آن ها جدا شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه ی جدایی نداد، ولی دستور داد که به آن ها نزدیک نشوید. فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آن ها تنگ شد که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی بزرگ، شهر را ترک گویند و به قله ی کوه های اطراف مدینه پناه ببرند. (۱)

از جمله مسائلی که ضربه ی شدیدی بر روحیه ی آنان وارد کرد این بود: کعب بن مالک می گوید: روزی در بازار مدینه با ناراحتی نشسته بودم، دیدم یک نفر مسیحی شامی سراغ مرا می گیرد، هنگامی که مرا شناخت نامه ای از پادشاه غسان به دست من داد که در آن نوشته بود اگر صاحب تو را از خود رانده به سوی ما بیا. حال من منقلب شد گفتم ای وای بر من! کارم به جایی رسیده است که دشمنان در من طمع دارند!

خلاصه بستگان آن ها غذا می آوردند، اما حتی یک کلمه با آن ها سخن نمی گفتند.

مدتی به این صورت گذشت و پیوسته انتظار می کشیدند که توبه ی آن ها قبول شود و آیه ای که دلیل بر قبولی توبه ی آن ها باشد نازل گردد، اما خبری نرسید. در این هنگام فکری به نظر یکی از آنان رسید و به دیگران گفت: اکنون که مردم با ما قطع رابطه کرده اند، چه بهتر که ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم (درست است که ما گنهکاریم، ولی باید از گناهکار دیگری خشنود نباشیم).

آن ها چنین کردند به طوری که حتی یک کلمه با یکدیگر سخن نمی گفتند، و دو نفر از آنان با هم نبودند، و به این ترتیب سرانجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به

پیشگاه خداوند، توبه ی آنان قبول شد و آیه ی فوق در این زمینه نازل گردید.

تفسیر

زندان محاصره ی اجتماعی گنهکاران

این آیات نیز همچنان از جنگ تبوک و مطالب گوناگویی که پیرامون این رویداد بزرگ اسلامی به وقوع پیوست، سخن می گوید. در نخستین آیه اشاره به شمول رحمت بی پایان پروردگار نسبت به پیامبر و مهاجرین و انصار در آن لحظات حساس کرده، می گوید: «رحمت خدا شامل حال پیامبر صلی الله علیه و آله و مهاجران و انصار، همان ها که در موقع شدت و بحرانی از او پیروی کردند شد»؛ «لقد تاب الله على النبي و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه في ساعه العسره».

سپس اضافه می کند: «این شمول رحمت الهی به هنگامی بود که بر اثر شدت حوادث و فشار ناراحتی ها نزدیک بود گروهی از مسلمانان از جاده ی حق باز گردند» (و تصمیم به مراجعت از تبوک بگیرند)؛ «من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم».

دگر بار تأکید می کند که «بعد از این ماجرا، خداوند رحمت خود را شامل حال آن ها ساخت، و توبه ی آن ها را پذیرفت؛ زیرا او نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است»؛ «ثم تاب عليهم انه بهم رؤف رحيم».

نه تنها این گروه عظیم را که در جهاد شرکت کرده بودند، مورد رحمت خویش قرار داد، بلکه آن سه نفر را که از شرکت در جهاد تخلف ورزیده بودند و جنگجویان آن ها را پشت سر گذاشتند و رفتند، نیز مشمول لطف خود قرار داد؛ «و على الثلاثة الذين خلفوا»، اما این لطف الهی به آسانی شامل حال آن ها نشد، بلکه آن به هنگامی بود که

این سه نفر (کعب بن مالک و مراره بن ربیع و هلال بن امیه که شرح حالشان در شأن نزول گذشت) در محاصره ی شدید اجتماعی قرار گرفتند و مردم همگی با آن ها قطع رابطه کردند، «آن چنان که زمین با همه ی وسعتش بر آن ها تنگ شد»؛ «حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت».

و سینه ی آن ها چنان از اندوه آکنده شد که گویی «جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند» تا آن جا که خود آن ها نیز از یکدیگر قطع رابطه کردند؛ «و ضاقت علیهم أنفسهم»، و به این ترتیب همه ی راه ها به روی آن ها بسته شد، «و یقین پیدا کردند که پناهگاهی از خشم خدا جز از طریق بازگشت به سوی او نیست»؛ «و ظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه». «بار دیگر رحمت خدا به سراغ آنان آمد، و توبه و بازگشت حقیقی و خالصانه را بر آنان آسان ساخت، تا توبه کنند»؛ «ثم تاب علیهم لیتوبوا» چرا که «خداوند توبه پذیر و رحیم است»؛ «ان الله هو التواب الرحیم». (۱)

نکته ها

۱. معنای ساعه العسره

کلمه ی ساعت به معنای مقداری از زمان است، و ساعت عسره آن مقدار زمانی است که زندگی به خاطر ابتلا به گرفتاری ها از قبیل گرسنگی و تشنگی و یا حرارت شدید و امثال آن دشوار شود، و کلمه ی «زیغ» به معنای بیرون شدن از راه حق، و میل به طرف بی راهه و باطل است، و اضافه ی «زیغ» به قلوب، و ذکر ساعت عسره و سایر قرینه هایی که از سیاق کلام استفاده می شود، همه شاهد بر آنند که مراد به «زیغ» استنکاف و شانه خالی

کردن از امثال امر پیامبر و بیرون شدن از اطاعت او به سبب سرپیچی از رفتن به جهاد، یا برگشتن به وطن است به خاطر عسرت و مشقتی که در راه با آن مواجهند. (۱) ۲. معنای تخلیف

کلمه ی «تخلیف» به طوری که در مجمع البیان گفته به معنای تأخیر و به جای ماندن از کسی است که رفته، اما به جای ماندن کسی در مکان، بعد از رفتن تو تخلیف نیست، و اشتقاق آن از «خلف» است که به معنای پشت سر و مقابل جهت رو به رو است وقتی می گویند «فلان خلف فلاناً» معنایش این است که فلانی فلان کس را جانشین و خلیفه ی خود کرد و خود او را «مخلف» می گویند. (۲) ۳. سرّ تکرار کلمه ی توبه

هر چند این دو آیه از نظر غرض و مدلول مختلف است، الا این که از سیاق آن ها بر می آید که می خواهند یک غرض را رسانیده و هر دو به هم متصلند و کلام واحدی است که گذشت خدا را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجرین و انصار و سه تن متخلف بیان می کند، به دلیل این که در صدر آیه ی دومی کلمه ی «علی» عطف شده بر «علی» که در آیه ی اولی بود و در نتیجه جمله ی «و علی الثلاثة» را بر «لقد تاب الله علی النبی» عطف می کند، هر چند از آن مستقل در معنا است و همین عطف ما را وادار می کند بگوییم هر دو با هم نازل شده و به منظور یک غرض خاصی با هم نازل شده اند.

شاید غرض اصلی بیان گذشت خدا از آن سه تن متخلف بوده و گذشت از مهاجر و انصار و حتی گذشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله صرفاً به منظور دلخوشی همان سه نفر ذکر شده، تا از آمیزش و خلط با مردم خجالت نکشند و احساس کنند که فرقی میانه ی آنان و سایر

۱- المیزان/ ج ۹/ ص ۶۳۴

۲- مجمع البیان/ ج ۵/ ص ۱۲۰

مردم نیست و ایشان و همه ی مردم در یک جهت شرکت دارند و آن جهت این است که خدا به رحمت خود از همه ی آنان در گذشته و در این معنا ایشان کمتر از سایرین و سایرین بالاتر از ایشان نیستند.

۴. عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

آیه ی شریفه به طور وضوح دلالت می کند بر این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این داستان گناه و انحرافی نداشته و حتی نیت انحراف هم نکرده، چه آیه ی شریفه دارد مهاجرین و انصار را مدح می کند به این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی و به وی اقتدا کردند و اگر خود آن حضرت منحرف می شد، و یا خیال انحراف را می کرد که دیگر معنا نداشت مقتدا و امام ایشان قرار گیرد و پیروانش مدح و ستایش شوند، و اگر نکته ای که ما گفتیم در کار نبود، هیچ جهت نداشت که آن جناب را با مهاجرین و انصار ذکر کند.

پس برگشت معنای آیه به این است که- خداوند قسم می خورد- به این که به رحمت خود به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهاجرین و انصار و آن سه کس که تخلف کرده بودند بازگشت، اما باز گشتنش بر مهاجرین و انصار برای این بود که ایشان در ساعت عسرت دست از رسول خدا صلی الله علیه و آله برداشتند، و مقصود از ساعت عسرت همان ایامی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی تبوک حرکت می کرد، مهاجرین و انصار نخست دل بعضی از ایشان دچار کمی لغزش گردید، و از حق گریزان شد، و چون دنباله ی آن لغزش را نگرفته و به هوای نفس گوش نداده و حرکت کردند، خداوند از ایشان گذشت، که او به ایشان رؤف و مهربان است.

اما بازگشت از آن سه نفر، با این قرار بود که وقتی کارشان به سختی کشید، و زمین با همه ی گشادیش بر ایشان تنگ گرفت، و دیدند که احدی از مردم با ایشان حرف

نمی زند و سلام و علیک نمی کند، و حتی زن و فرزندشان هم با ایشان حرف نمی زنند، و خلاصه یک نفر انسان که با وی انس بگیرد وجود ندارد و هر که هست مأمور به خودداری از سلام و کلام است، آن وقت یقین کردند که جز خدا و توبه به درگاه او دیگر پناهگاهی نیست، و چون توبه کردند خدا از ایشان نیز در گذشت، و به رحمت خود به ایشان بازگشت و فرمود تا ایشان توبه کنند و او قبول فرماید، (تواب) بسیار به بندگانش بازگشت می کند تا به ایشان ترحم نموده برای توبه کردن هدایت نموده و برای توبه توفیق اشان دهد، و آن گاه توبه شان را بپذیرد (رحیم) و نسبت به مؤمنین مهربان است. (۱)

از این معنایی که ما کردیم روشن شد که اولاً: مقصود به توبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صرف بازگشت خدا به سوی اوست به رحمت خودش، و مقصود از بازگشت نمودن به رحمت، بازگشت به امت اوست به رحمت، پس در حقیقت توبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله توبه بر امت است و او واسطه در نازل شدن رحمت خدا و خیرات و برکات به سوی امت است.

و نیز از فضل و کرمی که نسبت به رسول گرامی اش دارد، این است که هر وقت اسم امتش و یا صحابه اش به خیر برده شود، اول اسم شریف او را در صدر کلام قرار می دهد هر چند مطلب راجع به امت باشد، مانند آیه ی «ءامن الرسول بما أنزل الیه من ربه و المؤمنون» (۲) و «ثم أنزل سکینته علی رسوله و علی المؤمنین» (۳) و «لکن الرسول و الذین ءامنوا معه جاهدوا...» (۴) و همچنین آیات و موارد دیگر.

ثانیاً: مراد از توبه ای که بار دوم و سوم ذکر کرد، و در هر دو مورد فرمود: «ثم تاب علیهم»، تفصیل همان اجمالی است که قبلاً در جمله ی «لقد تاب الله» خاطر نشان

۱- المیزان/ ج ۹/ ص ۶۳۴

۲- بقره/ ۲۸۵

۳- توبه/ ۲۶

۴- توبه/ ۸۸

ساخته بود.

ثالثاً: توبه عبد همیشه در میانه دو توبه از خدای تعالی قرار دارد، یکی رجوع پروردگار به او، به این که توفیق و هدایتش ارزانی دهد و بدین وسیله بنده موفق به استغفار که توبه ی اوست گردد، و دوم رجوع دیگر خدا به او، به این که گناهان او را بیامرزد، و این توبه ی دوم خدای تعالی است.

دلیل بر این که مقصود از توبه در دو سوره آیه توبه اولی خداست، این است که در مورد اول گناهی از مهاجرین و انصار ذکر نکرده، و همچنین استغفاری از ایشان نقل نمود، پس مراد به آن توبه بنده نیست، و توبه ی دوم خدا هم نیست؛ چون گفتیم توبه ی دوم عبارت است از قبول توبه ی عبد، و در آیه ذکری از توبه ی مهاجر و انصار نکرد، بلکه تنها فرمود: نزدیک بود دل بعضی از ایشان از حق منحرف شود، پس توبه در مورد اول با توبه ی اول خدا تناسب دارد، همچنین در مورد دوم. زیرا از این که در جمله ی «لیتوبوا» که بعد از آن قرار دارد استغفار ایشان را نتیجه ی آن توبه دانسته، می فهمیم که توبه ی نام برده قبل از توبه ی ایشان بوده و این جز با توبه ی اولی خدا تطبیق نمی کند.

ای بسا جمله ی «انه بهم رؤف رحیم» که در مقام بیان علت است گفته ی ما را تأیید کند؛ زیرا در این جمله نیز هیچ یک از اسمای خدا که دلالت کند بر قبول توبه ذکر نشد، همچنان که قبلاً هم استغفاری از ایشان نقل نکرده بود.

رابعاً: مراد از جمله ی «لیتوبوا» در آیه ی دوم، توبه ی آن سه نفری است که تخلف کردند که به عنوان نتیجه برای توبه ی اولی خدای تعالی ذکر شده و معنایش این است که خداوند بر آن سه نفر (توبه) ترحم کرد، و توفیقشان داد برای این که توبه کنند، و

خدا بر ایشان (توبه) ترحم کند، و ایشان را بیامرزد که او توبه کننده ی رحیم است. (۱) ۵. منظور از توبه ی خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟

در نخستین آیه ی مورد بحث خواندیم که خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله و مهاجران و انصار توبه کرد و توبه ی آن ها را پذیرا شد. بدون شک پیامبر معصوم گناهی نداشته که بخواهد از آن توبه کند و خدا توبه ی او را بپذیرد (هر چند پاره ای از مفسران اهل تسنن تعبیر فوق را دلیل بر صدور لغزشی از پیامبر صلی الله علیه و آله در ماجرای تبوک گرفته اند.)، ولی دقت در خود آیه و سایر آیات قرآن به نادرست بودن این تفسیر گواهی می دهد؛ زیرا اولاً: توبه ی پروردگار به معنای بازگشت او به رحمت و توجه به بندگان است، و در مفهوم آن، گناه یا لغزش نیست، چنان که در سوره ی نساء بعد از ذکر قسمتی از احکام اسلام می فرماید:

«یرید الله لیبین لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم و الله علیم حکیم»؛ خداوند می خواهد احکام خود را برای شما تبیین کند و به روش شایسته که قبل از شما بودند شما را هدایت کند، و بر شما توبه کند، و خداوند عالم و حکیم است.

در این آیه و پیش از آن سخن از گناه و لغزشی به میان نیامده، بلکه طبق تصریح همین آیه سخن از تبیین احکام و هدایت به سنت های ارزنده ی پیشین در میان است و این خود نشان می دهد که توبه در این جا به معنای شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است.

ثانیاً: در کتب لغت نیز یکی از معانی توبه همین موضوع ذکر شده است. در کتاب معروف «قاموس» یکی از معانی توبه چنین ذکر شده «رجع علیه بفضله و قبوله».

ثالثاً: در آیه ی مورد بحث، تخلف و انحراف از حق را تنها به گروهی از مؤمنان نسبت می دهد با این که توبه ی الهی را شامل حال همه می داند، و این خود نشان می دهد که توبه ی خدا در این جا به معنای پذیرش عذر بندگان از گناه نیست، بلکه همان رحمت خاص الهی است که در این لحظات سخت به یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و همه ی مؤمنان بدون استثنا از مهاجران و انصار آمد و آن ها را در امر جهاد ثابت قدم ساخت. (۱) ۶. چرا از جنگ تبوک به «ساعه العسره» تعبیر شده است؟

«ساعت» از نظر لغت به معنای بخشی از زمان است، خواه کوتاه باشد یا طولانی، البته به زمان های خیلی طولانی ساعت گفته نمی شود و «عسرت» به معنای مشقت و سختی است. تاریخ اسلام نشان می دهد که مسلمانان هیچ گاه به اندازه ی جریان تبوک در فشار و زحمت نبودند؛ زیرا از طرفی حرکت به سوی تبوک در موقع شدت گرمای تابستان بود و از سوی دیگر خشکسالی، مردم را به ستوه در آورده بود.

از سوی سوم فصلی بود که می بایست مردم همان مقدار محصولی که بر درختان بود جمع آوری و برای طول سال خود آماده کنند. از همه ی این ها گذشته فاصله ی میان مدینه و تبوک بسیار طولانی بود، و دشمنی که می خواستند با او رو به رو شوند، امپراطوری روم شرقی، یکی از نیرومندترین قدرت های جهان روز بود.

علاوه بر این ها، مرکب و آذوقه در میان مسلمانان به اندازه ای کم بود که گاه ده نفر مجبور می شدند به نوبت از یک مرکب استفاده کنند، بعضی از پیاده ها حتی کفش به پا نداشتند و مجبور بودند با پای برهنه از ریگ های سوزان بیابان بگذرند، از نظر غذا و آب به قدری در مضیقه بودند که گاهی یک دانه خرما را چند نفر به نوبت در دهان گرفته و می مکیدند تا موقعی که تنها هسته ی آن باقی می ماند و یک جرعه ی آب را چند نفر می نوشیدند.

ولی با تمام این اوصاف مسلمانان غالباً روحیه ی قوی و محکم داشتند و علی رغم تمام این مشکلات به سوی دشمن همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کردند و با این استقامت و پایداری عجیب درس بزرگی برای همه ی مسلمین جهان در تمام قرون و اعصار به یادگار گذاشتند؛ درسی که برای همه ی نسل ها کافی بود، و وسیله ی پیروزی و غلبه بر دشمنان بزرگ و مجهز و خطرناک.

شکی نیست که در میان مسلمانان افرادی بودند که روحیه ی ضعیف تری داشتند و همان ها بودند که فکر بازگشت را در سر می پروراندند که قرآن از آن تعبیر به «من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم» کرده است (زیرا «یزیغ» از ماده ی «زیغ» به معنای تمایل و انحراف از حق به سوی باطل است.)، ولی همان گونه که دیدیم روحیه ی عالی اکثریت، و لطف پروردگار آن ها را نیز از این فکر منصرف ساخت و به جمع مجاهدان راه حق پیوستند.

۷. یک درس بزرگ برای همیشه

از مسائل مهمی که از آیات فوق استفاده می شود، مسأله ی مجازات مجرمان و فاسدان از طریق «محاصره ی اجتماعی» و قطع رابطه ها و پیوندهاست. ما به خوبی می بینیم که این قطع رابطه در مورد سه نفر از متخلفان تبوک به قدری آن ها را تحت فشار قرار داد که از هر زندانی برای آن ها سخت تر بود، آن چنان که جان آن ها از فشار این محاصره ی اجتماعی به لب رسید و از همه جا قطع امید کردند.

این موضوع آن چنان انعکاس وسیعی در جامعه ی مسلمانان آن روز از خود به جای گذاشت که بعد از آن کمتر کسی جرأت می کرد مرتکب این گونه گناهان شود. این نوع مجازات نه در دسر و هزینه ی زندان ها را دارد و نه خاصیت تنبیل پروری و

بدآموزی های آن ها را، ولی تأثیر آن از هر زندانی بیشتر و دردناک تر است.

این در واقع یک نوع اعتصاب و مبارزه ی منفی جامعه در برابر افراد فاسد است. اگر مسلمانان در برابر متخلفان از وظایف حساس اجتماعی دست به چنین مبارزه ای بزنند به طور قطع در هر عصر و زمانی پیروزی با آن ها خواهد بود، و به راحتی می توانند جامعه ی خود را پاک سازی کنند، اما روح مجامله و سازش کاری که بدبختانه امروز در بسیاری از جوامع اسلامی به صورت یک بیماری تقریباً همه گیر در آمده است نه تنها جلوی این گونه اشخاص را نمی گیرد، بلکه آنان را در اعمال زشتشان تشجیع می کند.

۸. غزوه ی تبوک و دستاوردهایش

«تبوک» دورترین نقطه ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوات خود به آن جا گام نهاد، این کلمه در اصل نام قلعه ی محکم و بلندی بود که در نوار مرزی حجاز و شام قرار داشت، به همین سبب آن سرزمین به نام سرزمین تبوک نامیده شد.

نفوذ سریع اسلام در جزیره ی عربستان سبب شد که آوازه ی پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام کشورهای اطراف پیچد، و با این که تا آن روز برای حجاز اهمیتی قائل نبودند طلوع اسلام و قدرت ارتش پیامبر صلی الله علیه و آله که حجاز را در زیر یک پرچم بسیج کرده بود، آن ها را از آینده ی کار خود بیمناک ساخت.

روم شرقی که هم مرز با حجاز بود فکر می کرد ممکن است یکی از نخستین قربانیان پیشرفت اسلام باشد، از این رو سپاهی در حدود چهل هزار نفر با اسلحه ی کافی و مجهز، آن چنان که در خور دولت نیرومندی همانند امپراطوری روم در آن زمان بود، گردآوری کرد، و در مرز حجاز متمرکز ساخت. این خبر به وسیله ی مسافران به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و پیامبر برای این که درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد،

بی درنگ فرمان آماده باش صادر کرد.

سخن گویان پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه و نقاط دیگر صدای پیامبر صلی الله علیه و آله را به گوش مردم رساندند و چیزی نگذشت که سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند که از میان آن ها ده هزار سوار و بیست هزار پیاده بود.

هوا به شدت گرم شده بود، و انبارها از مواد غذایی خالی و محصولات کشاورزی آن سال هنوز جمع آوری نشده بود و حرکت در چنین شرایطی برای مسلمانان بسیار مشکل بود، ولی فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است و به هر حال باید حرکت کرد و بیابان طولانی و پرمخاطره ی میان مدینه و تبوک را پیمود!

این لشکر که به خاطر مشکلات زیادش از نظر اقتصادی و از نظر مسیر طولانی، و بادهای سوزان سموم، و طوفان های کشنده ی شن، و نداشتن مرکب کافی به «جیش العسره؛ لشکر مشکلات» معروف شد، تمام سختی ها را تحمل کرد و در آغاز ماه شعبان سال نهم هجرت، به سرزمین تبوک رسید در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به جای خود در مدینه گذارده بود و این تنها غزوه ای بود که علی علیه السلام در آن شرکت نکرد.

این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله یک اقدام بسیار به جا و ضروری بود؛ زیرا بسیار محتمل بود بعضی از بازماندگان مشرکان و یا منافقان مدینه که به بهانه هایی از شرکت در میدان تبوک سر باز زده بودند، از غیبت طولانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سربازانش استفاده کنند و به مدینه حمله ور شوند؛ زنان و کودکان را بکشند و مدینه را ویران سازند، ولی وجود علی علیه السلام در مدینه سدّ نیرومندی در برابر توطئه های آن ها بود.

به هر حال هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به تبوک رسید، اثری از سپاهیان روم ندید، گویا به هنگامی که از حرکت سپاه عظیم اسلام با آن شهامت و شجاعت عجیبی که در

جنگ ها نشان داده بودند و کم و بیش به گوش رومیان رسیده بود باخبر شدند، صلاح در این دیدند که ارتش خویش را به درون کشور فراخوانده چنین وانمود کنند که خبر تمرکز ارتش روم در مرزها به قصد حمله به مدینه، شایعه ی بی اساسی بیش نبوده است؛ زیرا از دست زدن به چنین جنگ خطرناکی که مستمسک و مجوزی نیز نداشت وحشت داشتند، ولی حضور سپاه اسلام با این سرعت در میدان تبوک چند درس به دشمنان اسلام داد:

اولاً: این موضوع به ثبوت رسید که روحیه ی جنگی سربازان اسلام آن چنان قوی است که از درگیری با نیرومندترین ارتش آن زمان نیز بیمی ندارد.

ثانیاً: بسیاری از قبایل و امرای اطراف تبوک به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و پیمان عدم تعرض با پیامبر صلی الله علیه و آله امضا کردند و فکر مسلمانان از ناحیه ی آنان آسوده شد.

ثالثاً: امواج اسلام به داخل مرزهای امپراطوری روم نفوذ کرد و به عنوان یک واقعه ی مهم روز این صدا همه جا پیچید و زمینه را برای توجه رومیان به اسلام فراهم ساخت.

رابعاً: مسلمانان با پیمودن این راه و تحمل آن زحمات، راه را برای فتح شام در آینده هموار ساختند و معلوم شد که این راه سرانجام پیمودنی است.

این فواید بزرگ چیزی بود که به زحمت لشکرکشی می ارزید. به هر حال پیامبر صلی الله علیه و آله با سپاهیان خود طبق سنتی که داشت مشورت کرد که آیا به پیشروی ادامه دهیم یا بازگردیم. رأی بیشتر آن ها بر آن قرار گرفت که بازگشت بهتر است و با روح برنامه های اسلامی سازگارتر، به خصوص که سپاهیان اسلام بر اثر مشقت طاقت فرسای راه خسته و کوفته شده بودند و مقاومت جسمانی آن ها تضعیف شده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله این نظر را تصویب کرد و سپاه اسلام به مدینه بازگشت.

همگام بودن با معصومین علیهم السلام

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۱)

ترجمه

ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید. «۱۱۹»

تفسیر

با صادقان باشید

در آیات گذشته، سخن در باره ی گروهی از متخلفان در میان بود؛ متخلفانی که عهد و پیمان خود را با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله شکسته و عملاً اظهارات خود را در مورد ایمان به خدا و روز جزا تکذیب نموده بودند و دیدیم که چگونه مسلمانان با قطع رابطه ی خود با آن ها، تنبیه اشان کردند!

اما در آیه ی مورد بحث اشاره به نقطه ی مقابل آن ها کرده، دستور می دهد که رابطه ی خود را با راستگویان و آن ها که بر سر پیمان خود ایستاده اند محکم بدارند.

نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید»؛ «یا ایها الذین ءامنوا اتقوا الله» و برای این که بتوانند راه پرپیچ و خم تقوا را بدون اشتباه و انحراف بیمایند، اضافه می کند: «با صادقان باشید»؛ «و کونوا مع الصادقین».

در این که منظور از «صادقین» چه کسانی است، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند، ولی اگر بخواهیم راه را نزدیک کنیم، باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات

متعددی «صادقین» را تفسیر کرده است.

در سوره ی بقره می خوانیم: «لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من ءامن بالله و الیوم الاخر و الملائکه و الكتاب و النیین و ءاتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوه و ءاتی الزکوه و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرين فی البأساء و الضراء و حین البأس أولئک الذین صدقوا و أولئک هم المتقون» (۱).

در این آیه می بینیم پس از آن که مسلمانان را از گفت و گوهای اضافی در باره ی مسأله ی تغییر قبله نهی می کند، حقیقت نیکوکاری را برای آن ها چنین تفسیر می کند:

ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران، سپس انفاق در راه خدا به نیازمندان و محرومان و بر پا داشتن نماز، و پرداختن به زکات و وفای به عهد و استقامت در برابر مشکلات به هنگام جهاد، و پس از ذکر همه ی این ها می گوید: کسانی که این صفات را دارا باشند، «صادقان» و «پرهیزکاران» هستند.

و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و به دنبال آن عمل در تمام زمینه ها باشد. در قرآن می خوانیم: «انما المؤمنون الذین ءامنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و أنفسهم فی سبیل الله أولئک هم الصادقون» (۲)؛ «مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده اند (و علاوه بر این) با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کردند، این ها صادقان هستند.

این آیه نیز «صدق» را مجموعه ای از ایمان و عمل که در آن هیچ گونه تردید و

۱- بقره/ ۱۷۷؛ مجمع البیان/ ج ۵/ ص ۱۲۲

۲- حجرات/ ۱۵

تخلفی نباشد معرفی می کند. در آیه ی دیگر می خوانیم: «للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم یتتغون فضلًا من الله و رضوانًا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون»^(۱)؛ در این آیه مؤمنان محرومی که علی رغم همه ی مشکلات، استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند و جز رضای خدا و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله هدفی نداشتند، به عنوان صادقان معرفی شده اند.

از مجموع این آیات نتیجه می گیریم که «صادقین» آن هایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به خوبی انجام می دهند، نه تردیدی به خود راه می دهند، نه عقب نشینی می کنند، نه از انبوه مشکلات می هراسند، بلکه با انواع فداکاری ها صدق ایمان خود را ثابت می کنند.

شکی نیست که این صفات مراتبی دارد؛ بعضی ممکن است در قلّه ی آن قرار گرفته باشند که ما نام آن ها را «معصومان» می گذاریم و بعضی در مراحل پایین تر^(۲) نکته ها

۱. آیا منظور از صادقین تنها معصومان است؟

گرچه مفهوم صادقین همان گونه که در بالا ذکر کردیم مفهوم وسیعی است، ولی از روایات بسیاری استفاده می شود که منظور از این مفهوم در این جا تنها معصومین هستند. «سلیم بن قیس هلالی» چنین نقل می کند که روزی امیر مؤمنان علیه السلام با جمعی از مسلمانان گفت و گو داشت از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که خدا «یا ایها الذین ءامنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» را نازل کرد

۱- حشر / ۸

۲- نمونه / ج ۸ / ص ۱۷۸

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا منظور از آن عام است یا خاص؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مأمورین به این دستور همه ی مؤمنانند و اما عنوان صادقین مخصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای بعد از او تا روز قیامت است. هنگامی که علی علیه السلام این سؤال را کرد، حاضران گفتند: آری، این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم. (۱)

«نافع» از «عبدالله بن عمر» در تفسیر آیه چنین نقل می کند که خداوند نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسید، سپس فرمود: «کونوا مع الصادقین»؛ یعنی مع محمد و اهل بینه (با پیامبر اسلام و خاندانش). (۲)

گرچه بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسندگی المنار ذیل روایت فوق را به این صورت نقل کرده اند: مع محمد و اصحابه، ولی با توجه به این که مفهوم آیه عام است و هر زمانی را شامل می شود و می دانیم صحابه ی پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان محدودی بودند، عبارتی که در کتب شیعه از عبدالله بن عمر نقل شده صحیح تر به نظر می رسد.

نویسنده ی تفسیر برهان نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می گوید: «موفق بن احمد» به اسناد خود از «ابن عباس» در ذیل آیه ی فوق چنین نقل کرده: هو علی بن ابیطالب؛ او علی بن ابیطالب است. سپس می گوید: همین مطلب را «عبدالرزاق» در کتاب «رموز الكنوز» نیز آورده است. (۳) ۲. همگام بودن با معصومان

در آیه ی فوق دو دستور داده شده نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین. اگر مفهوم صادقین در آیه عام باشد و همه ی مؤمنان راستین و

۱- تفسیر برهان/ ج ۲/ ص ۱۷۰

۲- همان

۳- همان

بااستقامت را شامل گردد، باید گفته شود: «کونوا من الصادقین»؛ از صادقین باشید نه با صادقین باشید. این خود قرینه‌ی روشنی است که «صادقین» در آیه به معنای گروه خاصی است.

از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آن‌ها باشد، بلکه بدون شک منظور آن است که همگام آن‌ها باشد. آیا اگر کسی معصوم نباشد، ممکن است بدون قید و شرط، دستور پیروی و همگامی با او صادر شود؟ آیا این خود دلیل بر آن نیست که این گروه تنها معصومانند؟! بنا بر این آنچه را از روایات استفاده کردیم، با دقت و تأمل از خود آیه نیز می‌توان استفاده کرد.

جالب توجه این که مفسر معروف «فخر رازی» که به تعصب و شک آوری معروف است این حقیقت را پذیرفته (هر چند غالب مفسران اهل تسنن با سکوت از این مسأله گذشته اند!) و می‌گوید: «خداوند مؤمنان را به همراه بودن با صادقین دستور داده، بنا بر این آیه دلالت بر این دارد که آن‌ها که جایز الخطا هستند باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است، تا در پرتو او از خطا مصون بمانند و این معنا در هر زمانی خواهد بود و هیچ دلیلی بر اختصاص آن به عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نداریم»، ولی بعداً اضافه می‌کند: «قبول داریم که مفهوم آیه این است و در هر زمانی باید معصومی باشد، اما ما این معصوم را مجموع امت می‌دانیم نه یک فرد! و به تعبیر دیگر این آیه دلیل بر حجیت اجماع مؤمنین و عدم خطای مجموع امت است».^(۱)

به این ترتیب فخر رازی نیمی از راه را به خوبی پیمود، اما در نیمه‌ی دوم گرفتار اشتباه شده است. اگر او به یک نکته که در متن آیه است توجه می‌کرد، نیمه‌ی دوم راه را

نیز به طور صحیح می پیمود و آن این که اگر منظور از صادقان مجموع امت باشد، خود این «پیرو» نیز جزء آن مجموع است، و در واقع پیرو، جزئی از پیشوا می شود و اتحاد تابع و متبوع خواهد شد، در حالی که ظاهر آیه این است که پیروان از پیشوایان و تابعان از متبوعان جدا هستند. نتیجه این که آیه ی فوق از آیاتی است که دلالت بر وجود معصوم در هر عصر و زمان می کند.

تنها سؤالی که باقی می ماند این است که «صادقین» جمع است و باید در هر عصری معصومان، متعدد باشند. پاسخ این سؤال نیز روشن است و آن این که مخاطب تنها اهل یک عصر نیستند، بلکه آیه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است که مجموع مخاطبین همه ی اعصار با جمعی از صادقین خواهد بود و به تعبیر دیگر چون در هر عصری معصومی وجود دارد، هنگامی که همه ی قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم سخن از جمع معصومان به میان خواهد آمد، نه از یک فرد.

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله جز او کسی که واجب الاطاعه باید وجود نداشت، و در عین حال آیه به طور مسلم شامل مؤمنان زمان او می شود، بنا بر این می فهمیم منظور جمع در یک زمان نیست، بلکه جمع در مجموعه ی زمان هاست. (۱)

عدم جواز تخلف از فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

«مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يُرِغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنِ نَفْسِهِ يَذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُونُ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عِدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)

ترجمه

سزاوار نیست که اهل مدینه، و بادیه نشینانی که اطراف آن ها هستند، از رسول خدا تخلف جویند؛ و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم پبوشند. این به خاطر آن است که هیچ تشنگی، خستگی، و گرسنگی در راه خدا به آن ها نمی رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می شود بر نمی دارند، و ضربه ای از دشمن نمی خورند، مگر این که به خاطر آن، عمل صالحی برای آن ها نوشته می شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند. «۱۲۰» و هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) انفاق نمی کنند، و هیچ سرزمینی (به سوی میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی پیمایند، مگر این که برای آن ها نوشته می شود؛ تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان، پاداش دهد. «۱۲۱»

در آیات گذشته بحث هایی پیرامون سرزنش کسانی که از غزوه ی تبوک خودداری کرده بودند، به میان آمد، این دو آیه ی مورد بحث به عنوان یک قانون کلی و همگانی بحث نهایی را روی این موضوع می کند:

نخست می گوید: «مردم مدینه و بادیه نشینانی که در اطراف این شهر که مرکز و کانون اسلام است زندگی می کنند حق ندارند از رسول خدا صلی الله علیه و آله تخلف جویند»؛ «ما کان لاهل المدینه و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله» چرا که او رهبر امت، و پیامبر خدا و رمز بقا و حیات ملت اسلام است و تنها گذاردن او نه فقط پیامبر صلی الله علیه و آله را به خطر می افکند، بلکه آیین خدا و علاوه بر آن موجودیت و حیات خود مؤمنان را نیز در خطر جدی قرار خواهد داد.

در واقع قرآن با استفاده از یک بیان عاطفی، همه ی افراد باایمان را به ملازمت پیامبر صلی الله علیه و آله و حمایت و دفاع از او در برابر مشکلات تشویق می کند و می گوید: جان شما از جان او عزیزتر و حیات شما از حیات او باارزش تر نیست، آیا ایمانتان اجازه می دهد او که پرارزش ترین وجود انسانی است و برای نجات و رهبری شما مبعوث شده به خطر بیفتد، و شما سلامت طلبان برای حفظ جان خویش از فداکاری در راه او مضایقه کنید؟!!

مسلم است تأکید و تکیه روی مدینه و اطرافش به خاطر آن است که در آن روز کانون اسلام، مدینه بود و گرنه این حکم نه اختصاصی به مدینه و اطراف آن دارد و نه مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله است. این وظیفه ی همه ی مسلمانان در تمام قرون و اعصار است که رهبران خویش را همچون جان خویش، بلکه بیشتر گرامی دارند و در حفظ آنان بکوشند و آن ها را در برابر حوادث سخت تنها نگذارند چرا که خطر برای آن ها خطر برای

امت است.

سپس به پاداش های مجاهدان که در برابر هر گونه مشکلی در راه جهاد نصیبتان می شود اشاره می کند و روی هفت قسمت از این مشکلات و پاداش انگشت می گذارد و می گوید: «این به خاطر آن است که هیچ گونه تشنگی به آن ها نمی رسد»؛ «ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ»، «و هیچ رنج و خستگی پیدا نمی کنند»؛ «و لا نصب»، «و هیچ گرسنگی در راه خدا دامن آن ها را نمی گیرد»؛ «و لا مخمسه فی سبیل الله»، «و در هیچ نقطه ی خطرناک و میدان پرمخاطره ای که موجب خشم و ناراحتی کفار است قرار نمی گیرند»؛ «و لا یطون موطناً یغیظ الکفار»، «و هیچ ضربه ای از دشمن بر آن ها وارد نمی شود»؛ «و لا ینالون من عدو نیلا»، «مگر این که در ارتباط با آن، عمل صالحی برای آن ها ثبت می شود»؛ «الا کتب لهم من عمل صالح».

و مسلماً پاداش یک به یک آن ها را از خداوند بزرگ دریافت خواهند داشت؛ «زیرا خدا پاداش نیکوکاران را هیچ گاه ضایع نمی کند»؛ «ان الله لا یضیع اجر المحسنین»، «همچنین هیچ مال کم یا زیادی را در مسیر جهاد، انفاق نمی کنند»؛ «و لا ینفقون نفقه صغیره و لا کبیره»، «و هیچ سرزمینی را برای رسیدن به میدان جهاد و یا به هنگام بازگشت زیر پا نمی گذارند، مگر این که تمام این گام ها، و آن انفاق ها برای آن ها ثبت می شود»؛ «و لا یقطعون وادیاً الا کتب لهم»، «تا سرانجام خداوند این اعمال را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد»؛ «لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون». (۱)

۱. پاداش مجاهدان

مجاهدان راه خدا هر ضربه ای از دشمن از جراحت و قتل و اسارت و مانند آن ببینند، در نامه ی اعمالشان برای پاداش الهی ثبت خواهد شد و متناسب هر یک اجری خواهند داشت.

۲. بهترین اعمال مجاهدان در دوران زندگی

مفسران برای جمله ی «احسن ما کانوا یعملون» دو گونه تفسیر ذکر کرده اند که یکی بر اساس این است که کلمه ی «احسن» وصف برای افعال آن ها باشد، و دیگری وصف پاداش آن ها.

در تفسیر اول که ما در بالا- انتخاب کردیم و با ظاهر آیه نیز موافق تر است، این گونه اعمال مجاهدان به عنوان بهترین اعمال دوران حیاتشان شناخته شده و خداوند پاداش آن را متناسب با آن می دهد، و در تفسیر دوم که احتیاج به تقدیر گرفتن کلمه ی «من» بعد از کلمه ی «احسن» دارد، پاداش الهی بهتر و بالاتر از اعمالشان معرفی شده و تقدیر جمله چنین است: «لیجزیهم الله أحسن مما کانوا یعملون»؛ یعنی خداوند آن ها را بهتر از آنچه انجام دادند پاداش می دهد.

۳. محفوظ بودن اعمال مجاهدان

آیات فوق تنها برای مسلمانان دیروز نبود، بلکه برای دیروز و امروز و همه ی قرون و اعصار است. بدون شک شرکت در هر نوع جهاد خواه کوچک باشد یا بزرگ، مشکلات و ناراحتی های گوناگون دارد؛ مشکلات جسمی و روحی و مشکلات مالی و مانند آن، ولی هر گاه مجاهدان دل و جان خود را با ایمان به خدا و وعده های بزرگ او روشن سازند و

بدانند هر نفسی و هر سخنی و هر گامی در این راه بر می دارند گم نمی شود، بلکه حساب همه ی آن ها بدون کم و کاست و در نهایت دقت محفوظ است و خداوند در برابر آن ها به عنوان بهترین اعمال از دریای بیکران لطفش شایسته ترین پاداش ها را می دهد.

با این حال هرگز از تحمل این مشکلات سر باز نمی زنند و از عظمت آن ها نمی هراسند و هیچ گونه ضعف و فتوری هر چند جهاد طولانی و پرحادثه و پرمشقت باشد به خود راه نمی دهند.

۴. ممنوعیت تخلف از دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

این آیه حق تخلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله را از اهل مدینه و اعرابی که در اطراف آن هستند سلب نموده، سپس خاطر نشان می سازد که خداوند در مقابل این سلب حق، برای ایشان در برابر مصیبتی که در جهاد بینند از قبیل گرسنگی و عطش و تعب، و در برابر هر سرزمینی که بپیمایند و بدان وسیله کفار را به شدت خشم دچار سازند، یا هر بلایی که به سر آنان بیاورند، یک عمل صالح در نامه ی عملشان می نویسد؛ چون در این صورت نیکوکارند و خدا اجر محسنین را ضایع نمی سازد. این معنای «ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ» است. آن گاه می فرماید: «هزینه ای که در این راه خرج می کنند، چه کم و چه زیاد، و همچنین هر وادی که طی می نمایند، برای آنان نوشته می شود و نزد خدا محفوظ می ماند، تا به بهترین پاداش جزا داده شوند.

و جمله ی «لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون» غایت و نتیجه ای است که بر جمله ی «کتب لهم» مترتب شده و معنایش این است که نتیجه ی این نوشتن این است که خداوند جزای بهتری اعمالشان را بدهد و اگر تنها جزای نیکوترین اعمالشان را ذکر کرد، برای این بود که بیشتر رغبت صاحب عمل متوجه آن گونه اعمال است. ممکن هم

هست از این جهت باشد که پاداش بهترین اعمال مستلزم پاداش سایر اعمال نیز هست، و نیز ممکن است مراد به احسن اعمال، جهاد در راه خدا باشد؛ برای این که جهاد از همه ی اعمال نیک دیگر سخت تر و نیز مهم تر است. زیرا قیام امر دین بدان بستگی دارد.

البته در این میان معنای دیگری نیز هست، و آن این است که جزای عمل در حقیقت همان خود عمل است، که به سوی پروردگار رفته است و بهترین جزا هما بهترین اعمال است، پس در نتیجه جزا دادن به احسن اعمال معنایش جزا دادن به احسن جزا است. معنای دیگری نیز هست و آن این است که خدای سبحان گناهان ایشان را که باعث ملکوتی و بی رونقی اعمال نیک ایشان شده می آمرزد و جهات نقص اعمال آنان را می زداید و می پوشاند و بدین وسیله عمل ایشان را بعد از آن که عمل نیک بود، به صورت عمل نیکوتر در می آورد و آن گاه به آن عمل نیکوتر پاداش می دهد، و ممکن هم هست این وجه با وجه قبلی به یک معنا برگردد. (۱)

عصمت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۲)

ترجمه

خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

۱- المیزان/ ج ۹/ ص ۶۳۹

۲- احزاب/ ۳۳

قرآن کریم بعد از دستورات مختلفی نسبت به همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ارتباط با حفظ حیا و حجاب و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و اطاعت از خدا و رسول، موضوع عصمت و طهارت از گناه و معصیت را در باره ی اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان می کند و می فرماید: «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

تعبیر به «انما» که معمولاً برای حصر است، دلیل بر این است که این موهبت ویژه ی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. جمله ی «یرید» اشاره به اراده ی تکوینی پروردگار است، و گرنه اراده ی تشریحی و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و همه ی مردم بدون استثنا به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند.

ممکن است گفته شود اراده ی تکوینی موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحث هایی که در مسأله ی معصوم بودن انبیا و امامان داشته ایم، پاسخ این سخن روشن می شود و در این جا به طور خلاصه می توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار تا بتوانند الگو و اسوه ی مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی روند درست همان گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست قطعه ی آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد با این که نه اجباری در این کار است و نه اکراهی، این حالتی است که از درون وجود

خود انسان بر اثر آگاهی‌ها و مبادی فطری و طبیعی می‌جوشد، بی آن که جبر و اجباری در کار باشد.

واژه‌ی «رجس» به معنای شیء ناپاک است، خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه‌ی این‌ها. این که در بعضی از کلمات، «رجس» به معنای گناه یا شرک یا بخل و حسد، یا اعتقاد باطل و مانند آن تفسیر شده در حقیقت بیان مصداق‌هایی از آن است، و گرنه مفهوم این کلمه، مفهومی عام و فراگیر است و همه‌ی انواع پلیدیها را به حکم این که الف و لام در این جا به اصطلاح «الف و لام جنس» است شامل می‌شود.

«تطهیر» به معنای پاک‌ساختن و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله‌ی «اذهاب رجس» و نفی پلیدی‌ها و ذکر آن به صورت مفعول مطلق در این جا نیز تأکید دیگری بر این معنا محسوب می‌شود، اما تعبیر «اهل البیت»، به اتفاق همه‌ی علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می‌شود؛ زیرا «بیت» گرچه به صورت مطلق در این جا ذکر شده، اما به قرینه‌ی آیات قبل و بعد، منظور از آن بیت و خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

اما این که مقصود از «اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله» در این جا چه اشخاصی می‌باشند، در میان مفسران گفت و گو است. بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند و آیات قبل و بعد را که در باره‌ی ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید، قرینه‌ی این معنا شمرده‌اند، ولی با توجه به یک مطلب، این عقیده نفی می‌شود و آن این که ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموماً به صورت ضمیر جمع مؤنث است، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» همه

به صورت جمع مذکر است و این نشان می دهد معنای دیگری در نظر بوده است.

از این رو بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه ی خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته اند. از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنای دوم یعنی شمول همه ی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز نفی می کند و می گوید: مخاطب در آیه ی فوق منحصرأً پنج نفرند:

پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام.

با وجود این نصوص فراوان که قرینه ی روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است، تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنای سوم یعنی اختصاص به «خمسه طیبه» است. تنها سؤالی که در این جا باقی می ماند این است که چگونه در لا- به لای بحث از وظایف زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شود.

پاسخ این سؤال را مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» چنین می گوید:

«این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند، اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند، قرآن پر است از این گونه بحث ها. همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است.»

مفسر بزرگ نویسنده ی «المیزان» پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است: «ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله ی «انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس...» همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، امام به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن در کنار این آیات قرار داده شده است.»

پاسخ سومی که می توان به سؤال داد این است که قرآن می خواهد به همسران

پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید: شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه ی درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته، سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است، مسئولیت های سنگینی برای او ایجاد می کند و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحاً سخن خواهیم گفت.

نکته ها

۱. انحصار عصمت در اهل بیت

کلمه ی «انما» در آیه انحصار خواست خدا را می رساند و می فهماند که خدا خواسته رجس و پلیدی را تنها از اهل بیت دور کند، و به آنان عصمت دهد، و کلمه ی «اهل البیت» چه این که صرفاً برای اختصاص باشد، تا غیر اهل خانه داخل در حکم نشوند، و چه این که این کلمه نوعی مدح باشد، و چه این که ندا و به معنای «ای اهل بیت» بوده باشد، به هر صورت دلالت دارد بر این که دور کردن رجس و پلیدی از آنان و تطهیرشان، مسئله ای است مختص به آنان، و کسانی که مخاطب در کلمه ی (عنکم: از شمایند).

بنا بر این در آیه ی شریفه در حقیقت دو تا قصر و انحصار به کار رفته، یکی انحصار اراده و خواست خداوند در دور کردن پلیدی و تطهیر اهل بیت، دوم انحصار این عصمت در اهل بیت. (۱)

حالا باید دید اهل بیت کیست؟ به طور مسلم زنان آن جناب جزو اهل بیت او نیستند، برای این که هیچ گاه صحیح نیست ضمیر مردان را به زنان ارجاع داد و به زنان گفت «عنکم»، بلکه اگر همسران هم اهل بیت بودند، باید می فرمود: «عنکن». بعضی برای فرار از این اشکال گفته اند: این وقتی است که تنها زنان مراد باشند، اما اگر زن و مرد اهل بیت همه مورد نظر باشند، اشکال ندارد که ضمیر «عنکم» به آنان خطاب شود هم چنان که بعضی دیگر گفته اند: مراد به اهل بیت، اهل بیت الحرام است که در آیه ی «ان اولیاءه الا المتقون» آنان را متقی خوانده، و بعضی دیگر گفته اند: مراد اهل مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و بعضی گفته اند: همه ی آن کسانی است که در عرف جزو خاندان آن جناب به شمار می روند، چه همسرانش و چه خویشاوندان و نزدیکانش؛ یعنی آل عباس، آل عقیل، آل جعفر و آل علی و بعضی دیگر گفته اند: مراد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسران اوست و شاید آنچه به عکرمه و عروه نسبت داده اند همین باشد. چون آن ها گفته اند: مراد تنها و تنها همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

بعضی دیگر گفته اند: مراد غیر همسران آن جناب و خطاب در «عنکم» متوجه اقربای رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ یعنی آل عباس، آل علی، آل عقیل و آل جعفر. به هر حال مراد به بردن رجس و تطهیر اهل بیت تنها همان تقوای دینی، و اجتناب از نواهی و امتثال اوامر است، بنا بر این معنای آیه این است که خدای تعالی از این تکالیف دینی که متوجه شما کرده سودی نمی برد و نمی خواهد سود ببرد، بلکه می خواهد شما را پاک کند و پلیدی را از شما دوز سازد، بنا بر این آیه ی شریفه در حد آیه ی «ما یرید الله لیجعل علیکم من جرح و لکن یرید لیطهرکم و یتم نعمته علیکم» (۱)؛ خدا نمی خواهد بیهوده بار

شما را سنگین کند، بلکه می خواهد پاکتان سازد، و نعمت خود را بر شما تمام کند، می باشد و اگر معنا این باشد، آن وقت آیه ی شریفه با هیچ یک از چند معنایی که گذشت نمی سازد؛ چون این معنا با اختصاص آیه به اهل بیت منافات دارد. زیرا خدا این گونه تطهیر را برای عموم مسلمانان و مکلفین به احکام دین می خواهد، نه برای خصوص اهل بیت و حال آن که گفتیم آیه ی شریفه دو انحصار را می رساند، و دومی اش انحصار تطهیر در اهل بیت است. (۱) ۲. معنای اذهاب رجس

کلمه ی «رجس» به کسره ی را، و سکون جیم، صفتی است از ماده ی «رجاست»؛ یعنی پلیدی و قذارت، و پلیدی قذارت هیئتی است در نفس آدمی که آدمی را وادار به اجتناب و نفرت می نماید و نیز هیئتی است در ظاهر موجود پلید، که باز آدمی از آن نفرت می نماید. اولی مانند پلیدی رذایل و دومی مانند پلیدی خوگ، همچنان که قرآن کریم در هر دو معنا اطلاق کرده، در باره ی پلیدی ظاهری فرموده: «و لحم خنزیر فانه رجس» (۲)؛ یعنی گوشت خوگ که پلید است، و هم در پلیدی های معنوی مانند شرک و کفر و اعمال ناشایست به کار زده و فرموده: «و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً الی رجسهم و ماتوا و هم کافرون» (۳)؛ و آن هایی که در دل بیمارند، قرآن پلیدی دیگری بر پلیدی هایشان می افزاید و می میرند در حالی که کافرنند.

و نیز فرموده: «و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً کأنما یصعد فی

۱- المیزان/ ج ۱۶ / ص ۴۸۴

۲- انعام/ ۱۴۵

۳- توبه/ ۱۲۵

السَّمَاءُ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^(۱)؛ و کسی که خدا بخواهد گمراهش کند، دلش را تنگ و ناپذیرا می‌کند به طوری که پذیرفتن حق برایش چون رفتن به آسمان غیر ممکن باشد، خدا این چنین پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند مسلط می‌سازد.

این کلمه به هر معنا که باشد نسبت به انسان عبارت است از ادراکی نفسانی و اثری شعوری که از علاقه و بستگی قلب به اعتقادی باطل یا عملی زشت حاصل می‌شود.

وقتی می‌گوییم انسان پلید، یعنی انسانی که به خاطر دل‌بستگی به عقاید باطل یا عمل باطل دلش دچار پلیدی شده است، و با در نظر گرفتن این که کلمه ی «رجس» در آیه ی شریفه، الف و لام دارد، که جنس را می‌رساند معنایش این می‌شود: «که خدا می‌خواهد تمامی انواع پلیدی‌ها و هیئت‌های خبیثه و رذیله را از نفس شما ببرد، هیئت‌هایی که اعتقاد حق و عمل حق را از انسان می‌گیرد، و چنین ازاله‌ای با عصمت الهیه منطبق می‌شود و آن عبارت است از صورت علمیه‌ای در نفس، که انسان را از هر باطلی چه عقاید و چه اعمال حفظ می‌کند، پس آیه ی شریفه یکی از ادله ی عصمت اهل بیت علیهم السلام است.

برای این که قبلاً گفتیم اگر مراد به آیه چنین معنایی نباشد، بلکه مراد به آن، تقوا یا تشدید در تکالیف باشد، دیگر اختصاصی به اهل بیت نخواهد داشت، خدا از همه ی بندگانش تقوا می‌خواهد نه تنها اهل بیت، و نیز گفتیم که یکی از اهل بیت خود رسول خدا صلی الله علیه و آله است و با این که آن جناب به اتفاق عموم مسلمانان از شیعه و سنی معصوم است، دیگر معنا ندارد که خدا از او تقوا بخواهد.

پس چاره‌ای جز این نیست که آیه ی شریفه را حمل بر عصمت اهل بیت کنیم و بگوییم: مراد به بردن رجس، عصمت از اعتقاد و عمل باطل است و مراد به تطهیر در جمله ی «یَطْهَرُكُمْ تَطْهِيراً» که با مصدر «تطهیر» تأکید شده زایل ساختن اثر رجس، به

وسیله ی وارد کردن مقابل آن است و آن عبارت است از اعتقاد به حق، پس تطهیر اهل بیت علیهم السلام عبارت شد از این که ایشان را مجهز به ادراک حق کند، حق در اعتقاد و حق در عمل و آن وقت مراد به اراده این معنا (خدا می خواهد چنین کند)، نیز اراده ی تکوینی می شود؛ چون قبلاً هم گفتیم اراده ی تشریحی را که منشأ تکالیف دینی و منشأ متوجه ساختن آن تکالیف به مکلفین است، اصلاً با این مقام سازگار نیست (چون گفتیم اراده ی تشریحی را نسبت به تمام مردم دارد نه تنها نسبت به اهل بیت).

پس معنای آیه این شد که خدای سبحان مستمراً و دائماً اراده دارد شما را به این موهبت یعنی موهبت عصمت اختصاص دهد به این طریق که اعتقاد باطل و اثر عمل زشت را از شما اهل بیت ببرد، و در جای آن عصمتی بیاورد که حتی اثری از آن اعتقاد باطل و عمل زشت در دل هایتان باقی نگذارد.

۳. آیه ی تطهیر، برهان روشن عصمت

بعضی از مفسران «رجس» را در آیه ی فوق، تنها اشاره به شرک یا گناهان کبیره ی زشت همچون «زنا» دانسته اند در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرجس» (با توجه به این که الف و لام آن «الف و لام جنس» است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می شود چرا که گناهان همه رجسند، از این رو این کلمه در قرآن به «شرک»، «مشروبات الکلی»، «قمار»، «نفاق»، «گوشت های حرام و ناپاک» و مانند آن اطلاق شده است. (۱)

با توجه به این که اراده ی الهی تخلف ناپذیر است و جمله ی «انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس» دلیل بر اراده ی حتمی او می باشد، مخصوصاً با توجه به کلمه ی «انما» که برای حصر و تأکید است روشن می شود که اراده ی قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت علیهم السلام از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند و این همان مقام عصمت است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده ی الهی در این آیه دستورات و احکام او در مورد حلال و حرام نیست؛ زیرا این دستورات شامل همگان می شود و اختصاص به اهل بیت ندارد، بنا بر این با مفهوم کلمه ی «انما» سازگار نمی باشد، پس این اراده ی مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت علیهم السلام را بر عصمت و ادامه ی آن یاری می دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنان که قبلاً شرح دادیم).

در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در «زیارت جامعه» نیز آمده است:

«عصمکم الله من الزلزل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً؛ خداوند شما را از لغزش ها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت و از آلودگی ها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد و کاملاً تطهیر نمود. با این توضیح در دلالت آیه ی فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد. (۱) ۴. آیه ی تطهیر در باره ی چه کسانی است؟

گفتیم این آیه گرچه در لا- به لای آیات مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای «جمع مؤنث» به «جمع مذکر») دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد. به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص

به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ندانسته اند معنای وسیعی برای آن قائل شده اند که هم این بزرگواران را شامل می شود و هم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را.

ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می دهد آیه مخصوص این بزرگواران است و همسران در این معنا داخل نیستند، هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را در ذیل از نظر می گذرانیم:

الف. روایاتی که از خود همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و می گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن از این آیه ی شریفه می گفت، ما از او سؤال کردیم که جزو آن هستیم؟ فرمود: «شما خوبید، اما مشمول این آیه نیستید!»

از آن جمله روایتی است که «ثعلبی» در تفسیر خود از «ام سلمه» نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ی خود بود که فاطمه علیها السلام پارچه ی حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسر و دو فرزندان حسن و حسین را صدا کن. آن ها را آورد، سپس غذا خوردند. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله عباپی بر آن ها افکند و گفت: «اللهم هؤلاء اهلیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً؛ خداوند! این ها خاندان من هستند، پلیدی را از آن ها دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان.» و در این جا آیه ی «انما یرید الله» نازل شد. من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا! فرمود: «انک الی خیر؛ تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره ی این گروه نیستی).^(۱)

و نیز «ثعلبی» خود از «عایشه» چنین نقل می کند: هنگامی که از او در باره ی جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (با تأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود! و هنگامی که در باره ی علی علیه السلام از او سؤال کردند چنین گفت: تسئلنی عن

احب الناس كان الى رسول الله صلى الله عليه وآله و زوج احب الناس كان الى رسول الله لقد رأيت علياً و فاطمه و حسناً و حسيناً عليهم السلام و جمع رسول الله صلى الله عليه وآله بثوب عليهم ثم قال: «اللهم هؤلاء اهليتي و حامتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً»، فقلت يا رسول الله انا من أهلک قال تنحى فانك الى خير؛ آیا از من در باره ی کسی سؤال می کنی که محبوب ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از کسی می پرسی که همسر محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، من با چشم خود علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: «خداوندا! این ها خاندان من هستند و حامیان من، رجس را از آن ها ببر و از آلودگی ها پاکشان فرما»، من عرض کردم ای رسول خدا! آیا من هم از آن ها هستم؟ فرمود: دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی (اما جزو این جمع نمی باشی). (۱)

این گونه روایات با صراحت می گوید که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جزو عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.

ب. روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه ی آن ها استفاده می شود پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند (یا به خدمت او آمدند) پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آن ها افکند و گفت: «خداوندا! این ها خاندان من هستند، رجس و آلودگی را از آن ها دور کن، در این هنگام آیه ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس» نازل گردید. دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در «شواهد التنزیل» این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گردآوری کرده است. (۲)

در این جا این سؤال جلب توجه می کند که هدف از جمع کردن آن ها در زیر کساء

۱- مجمع البیان/ ج ۸/ ص ۵۵۹

۲- شواهد التنزیل/ ج ۲/ ص ۳۱

چه بوده است؟ گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می خواسته است کاملاً آن ها را مشخص کند و بگوید آیه ی فوق، تنها در باره ی این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر صلی الله علیه و آله و همه ی کسانی که جزو خاندان او هستند بداند. حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا! اهل بیت من این ها هستند، پلیدی را از آن ها دور کن؛ اللهم هؤلاء اهلبیتی و خاصی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً».

ج. در روایات فراوان دیگری می خوانیم: بعد از نزول آیه ی فوق پیامبر صلی الله علیه و آله مدت شش ماه هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه ی فاطمه علیها السلام می گذشت صدا می زد:

«الصلوه یا اهل البیت! انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً؛ هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد». این حدیث را حاکم حسکانی از «انس بن مالک» نقل کرده است. (۱)

در روایت دیگری که از «ابوسعید خدری» از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می خوانیم:

پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد. (۲) این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه ی فاطمه علیها السلام برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است به خصوص این که تنها خانه ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می شد، بعد از آن که دستور داد درهای خانه های دیگران به سوی مسجد بسته شود، در خانه ی فاطمه بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم به

۱- شواهد التنزیل / ج ۲ / ص ۱۱

۲- شواهد التنزیل / ج ۲ / ص ۲۸ - ۲۹

هنگام نماز این سخن را در آن جا از پیامبر می شنیدند.

با این حال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می دانند.

قابل توجه این که «عایشه» همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضایل خود و ریزه کاری های ارتباطش با پیامبر چیزی فرو گذار نمی کرد اگر این آیه شامل او می شد، قطعاً در لا به لای سخنانش به مناسبت هایی از آن سخن می گفت در حالی که هرگز چنین سخنی از او نقل نشده است.

د. روایات متعددی از «ابوسعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می دهد این آیه تنها در باره ی همان پنج تن نازل شده است؛ نزلت فی خمسه: فی رسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين علیهم السلام (۱). این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می دانند.

از مجموع آن چه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد تا آن جا که در شرح «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می گذرد. نویسنده ی کتاب «شواهد التنزیل» که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است.

از همه ی این ها گذشته پاره ای از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست مانند ماجرای جنگ

جمله که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته ی بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می شد.

بدون شک این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه اظهار ندامت می کند که نمونه ای از آن در بحث های پیشین گذشت.

عیب جویی کردن «عایشه» از «خدیجه» که از بزرگ ترین و فداکارترین و بافضیلت ترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است. این سخن به قدری بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند! (۱) ۵. اراده ی الهی در این جا تکوینی است یا تشریحی؟

در لا- به لای تفسیر آیه، اشاره ای به این موضوع داشتیم که «اراده» در جمله ی «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس» اراده ی تکوینی است نه تشریحی. برای توضیح بیشتر باید یادآور شویم که منظور از اراده ی تشریحی همان اوامر و نواهی الهی است. برای مثال خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته، این اراده ی تشریحی است. معلوم است که اراده ی تشریحی به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه ی فوق متعلق اراده افعال خدا است. می فرماید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنا بر این چنین اراده ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

افزون بر این، مسأله ی «اراده ی تشریحی» نسبت به پاکی و تقوا انحصار به اهل

بیت علیهم السلام ندارد؛ زیرا خدا به همه دستور داده است پاک و باتقوا باشند، و این مزیتی برای آن‌ها نخواهد بود؛ زیرا همه ی مکلفان مشمول این فرمانند. (۱)

به هر حال این موضوع یعنی اراده ی تشریحی نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچ وجه تناسبی ندارد؛ زیرا همه ی این احادیث سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم ویژه می کند که مخصوص اهل بیت علیهم السلام است. این نیز مسلم است که «رجس» در این جا به معنای پلیدی ظاهری نمی باشد، بلکه اشاره به پلیدی های باطنی است و اطلاق این کلمه هرگونه انحصار و محدودیت را در شرک و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می کند، و همه ی گناهان و آلودگی های عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می شود.

نکته ی دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده ی تکوینی که به معنای خلقت و آفرینش است، در این جا به معنای مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح این که: مقام عصمت به معنای یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می شود، اما با وجود این حالت، چنان نیست که آن‌ها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود از گناه چشم می پوشند.

درست همانند یک طیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده ی بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می داند نمی خورد با این که قدرت بر این کار دارد، اما آگاهی ها و مبادی فکری و روحی او سبب می شود که با میل و اراده ی خود از این کار چشم بپوشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه ای است که به

پیامبران داده شده نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آن ها داده، بنا بر این امتیازی است که بهره ی آن عاید همگان می شود و این عین عدالت است، درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به پرده های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن از آن بهره می گیرد.

از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند، مسئولیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آن ها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص کننده ی خط عدالت است. نتیجه این که این اراده ی تکوینی است در سر حد یک مقتضی (نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار. (۱)

داستان مباحله

«فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين* ان هذا لهو القصص الحق و ما من إله إلا الله و إن الله لهو العزيز الحكيم* فإن تولوا فإن الله عليم بالمفسدين» (۲)

ترجمه

هر گاه بعد از علم و دانشی که (در باره ی مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به

۱- نمونه/ ج ۱۷/ ص ۳۰۳

۲- آل عمران/ ۶۱-۶۳

محاَجَه و ستیز برخیزند، به آن‌ها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آن‌گاه مباحله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» «۶۱» این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است. (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش، بی اساس است.) و هیچ معبودی، جز خداوند یگانه نیست؛ و خداوند توانا و حکیم است. «۶۲» اگر (با این همه شواهد روشن، باز هم از پذیرش حق) روی گردانند، (بدان که طالب حق نیستند؛ و) خداوند از مفسده جویان، آگاه است. «۶۳»

معنای واژه‌ها

۱. حاجک: محاَجَه به معنای حجت و دلیل آوردن در برابر یکدیگر است.

۲. تعالوا: اسم فعل و مفرد آن «تعال» یعنی بیایید. اصل آن علو است که به معنای بالا رفتن است.

۳. نبتهل: ابتهال به معنای لعن کردن یا دعا کردن برای هلاکت و نابودی است.

۴. قصص: این کلمه مفرد و به معنای قصه است و در اصل از ماده ی «قص» به معنای جستجو کردن چیزی است. تلافی کردن خون ریخته شده را قصاص می گویند. زیرا به وسیله ی آن حق صاحبان خون جستجو شده است. (۱) شأن نزول

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نصاری را به مباحله دعوت کرد، نمایندگان

مسیحیان نجران از وی یک روز مهلت خواستند و چون با بزرگان خود مشورت کردند، اسقف آنان گفت: فردا بنگرید اگر محمد صلی الله علیه و آله با اهل و فرزند خود آمد، از مباحله پرهیز کنید و اگر با اصحاب خود آمد، مباحله کنید که کاری از او ساخته نیست.

فردا صبح هنگامی که پیامبر را با اهل بیت خود دیدند، آن حضرت به درخواست آنان اهل بیت خود را معرفی کرد و دو زانو نشست. اسقف گفت: به خدا قسم این مرد مانند انبیا نشسته و حاضر به مباحله نشدند. سید که بزرگ نصاری بود، به اسقف گفت: ای ابا حارثه! جلو برو و مباحله کن. او گفت: به خدا سوگند او را آماده ی مباحله می بینم، می ترسم راستگو باشد و اگر مباحله کنم، یک نصرانی زنده نخواهد ماند.

آن گاه گفت: چهره هایی می بینم که اگر از خدا بخواهند که کوه ها را از جای بکنند، البته خواهد شد و با او مباحله نکنید که هلاک خواهید شد. در نتیجه حاضر به مصالحه شدند و به شرایط ذمه تن در دادند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به آن کس که جانم در دست اوست، اگر با من مباحله می کردند، همگی به صورت بوزینه و خنزیر در می آمدند و بیابان بر آن ها وادی آتش می شد. (۱) تفسیر

«فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم»؛ این آیه به دنبال آیات قبل و استدلالی که بر نفی الوهیت مسیح علیه السلام در آن ها شده بود، به پیامبر دستور می دهد: اگر بعد از این علم و دانشی که به تو رسید، باز اشخاصی به محاجه و ستیز با تو برخیزند، از آن ها دعوت به مباحله کن و به آن ها بگو: ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خود را فرا می خوانیم، شما نیز زنان خود را و نیز ما از نفوس خود

دعوت می کنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید؛ آنگاه مباحله و تضرع می کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم.

ناگفته پیداست منظور از مباحله این نیست که این افراد جمع شوند و نفرین کنند و سپس پراکنده گردند. زیرا چنین عملی به خودی خود هیچ گونه تأثیری ندارد، بلکه مراد این است که دعا و نفرین اثر خود را عملاً آشکار سازد و دروغگو فوراً به عذابی گرفتار شود.

در آیه ی بعد می فرماید: آنچه در باره ی داستان عیسی علیه السلام برای تو شرح دادیم، واقعیتی است که از طرف پروردگار بر تو نازل شده است. بنا بر این، ادعاهایی که در باره ی الوهیت مسیح علیه السلام می کردند یا او را فرزند خدا می دانستند، همگی بی اساس است، سپس برای تأکید اضافه می کند: آن کس که سزاوار پرستش است، فقط خداوند عزیز و حکیم است.

«و ما من اله الا الله»؛ یعنی هیچ کس از شما استحقاق نام خدایی ندارد مگر الله، و عیسی علیه السلام چنان که نصاری گمان کرده اند، خدا نیست، بلکه رسول خدا و بنده اوست.

سپس می فرماید: اگر از پیروی تو و تصدیق سخنان و براهین و بیناتی که بر آن ها اقامه کردی، اعراض کردند، خداوند فاسدان و فتنه جویان را می شناسد؛ «فان تولّوا فان الله علیم بالمفسدین» و آن ها را به فسادشان کیفر خواهد داد. این آیه برای ترساندن از عذاب است، و گرنه خداوند صالح و فاسد را می شناسد. (۱) نکته ها

۱. تحقق نسب از طریق فرزندان دختر

بر پایه ی آیه ی شریفه، به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می شود، بر خلاف

آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می دانستند و می گفتند:

«بنونا بنو أبناءنا و بناتنا، بنوهنّ أبناء الرجال الأبعاد»؛ یعنی فرزندان ما تنها پسر زاده های ما هستند، اما دختر زاده های ما فرزندان مردان بیگانه محسوب می شوند، نه فرزندان ما؛ لیکن اسلام این طرز تفکر را به شدت درهم کوبید.

در قرآن در باره ی فرزندان ابراهیم می خوانیم: «و من ذرّیته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین* و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کلّ من الصّالحین»؛ در این آیه حضرت مسیح علیه السلام از فرزندان ابراهیم شمرده شده، با آن که فرزند دختری او بود و در روایاتی که از طرق شیعه و سنی در باره ی امام حسن و امام حسین وارد شده، اطلاق کلمه ی «ابن رسول الله» کراراً دیده می شود. (۱) ۲. اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله به مباحله

گرچه مباحله ظاهراً میان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مردان نصاری واقع شده است؛ لیکن آن حضرت فرزندان و زنان را هم در دعوت خود وارد ساخت تا دلالت بیشتری بر صدق شخص دعوت کننده یعنی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد و شمارش تفصیلی آنان نشانه ی دیگری بر اعتماد شخص داعی به مباحله است. زیرا با این دلالت گویا گفته است: باید دو جمعیت با هم مباحله کنند تا هر دسته که بر غیر حق بودند، لعنت الهی همه ی آن ها را شامل و اساساً ریشه ی معاندان از بیخ و بن کنده شود.

بنا بر این، صدق کلام توقفی بر کثرت فرزندان و زنان ندارد. زیرا منظور اصلی از مباحله هلاکت یکی از دو طرف است و تمامی مفسران و اهل حدیث بر این معنا اتفاق دارند و تاریخ هم آن را تأیید کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله غیر از حضرت علی و فاطمه و حسن

و حسین علیهم السلام شخص دیگری را به همراه خود نیاورد. (۱) ۳. ادعا و مباحله گروهی

کاربرد کلمه ی «فنجعل» به جای «فنسأل» اشاره بر جزمی بودن دعا و مردود نشدنش است؛ به گونه ای که امتیاز حق و باطل از آن جا روشن و بر آن مبتنی می گردد.

پرواضح است که الف و لام در «الکاذبین» جنبه ی عهدی دارد، نه آن که برای استغراق یا جنس باشد. زیرا مراد قرار دادن لعنت بر تمام کاذب ها یا جنس کاذب نیست، بلکه مقصود قرار لعنت بر کاذبانی است که در یکی از دو طرف محاجه واقع شده اند؛ یک طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیتش و طرف دیگر نصارایی که برای احتجاج آمده بودند.

آری! اگر مباحله میان شخص پیامبر و جماعت نصاری بود؛ یعنی یکی از دو طرف مفرد و طرف دیگر جمع بود، باید با لفظی از آن تعبیر شود که قابل اطلاق بر مفرد و جمع باشد، مثل آن که بگوید: «فنجعل لعنه الله علی من کان کاذباً». پس کاربرد «الکاذبین» که تنها بر جمع صادق است نشان می دهد که هر دو طرف مباحله دارای جمعیتی بودند.

همچنین کسانی که برای مباحله حاضر شدند، همگی شریک در دعوی بودند. زیرا کذب و دروغ هنگامی تصور دارد که دعوی در میان باشد. (۲) ۴. مباحله، حکم عمومی

تردیدی نیست که آیه ی فوق دستور کلی برای دعوت به مباحله به مسلمانان نمی دهد، بلکه روی سخن تنها با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباحله در برابر مخالفان حکمی عمومی باشد و افراد باایمان که از تقوا و خداپرستی کامل برخوردارند، به هنگام لجاجت دشمنان در برابر استدلال های آنان،

۱- المیزان/ ج ۳/ ص ۲۲۳

۲- المیزان/ ج ۳/ ص ۲۲۴

دعوت به مباحله کنند.

از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده، عمومیت این حکم استفاده می شود. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر سخنان حق شما را مخالفان نپذیرفتند، آن ها را به مباحله دعوت کنید راوی می گوید: سؤال کردم که چگونه مباحله کنم؟ فرمود: خود را سه روز اصلاح اخلاق کن و گمان می کنم که فرمود سه روز روزه بگیر و غسل کن و با کسی که می خواهی مباحله کنی، به صحرا برو. انگشتان دست راست را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: خداوندا! تو پروردگار آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه ای و آگاه از اسرار نهان هستی و رحمان و رحیمی، اگر مخالف من حقی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد، بلایی را از آسمان بر او بفرست. چیزی نخواهد گذشت که نتیجه ی این دعا آشکار خواهد شد.

سپس فرمود: به خدا سوگند! هرگز کسی را نیافتم که حاضر باشد با من مباحله کند. (۱) ۵. پاسخ به یک پرسش

سؤال: چگونه ممکن است منظور از «أبناءنا» (فرزندان ما) حسن و حسین علیهم السلام باشد، با آن که «أبناء» جمع است و جمع بر دو نفر اطلاق نمی شود و نیز چگونه «أنفسنا و نساءنا» که جمع هستند، بر علی و فاطمه اطلاق شده، با این که آن ها تنها هستند؟

پاسخ: الف. احادیث فراوانی از فریقین نقل شده که مقصود از آیه ی شریفه اهل بیت علیهم السلام هستند. ب. اطلاق جمع بر مفرد یا بر تشبیه در قرآن کریم و غیر آن نظایر دیگری هم دارد.

توضیح این که: گاهی هنگام بیان یک قانون یا تنظیم عهدنامه حکم به صورت

کلی و به صیغه ی جمع آورده می شود، مثلاً در عهدنامه چنین می نویسند: مسئول اجرای آن امضاکنندگان عهدنامه و فرزندان آن ها هستند، با آن که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد. این موضوع هیچ گونه تنافی با تنظیم قانون به صورت جمع ندارد.

به عبارت دیگر، پیامبر صلی الله علیه و آله موظف بود طبق قراردادی که با نصارای نجران بسته بود، همه ی فرزندان و زنان خود را بیاورد، ولی این ها مصداقی جز دو فرزند و یک زن و مرد نداشتند.

افزون بر این، در آیات قرآن گاهی صیغه ی جمع اطلاق شده، اما مصداق آن منحصر به یک فرد است، مانند نعیم بن مسعود که در آیه ی شریفه بر او کلمه ی ناس اطلاق شده است؛ «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ» (۱) و مانند حنی بن أخطب که کلمه ی «الَّذِينَ» در آیه ی «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنَاءُ» (۲) بر او اطلاق شده است. (۳) ۶. در کتاب غایه المرام از صحیح مسلم در باب فضایل علی ابن ابی طالب چنین نقل کرده است: روزی معاویه به سعد ابن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب را سب و دشنام نمی گویی؟ وی گفت: ویژگی های سه گانه ای که پیامبر در باره ی علی علیه السلام فرمود، مرا از این کار منصرف ساخت. یکی از آن ها هنگامی بود که آیه ی مباحله نازل گردید و پیامبر صلی الله علیه و آله تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام دعوت کرد و سپس فرمود:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛ خدایا این ها خالصان نزدیک من هستند.

۱- آل عمران / ۱۷۳

۲- آل عمران / ۱۸۱

۳- نمونه / ج ۲ / ص ۴۴۴

مفسران و محدثان در نزول این آیه در باره ی اهل بیت اتفاق نظر دارند. امام رضا علیه السلام فرمود: «خداوند پاکان بندگان خود را در آیه ی مباحله مشخص ساخته است و به پیامبرش چنین دستور داد: «فمن حاجک...» و به دنبال نزول این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسنین را با خود به مباحله برد. این مزیتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت پیشی نگرفته است و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده و شرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن برخوردار نبوده است.» (۱) ۷. یک سند زنده برای عظمت اهل بیت علیهم السلام

رشید رضا می گوید: همه ی این روایات از طرق شیعه است و هدف آن ها مشخص است و آن ها چنان در نشر و ترویج این احادیث کوشیده اند که موضوع را بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته اند (۲)؛ ولی مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می دهد که بسیاری از طرق این احادیث به کتب شیعه منتهی نمی شود و اگر ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم، سایر احادیث و کتاب های آنان نیز از درجه ی اعتبار خواهد افتاد.

به قسمتی از روایات موجود در کتب اهل تسنن توجه فرمایید: قاضی نور الله شوشتری می گوید: مفسران در این مسئله اتفاق نظر دارند که «أبناءنا» در آیه ی شریفه اشاره به حسن و حسین و «نساءنا» اشاره به فاطمه و «أنفسنا» اشاره به علی علیه السلام است. (۳) سپس در پاورقی کتاب مزبور سخن صریح شصت نفر از بزرگان اهل سنت را نقل می کند که آیه ی مباحله در باره ی اهل بیت نازل شده است و نام آن ها و مشخصات کتب آنان را از

۱- نور الثقلین/ ج ۱/ ص ۳۴۹؛ برهان/ ج ۱/ ص ۲۹۰

۲- المنار/ ج ۳/ ص ۳۲۲

۳- احقاق الحق/ ج ۳/ ص ۴۶

صفحه ی ۴۶ تا صفحه ی ۷۶ مشروحاً آورده است. مانند (صحیح مسلم/ ج ۷/ ص ۱۲۰)، مسند احمد/ ج ۱/ ص ۱۸۵)، (تفسیر طبری/ ج ۳/ ص ۱۹۲)، (مستدرک حاکم/ ج ۳/ ص ۱۵۰)، (دلایل النبوه حافظ ابو نعیم اصفهانی/ ص ۲۹۷)، (اسباب النزول نیشابوری/ ص ۷۴)، (تفسیر کبیر فخر رازی/ ج ۸/ ص ۸۵)، (تذکره الخواص ابن جوزی/ ص ۱۷)، (تفسیر بیضاوی/ ج ۲/ ص ۲۲)، (روح المعانی/ ج ۳/ ص ۱۶۷)، (تفسیر الجواهر/ ج ۲/ ص ۱۲۰)، (کشاف/ ج ۱/ ص ۱۹۳)، (الاصابه/ ج ۲/ ص ۵۰۳)، (فصول المهمه/ ص ۱۰۸)، (الجامع أحكام القرآن/ ج ۳/ ص ۱۰۴). (۱). ۸. قطعی بودن داستان مباحله

داستان مباحله نزد اهل بیت علیهم السلام و صحابه و علمای امامیه امری قطعی است، به گونه ای که در استدلال ها و احتجاج های ائمه مکرر بازگو می شد. امیر المؤمنین علیه السلام نیز در بیان فضایل خود به آیه ی مباحله استدلال می فرمود.

زمخشری که از متفکران معتزله است، در ذیل آیه ی مباحله، می گوید: «و فيه دليل و لا شیء أقوى منه علی فضل اصحاب الکساء علیهم السلام و فيه برهان واضح علی صحه نبوه النبی صلی الله علیه و آله لانه لم یرو احد من موافق و لا مخالف انهم اجابوا الی ذلك» (۲). فخر رازی که از متفکران اشاعره است، می گوید: «و اعلم ان هذه الروایه کالمتفق علی صحتها بین أهل التفسیر و الحدیث» (۳). طبری نیز می گوید: شعبی نام علی علیه السلام را در داستان مباحله نیاورده است، آیا ایشان در قصه ی مباحله نبوده است، چنان که مغیره نقل کرده است؛ «أو لسوء رأی بنی أمیه فی علیّ فیه» (۴).

۱- نمونه/ ج ۲/ ص ۴۴۰

۲- کشاف/ ج ۱/ ص ۳۷۰

۳- تفسیر کبیر/ ج ۸/ ص ۸۰

۴- تفسیر طبری/ ج ۳/ ص ۲۱۱

۹. اعتراض ناخود آگاه

بر پایه ی این آیه حضرت علی علیه السلام افضل از همه ی پیامبران جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و منظور از «أنفسنا» خود پیامبر نیست. زیرا او مردم را به خویش دعوت نمی کند، بلکه مراد حضرت علی علیه السلام است و این مطلب اتفاقی است که حضرت علی علیه السلام مانند خود پیامبر است و همانندی اقتضا دارد که در جمیع جهات (کمالات علمی و عملی) مانند پیامبر باشد، جز موارد خاص مانند نبوت.

از سوی دیگر اجماعی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از همه ی انبیا افضل است. حضرت علی علیه السلام که همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، از همه ی انبیا افضل است.

مؤید این استدلال حدیثی است که موافق و مخالف آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند؛ «من أراد أن یری آدم فی علمه و نوحاً فی طاعته و ابراهیم فی خلته و موسی فی هیبته و عیسی فی صفوته، فلینظر الی علی ابن ابی طالب علیه السلام» (۱).

۱۰. پاسخی دندان شکن

در سؤالات مأمون از حضرت رضا علیه السلام نقل شده که مأمون به حضرت گفت: دلیل بر خلافت جدت علی ابن ابی طالب علیه السلام چیست؟ فرمود: آیه ی «... أنفسنا». منظورش آن است که در این آیه خدا نفس علی علیه السلام را مانند نفس پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است.

مأمون گفت: اگر «نساءنا» نباشد! منظورش آن است که کلمه ی «نساءنا» در آیه دلیل است که مقصود از «أنفسنا» مردها هستند و در آن صورت فضیلتی برای علی علیه السلام نیست.

حضرت سخن او را با وجود کلمه ی «أبناءنا» رد کرد و فهماند که اگر منظور از «أنفسنا» مردها بود، دیگر ذکر «أبناءنا» مورد نداشت. زیرا «أنفسنا» شامل «أبناءنا» نیز می شد. (۲)

۱- تفسیر کبیر/ ج ۸/ ص ۸۱

۲- المیزان/ ج ۳/ ص ۲۳۰

۱۱. پنداری ناصواب

بعضی از مفسران اهل سنت در باره ی آیه ی شریفه ی مباحله چنین گفته اند:

روایات متفق است که پیامبر برای مباحله، علی و فاطمه و دو فرزندانشان را اختیار کرد؛ یعنی کلمه ی «نساءنا» را بر فاطمه علیها السلام و کلمه ی «أنفسنا» را بر علی علیه السلام حمل می کنند.

مصادر این روایات شیعه هستند و مقصد آنان هم روشن است. آنان تا جایی که توانسته اند در ترویج این روایات کوشش کرده اند، به گونه ای که مطلب بر بسیاری از اهل سنت هم مشتبه شده است.

متأسفانه واضعان این روایات به خوبی از عهده ی تطبیق آن با آیه ی شریفه بر نیامده اند. زیرا روشن است که یک فرد عرب هیچ گاه کلمه ی «نساءنا» را نمی گوید که از آن دختر خودش را اراده کند، به ویژه که که دارای زنان متعددی باشد.

در پاسخ باید گفت: این که می گوید: مصادر این روایات شیعه هستند ... و مطلب بر بسیاری از اهل سنت مشتبه شده، کاش می دانستیم منظورش از آن روایات کدام است؟

آیا همین روایات فراوانی است که اهل حدیث متفقاً آن ها را نقل کرده و بدون چون و چرا تلقی به قبول کرده اند؟ از طرفی هم ارباب جوامع چون مسلم و ترمذی در صحیحشان ثبت کرده و اهل تاریخ نیز وقوع آن را تأیید کرده اند؟

افزون بر این، مقصودش از شیعه ای که مصادر آن روایاتند، چه کسانی هستند؟ آیا منظورش همان کسانی است که سلسله ی سند آن روایات به آنان منتهی می شود؛ یعنی سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس و دیگر صحابه؟ یا مرادش تابعانی است که آن روایات را از همان صحابه گرفته و برای ما نقل کرده اند؛ چون ابو صالح، کلبی، شعبی، سدی و مانند آن؟

عجبا! چون این دسته از صحابه و تابعان روایاتی را که بر طبق هوای نفس محمد عبده و رشید رضا نبوده، نقل کرده اند، شیعه شده و از زمره ی اهل سنت خارج شده اند! اما این که می گوید: کلمه ی «نساءنا» را بر فاطمه و کلمه ی «أنفسنا» را بر علی حمل می کنند؛ یعنی شیعه می گویند که لفظ «نساءنا» و «أنفسنا» اطلاق شده و از آن فاطمه و علی اراده شده است. گفتنی است: ایشان بد فهمیده و راه را خطا رفته است. چون کسی نمی گوید در آیه ی شریفه مراد از «نساءنا» و «أنفسنا» فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام است، بلکه منظور آن است که چون رسول الله صلی الله علیه و آله در مقام امتثال جز فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام را نیاورد، پس روشن می شود که فاطمه تنها مصداق «نساءنا» و علی هم تنها مصداق «أنفسنا» است.

همچنین حسن و حسین علیهما السلام تنها مصداق «أبناءنا» هستند.

خلاصه این که: مراد بیان مصداق کلمه است، نه معنای لفظ آن. به تعبیر دیگر، وی مفهوم را به مصداق اشتباه کرده است. (۱)
۱۲. شبهه ای در باره ی کلمه ی «نساءنا»

مؤلف المنار با این که در مهد ادبیات عرب پرورش یافته است، می گوید: هیچ عرب فصیحی «نساء» را بر دختر اطلاق نمی کند. عرب، دختر را «بنت» می نامد. (۲)

این ادعا بی اساس است. زیرا قرآن کریم در بسیاری از موارد کلمه ی «نساء» را به معنای دختران در مقابل پسران به کار برده است و شاید سرّ این که رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرمود: «پسران و دخترانمان را می آوریم»، حفظ عفاف باشد.

قرآن کریم در باره ی ارث برادر و خواهر می فرماید: «یوصیکم الله فی أولادکم للذکر مثل

۱- المیزان/ ج ۳/ ص ۲۳۵

۲- المنار/ ج ۳/ ص ۳۲۲

حَظَّ الْأُنثِيَّيْنَ فَإِنَّ نِسَاءَ فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلِهِنَّ ثَلَاثًا مَا تَرَكَ...» (۱) و نیز می فرماید: «... وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ...» (۲). کلمه ی «نساء» هم در زن مقابل شوهر به کار رفته است، مانند: «یا نساء النبی...» (۳) هم زن در مقابل مرد، مانند:

«إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ» (۴) و «... لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ» (۵) و هم به دختر در برابر پسر، مانند: «وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يَدْبَحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» (۶) که به معنای «یستحیون بناتکم» است. زیرا آل فرعون متعرض زنان سالمند نبودند، آنان کودکان پسر را می کشتند و کودکان دختر را زنده نگاه می داشتند.

افزون بر شواهد قرآنی، بیش از شصت کتاب از کتب رسمی و مورد قبول اهل سنت در تفسیر این آیه و بیان آنچه در خارج واقع شده است، گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام امثال «نساءنا»، حضرت زهرا علیها السلام را به صحنه ی مباحله آورد.

پس کلمه ی «نساء» در جامع بین زن در مقابل شوهر، زن در مقابل پدر، زن در

۱- نساء / ۱۱

۲- نساء / ۱۷۶

۳- احزاب / ۳۰-۳۲

۴- اعراف / ۸۱

۵- نساء / ۳۲

۶- بقره / ۴۹

مقابل برادر، زن در مقابل پسر و زن در مقابل مطلق مرد استعمال می شود و استعمال نیز در قلمرو لفظ و معناست، نه لفظ و مصداق و کسی که خود قرآن ممثل است، وقتی مصداق آن را مشخص می کند، هیچ گونه تردیدی در مراد از کلمه ی «نساءنا» باقی نمی ماند. (۱) ۱۳. شبهه ی ابن تیمیّه در باره ی کلمه ی «أنفسنا»

ابن تیمیّه در باره ی کلمه ی «أنفسنا» نیز گفته است: هیچ عرب فصیحی کلمه ی «أنفسنا» را به یک فرد حمل نمی کند، بلکه به افراد یک قبیله یا یک جامعه که در پاره ای امور هماهنگ و مرتبط هستند، أنفسکم یا أنفسهم می توان گفت یا نسبت به یکدیگر «أنفسنا» می گویند.

در حقیقت، وی می گوید: گرچه مصداق «أنفسنا» در این آیه، علی علیه السلام است، اما این معنا هیچ گونه امتیازی را ثابت نمی کند. زیرا هر فردی نسبت به جامعه ی هماهنگ با آن به منزله ی نفس است، مانند: «و اذ أخذنا میثاقکم لاتسفکون دماءکم و لاتخرجون أنفسکم من دیارکم ثم أقررتهم و أنتم تشهدون* ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسکم...» (۲)؛ یعنی از شما (بنی اسرائیل که اهل یک نژاد و به منزله ی جان یکدیگرید) پیمان گرفتیم که یکدیگر را نکشید و متواری نکنید. اگر دو طایفه که با یکدیگر نسبت و ارتباطی ندارند با یکدیگر جنگ کنند، گفته نمی شود: خودتان را نکشید.

در پاسخ به شبهه ی ابن تیمیّه که پس از او وارثانش آن را پی گیری کرده اند، باید گفت: اگر کلمه ی «أنفس» مطلق ذکر شود، مثل: «ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسکم و تخرجون فریقاً منکم من دیارهم...» (۳) و نیز «... فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا أنفسکم...» (۴) به معنای مطلق رابطه ی قومی است؛ اما اگر در باره ی کسانی مثل «أبناء» و «نساء» که نزدیک ترین رابطه ی قومی با شخص را دارند، جداگانه ذکر شود، به معنای مطلق رابطه ی قومی نخواهد بود. زیرا در این صورت، جمله ی «قل تعالوا ندع أنفسنا و أنفسکم» کفایت می کرد. زیرا رابطه ی پدری و پسری یا دختری از قوی ترین رابطه های قومی است.

۱- محاضرات

۲- بقره / ۸۴- ۸۵

۳- بقره / ۸۵

۴- بقره / ۵۴

پس تفصیل قاطع شرکت است و نشان می دهد که منظور از آنفس مطلق رابطه ی قومی نیست، و گرنه آن حضرت عمو نیز داشت و عمو از پسر عمو نزدیک تر است، با این حال حضرت عمویش عباس بن عبدالمطلب را برای مباحله دعوت نکرد. (۱)

۱۴. نقد سخن آلوسی

آلوسی می گوید: بدون تردید آیه ی مباحله دلالت بر نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضیلت اهل بیت علیهم السلام دارد، اما تلاش شیعیان بر اثبات خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام با استناد به این آیه ناصواب است. زیرا منظور از «أنفسنا» علی علیه السلام نیست، تا گفته شود ایشان به منزله ی نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است و به خلافت اولی است، بلکه مراد از «أنفسنا» شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله است و معنایش آن است که ما خودمان را دعوت کنیم و از آن جا که در عرف داماد را پسر می خوانند، «أبناءنا» شامل علی علیه السلام نیز می شود.

بنابراین، اگر اطلاق «ابن» به نوه ی دختری حقیقت باشد، «أبناءنا» عموم المجاز خواهد بود و شامل فرد حقیقی یعنی حسن و حسین علیهما السلام و فرد مجازی یعنی علی علیه السلام خواهد بود و اگر اطلاق «ابن» بر نوه ی دختری مجاز باشد، نیازی به عموم المجاز نخواهد بود. زیرا هر سه فرد مجازی هستند.

گاهی گفته می شود: دعوت انسان از خودش صحیح نیست؛ لیکن این گونه سخن گفتن در محاورات عرفی رایج است. مانند: خودم را راضی کردم یا نفسم مرا به کاری دعوت کرد.

قرآن کریم نیز می فرماید: «فطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ...». پس ممکن است انسان خود را دعوت کند و آنچه طبرسی و دیگر علمای شیعه گفته اند که منظور دعوت کردن خود نیست، جز هذیان و تعصّب چیز دیگری نیست. (۲)

در پاسخ باید گفت: هر چند استعمال اعمّ از حقیقت یا مجاز است، ولی اصل اولی استعمال در معنای حقیقی است و استعمال لفظ در معنای مجازی نیازمند قرینه است. بنا بر این، در صورت عدم آگاهی از این که متکلم معنای حقیقی را اراده کرده است یا مجازی را، باید لفظ را بر معنای حقیقی حمل کنیم.

اطلاق «ابن» بر داماد و دعوت از خود بر اساس معنای عرفی مجازی است و نمی توان لفظ را بر آن حمل کرد، مگر آن که قرینه ای بر مجاز بودن وجود داشته باشد و در اینجا نه تنها قرینه ای وجود ندارد، بلکه شاهد بر معنای حقیقی نیز موجود است. زیرا «أنفسنا» در مقابل «أبناءنا» و «نساءنا» آمده است.

آلوسی همچنین می گوید: اگر مراد شیعه آن است که در زمان نزول قرآن علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه بود، این معنا صحیح نیست. زیرا نزول قرآن کریم تا سال نهم هجری ادامه داشت و او تا آن زمان خلیفه نبود و اگر منظور آن است که ایشان در آینده خلیفه خواهد شد، کسی با این سخن مخالف نیست. اختلاف در بلافصل بودن خلافت ایشان است که آن را نیز باید از راهی دیگر اثبات کرد. (۱)

پاسخ آن است که شیعه نمی گوید: کلمه ی «أنفسنا» بالمطابقه بر خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت می کند تا گفته شود: آن حضرت در آن زمان خلیفه نبوده است! سخن شیعه آن است که امیر المؤمنین علیه السلام از همه ی مردم برتر و بالاتر است. زیرا به منزله ی جان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که به منزله ی جان رسول خداست، در امر خلافت با آن حضرت بر بیگانگان مقدم است. (۲)

۱- روح المعانی / ج ۳ / ص ۱۸۹

۲- محاضرات

۱۵. ذکر آن و لام و ضمیر منفصل در: «انّ هذا لهو القصص الحق» که هر یک مفید تأکیدند، برای پاکیزه ساختن نفس نبوی و تشجیع آن حضرت در امر مباحله است. (۱) ۱۶. استمداد از غیب بعد از به کارگیری توانایی های عادی است. اگر انسان به هدف خود ایمان داشت، خود و نزدیک ترین بستگانش را در معرض خطر قرار می دهد. کسی که منطوق و استدلال و معجزه او را به پذیرش حق وادار نمی کند، باید او را تهدید به نابودی کرد. اگر شما محکم بایستید، دشمن به دلیل باطل بودنش عقب نشینی می کند. (۲)

طبق برخی از روایات روز مباحله ۲۴ ذی الحجه و در بیرون شهر مدینه بود که اکنون داخل شهر قرار گرفته و در آن محل مسجدی ساخته شده است که اکنون به مسجد الاجابه معروف است و در مقابل بیمارستان الانصار قرار دارد. (۳) ۱۷. جمله ی: «فانّ الله علیم بالمفسدین» برای تهدید است و آوردن اسم ظاهر «بالمفسدین» به جای ضمیر «بهم» تنبیه بر این است که علت جزا و عقوبت آن ها فساد آنان است. همچنین نوعی تسلی خاطر برای پیامبر است که اگر آنان از حق اعراض کردند، ناراحت نباش، خداوند به حساب آن ها خواهد رسید. (۴)

۱- المیزان / ج ۳ / ص ۲۲۷

۲- نور / ج ۲ / ص ۸۷

۳- نور / ج ۲ / ص ۸۶

۴- روح المعانی / ج ۳ / ص ۱۹۱

رؤیای صادقه ی پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون ورود به مسجد الحرام

«لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسِكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا* هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ وَبِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ وَ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا» (۱)

ترجمه

خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت؛ به طور قطع همه ی شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید؛ ولی خداوند چیزهایی را می دانست که شما نمی دانستید (و در این تأخیر حکمتی بود)؛ و قبل از آن، فتح نزدیکی (برای شما) قرار داده است. «۲۷» او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ی ادیان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد. «۲۸»

تفسیر

الف. در آیه ی ۲۷ اشاره به صداقت رؤیا و خواب پیامبر می کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه خواب دیدند که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک عمره وارد مکه می شوند و با تعریف این خواب همه خوشحال شدند، اما چون این خواب سال بعد از صلح حدیبیه اتفاق نیفتاد، عده ای گرفتار شک شدند. آیه ی شریفه می فرماید: آنچه را خدا به پیامبرش در

خواب نشان داد، از ورود به مکه با انجام مناسک درست است و در آینده محقق خواهد شد. (۱) ب. آیه ی ۲۸ اشاره به غلبه و پیروزی دین اسلام بر همه ی ادیان دارد. آیه ی ۲۹ اوصاف یاوران پیامبر صلی الله علیه و آله را در چند جهت بیان می کند از جمله: نسبت به کفار شدید و سخت گیر، نسبت به مؤمنان مهربان، پیوسته در حال عبادت، نیت آنان خالص و پیوسته فضل او را می طلبند.

علامت عبادت در چهره هایشان نمایان. این اوصاف قبلاً در کتاب تورات آمده بود که آن ها مانند زرعی هستند که از کثرت برکت جوانه های خود را خارج ساخته سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده و به قدری رشد کرده که زارعان را به تعجب وا می دارد. در حقیقت اوصافی که در تورات آمده ابعاد وجود آنان را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهری بیان می کند، اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنان در جنبه های مختلف است. (۲) ج. «لیظهره علی الدین کلمه»؛ در این که منظور از این پیروزی، پیروزی منطقی است یا پیروزی نظامی، در میان مفسران گفت و گو است: جمعی معتقدند این پیروزی تنها پیروزی منطقی و استدلالی است و این امر حاصل شده است؛ زیرا اسلام از نظر قدرت منطقی و استدلال بر همه ی آیین های موجود برتری دارد، در حالی که جمعی دیگر، پیروزی را به معنای غلبه ی ظاهری و غلبه ی قدرت گرفته اند. (۳)

۱- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۳۳؛ نمونه/ ج ۲۲/ ص ۹۵

۲- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۱۱۶

۳- نمونه/ ج ۲۲/ ص ۱۱۱؛ روح المعانی/ ج ۲۶/ ص ۱۲۳؛ جامع الاحکام/ ج ۱۶/ ص ۲۹۲؛ محاسن التأویل/ ج ۱۵/ ص ۹۹

علاوه بر دو احتمال مذکور، مرحوم طبرسی احتمال سومی نقل کرده است و آن این است که: تمامیت اسلام هنگامی است که مهدی موعود (عج) ظهور نماید که در این صورت در زمین غیر از دین اسلام، دینی نخواهد بود. (۱) د. معنای این که فرمود: «و کفی بالله شهیداً» این است که خدا شاهد بر صدق نبوت رسولش است و نیز شاهد بر صدق این وعده است که دینش به زودی بر همه ی ادیان غلبه می کند (۲) و یا شاهد بر این است که رؤیای او صادقانه است. (۳) نکته ها

۱. آیه ی ۲۷ وعده ی قطعی الهی و از اخبار غیبی قرآن کریم در باره ی حوادث آینده است، این پیروزی ها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این آیات را روشن ساخت، که مکه ی معظمه به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش در سال بعد فتح شد. لام و نون در «لیدخلن» مفید تأکید است. (۴)

۱- مجمع البیان/ ج ۹/ ص ۱۹۲

۲- تفسیر مراغی/ ج ۲۶/ ص ۱۱۳

۳- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۳۵

۴- المیزان/ ج ۱۸/ ص ۴۲۹؛ مجمع البیان/ ج ۹/ ص ۱۸۶؛ نمونه/ ج ۲۲/ ص ۸۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹